

ایینه پژوهش

سال سی و پنجم، شماره دوم
خرداد و تیر ۱۴۰۳
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و
اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۶

Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.35, No.2 Jun - Jul 2024

A bi-monthly journal exclusively
review & information dissemination

206

dedicated to book critique, book
in the field of Islamic culture

۲۰۶

دوماهنامه
آینه پژوهش

سال سی و پنجم، شماره دوم
خرداد و تیر ۱۴۰۳

چاپ نوشت (۱۳) | نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۲۰) | نسخه‌خوانی (۳۷) |
جایگاه اشعار عربی در داستان‌های سندبادنامه | نوشتگان (۷) | نگاهی به
چاپخانه‌های ایرانی در آلمان در دوره قاجار و پهلوی | پیامبران و خلفا: مبانی
حکومت بنی‌امیه در بایبل | رباعیات ابوالحسن طلحه | یادداشت‌های
شاهنامه (۶) | طومار (۵) | گذشته آن قدر فزون است گفن نتوان کرد:
معرفی و نقد کتاب «مجموعه آثار ابن خفیف شیرازی» | درباره اشکال‌ها و
نقایص بی‌شمار ترجمه کتاب اعراب و ایرانیان؛ بر اساس روایت فتوحات
اسلامی | آینه‌های شکسته (۳) | نقدی بر تصحیح «دیوان محمود بکرانی
و دیوان رکن بکرانی» | یادداشتی بر یک مقدمه | دشواری‌های برگردان
قرآن و لغزش‌های برخی مترجمان (۱) | نکته، حاشیه، یادداشت

● سعّدی در عالم سیاست‌نامه نویسی

● پیوست آینه پژوهش | تحلیل و تفسیر متن «تاریخ ایران، دوره مقدّماتی» آقا شیخ عبدالرزاق قمی

مجید جلیسه | مرتضی کریمی
نیما رسول جعفریان | محمد رضا
پیرزادگان | مسالاد بیگ‌یلو | طایفه
حاج پورابان | سید محمد
سیدعلی میرافشاری | حسن
رضا قائم مقامی | سید احمد
سعیدی | علی رضا
آزادی | فرزاد ضیائی حبیب
عاشوری | مهدی
عاشوری | تیلوکی | یونیا | جهان‌پوشین



پرتال
دوماهنامه
آینه پژوهش
Jap.isca.ac.ir

سغدی در عالم سیاست نامه نویسی

(اشارات چنڈ دزباره میراث و اندیشه سیاسی سغدی شیرازی)^۱

جويا جهانبخش

| ۴۲۷-۶۱۶ |

۴۲۷

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. این نوشتار، صورت بسط و تحریر یافته سخنرانی ایراد شده در "فهرنگستان زبان و ادب فارسی" (نود و سومین نشست ماهانه فهرنگستان) است، به روز ۲۵ دی ماه ۱۴۰۲ ه.ش.

[تَمْهیدِ سُخْن]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ

دُرود و آفرین خدای بَر هَمّه پاكان و نيكان و رهنمايان رشتگاري و بهرورزي، به ويژه بَر پيغمبر ما و خاندان پاكيزه روش او.

سلام بَر شما گراميان كه روشني بخشي اين نشست فرهنگي هستيد!

سُخْنِ رانْدَنِ مَنْ بَنْدَه نَزْدِ خُداوَنْدِگارِانِ فَضْلِ وَ فَضِيلَتِ وَ أَزْبَابِ تَتَبُعِ أَدَبِي، دَر نِهَادِ مُبارَكِي كِه بُلُنْدِپايه تَرينِ كاخِ تَحْقِيقَاتِ راجع به زَبانِ وَ أَدَبِ فارسي است دَر جِهان، بي هيچ كُفْتِ وَگو مَضدِاقِ "زيره به كِرمان بُزْدَن" خواهد بود. اگَر برانستي وَجْهي از بَرايِ عَرَضَه داشتِ سُخْنِانِ اين دانش آموز دَر چُنين جَمْعِ فَرهينخْتَه آرجمَنْدي مُتَصَوَّر باشد، هَمانا لَزومِ مَدارَسَتِ وَ مَدَاكَرَتِ عِلْمِ است؛ كِه پير وَ بُزْنا نَمي شناسد؛ وَ هَنبازِي هَمگانِي دَر كارِ بَحْثِ وَ فَحْصِ وَ دادِ وَ سِتْدِ مَعْلومَاتِ، هَماره آيينِ أَهْلِ مَدْرِسه وَ أَشنايانِ كَلِمَه بوده است. وانگهي، لاِبْدِ بَرِ داعِي خُزْدَه نَخواهدِ كَرِفْتِ اگَر دَر ضِمْنِ اين مَدارَسَتِ وَ مَدَاكَرَتِ، پاره اي از اِسْتِنباطِهايِ كَمْتَرَكِ مَشْهُورِ يا مُخْتَصِّصِ خويش را نيز مَجالِ طَرَحِ دَهْد. اگَر هَم دَر آن ميان پِنْداشتِ لَعْوِي بوده باشد، كَريمانه بَر آن كُذَرِ خواهيد فرمود.

موضوعِ مُقَرَّرِ از بَرايِ اين كُفْتار، "سعّدي در عالمِ سياست نامه نویسی" است، وَ دَر واقِع، چيزِي نيست جَزْ اِشاراتِي وَ تَأْمَلاتِي چُنْدِ دَر باره ميراثِ وَ اَنديشه سياسي سعّدي شيرازي.

*

شَيْخِ أَجَلِ سعّدي شيرازي را، بيشينه ايرانيان، چونان آموزگارِ أَخلاقِ يا هُنْرَمَنْدي عاشِقِ پيشه وَ مُتَعَزِّلِ مي شناسند وَ اين هَزْدو وَصْفِ يادشده نيز كَمابيش بَر وي راست مي آيد؛ ليك دَر عَيْنِ حَالِ، توصيفِ دَقِيقِ شَخْصِيَّتِ سعّدي، چيزِي خواهد بود بَسِ وَرَايِ اين تَعابير... دَر واقِع، شَيْخِ سعّدي، شَخْصِيَّتِي است دارايِ اَبْعادِ وَ جَوانبِ گوناگون؛ وَ بازتابِ هَمينِ اَبْعادِ مُخْتَلَفِ وَ جَوانبِ لَوْنالونِ است كِه رَنگارَنگِي كَمِ نَظيري به مَجْموعه اثارِ مَنظومِ وَ مَنثورِ بازمانده از سعّدي بَخْشِيده است وَ كَلِيّاتِ شَيْخِ سِحْرآفَرينِ

ما را، به نوعی، به آینه تصویری فشرده ولی فراگیر از حیات فکری و اجتماعی و سیاسی زمانه او بدل ساخته.^۱ سُخنان سعّدی، به عبارتی، عصاره غالب تجارب زندگی سلف وی و زُبده^۲ آزمون های مَزْدمان^۳ (به تعبیر ابوعلی مشکویه: «تجارب الأمم») است.

یکی از جوانب برجسته و بسیار چشمگیر در میراث و اندیشه شیخ شیراز، همانا افکار و ایستارها و رهنمودهای سیاسی اوست. سعّدی در جای جای آثارش، به تصریح و تلویح، به قلمرو اندیشه سیاسی درآمده و از آیین حکمرانی و باید و نبایدهای آن بشرخ تر از آنچه در نگاه نخست فرا دید می آید، سُخن گفته و با قدرت مداران و حکومتگران همروزگارش - که نژد شماری از ایشان نیز پایگاهی رفیع و جایگاهی بس معتبر داشته است - وارد گفت و گو گردیده، و گاه در مقام واعظی اندرزگوی و مُرشدی نصیحتگر، و گاه چونان مشاور سیاسی و رایزنی آگاه به آداب کِشورداری، مفاهیم و نکاتی را در آیین شهریاری و مُلکداری بدیشان گوشزد کرده است.

*

معروف است که اسلوب سعّدی در نثر و نظم، «سهل مُمتنع» است؛ یعنی: در بادی نظر ساده و آسان می نماید، ولی نظیر آن را پردازختن، دشوار است.

سُخن گفتن درباره سیاست اندیشی سعّدی نیز ای بسا چنین باشد... سهل می نماید؛ زیرا می توان به شیوه خرافان جزفه ای زمان، مُستی حُسن و قُبح و باید و نباید از آثار سعّدی بدر کشید و انشاهای مُملِ مَطُولِ نِوِشتِ حاکی از آن که - مثلاً - سعّدی ده بار گفته است که ظلم بد چیزی است و بیست بار گفته است که عدل خوب چیزی است و سی بار هم بی اغتنائی به زبردستان را مدّت کرده است و - خلائی چه نشسته اید؟! - که این همان چیزی است که در تعالیم تورات و انجیل و قرآن کریم و نهج البلاغه هم آمده و حتّی ابوالقاسم پاینده نجف آبادی هم در نهج الفصاحه روایاتش را گزندآوری کرده است؛ اِلی آخر القضا یا!!!! ... این گونه انشانویسی ها - که در مُحترمانه ترین فرُص چیزی و رای به بازی گرفتن تاریخ و ثراث و فرهنگ و ریشخند مخاطبان و اِتلاف اوقات عزیز نیست، و

۱. به قول اِدوازد براون:

«نوشته های سعّدی، برای شناسائی خاورزمین، خود عالمی صغیر است. فضایل آن عالم را به وجه اُخسن و زذایل آن را به حدّ اکمل مُتساویاً نشان می دهد»

(پنج اِقلیم حضور، داریوش شایگان، ج: ۷، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۵ ه.ش، ص ۹۱).

مَعَ ذَلِكِ كَلِّهِ، رَوَاجِي رَوَافِزُونَ دَارِدُ وَ جَمَاعَتِي پُرُشْمَارَازِ پَهْلَوِي آن نام و نان می جویند، بیش و کم، کاری سَهْل است. ... رَشْم است که نِمونِه هائی جورا جور از أَقْوَالِ مَرْدِ رَا نِيْزِ، وَلَوْ از راه بُرُزْدَنِ وَ قُرْعَه كَشِيْدَن!، ضَمِيْمَه چُنِيْنِ مُنْشَاتِ كُنْتُدُ وَ كُؤَاهِ تَتَّبِعِ نَفْسِ كِيْرِ مَفْرُوضِ خُوِيْشِ دَرِ كُوشِه كُوشَه اَثَارِ وِي سَاَزَنْد؛ که این هم، خاصه از دَوْلَتِ اَبْرَاهِيْ پِيْشْرِفْتَه جُستِ وِجُو وَ رَوْنُوِيْسِي رَا يَانْگِي وَ ...، پُر دُشُوَار نَمِي نَمَايِد، وَ كَامِه اِي اسْتِ كِه بَاسَانِي بَر تَوَانْد اَمْد... آنچه بدين آسانی ها نيست، آن است كه از دَائِرَه تَنْگِ "بازي" و "سَرگرمي" گامِي فَرَاتر نِهِيْم؛ نِگارش ها وَ نِگَرش ها يِ شَيْخِ بُرُزْگُوَارِ سَعْدِي رَا قَدْرِي جَدِي تَرِ از نَظَر بُگْذَرَانِيْم وَ بَه دِيْدَه نَقْدِ وَ تَمْحِيصِ وَ تَنْقِيْبِ وَ تَفْتِيْشِ بِنِگَرِيْم وَ بِكَاوِيْم وَ دَرِيَايِيْم كِه: اِيْنِ مَرْدِ بُرُزْگِ، اَوَّلًا، چِه مَايِه دَرِ عَالَمِ خُوِيْشِ دِلِ مَشْغُولِي سِيَّاسِي دَاشْتَه اسْت؛ ثَانِيًا، چِه اِيْستاره يِ سِيَّاسِي وَ سِيَّاسَتِ اَنْدِيْشَانِه اِي اِخْتِيَارِ كَرْدَه بُوْدَه وَ دَرِ بَابِ مُنَاسَبَاتِ قُدْرَتِ دَرِ اِجْتِمَاعِ چِه هَا دَرِ دِمَاغِ مِي پَرُوْرَانْدَه اسْت كِه او رَا از بَشِيَّارِي از هَمْرُوْرگَارَانِ وَ اَسْلَافِ وَ اَخْلَافِشِ مُمْتَايِزِ مِي كَرْدَانْد؛ ثَالِثًا، چِه مَايِه از نِگَرش ها يِ او هَنُوْزِ هَم زَنْدَه وَ بَا طْرَاوَتِ اسْت وَ بَه كَارِ سِيَّاسَتِ اَنْدِيْشَانِ وَ سِيَّاسَتِ وُرْزَانِ اِمْرُوْزِيْنِ هَم مِي آيِد؛ اَلْبَتَّه اَكْر - از بُن - كُوشِي از بَرَايِ شَنِيْدَن دَاشْتَه باشَنْد!

۴۳۱

آينه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تير ۱۴۰۳

نصیحت کسی سودمند آیدش که گفتار سعیدی پسند آیدش^۱
اگر در سرای سعادت کسست ز گفتار سعیدش حرفی بسست^۲

*

(رَحْمَتِ خُدا بَر اُسْتَاذِ فَقِيْدِ شِيْرِيْنِ بِيَّانِ، دَكْتَرِ مُحَمَّدِ اِبْرَاهِيْمِ بَاسْتَانِي پَارِيْزِي، بَاد! اِيْنِ نَازَنِيْنِ مَرْدِ كِرْمَانِي اِلْتِرَامِ كُونِه اِي مُصْرَحِ دَاشْتِ بَدِيْنِ كِه دَرِ هَرِ كُفْتَارِ وَ نُوْشْتَارِ خُودِ مُنَاسَبَتِي بَجُوِيْدِ وَ نَامِي از "كِرْمَان" دَرِ مِيَّانِ اَرْد! ... حَالًا حِكَايَتِ مُخْلِصِ شُمَاسْت! ... مَن بِنْدَه هَم كُويَا بَا خُودِ عَهْدِ كَرْدَه اَم تا چَنْدَانِ كِه بَتَوَانِمِ سُخْنَمِ رَا از يَادِ وَ نَامِ اِحْتِرَامِ اَنْگِيْزِ عَلامَه اُسْتَاذِ "مُجْتَبِي مِيْئُوِي" - كِه سَخْتِ وَ اَمْدَارِ دَانِيْشِ وَ بِيْنِيْشِ وَ قَلَمِ اُوِيْم - خَالِي نَكُودَرَم!)

اُسْتَاذِ اَنْوَشَه يَادِ مُجْتَبِي مِيْئُوِي - كِه خَاكِ بَرِ او خُوشِ بَاد! - جَايِي مَرْقُومِ دَاشْتَه اسْت:

۱. بوشتان سعیدی (سعیدی نامه)، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۴۱، ب ۲۱۷.
۲. همان، همان ج، ص ۵۹، ب ۶۳۹.

«ما نمی خواهیم که پندتایات و مواعظ سعّدی را امروز میزان و ملاک اعمال خود بسازیم و طرز حکومت و اداره مملکت را از روی سیاست نامه نظام الملک ترتیب دهیم. ولی چه باید کرد اگر حال ملّتی چنان زار باشد که حتی دستورات العمل های عقلائی هزار سال پیش هم برای او تازگی داشته باشد، و چنان از کاروان تمدن عقب مانده باشد که حتی اگر نصایح لُفّمان حکیم را نیز به مورد اجرا می گذاشت حالش ازین بهتر می شد که هست!...»^۱.

شاید شما بگویید: استاد مینوی، در این بیان، قدری طریق "تشاؤم" پیموده است و بدبینانه قضاوت فرموده. ای بسا که من نیز با شما همداستان باشم. ... سخن بر سر این ها نیست. ... عجله آنچه مسلم است بسیاری از گفته های سعّدی، هنوز شنیدنی و به کار بستنی است؛ و صرف دیرینگی، سنجی بستمده نیست تا با آن فکر و سخنی را مظرود و مهجور گردانیم و از هرگونه تازگی و زندگی و سودبخشی عاری شماریم. ... ارسطوی "معلم اول" که بسی پیش از میلاد مسیح - سلام الله علیه - و در فرهنگ دیگر (و تو پنداری: در جهانی دیگر) می زیست، و تصوّر آتش از عدالت و مناسبات سیاسی عادلانه، و من جمله: درباره اصل بزدگی و اصول بزرده داری، و فراتر از آن، درباره تفاضل نژادها و جنسیت ها و مشاغل، به هیچ روی با مقایسه عرف کنونی مردمان و مقبولات جهان ما جور در نمی آید^۲، و در درازنای تاریخ بر بخش بزرگی از آموزه ها و اندیشه هایش رقم ترقین و خط بطلان کشیده اند^۳، هنوز که هنوز است، از جمله: در همین قلمرو نوشونده سیاست اندیشی، منبع استفادت و منشأ الهام اندیشه وران و صاحب نظران است و آثارش مرغوب نخبگان و محل تأمل و نظرورزی ایشان.

۴۳۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. پانزده گفتار درباره چند تن از رجال آدب اروپا از امپروس تا برناردشا، مجتبی مینوی، ج: ۴، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۳. ش.، ص "یا".
۲. نمونه را، سنج: اصول حکومت آتن، ارسطو، ترجمه و تفسیر: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، با مقدمه: دکتر غلامحسین صدیقی، ج: ۴، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی - وابسته به: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸. ش.، ص "ل" (هامش) و "لا" (هامش) و "لد" و "له"؛ و: سیاست، ارسطو، مترجم: حمید عنایت، ج: ۱۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۴۰۲. ش.، صص "بیست و دو" - "بیست و چهار"؛ و: آزادی های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه گران (گذری بر نوشته های پارسی در دو سده واپسین)، دکتر عبدالهادی حائری، ج: ۱، مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷۴. ش.، صص ۲۳-۲۸.
۳. سنج: ارسطو، جان ای. وللا، مترجم: محمود دریانورد، ج: ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۴۰۰. ش.، ص "ده".

وانگهی، در شنیدن و خواندن گفتارها و نوشتارهای مردان آندیشه، با آندوخته‌ای سزشار از اقوال و آثار گوناگون و تجارب و افکار لونا لون روبروی می‌شویم که انگاری می‌خواهند یک صد این عبارتی زبانی عهده عتیق را فرایادمان آرند که: «در زیر آفتاب هیچ چیز تازه‌ای نیست»!

از قضا درباره همان جامعه یونانی کهن گفته‌اند که هر نوع فکر و عقیده و تصویری که بشر تا امروز در مورد امور اجتماعی بدان رسیده است، از عالی‌ترین مظاهر دموکراسی تا سخت‌گیرانه‌ترین مراسم دیکتاتوری، از ایده‌های سوسیالیسم و کمونیسم تا پدیده‌های امپریالیسم، از پیچیده‌ترین مراحل فکری تا ساده‌ترین رفتارهای بشری، همه در یونان سابقه دارد!

اگر "إطلاق" این مدعا را بزرگراف بشماریم - که چنین نیز می‌نماید - در اصل تنوع و تکثر و گوناگونی تجارب و آراء بازتافته در آینه تاریخ و ثراث و امکان بهره‌گیری فراخ دامنه از آن، برای امروز و فردا و فرزداها، سر سوزنی جای تردید نیست.

بماند که لزوماً سخن در لزوم تقلید و التزام و اتباع نیز نیست؛ سخن در شنیدن سخن‌ها و برگزیدن دیده‌ورانه آن هاست.

۴۳۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال | ۳۵ شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه: فاضل خان همدانی - و - ویلیام گلن - و - هنری مرتین، ج: ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳. ش.، ص ۱۱۷۸ از عهد عتیق. / این عبارت، بخشی است از فقره نهم فصل نخست کتاب "جامعه" / کتاب واعظ نام سلیمان شاه.

نیز نگر: عهد عتیق، ج ۳: کتاب‌های حکمت (بر اساس کتاب مقدس اورشلیم)، ترجمه: پیروز ستار، ج: ۲، تهران: نشر نی - و - هرمس، ۱۴۰۰. ش.، ص ۶۱۰، با دگرسانی جزئی.
۲. نگر: اصول حکومت آتن، آرسطو، ترجمه و تحشیه: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، با مقدمه: دکتر غلامحسین صدیقی، ج: ۴، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی - وابسته به: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸. ش.، ص "هفت" و "هشت".

۳. از بازی‌های روزگار و شوخی‌های تقدیر، یکی این است که:

در درازنای تاریخ، شماری از آن فرزندگان که ما را به دیده گشودن و تری تقلیدهای کورکورانه و اجتناب از بشتراشی و مرادگرینی فراخوانده‌اند، خود آماج عواطف و احساسات مقلدان بشتراش و مریدان تقلید فرما گشته و سخنانیشان به متابت "حجت قاطع" و "قول فضل" دشت مایه تعصب راندن هائی گردیده است تماشائی!

در این باره، از جمله، نگر:

اصول حکومت آتن، آرسطو، ترجمه و تحشیه: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، با مقدمه: دکتر غلامحسین صدیقی، ج: ۴، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی - وابسته به: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸. ش.، ص "لب" و "لج"؛ و: پیام فیلسوف (گزیده‌هایی از آثار صدراي شیرازی و شارحانش)، اکبر ثبوت، ج: ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۸۹. ش.، صص ۱۵-۶۲.

پس بهتر است هیچ مناقشت پیشه نسازیم و همداستان با خود سعّدی بگوییم:
مَزْد باید که گیرد اندر گوش و ر نیشته ست پند بر دیوار!^۱

[آدیب سیاست‌اندیش]

● دور نمی‌دانم که بتوانیم گفت: در میان گویندگان و نویسندگان طرازِ اولِ آدبِ فارسی، شیخ سعّدی شیرازی، سیاست‌اندیش‌ترین آدیب ماست.

گواه این خصلت سعّدی، پراگندگی موادّ اندیشه سیاسی و سُخنان سیاست‌اندیشانه در جای‌جای کَلّیاتِ پُرمایه سِتّبری است که از وی برای ما به یادگار مانده است.

بازتابِ خازخارهای سیاسی در گُلستان و بوستان که محلّ شُبّه نیست؛ به ویژه بابِ نَحُستِ هَر دو کتاب؛ که بعضی مُعاصِران ما، هَریک از این دو باب را یک "نَصیحَةُ الْمُلُوكِ" کَلان قَلَم داده‌اند.^۲ ... بابِ اوّلِ گُلستان "در سیرت پادشاهان" است با چهل و یک حکایت.^۳ در دیباجه و دیگر باب‌ها نیز اشارتِ راجع به عالم سیاست و حُکمرانی بسیار است. ... بابِ نَحُستِ بوستان هم که درازترین بابِ آن کتابِ دِلگش است، "در عدل و تدبیر و رای" ترتیب داده شده^۴ و موضوعش اصول سیاست و آیین مُلک‌داری است. دیباجه و دیگر باب‌های کتاب نیز جای‌جای بر سیاست و آیین حُکمرانی و اصول و فروع آن اِشتمال دارد.^۵

۴۳۴

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. گُلستان سعّدی، تَضحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، چ: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۰۴.

۲. نگر: أخلاقیات (مفاهیم أخلاقی در آدبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری)، شارل-هانری دو فوشه کور، تَرْجمه: مُحَمَّد عَلی امیرمُعزّی - و - عَبْد الْمُحَمَّد رُوْحَبُخْشان، چ: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی - و - اَنْجَمَنِ ایرانشناسی فرانسه در ایران، ۱۳۷۷ ه.ش.، ص ۴۵۶.

۳. نگر: گُلستان سعّدی، تَضحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، چ: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، صص ۸۵-۵۸.

۴. نگر: بوستان سعّدی (سعّدی نامه)، تَضحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، چ: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش.، صص ۷۸-۴۲.

۵. فُهرست‌واره‌ای از بعضی اصول و دَقایقِ باریک آیینِ کِشورَداری را که در بوستان دُرُج گردیده است، نگر در: مَقالاتی دَر باره زَندگی و شِعْرِ سعّدی (مُشتمَل بر ۲۶ مقاله / کُنْگره جَهانِ سعّدی و حَافِظ: شیراز، ۱۳۵۰ ه.ش.)، به کوشش: دکتر مَنصُور رَسْتگار [فَسائی]، چ: ۳، شیراز: انتشارات دانشگاه پَهَلَوِی [پیشین]، ۱۳۵۷ ه.ش.، ص ۴۱۶ / از مَقالَه «جَهان مَطلوبِ سعّدی در بوستان»، به قَلَم: دکتر غلامحسین یوسفی.

بَخْشِ بُزْغِي از فَصَائِدِ سَعْدِي هَمْ راجع به سياست و اهل سياست است و غالبِ مَدايِحِ او در حَقِّ اهلِ سياستِ نيز بَصْرِيخِ يا تَلْوِيخِ مَواعِظِي است در بابِ مَزْدُمِ داري و نِكوداشتِ رَعِيَّتِ و شَفَقَتِ بَرِ زيردستان. در بيشينه ديگر سروده هاي شَيْخِ هَمْ چِهْرَه سَعْدِي سياست انديشِ نِمايانِ است؛ حَتّي در غَزَلِ هاي عاشِقانه!

تَضاعيفِ تَعَزُّلِ هايِ سَعْدِي، از عبارات و اشاراتِ سياسي تُهيِ نيست. ... كيست كه تاريخ روزگارِ سَعْدِي و مُختَصَّصاتِ عَضْرِ وي را بشناسد و نداند كه حَتّي وَفْتِي شَيْخِ مي فرمايد: «در پازس كه تا بوده ست از وَلُولَه آسوده ست / بيمست كه بَرخيزد از حُسنِ تو غوغايي»^۱، اِشارَتِي مُستَقِيمِ به دارد به مَسائِلِ اَمْنِيَّتِي اِقْلِيمِ پازس و عَضْرِ اَتابَكَانِ سُلْعَرِي حُكْمُرانِ در آن سامان و كوششِ ايشان در جَلوگيري از سِرَايَتِ اِبْلغارِ مُغول و دَستِ اندازي چَنگيزيان به اِقْلِيمِ پارس و مَساعي جَميلي كه از بَرايِ نِگاهداشتِ اَمْنِ و اَرامشِ در آن سَرزَمينِ به كار داشته بودند؟ ... ديگر، اِشاراتِ سياسي و تاريخي بِيثِ هائي چون «خَلقِ گويند: برو دِلِ به هَوايِ دِگري دِه / نَكَمِ خاصه در اَيامِ اَتابِكِ دوهايي»^۲ كه به نوعي از آن پيشينِ هَمْ رَوِشَن تَر است.

سَعْدِي، حَتّي در تَرَجيعِ بَنَدِ عاشِقانه بُلند آوازه اش كه به قولِي «مُعجَزَه زَبانِ فارسي»^۳ است و جَلوَه پُرشورِ شَخْصِيَّتِ زيبا پَرستِ و عاشِقِ پيشه شَيْخِ شور يده سَرِ شيرازِ است، از

۱. غَزَلِهايِ سَعْدِي، تَضحيح: دَكتر غلامحُسينِ يوشفي، به اِهتمام: دَكتر پَرُويزِ اَتابِكِي، و دَسْتياري: بانو رُفَعَتِ صَفِي نيا، ج: ۱، تِهْران: اِنْتِشاراتِ سَخَن، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۵۷، غ ۱۱۸، ب ۸.
۲. كَلِيَّاتِ سَعْدِي، به اِهتمام: مُحَمَّد عَلِي فَرُوعِي [با هَمكاري: حَبيبِ يَغْماني]، [با زِچاپِ زير نَظَر: بَهَاءِ الدّينِ خَرَمَشاهي]، ج: ۱۵، تِهْران: مَوْسَسَه اِنْتِشاراتِ اَميركَبير، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۶۰۰، غ ۵۰۹؛ و: غَزَلِيَّاتِ سَعْدِي، به تَضحيح: حَبيبِ يَغْماني، به كوشش: مَهدي مَدائِنِي، ج: ۲، تِهْران: پَرُوهِشگاهِ عُلومِ اِنساني و مُطالعاتِ فَرْهَنگِي، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۱۱۸، غ ۱۴۴ طَبِيَّات.
- در غَزَلِهايِ سَعْدِي، تَضحيح: دَكتر غلامحُسينِ يوشفي، به اِهتمام: دَكتر پَرُويزِ اَتابِكِي، و دَسْتياري: بانو رُفَعَتِ صَفِي نيا، اين بِيْتِ را در نُسخه بَدَلِها اَوْرَدَه اِنْد (ج: ۱، تِهْران: اِنْتِشاراتِ سَخَن، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۴۱۵)؛ حالِ آن كه تَرديدِ در اَصالَتِ آن بَجا نَمي نِمائِد.

۳. آقاي دَكتر ضياءِ مَوْجِد، مَنطِقِي نامي و شاعِر و سَعْدِي پَرُوهِ اِصْفَهاني، در كُفْتِ وگويي كُفْتَه اِنْد: «مَن سَنيدَم كه شاملو در موردِ تَرَجيعِ بَنَدِ مَعروفِ بَنشِيَم و صَبْرِ پيشِ گيرِم ... سَعْدِي، كُفْتَه بود كه اين تَرَجيعِ بَنَد، يكي از اِعجَازِهايِ زَبانِ فارسي است. مَن اين را اَلبَتَه از خود شاملو نَشْنيدَم اَمّا ديگراني كه به او تَرديدِ بودَنَد به مَن كُفْتَنَد كه: اين تَرَجيعِ بَنَد، شاملو را خيلي شِگُفْتِ زَدَه كَرَدَه بوده اَست.» (روزنامَه شَرَق، س ۱۱، ش ۱۹۵۵، ۲۸ / ۱۱ / ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۸).

مي گويم:

حاجت به ياد آوري نيست كه شاملو از دوستان و دوستانانِ سَعْدِي نَبود؛ وَ اَلْفُضْلُ ما شَهَدَتِ بِهِ اَلْأَعْداءِ!

اشارت به تجارب سیاسی خویش و هم‌روزگاراننش دور نمی‌افتد و نگاه نگران خود را به جهان پریشیده عصر خود و آنچه در پیرامونش می‌گذرد از خواننده تیزبین پنهان نمی‌دارد. ... در آن جا که خطاب به دلبر سیم‌تن سیاه‌گیسو می‌فرماید: «صَلَحْتَ مِیَانِ کُفْرٍ وَ إِسْلَامٍ / بَا مَا تَوْ هَنُوزِ دَر نَبَرْدِ»^۱، - به تفصیلی که جای دیگر شرح‌گونه‌اش را بر قلم رانده‌ام^۲ - نه از آشتی فرضی کُفر و اسلام، که از مُصَالَحَهُ واقعی کافران و مُسْلِمَانان و آنچه در عصر او علی‌رُوسِ الْأَشْهَاد و پیش چشم همگان رخ داده بوده است، حَرْف می‌زند. ... در عصر سعّدی، در شرق و غرب بلاد اسلامی، میان کُفار و مُسْلِمَانان که به ترتیب نمایندگان همان "کُفر" و "اسلام" باشند، مُصَالَحَهُ هائی رخ داده بود و سُخْنِ سَعْدِی آشکارا به همین واقِعیتِ مَلْمُوسِ تاریخی ناظر است. ... در آن روزگار فتنه خیز بی‌قرار، از شرق، مُغولان به سرزمین‌های اسلامی تاخته بودند، و از غرب، صلیبیان، چنگیزخان مُغول، به قول صاحب تاریخ جهانگشای، «مُتَقَلِّدِ هِیچ دین و تابع هِیچ مِلّت نبود» و «أولاد و أخفاد او» نیز «هر چند کس بر موجب هوی از مذاهب مذهبی اختیار کردند»^۳؛ و این امر البتّه بتدریج رخ داد^۴. صلیبیان هم که نصرانی بودند و اتباع کلیسا و دستگاه پاپ‌ها؛ و مُجْمَلِ مُعْتَقَدِ ایشان را حاجت به بیان نیست.

۴۳۶

آینه پژوهش | ۲۰۶

سال ۳۵ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۳

در شرق و در آن اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی که دَروازه‌های مشرق زمین را بر مُغولان مهاجم گشوده بود، کار تجاؤزگران صحرائین را با قدری مُقاومت و اشتیاق و قُوتِ قَلْبِ نمی‌شد ساخت. سامان سیاسی بلاد شرقی خِلافتِ عَبّاسی سال‌ها بود که از

۱. کُلیات سعّدی، به اِهِتِمَامِ: مُحَمَّدِ عَلِی فُرُوعِی، ج: ۱۵، تَهْران: مَوْسَسَسَهٗ اِنْتِشَارَاتِ اَمِیرِ کَبِیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۶۵۴؛ و: غَزَلِیَاتِ سَعْدِی، به تَضَحِیح: حَبِیبِ یَعْمَانِی، به کوشش: مَهْدِی مَدائِنِی، ج: ۲، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۴۹۷؛ و: غَزَلِیَاتِ سَعْدِی، تَضَحِیح: دَکْتَرِ غَلَامُحْسِنِ بَیُوسُفِی، به اِهِتِمَامِ: دَکْتَرِ پَرُوزِیزِ اَنابَکی، و دَسْتِیاری: بانو رُفَعَتِ صَفِی‌نِیا، ج: ۱، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۳۲۸.

۲. نِگَر: آینه پژوهش، س ۳۴، ش ۲، ش پیاپی: ۲۰۰، خرداد و تیر ۱۴۰۲ ه.ش.، صص ۳۴۵-۳۵۱ / مَقَالَهٗ «صَلَحِ اِسْتِ مِیَانِ کُفْرٍ وَ إِسْلَامٍ / اِبْضَاحِ اِشَارَتِی وَ بَیَانِی اَز شَیْخِ سَعْدِی»، به قَلَم: جویا جِهَانْبُخْش.

۳. نِگَر: کِتَابِ تَارِیْخِ جِهَانْگِشَای، عَلَاءِ الدِّینِ عَطَامَلِکِ بِنِ بَیْهَاءِ الدِّینِ مُحَمَّدِ بِنِ مُحَمَّدِ الْجَوَیْنِی، به سَعِی و اِهِتِمَامِ وَ تَضَحِیح: مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَزَویْنِی، اِفِیستِ اَز رَویِ چَاپِ کَیْدِن، ج: ۴، تَهْران: اِنْتِشَارَاتِ اَرَعَوَان، ۱۳۷۰ ه.ش.، ۱۸/۱.

۴. اَز بَرای آگاهیِ تَفْصِلی اَز دین و آیینِ مُغولان، نِگَر:

دین و دولت در ایران عهد مغول، شیرین بیانی (اسلامی‌نُدوَشِن)، ج: ۱: اَز تَشْکِیلِ حُکُومَتِ مَنتَقَه‌ایِ مُغولان تا تَشْکِیلِ حُکُومَتِ ایلخانی، ج: ۲، تَهْران: مَرکَزِ نَشْرِ دَانِشْگَاهِی، ۱۳۷۰ ه.ش.، صص ۶۱-۶۱.

هم پاشیده و بازیچه فُدرت های کوچکی محلی شده بود. نه مردمان توانمند و نه زمامداران با کیفیتی بودند تا بتوانند در برابر مغول ایستادگی کنند. نخبگانی که بر جای بودند، در برابر چنان لشکر جزار نیمه وحشی آشوب طلب نفور از شهرآیینی که بی محابا و چونان طوفانی ویرانگر پیش می آمد، باید به سرعت برق کاری می کردند و خاکی بر سر می ریختند! معطلی روا نبود؛ و روا هم نداشتند... اما با مغول چگونه می توان به جوال رفت؟! ... مغول آمده بود تا بکشد و بسوزاند و برباید و ببرد و ببرد و هیچ بنا نداشت تا از راه "تبرع" و "تفضل" دست از سر مردمان مقهور ما بردارد.

در برابر تهاجم و خشیانه مغول، بعضی ارباب فُدرت و اهل سیاست و خداوندگاران سیاست کوشیدند به نحوی با مغولان سفاک غارتگر از در مصالحه درآیند. از جمله همین اتابکان پازس که ممدوحان شیخ اجل سعیدی شیرازی اند، سعی بلیغ کردند تا با اظهار فرمان برداری و باج دادن و خراج گزاری، سدی بکشند در برابر خطر درازدستی های قوم وحشی مهاجمی که همه همت خویش را بر نهب و چپاول و تاراج و تالان و غارت و یغما مقصور داشته بود و از حلیت "شهرآیینی" - بل "آدمیت" - عاری بود. خطر تازش مغولان بر اقلیم پازس مشرف به وقوع بود؛ و کوتاهی دزبار اتابکان در پیشگیری، خود عین جلب مخاطرت از برای همگان می بود. زین روی، اتابکان پازس کوشیدند تا با اظهار انقیاد و پرداخت باج و خراج، این دشمن دذصفت درنده خوی را قدری اهلی کنند! و از مراتب زیان رسانی اش بکاهند! ... اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعید بن زنگی (ف: ۶۵۸. ق. ۰)، در پیش برد این سیاست موقع شناسانه سهم بزرگ و مؤثر و نقش مهم و خطیری داشت. ... سیاست مجامله و مماشات و مصالحه با مغولان، پس از وفات اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعید بن زنگی نیز امتداد یافت، تا آن که امرای دولت سلغری، اتابک مظفرالدین سلجوقشاه بن سلغرشاه بن سعید بن زنگی را به سلطنت برداشتند، و این سلجوقشاه - که او هم از ممدوحان شیخ اجل سعیدی شیرازی است - بر آن سخنگان مغول که در شیراز بودند عاصی شد و همگی شان را با زن و فرزند و خدام و حشم از دم تیغ بی دریغ گذرانید. اخبار موحش این واقعه هائله، ناپره غصب هلاگور را زبانه کش گردانید و هلاگو لشکر مغول را روانه ساخت تا رفتند و در کازرون، پس از درگیری و کاززاری خون بار و کشتاری هول انگیز، سلجوقشاه را بگرفتند و بکشتند و سرش را به شیراز فرستادند؛ و این واقعه تلخ به سال ۶۶۲. ق. رخ داد. بدین ترتیب، هم پادشاهی اتابکان سلغری و هم استقلال مملکت پازس در حقیقت خاتمه یافت و پازس

بیش و کم تحتِ اِستیلایِ مُستقیمِ حُکومتگرانِ مُغولِ دَرآمد. مُغولانِ دیگر بهانه و دَست‌آویزی اُستوار یافته بودند تا به دَربارِ صُلحِ جویِ اَتابکانِ پارسِ بیش از پیش دَست‌اندازی کُنند و سَررشته کارها را خود به دَست گیرند. تَمشیتِ اُمورِ اِقلیمِ پارس به دَستِ شِخَنگانِ مُغولان و کارگزارانِ ایشان صورت می‌گرفت؛ هرچند که نامِ حُکومت و حُطبه سَلطنت، بر شاهزاده‌خانمی از سُلغریان باقی ماند که «اِبش خاتون» نام داشت و نامزدِ یکی از پسرانِ هلاکو بود و تا ۶۸۵ یا ۶۸۶ ه.ق. نیز در قیدِ حیات بود. ... پس با آن که مُداخلاتِ مُغولِ درِ ادارهٔ اِقلیمِ پارس فزونی گرفت و مُغولان جایِ پایِ خود را بتدریج مُستحکم‌تر کَزَدند و حَقِّ آب و گِلِ بیشتری از برایِ خویش تَمهید نمودند، دَستِ کم صورتِ آن مُصالحهٔ آغازین میانِ سُلغریان و مُغولان تا مُدتِ ها پس از ماجرایِ سَلجوقشاه نیز حَفْظ شد! و سَرانجام با مَرگِ اِبش خاتون - که او نیز در زمرهٔ مَمْدوحانِ سعّدی ماست -، کارِ سُلغریان یکسره گزید و طومارِ حُکومتِ اِسمی و ظاهریِ سُلغریان هم بکلی دَرنورزیده شد. ... باری، حتّی آن روز که پارس تحتِ اِستیلایِ مُستقیمِ حُکومتگرانِ مُغولِ دَرآمد، چون زَمینهٔ این اِستیلا بمرور فراهم و تَمهید شده بود و تحوُّلی ناگهانی و نابیوسان نبود، جنگ و خون‌ریزی بی‌حَد و غارت و یَغمایِ فراگیری رُخ نداد و اِسلامیان در حالی به حُکومتِ عُمالِ کافرانِ مُغول تَن می‌دادند که در عَمَلِ با کُفّارِ مُغول در صُلح بودند و سَخَن سعّدی که می‌گفت: «صُلح است میانِ کُفر و اِسلام»، بر این اُحوال نیز راست می‌آمد.

۴۳۸

آینهٔ پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

این از شَرَقِ جَهانِ اِسلام و خُصوصِ اِقلیمِ پارس و مُهاجِمانِ مُغولِ کافرکیشش.

در عَرَبِ هَم، صَلیبیانِ جَنگِ خواهِ سَبکسار، اَگرچه بنایِ اِسلامِ سِتیزی و کُشتارِ مُسلمانان داشتند و هرگاه دَشتشان می‌رسید از کُشته‌ها پُشته‌ها می‌ساختند، به واسطهٔ دُشواری‌های بی‌شمار و مَضایق و مَصائب و مَصاعیبی که در درازنایِ کارِ تَعَدی و تَجاوُزِ دیربازشان رُخ می‌نمود، ناچار بودند گاه و بیگاه قَدری کوتاه بیایند و بابِ مُذاکراتِ سیاست‌مداران را هم باز بگُذارند و اَحياناً در پَیِ جَلْبِ نَظَرِ طَرَفِ مُسلمان بَرایند.

۱. بَگر: سعّدی نامه / مَجَلهٔ تَعلیم و تَرْبیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بَهمَن و اِشْفَنَدِ ۱۳۱۶ ه.ش.، صص ۷۴۰-۷۴۶ و ۷۷۰ و ۷۷۱ / اَز رِسالهٔ «مَمْدوحینِ شَیخِ سعّدی»، به قَلَم: مُحَمَّدِ قَزوینی.
۲. نِمونه را، سَنج: جَنگ‌هایِ صَلیبی به رِوایتِ اَعْراب، اَمین مَعلوف، تَرجمه: عَبدِ الحُسَینِ نیک‌گَهر، ج: ۴، تَهْران: نَشْر نَی، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۲۹۳.

تاریخ جنگ‌های صلیبی و فراز و فرودها و لونا لونی هایش، تاریخ غریب سخت عبرت‌انگیزی است؛ و دوران حیات سعیدی تقریباً مصادف است با همان دوره تعلیق‌گونه تقریباً صدساله‌ای که با مُصالحه ریچارد و صلاح‌الدین ایوبی و بازگشت ناکامانه ریچارد از مشرق‌زمین آغاز می‌گردد؛ دوره‌ای که در آن صلیبیان، اگرچه بر پاره‌ای از شهرها سیطره دارند، اغلب در همان حدود متصرفات محدود خویش باقی می‌مانند و از دست‌اندازی گسترده دوباره به فراخنای بلاد اسلامی عاجز می‌شوند. در این دوره، صلاح‌الدین و وارثان پسنیانیش نیز که به نوبه خود مانده و سوده و فرسوده شده و هزار جور گرفتاری سیاسی پیدا کرده‌اند، در پاک‌سازی سریع سرزمین‌های اشغال‌شده از لوٹ و وجود صلیبیان توفیق چشمگیری حاصل نمی‌کنند. در حالی که فرنگیان بشدت تضعیف شده‌اند و گرفتار دزگیری‌های داخلی دامنه‌وری هستند و "جنگ مقدس" دیگر از برایشان موضوعیت نیامانی ندارد، آن‌ک آن‌ک نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز و مبادلات بازرگانی میان صلیبیان و مسلمانان، جای کشاکش‌های پیشین را می‌گیرد و آرامشی نسبی پدید می‌آید و حکمرانان مسلمان هم جوش و خروش چندان از برای آزادسازی بلاد اشغال‌شده و بازپس‌گیری اراضی تحت سیطره بازماندگان صلیبیان نشان نمی‌دهند. این آرامش نسبی، گاه بر هم می‌خورد، و علی‌الخصوص دزگیری‌های مدعیان قدرت در داخل هریک از دو جنبه، فرصت‌های تازه‌ای از برای طرف دیگر فراهم می‌سازد و أحياناً تغییراتی در قلمرو اقتدار و گستره قدرت هریک از طرفین رخ می‌نماید، ولی مجموع اوضاع و أحوال و به‌ویژه مخاطرات تازه‌ای که پیش می‌آید و کیان هریک از طرفین را به گونه‌ای در معرض تهدید قرار می‌دهد، بیشتر زمینه‌ساز سازش‌های پی‌درپی و ترکِ مُخاصمه ظاهری می‌گردد تا پیکارهای دامنه‌دار^۱. هم حکومتگران مسلمان و هم مهاجمان صلیبی، أحياناً، بیش از انگیزه دینی و أهداف مقدس اعتقادی، در پی تثبیت اقتدار دنیوی خویش اند و چاره‌آن را سازش با یکدیگر و عدول از أهداف و ارزش‌هایی می‌بینند که ای بسا زمانی ایشان را به جانب رفتار "مجاهد"انه سوق می‌داده است. از همین روی پیوسته با یکدیگر بر سر سود دُنیا سودا می‌کنند و از ایستارهای خائنه نیز اجتنابی نمی‌ورزند و گاه بی‌غیرتی و بی‌اعتقادی خود را در مسائل دینی چنان به نمایش درمی‌آورند که مایه حیرت عامه بینندگان و گزارشگران رُخداده‌ها می‌شود!^۲

۱. سنج: همان، صص ۲۹۹-۳۱۶ و ۳۲۹-۳۳۴ و ۳۳۹ و ۳۴۳-۳۵۷.

۲. سنج: همان، صص ۳۱۶-۳۲۱ و ۳۲۷ و ۳۴۲.

باری، خوب یا بد، زشت یا زیبا، دینی یا غیر دینی، در درازنای جنگ‌های صلیبیان با مسلمانان، بارها میان طرفین مذاکرات و معاهداتی صورت گرفته و مصالحه‌های کوتاه‌مدت یا بلندمدتی واقع گردیده است که بی شک اخبار بعضی آن معاهدات به گوش امثال سعدي شیرازی هم می‌رسیده یا ای بسا جلوه‌های عینی آن را در سیاحت‌هایش می‌دیده است.

از اطال کلام ناگزیر شدیم. ... درازنفسی کردم و عذرخواهم. ... امیدوارم آنچه به عرض رساندم، هم در روشنداقت احوال سیاسی روزگار سعدي به طور عام سوذبخش بوده باشد، و هم در ایضاح این دقیقه به کارمان بیاید که وقتی سعدي در ضمن تغزلی ناب می‌فرموده است: «صلحست میان کفر و اسلام» هم، باز از دل مشغولی مناسبات قدرت در جهان پیرامونش رها نبوده و به تجارب ملموس و وقایع محسوس دوران حیات خود و هم‌روزگاران‌ش نظر داشته و از چیزی خبر می‌داده است که در عصر او و در آن حال و روز سیاسی براستی رخ داده بوده است و معروف و معروف اذهان خرد و کلان بوده و البته ذهن چنوبی را نیز به خود مشغول می‌داشته است.

۴۴۰

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

الغرض، عبارات و اشارات و نشان تأملات سیاسی شیخ سعدي را، نه فقط در جای‌هایی چون باب اول گلستان که "در سیرت پادشاهان" است، یا باب نخست بوستان که "در عدل و تدبیر و رای" و اصول سیاست و آیین ملک‌داری پردازخته شده است، که در تضاعیف تغزلی‌های مزد نیز سراغ توان کرد!

سعدي، جز گلستان و بوستان و عزلیات و برخی از قصائدهش که معروف‌تر است و بیشتر دیده و خوانده شده است، آثاری دارد که مع الأسف بندرت خوانده و دیده می‌شود و - به اصطلاح یکی از سعدي پژوهان عصر، استاد بهاء‌الدین خزمشاهی - دام علاه -، در شمار "کم‌خوانده‌های سعدي" ^۱ جای می‌گیرد؛ و من بنده شک ندارم که بسیاری از ادبای معاصر نیز حتی یک بار این بخش از کلیات سعدي را بدُرستی نخوانده‌اند! ... این آثار را طابعان در غالب چاپ‌های متداول کلیات شیخ در اواخر کتاب جای داده و توگویی به دوزدست‌ترین جای ممکن در اقلیم سعدي خوانی تبعید کرده‌اند. ... دریغ است؛

۱. سنج: من سعدي آخر الزمان، بهاء‌الدین خزمشاهی، به کوشش: عارف خزمشاهی، ج: ۱، تهران: انتشارات ناهید، ۱۳۹۹. ش.، ص ۱۰۵ و ۱۰۸ و ۱۰۹.

به ویژه از آن روی که در این زوایای کُلیّاتِ شیخ شیراز، خبایای آرجمندی نهفته است و پاره‌ای از مهم‌ترین اُسنادِ فَرهنگی و تاریخیِ راجع به سعّدی و دوران وی را در میانِ بعضی همین "کم خواننده‌ها" سراغ باید کرد.

آثارِ مَثُورِ پراکنده مُندرج در کُلیّاتِ سعّدی، چه آن‌ها که ریخته خامه بدایع‌نگارِ خود اوست، و چه آن‌ها که دیگرانی در حکایتِ احوال و اُطوارِ شیخ نوشته‌اند، خاصه با عالم سیاست‌اندیشیِ سعّدی رُبط و ثبِق دارند؛ به ویژه رساله نَصیحَةُ الْمُلُوکِ که از اَلِف تا یاءِ راجع به سیاست و آیینِ حُکمرانی است و از همان نام و عنوانش فریاد می‌زند که "سیاست نامه" است.

رساله بسیار کوتاهی هم که با سَزَنویس «در تزیینتِ یکی از ملوک گوید» در کُلیّاتِ سعّدی دَرَج شده، آندزنامه‌ای است سیاسی، و تو گویی عصاره همان نَصیحَةُ الْمُلُوکِ پیشگفته است.

الْعَرَضُ، مواذِّ راجع به آدابِ مُلک‌داری و شَه‌ریاری و تَجارِب و آندیشه‌هایِ سیاسی، در کَلِماتِ شیخ شیراز، بسیار است، و بتقریب در جمیع فُصول و اُجزایِ کُلیّاتِ وی پراکنده است، چنان که بَرچیدن و گِرَد آوردن و بَرزسیدن همه آنچه در کُلیّاتِ سعّدی آمده و به نوعی با آندیشه و عَمَلِ سیاسی در پیوند است، از حوصله یک دَفترِ کلان نیز بیرون خواهد بود.^۱

۱. اگر در مفهوم سیاست‌اندیشی و آیینِ حُکمرانی، آندکی به "تَوْشع" قائل شویم و جُمْلَه لَوَازِمِ فَرهیزشِ عُمومی و سامانِ اِجتماعی و خُلاصه بیشینه اُصول و آدابِ راه و رَسَمِ زندگی را در این دائره بیاوریم (که شماری از سیاست‌اندیشان نیز از قدیم چُنین کرده و آورده‌اند)، بی‌کُباره توان گفت که: کُلیّاتِ سعّدی از آیینِ حُکمرانی و آندیشه‌ها و دَعْدغه‌ها و آموزه‌هایِ سیاسی سَرشار و لَبریز است، و بیشینه آنچه سعّدی گفته و نوشته، در همین باره است. می‌افزایم:

به قولی که بیراه نیز نمی‌نماید، مَجْموعه آموزه‌هایِ اَخلاقی و آندزنیِ عُمومی سعّدی در خِدْمَتِ دو هَدَف است: «یکی این که اِنسان را چنان بَرزورد که از مُعضلات و مَصائِبِ روزگار در اَمانش بدارد و از قُدْرَتِ هایِ حاکم مَصون؛ و دُوم آن که پَنجره‌ای بگشاید به عِشَق و عَوالمِ غیب.»

(پَنج اِفْئِمِ حُضُور، داریوش شایگان، ج: ۷، تهران: فَرهنگِ مُعاصر، ۱۳۹۵ ه.ش، ص ۹۶).

بَر پایه این بَخش بَندی، کَمابیش همه آنچه در کُفتارِ سعّدی به هَدَفِ نَحْست راجع می‌گردد، از مَقولاتِ سیاسی به معنایِ تَوْشعِ یافْتَه آن خواهد بود.

خوشبختانه تا امروز پژوهندگانی، هم در قالب کتاب، و هم در قالب مقاله، به پاره‌ای از جوانب سیاسی حیات و اندیشه و نگرش‌ها و نگرش‌های شیخ شیراز پرداخته‌اند.^۱ پس راه بکلی ناکوفته نیست و آنچه بر سالکان جویای آن معانی است، تنها پی‌گرفتن طریق است و البته بازجستن خبایا از زوایا.^۲

[سیاست نامه سغدی]

● تا آن جا که می‌دانم از نظر شماری از آشنایان کتبات شیخ، سیاسی‌ترین اثر او، همان رساله نصیحة الملوک است. نظر بی‌راه و ناموجهی نیز نیست؛ چه، آن رساله با همه و جازتش، - همان‌گونه که یاد کردیم - از آلف تا یاء راجع به سیاست و آیین حکمرانی است و در نظره اولی سیاسی‌ترین نوشتار برجای مانده از سغدی و "سیاست نامه"ی او به شمار می‌آید. با این همه، مخلص، گمان دیگری دارد؛ و آن، این است که مهم‌ترین نوشتار سیاسی سغدی، همانا بوستان او است که هم از حیث کیفیت و تنوع مواد راجع به اندیشه و عمل سیاسی و هم از جهت کمیت فقره‌هایی که بصراحت آن‌ها را نتایج خواطر سیاست‌اندیشانه شیخ شیراز قلم می‌توان داد، بر دیگر مکتوبات او پیشی دارد، و از بن خود "سیاست نامه"، بل "نصیحة الملوک" است؛ هرچند بیشینه خوانندگانش بدین معنی متفطن نشده باشند.

۴۴۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال | ۳۵ شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. از آن شمار است:

* سیاست نامه سغدی، روح‌الله اسلامی، ج: ۱، تهران: انتشارات تیسرا، ۱۳۹۷ ه.ش.

* بر سریر باد (سیری در شلوک سیاسی سغدی)، مجید زهتاب، ج: ۱، [بی‌جا]: نشر گفتمان اندیشه معاصر، ۱۳۹۸ ه.ش.

۲. یکی از سوّمندی‌های جنّبی نظر در سیاست‌مکتوب سغدی، گذشته از استفاده مستقیم از اَنظار و افکار و تجاربِ بیش‌بهای وی، آن است که می‌توان سُخنانِ واعظی سیاست‌اندیش را که هشتصدسال پیش از این می‌زیسته است با وزاجی‌های مُستورِ بزخی از هم‌روزگارانمان سنجید و بروشنی دید که در آن عهدِ بعید، مژدی شاعرِ مسلک و خانقاه‌نشین در شیراز، به چه پُختگی و سَختگی سُخن گفته و چه اندازه خرد به کار بسته و چه مایه جوانبِ علم و عمل را ملحوظ داشته است و آنگاه این ژاژخایانِ عَصِرِ ما چه می‌کنند و چه می‌گویند. ... در این تأمل، البته سزاوار آن است که همه امتیازهای تَفُوق و سَرامدی را به پای سغدی نَبویسیم و لُختی هم خویشتن را و هم‌روزگاران خویشتن را ملامت کنیم که چه‌سان از مئبَرِ عَزِیزِ وَعْظ و نُصْح و اِزْشاد و پابگاه رفیع کَلِمه و کَلام، بازچه‌ای ساخته‌ام از برای کودکِ مزاجانی خام و سَبُک‌مَغز و هِبَرُوت‌اندیش، تا در آن جایگاه شریف، به گُستاخی تمام، هر یابِس و رَظَبی را به هم ببافند و مُلَعَمه‌ای سَخیف از تراوش‌های اَذْهانِ عامی و اَفکارِ عَلیلِ خویش بَرَسازند و به خورَد خُرد و کَلان بدهند!

می دانم که این مُدعا حاجت به قدری توضیح دارد و می‌کوشم تا از عهده آن برون آیم. اجازت فرمایید تا روشندا شت این معنی را از کَمّیات و محسوسات و با یک حساب ساده سرانگشتی بیازم:

بوستان، به فرموده خود سعدی، " کاخ دولت " است و مُشتمل بر " ده دراز تربیت ":

<p>چو این کاخ دولت پیرداختم یکی، باب عدل ست و تدبیر و رای دوم، باب احسان نهادم اساس سوم، باب عشق است و مستی و شور چهارم، تواضع، رضا، پنجمین به هفتم دراز عالم تربیت نهم، باب توبه ست و راه صواب</p>	<p>بر او ده دراز تربیت ساختم نگهبانی خلق و ترس خدای که منعم کند فضل حق را سپاس نه عشقی که بندند بر خود بزور^۱ ششم، ذکر مزد فناعث گزین به هشتم دراز شکر بر عافیت دهم در مناجات و ختم کتاب^۲</p>
---	--

بوستان سعدی، در ویرایش استاد فروزان یاد روان شاد دکتر غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶-۱۳۶۹ ه. ش.) که یکی از بهترین تصحیح‌های بوستان است^۳ و بنقد شایع‌ترین ویرایش آن کتاب در میان اهل فن به شمار می‌آید، بر ۴۰۱ بیت اِشتمال دارد.^۴ بسیار خوب! این بوستان یک دیباجه دارد و ده باب که باب دهمش در مناجات و ختم کتاب است. باب دهم مُشتمل بر ۱۰۹ بیت است.^۵ دیباجه بوستان هم ۲۱۷ بیت دارد.^۶ هرچند

۴۴۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بزور: بدروغ، از روی فریب.

بعض گزارندگان و شراح بوستان، «بزور» به معنای جنبزا و قهرا و زورکی و بعنف را نیز مناسب این مقام دانسته‌اند (نگر: شرح سودی بر بوستان سعدی، ترجمه و تحشیه و تهیه متن ائتیقادی از: دکتر اکبر بهروز، ج: ۱، تبریز: کتابفروشی حقیقت، ۱۳۵۲ ه. ش.، ۹۰/۱)؛ بل بعضی صریحا و اضحا لفظ سعدی را به همین معنای "بالقهر" گرفته‌اند و بس (نگر: بوستان لشاعر الإنسانیه سعدی الشیرازی، قدّم له و نسر النص و ترجمه: محمد موسی هندوای، الجزء الأول، القاهرة: مکتبه الأنجلو المصریة، بی تا، ص ۶۵؛ و: گلستان و بوستان، برگردان از: ادوارد رهاتسک - و. جی. ام. ویکنز، ج: ۱، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۳ ه. ش.، ص ۷۵۳).

۲. بوستان سعدی (سعدی نامه)، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه. ش.، ص ۳۷، ب ۱۰۶-۱۱۲.

۳. هرچند به از آن باید.

۴. نگر: بوستان سعدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ۱۳۹۲ ه. ش.، ص ۲۰.

۵. نگر: همان، صص ۱۹۶-۲۰۰.

۶. نگر: همان، صص ۳۳-۴۱.

به ویژه در دیباجه اُبیاتِ صریحِ راجع به سیاسیات کم نیست، از راه مُسامَحَت از دیباجه و خاتمه (بر سر هم: ۳۲۶ بیت) صَرَفِ نَظَر می‌کنیم. می‌ماند نُه باب که مُشْتَمِل است بر ۳۶۸۵ بیت.^۱ گفتیم بابِ نَخُصَتِ بوستان که "در عدل و تدبیر و رای" ترتیب داده شده است درازترین باب آن کتابِ نگارین است. این باب، بر ۹۰۷ بیت اِشْتِمَال دارد.^۲ پس بابِ صریحاً سیاسی بوستان، ۹۰۷ بیت دارد و هشت بابِ دیگر بر سر هم ۲۷۷۸ بیت.^۳ در این هشت باب و در آن خاتمه و دیباجه، سیاسیات کم نیست؛ لیک ما اگر تنها همان بابِ اوّل را نیز سیاسی محض بینگاریم، اوّلًا، آشکارا می‌بینیم که سعّدی کتابِ خود را به سیاسیات مُصَدَّر ساخته؛ ثانیًا، هشت بابِ فَرَضًا غیر سیاسی کتابِ بوستان، بر سر هم سه برابر آن یک بابِ سیاسی اند و بس، و نیک پنداشت عنایت و تأکید سعّدی در حَجْمِ سُحْن نیز مُتَوَجِّه سیاسیات بوده است؛ و به دیگر سُحْن، مُهِمّ‌ترین موضوعی که سعّدی را در سرایش بوستان به خود مشغول می‌داشته است، به گواهی دامنه کلام، همانا مقوله حُکمرانی و سیاست‌ورزی است، و بقیه مقولات، با همه تنوعشان، در حاشیه موضوع حُکمرانی واقع شده‌اند.

نه تنها موضوع عمده در بوستان سعّدی، سیاست است، مخاطبِ عمده بوستان نیز (و نه فقط مُهدی‌الیه آن)، رَجُلِ سیاسی و حُکمران است؛ بل اجازه فرمایید فراتر رفته به صراحت و وضوح عرض کنیم، مخاطبِ اصلی بوستان، کسی نیست جزُ فرمائروای اقلیم پارس.

سعّدی، در بوستان، در شمار آن رُموزِ مُلک‌داری که تعلیم می‌کند، صریحاً واضحاً می‌گوید:

<p>مِی‌آزار و بیرون کُن از کِش‌وَرش که خود خویِ بَد دُشمنش در قفاست به صنّعاش مفرّست و سِقلاب و روم نَشاید بلا بر دگر گش گماشت! گزو مَزْدُم آیند بیرون چُنین!^۴</p>	<p>غریبی که پُر فتنه باشد سرش تو گر خشم بر وی نگیری، رواست وگر پازسی باشدش زادبوم هم آن جا امانش مده تا به چاشت که گویند: برگشته باد آن زمین</p>
---	--

۱. نگر: همان، صص ۴۲-۱۹۵.

۲. نگر: همان، صص ۴۲-۷۸.

۳. نگر: همان، صص ۷۹-۱۹۵.

۴. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۴، ب ۲۷۲-۲۷۶.

راستی اگر مخاطبِ بوستان، اَوَّلًا هَمَان آمیری که بر اقلیمِ پارس حکومت می‌راند نمی‌بود و سُخَن را رویِ با عمومِ اَمرا بود، از بُن قیّدِ «وگر پازسی باشدش زادبوم ...» هیچ مَوْجّه می‌توانست باشد؟! ... خود بروشنی می‌بینید که مخاطبِ مُستقیم و اِئِدائیِ سُخَن سعّدی، حُکمرانِ اقلیمِ پارس است، نه هر حُکمرانی؛ تا چه رسد به هر خواننده‌ای!

امیدوارم بعضی دانشجویان فنونِ ادب که دُرُست بمانند این طالبِ علمِ خام‌دست هنوز در فهمِ باریکی‌هایِ مُتونِ قدیم و نازکیِ تعابیرِ قَدما و زریدگیِ کافی نیافته‌اند، نَفرمایند که مُرادِ سعّدی از «پازس» و «پازسی»، مُطلقِ ایران و ایرانی است؛ که در آن صورت معلوم خواهد شد زبان و بیانِ سعّدی را نمی‌شناسند و از حاقِ آنچه در گُلستان در بابِ «اقلیمِ پازس» گفته است^۱ و در بوستان با اِستِخْدامِ تعبیرِ «آتشِ پازسی» در حقیِ خویش اراده فرموده است^۲ و چه و چه‌هایِ دیگر پُر اِطْلاعی نداشتند.

باریکِ نگریشتن در بوستان، باز هم نشانه‌هایی از این که مخاطبِ اَصْلیِ کتابِ کیست به دست می‌دهد.

۴۴۵

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

سعّدی در اواخرِ بابِ اَوَّلِ بوستان، در دُنْبالهٔ حِکایتِ پادشاهِ جفاگُستری که فرماندهی داشت بر کِشوری و در ایامِ او روزِ مَرْدُمِ چو شام و شب از بیمِ او خوابِ مَرْدُمِ حرام شده بود و همه روزِ نیکان ازو در بلا بودند و به شبِ دَسْتِ پاکان ازو بر دُعا بود ولی شیخ آن روزگار پندگفتن و اندرز دادن به این ستمگار برگشته کار را جایِ دزیغ می‌دانست و او را سزاوارِ اِنذار و هُشدار نمی‌دید^۳، ناگهان و بی‌کباره به سُخَنِ گُفتن با پادشاه دوران و سَرزَمینِ خویش می‌پردازد و می‌گوید:

تورا عادت - ای پادشه! - حقِ رویِ ست
دلِ مردِ حقِ گوی ازین جا قوی ست
نگینِ خصلتی دارد ای نیک‌بخت!
که در موم گیرد، نه در سنگِ سخت

۱. نگر: گُلستانِ سعّدی، تَصْحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۰، ص: ۵۲.

۲. نگر: بوستانِ سعّدی، تَصْحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۱، ص: ۱۶۷، ب: ۳۲۳۲.

۳. ایستار نه چندان قابلِ دِفاعِ این پیر، یادآورِ ایستارِ مُشابهٔ لُفْمانِ حَکیم است در حِکایتی از گُلستان که از اَندَرزگُفتن به طائفهٔ دزدانِ دریغ داشت و با این "مُستِ روشنِ فِکری" لوس و بی‌مزه - که اَلبته از نگاهِ سعّدی، گویا نه لوس بوده است و نه بی‌مزه! - هیچ سعّی در جلوگیری از اِثْلافِ اُموالِ خَلایق و به خاکِ سیاهِ نَشَسْتِنِ مَرْدُمانِ نَکَرْد!

عَجَبَ نِيسْتِ گَرِ ظَالِمِ از مَن به جان
تو هَم پاشبانی به اِنصاف و داد
تو را نِيسْتِ مِثَّتْ زِ رُويِ قِياس
که در کارِ خِيرَتِ به خِدمَتِ بَدِاشت
هَمه گس به مِيدانِ کوشِشِ دَرَنَد
تو حاصِلِ نَکَرَدِي به کوشِشِ بَهِشت
دَلتِ روِشَن و وَفَتِ مَجموعِ بَاد!
حِياتِ خُوش و رَفَتَنَتِ بَرِ صَواب!
بِرَنجَد که دُرُذَسْت و مَن پاشبان
که حِفْظِ خُدا پاشبانِ تُو باد!
خُداؤنَد را مَن و فَضْل و سِياس
نَه چون دِیگَرانَتِ مُعَطَّلِ گُذاشت
وَلِي گُويِ بَخِشِشِ نَه هَرکُشِ بَرَنَد
خُدا در تُو خُويِ بَهِشتِي سِرِشْت
قَدَمِ ثابِت و پاِيه مَرَفُوعِ بَاد!
عِبادَتِ قَبول و دُعَا مُسْتَجاب!

این که از میانه سُخَن تا اَخِرِ آن بَخِش، خطابِ سعّدی یکسره به پادشاه است، عَلِي الظَّاهِر نَه فَقَط از بابِ "التِّفَاتِ" مُصطَلَح در فُنونِ سُخَن^۲، که از بابِ اِسْتِمْرارِ مُخاطَبَتِي است که شیخ از آغازِ کتاب با پادشاه داشته و اَوَّلًا و بِالذَّاتِ حُکْمَرانِ زَمانِ خود را مُخاطَبِ کِتابِ خویش می شَمُزده، و به عبارتی روِشَن تر، از آغازِ دَسْت در کارِ اِنشايِ "نصیحَةِ المُلُوکِ" منظومی داشته است که مُخاطَبِ نَحْشَتِ آن حُکْمَرانِ پارس در زَمانِ وی بوده باشد و مُخاطَبِ سِپَسیتِش دِیگَران.

اگر راشتش را بخواهید، مَن بَنده حِیال می کُنم گِلِشتانِ سعّدی نیز به نوعی دُنباله بوشتانِ او^۳،

۴۴۶

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوشتان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷۲ و ۷۳، ب ۹۸۴-۹۹۳.
۲. درباره "التِّفَاتِ" در بلاغت، کُنتارِ دانشیانه اُستادِ مُحسِنِ ذاکِرِ الحُسَینِی مَلاحظَه شُود، در: بلاغَت و عَروض و قافیَه در ادبِ فارسی (بزرگزیده مقالاتِ دانشنامه زبان و ادبِ فارسی، به سَریسَتی: اِسماعیلِ سَعادَت)، به کوشِشِ: آمِنه بیدگلی، ج: ۱، چ: ۱، تَهَران: فَرهَنگِشْتانِ زبان و ادبِ فارسی، ۱۳۹۹. ش.، صص ۱۴۹-۱۵۶.
۳. در اَصْلِ این که بوشتان و گِلِشتان مُکَوَّلِ هَم اُنَد، شاید زیاده اِختِلافی نَباشَد؛ لیک نَحوَه این مُکَوَّلِ بُوَدن و چگونگی نِشَبَتِ این دو کِتاب با یکدیگر، جای کُفَت وگوها بوده و هِشت... نِمونَه را، نِگَر:
أَخلاقِیات (مفاهیمِ أَخلاقِی در ادبِیاتِ فارسی از سَدَه سِوَم تا سَدَه هَفْتَم هِجری)، شارل-هانری دو فوشه کور، تَرجمَه: مُحَمَّد عَلِی امیرمَعزِی - و - عَبدِالمُحَمَّدِ رُوحَبِخْشان، ج: ۱، تَهَران: مَرکَزِ نَشْرِ دَانِشگاهِی - و - اَنجَمَنِ اِیرانِشِناسِیِ فَرانسه در اِیران، ۱۳۷۷. ش.، صص ۴۵۳-۴۵۵؛ و: مقالاتی دُرَبارَه زَنَدگی و شِعرِ سعّدی (مُشْتَمِلِ بَر ۲۶ مَقالَه / کُنْگَرَه جَهانِی سعّدی و حافِظ: شیراز، ۱۳۵۰. ش.)، به کوشِشِ: دکتر مَنصُورِ رَستگار [فَسائی]، ج: ۳، شیراز: اِنتِشاراتِ دَانِشگاهِ پَهَلَوِی [پیشین]، ۱۳۵۷. ش.، صص ۴۰۶-۴۲۹ / مَقالَه «جَهانِ مَطلوبِ سعّدی در بوشتان»، به قَلَم: دکتر غَلامحُسَینِ یوسفی، و ص ۳۰۵ و ۳۰۶ / مَقالَه «اَشْخاصِ دَاشْتانِ در گِلِشتان»، به قَلَم: دکتر جَلالِ مَتینِی؛ و: پَنجِ اِقلِیمِ حُضور، داریوشِ شایگان، ج: ۷، تَهَران: فَرهَنگِ مَعاَصِر، ۱۳۹۵. ش.، صص ۹۷ و ۹۸.

و آن هم نه فقط نوشتاری در سپهر سیاست نامه نویسی ایرانی^۱، که - پیدا و پنهان - گونه‌ای "نصیحة الملوک" باشد.

۱. از نکات بشیار غریب در پژوهش‌های راجع به سنت سیاست نامه نویسی در ایران که بخش پُرهیا هوئی آن را زنده‌یاد استاد دکتر سید جواد طباطبائی علمداری کرده است، ایستارهای ناساز آن دانشور فقید است درباره سعّدی و بخصوص گُلیستان سعّدی.

زنده‌یاد طباطبائی که به نظر می‌رسد در پاره‌ای از نوشتارهایش، آشکارا گُلیستان سعّدی را از سیاست نامه‌های ایرانی و یکی از نمونه‌های سنت سیاست نامه نویسی قلم می‌دهد (سنج: درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، [سید] جواد طباطبائی، ج ۸ - ویراسته جدید، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۵ ه.ش، ص ۸۳؛ ابن خلدون و علوم اجتماعی - وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی - سید جواد طباطبائی، ج ۲، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹ ه.ش، ص ۲۷)، در نوشتاری ویژه "سیاست و اخلاق نزد سعّدی"، ایستارهای مضطرب و بعضاً نامفهومی اختیار می‌کند که جای شگفتی فراوان دارد.

طباطبائی نخست تصریح می‌کند که «سعّدی به اعتبار گُلیستان و بوستان و نیز نوشته‌ای کوتاه با عنوان نصیحة الملوک، یکی از مهم‌ترین آندزنامه‌نویسان ایرانی است» (دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی: اشماعیل سعادت، ج ۳، چ ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۶۶۶؛ پنچ شاعر بزرگ ایران - برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی: اشماعیل سعادت - به کوشش: مرگان گله‌داری، چ ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۹ ه.ش، ص ۲۰۷) و آنگاه در فاصله کمتر از یک صفحه، در چرخشی شگفت‌آور، بیان می‌دارد که «... با توجه به آنچه در گُلیستان آمده است، می‌توان گفت که سعّدی آندزنامه‌نویس یا سیاست‌نامه‌نویس نیست. ...» (دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۳، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۶۶۷؛ پنچ شاعر بزرگ ایران، ۱۳۹۹ ه.ش، ص ۲۰۸).

طباطبائی در همان نوشتار مدعی می‌شود که «تزدیدی نیست که سعّدی مُتفکر سیاسی به معنی رایج آن نبود» (دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۳، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۶۶۷؛ پنچ شاعر بزرگ ایران، ۱۳۹۹ ه.ش، ص ۲۰۸). ... شاید پذیرش این ادعا فارغ از دیگر مدعیات طباطبائی و بنا بر آن که مرادمان از «مُتفکر سیاسی به معنی رایج آن» چه باشد، پُر صعوبتی نداشته باشد. آری؛ سعّدی هرگز سیاست‌اندیشی از طراز ابن خلدون نبوده است؛ و تازه اگر مفهوم و مصادیق مُستحدثت «مُتفکر سیاسی» ملحوظ باشد، ای بسا خود ابن خلدون را هم بتوان از بر دوش کشیدن چنین عنوانی مُعاف داشت و از بُن هیچ «مُتفکر سیاسی» در درازنای تاریخ و پهنای ثراث ما سراغ نکرد؛ ولی مُشکل آن است که تصوّرات طباطبائی از این مقولات (که بی‌گمان جای دیگر بایدش بیشترک و ارسای کرد) پَریشان‌تر از این حرف‌هاست.

تکلیف طباطبائی، نه با مفاهیم تاریخی روشن است، نه با اعلام، نه با مواد تاریخ و ثراث، نه با خودش؛ و خدا گواست که در این بیان سرسوزنی آهنگ خوارداشت ندارم. تنها آنچه را از مطالعه علاقه‌مندان آثار او دریافته‌ام به عرض می‌رسانم. زنده‌یاد سید جواد طباطبائی، خود، جاهائی سعّدی را سیاست‌نامه نویسی قلم می‌دهد، ولی در جاهای دیگر اِتیصاف به سیاست‌نامه نویسی را از وی نفی می‌کند. اضطراب حیرت‌انگیز نگاه طباطبائی تا بدان جا است که حتی در نوشتاری واحد و دانشنامگی، هم گُلیستان را سیاست‌نامه می‌خواند، و هم سیاست‌نامه بودن آن را نفی می‌نماید! (نمونه را، نگر: دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۳، ۱۳۸۸ ه.ش، ص ۶۶۹ و ۶۷۰؛ پنچ شاعر بزرگ ایران، ۱۳۹۹ ه.ش، ص ۲۱۵ و ۲۱۷).

وانگهی، طباطبائی در مقام نفی سیاست نامه نویسی از سعّدی مدعی می‌گردد که «سیاست نامه نویسی، به معنی رایج آن، پیوندی با مناسبات قدرت دارد، اهل قدرت است و تجربه‌ای مشتق از عمل دولت دارد، چنان که نویسندگانی مانند قابوس و شمسگیر و خواجه نظام الملک طوسی هر دو اهل سیاست بودند. ... سعّدی اهل تأمل در مناسبات سیاسی است و از بیرون قدرت در آن نظر می‌کند ...» (دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۳، ۱۳۸۸. ش.، ص ۶۶۷؛ و: پنج شاعر بزرگ ایران، ۱۳۹۹. ش.، ص ۲۰۸ و ۲۰۹).

پیش از هر چیز و بی آن که به شیوه معهود خود زنده یاد طباطبائی "الم سَنگه" / "عَلَم سَنگه" راه بیندازم؛ یادآور می‌شوم که: اگر مقصود سید جواد طباطبائی از «قابوس و شمسگیر»، همانا امیر بلیغ دانش پرور بلند آوازه، "شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار" (۳۶۶-۴۰۳. ه.ق.) است، گویا از آن فرمانروای بزرگ و هنرمند ولی سخت گیر و بد خوئی، کتابی از سنج سیاست نامه‌ها به دست نیست (یا دست کم، من بنده نمی‌شناسم و نشانش را بنقد در بعضی منابع دم دستم هم نیافته‌ام). اگر هم مقصود سید جواد طباطبائی از «قابوس و شمسگیر»، همانا نویسنده کتاب ازجمنید قابوس نامه است، در ذکر نام او اشتباهی چشمگیر کرده و به هیچ روی آن دقت و آیین مندی دانشگاهی را که خود عمری از آن دم می‌زد و بدان الزام و تأکید می‌گردد به کار نبسته است و مراعات نیموده؛ چه، نویسنده آن کتاب آرزنده، "عَنْصُرُ الْمَعَالِي كَيْكَاوُوسِ بْنِ إِسْكَندَرَ بْنِ قَابُوسِ بْنِ وَشْمِغِيرِ بْنِ زِيَارِ" است، خفید «قابوس وشمگیر»، و نه خود او؛ و آن کتاب پرمایه بسیار خواندنی، اَعْنِي: قابوس نامه، - پنا بر قول مشهور- بیش از هفتاد سال پس از مرگ «قابوس وشمگیر» به رشته تألیف کشیده شده است و از مؤلفات زمان او نیز در شمار نیست.

وانگهی، آن هم که شرط «سیاست نامه نویسی» شدن، آن سان که سید جواد طباطبائی ادعا کرده است، مشارکت در مناسبات قدرت و تجربه‌ای مشتق از عمل دولت باشد، در تاریخ و فرهنگ و ثراث ما، مفهوم رایج و به رسمیت شناخته شده‌ای نیست. پیش فرض خود زنده یاد طباطبائی است یا اقباس او از فرهنگ و تاریخ دیگری که آن را به تاریخ و فرهنگ و ثراث ما تخمیل می‌کند (و چه بی جا و چه بد!). ... با این همه، تساهل و تنازل پیشه می‌سازیم و فرض می‌کنیم که حق با سید جواد طباطبائی باشد! ... حتی اگر شرط سیاست نامه نویسی پیوند با مناسبات قدرت باشد، باز هم مزدی چون سعّدی سیاست نامه نویسی به شمار می‌تواند آمد؛ چرا که او با مناسبات قدرت در اقلیم پازس و حتی فراتر از آن (نمونه را: از طریق خاندان بسیار مقتدر و صاحب نفوذ جوینی) بی‌ارتباط نبوده است، بل پیوندی نمایان داشته است و به گواهی آثارش، حضورش در کنار شاهان و امیران و حکومتگران، نه حضور مادی و «مجیزگوی»، که حضور ناظر ناصح و رایزن مشیر بوده است. ... آیا اگر سعّدی، امیر محلی فلان ناحیه پرت و دور افتاده می‌بود (مثلاً چونان صاحب قابوس نامه که در گوشه‌ای از طبرستان «حاکم» و «والی» بوده است / نگر: دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سزپرستی: اشماعیل سعادت، ج ۴، چ ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۱. ش.، ص ۶۹۲) و بناگزی در تجارب والیگری خویش بیشتر با رعایای عامی سر و کار داشته است، لزوماً تجربه سیاسی عمیق تری می‌داشت از آنچه در پیوند با دزباز آتابکان پازس و خاندان جوینی و ... و در بجهوحه کشاکش های قدرت‌مداران آن روزگار پُر حادثه حاصل کرده بود؟

راستی چرا از نظر طباطبائی مزدی چون «ابوحامد غزالی» می‌تواند سیاست نامه نویسی باشد (سنج: درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، [سید] جواد طباطبائی، ج: ۸ - ویراسته جدید، - تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۵. ش.، ص ۱۵۸ و ۱۵۹) و «سعّدی» نه؟ ... «ابوحامد غزالی»، امیر بود یا وزیر؟!

۴۴۸

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

در بابِ هَشْتَمِ گِلِشْتان که در آدابِ صُحْبَتِ اَسْت، از جُمْلَه می خوانیم:

«هَرآنچه دانی که هَرآینه معلوم تو خواهد شد، به پُرسیدن آن تَعَجیل مَکُن که هَیئَتِ سَلْطَنَتِ را زیان دارد.

چو لُقْمَان دید گاندر دَسْتِ داود هَمی اَهَن به مُعْجِز موم گَرَدَد
 نِپُرسیدش: چه می سازی؟، که دانست که بی پُرسیدنش معلوم گَرَدَد»^۱

مُلاحَظَه می فرمایید؟ ... شیخ آشکارا فرموده است: «هَیئَتِ سَلْطَنَتِ را زیان دارد». ... آخر آن گُدام مُخاطَبی بوده است که «هَیئَتِ سَلْطَنَتِ» داشته است؟ ... هُویداست: سُلْطَان.

همان طور که صِرْفِ هَرِ اِشَارَتِ به شاه یا وزیر یا خلیفه را در کتابی قدیم، نمی توان آندیشه سیاسی تلقی کرد (و در این باب حق به دست سید جواد طباطبائی است / سنج: درآمدی بر تاریخ آندیشه سیاسی در ایران، [سید] جواد طباطبائی، ج: ۸ - ویراسته جدید، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۴۸، هامش)، صِرْفِ عَدَمِ اِستِقرار در مناصبی چون اِمارت یا وزارت را نیز نباید مُجَوِز نَفی اِنسلاک در سیاست نامه نویسی شمرَد. مگر آن که ما از بُن "سیاست نامه" و "سیاست نامه نویسی" را چونان نوعی ادبی که در خارج از ذهن ما و بسی پیش از در وجود آمدن ما، در عالم خارج تَحَقُّق یافته و شناخته آمده بوده است، لحاظ نکنیم و خویشتن خویش را (چونان "قبله عالم" یا "قطب عالم امکان"!) سَنجَه تَعیینِ حُدود و تعاریف فُرهنگی قرار دهیم؛ که این اَلَبَتَه داستانی دیگر خواهد بود.

اَلْحاصِلُ، با آدای اِحْتِرامِ عمیق به کوشش های علمی زنده یاد طباطبائی و مساعی مشکور و قابل تقدیرش در مُطالعه تاریخ آندیشه سیاسی در ایران، به نظر می رسد وی هرگز، آن تَتَبُّعی را که می سزیده است، و آن تَدَقِیقِی را که - خوشبینانه - به وی نِسَبَت داده شده است (سنج: سیاست نامه سعیدی، روح الله اسلامی، ج: ۱، تهران: انتشارات تیسرا، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۲۲)، در آثار سعیدی نداشته است، و به هیچ روی تَصَوُّرِ نامتَهافِت و بسامانی را که از چُنوئی تَوَقُّع می رفته، از میراث سیاسی شیخ شیراز حاصل نکرده بوده است؛ و ما - فارغ از آن که نظر او با ما هَمْداستانی کند یا نه - اِجازَه داریم خود دُزبارة حَصلَتِ سیاست نامگی بوستان و گلستان داوری کنیم.

سید جواد طباطبائی دلیرانه و به اِطلاق می گفت: «بدیهی است که سعیدی اهل سیاست نبود» (دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۳، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۶۶۹؛ و: پنج شاعر بزرگ ایران، ۱۳۹۹ ه.ش.، ص ۲۱۷). ... پنداشت که این تعبیر وی به هرزل ماننده تر است تا جدا! البته از برای کسی که اولاً، مفهوم "بدهت" را بشناسد، و ثانیاً، آثار و اَخْبَارِ سعیدی را بدُرستی خوانده و در عیار سنجی شان قوه اِنتقاد را کار فرموده باشد. ... بی گمان اگر طباطبائی دَسْت از مدعائی چنان بزرگ زاف برمی داشت و به همین اندازه بسنده می کرد که سعیدی «نظریه منسجمی ... در سیاسات نداشت، اما به عنوان شاعر و نویسنده اخلاقی در این مباحث بی نظر هم نبود» (دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۳، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۶۶۹ و ۶۷۰؛ و: پنج شاعر بزرگ ایران، ۱۳۹۹ ه.ش.، ص ۲۱۷)، هرچند به گمان ما باز حَقِّ مَطَلَبِ را اَدَا نکرده بود، آن قدرها هم از واقع مشهود در آثار شیخ شیراز دور نیفتاده بود.

۱. گلستان سعیدی، تصحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۰، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۸۵.

آری؛ مخاطبِ اصلیِ گلستان هم، به گمانِ داعی، حکمرانِ اقلیمِ پارس است، و به عبارتِ دیگر، بوستان و گلستان، این هژدو گلدستهٔ آدبِ گرانِ سنّگِ فارسی^۱، برخلافِ پیشینهٔ مؤلفاتِ تقدیم‌نامه‌دارِ قُدمَا، که از برایِ عمومِ خوانندگانِ نوشته شده و آنگاه به نامِ بُزرگی از اُزبَابِ قُدْرَتِ مُصَدَّر و "نامزد" گردیده‌اند، از بُنِ خطاب به امیر و حکمرانِ نوشته شده و نوعی نصیحت‌نامهٔ ملوک بوده و در پیِ آن با عمومِ خوانندگانِ نیز مخاطبیتِ کرده‌اند. چنان می‌نماید که هژدو کتابِ چُنین اند؛ هَزْچُنْد عَلَی الظَّاهِرِ خَصَلَتِ سیاست‌نامگیِ گلستان به پُزرنگیِ آن بوستان نیست.

شاید برخی از اهلِ آدبِ بر آن گواه که از گلستان آوزدیم اِشکالِ کُنند و بگویند که بابِ هَشْتُمِ گلستانِ سعّدی از اساس با دیگر باب‌های آن کتاب تفاوت دارد و گویا این بابِ خود رساله‌ای علی‌جده بوده^۲ که سعّدی آن را در دُنبالهٔ کتابِ خویش جای داده است، و زینِ روی، حکمِ آن مخاطبیتِ سلطان را که در آن بابِ بخصوصِ مسطور است، به سر تا پای کتابِ شیخ شیراز سرایت نیاید داد. پاسخِ من‌بندۀ آن است که: بر فرضِ مُسَلِّمِ انگاریِ آن جدائی و علی‌حدگی، آنچه این مدعیان می‌گویند در واقع مُشعر به نوعی دستپاچگی و بی‌خواستی شیخ سعّدی خواهد بود که توگویی چونان وصالانِ مقاله‌سازِ عَضْرِ ما، چیزی را از جای دیگر برگرفته و آن را به اِستِمْدادِ از چسب و قینچی جای دیگر کارسازی فرموده و پاک از یاد بُزده است تا عبارتِ ناساز با این مقام تازه را از صَفْحَهٔ کتابش بُزاید! ... به دیگر سَخَن، با قبولِ این فرض، گردن‌گیر باید شد که در گلستانِ سعّدی، اِشکالِ ویرایشیِ نمایانی رُخ داده و شیخ شیراز از یاد بُزده است بابِ هَشْتُمِ کتابش را دُرُست و آن‌گونه که می‌سزیده است مُنْفَحِ سازد و بپیراید تا بیکباره چنان وصلهٔ ناجوری در میانِ آن نظرگیر نگردد!!!

اِختیار با شماست. می‌توانید سعّدی اَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِین را به اِهمالِ کاری در ویرایش و تدوین منسوب دارید. نیز می‌توانید سَخَن او را سَنجیده و بجا بینگارید و

۱. تعبیر از بوستان و گلستان به «دو گلدستهٔ آدبِ فارسیِ ذری»، از استاد نجیبِ مایلِ هرزی است. سَنج: نقد و تصحیحِ مَتون (مراجعهٔ نُسَخه‌شناسی و شیوه‌هایِ تصحیحِ نُسَخه‌هایِ خطیِ فارسی)، نجیبِ مایلِ هرزی، ویرایشِ دُوم، ج: ۳، هرات: بُنیادِ فرهنگِ مایلِ هرزی، ۱۴۰۲ ه.ش.، ص ۲۳۳.

۲. این نگارش را، سَنج با: از هَفْتِ پِنکَر تا هَشْتِ بَهْشْت (تأملاتی در شعرِ فارسی)، دکتر مُحَمَّد جَعْفَرِ مَحْجُوب، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ مُرُوارید، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱۹۸ (هامش) و ۲۲۰.

مُخاطَبِ أَصْلِي كُذِّبْتان را سُلْطَانِ زَمَانِه بَشْمَارِيد. مُخْتَارِ مُخْلِصْتان، هَمِين وَجِهٍ آخِيرِ اسْت.

باری، دَرْبَارَه بوشْتان، گویا جاي چُنين لِمِ و لَانَسَلِمِي هَم نَباشْد.

آنچه مایه مزید اعتقاد است به سیاست نامگی بوشْتان، حوض فراوان سعّدی است در جزئیاتی از امور راجع به مُلک داری و حُکمرانی و حتّی لَشْکَرکَشی و سِپَه داری که با کتّابی عام در باب اخلاق یا آندرزیا به قول خود سعّدی: "تَرْبِیت"، هیچ تناسبی ندارد.

ظهور این اهتمام ویژه سراینده را خاصه در صد و چند ده بیت آخر باب نَخْسْتِ بوشْتان به روشنی بیشتر می توان نظاره کرد و دید که سعّدی چندان بدین آندرزهای ریز و خُرْده بینانه در عالم کَشُور داری و سِپَه کَشی عنایت دارد و با چنان اِضْراری می خواهد چیزی از این جمله را از قلم نیندازد که تو گویی رِشْتَه عادی سرایشگری خویش را نیز از دست فرومی گذارد و حتّی - برخلاف شیوه معهود خویشتن - از برای تَفْرِیح خاطر و هواخوری ذهن و ضمیر مخاطب هم باب طرائف و حکایات ضمنی را بر نمی گشاید و یک نفس زنجیره ای از رهنمودهای سیاسی و دستورالعمل های حکومتی و آیین صلح و جنگ و ... و ... را به نظم می کشد که البته بیان آنها بدین خاطر نوازی و دلچسبی نیز جز از چُنوئی ساخته نیست؛ و این هم که کسی بتواند از مضامین یک آیین نامه حُکمرانی، این مایه شعر نغز و خوش و دلکش پدید آرد که خواندن و بازخواندنش هیچ ملال نیاورد، از خوارق عادات شاعر نیکومقال نازک خیال زبان آوری چون سعّدی شیرازی است!

باری، پاره ای از جزئیات تدابیر سیاسی و رموز و ریزه کاری های مربوط به حُکمرانی که در بوشْتان اِنْدِراج یافته است، برانستی از شیوه معمول و معهود در سُنّتِ نَصِیحَة المُلُوک نویسی نیز که در آن غالباً به جزئیات عمَلکُردها و تدابیر پرداخته نمی شود^۱ بس فراتر است و چُنین تفاصیلی را حتّی در بیشینه مطوّلات مختصّ مُلک داری و مامنامه های کهن سیاسی مانند کتاب سیاست اَرشَطو هم با این طول و

۱. سنخ: تاریخ آندیشه سیاسی در اسلام، پائیشیا کرون، ترجمه: مسعود جعفری [جزی]، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۲۵۷ و ۲۶۶.

عَرَض و حاشیه‌روی‌ها که سعّدی شیرازی راست، نمی‌توان یافت.^۱ ... آیا می‌توان پذیرفت که شیخ بُزْگوارِ ما، سعّدی، دَرَج این جُزئیّات و ریزه‌کاری‌های دیوان‌سالارانه و لَشکرکشانه گاه فتی را از برای یک کتابِ تَربیتی عامّه‌خوان لازم می‌دانسته است؟

چون و چَند تَمهیدِ مَفَر در قَلبِ هَیجا، شیوه‌هایِ مُخْتَلِفِ گَریز از دَسْتِ دُشَمَن - بَسْتِه بدان که در هَنگامِ هَزیمتِ سِپاه، شَخْص در میانه میدان باشد یا بَر کرانه -، تَفَاوُتِ مُفْتَضِیّاتِ روز و شَب در اِسْتِقْرار و حَرکَتِ سِپاه، تَنْظِیمِ فاصِله لَشکرگاهِ خودی با سِپاهِ دُشَمَن و چَرائیِ اِختِیارِ فاصِله مَقَرَر، کازِکَزِدِ فُروا فِکَنَدِنِ عِلْمِ سِپاهِ حَضم، تَدابیرِ بایسته چه در تَعْقِیبِ لَشکرِ مُنْهَزمِ دُشَمَن و چه در غارِتِ آن، شیوه رَفْتار با سِپاهیانِ فِراری از لَشکرِ خودی، تَفْصِیلِ اَنگِیزه‌ها و وارِسی زَمینه‌ها در پایداری یا گَریز، تَدبیرِ اِختِراز از دُشَمَن به هَنگامِ صُلح و مُحْتَمَلِ دَاشْتِنِ نیرَنگ و شَبِیخونِ حَضم، تَدبیرِ مُواجَهه با دُشَمَنانِ هَمسوی و هَم‌دَسْت و تَکیه بر تَفَرِّقه‌انْدازی در جَبْهَه حَضم، چون و چَندِ باز نگاه دَاشْتِنِ دَرِ صُلح و اَسْتی، چگونگی رَفْتار با اَسْرایِ دُشَمَن و لُزومِ بَهره‌گیری عاقبت‌اندیشانه از اِسارِتِ سِپَه‌سالاران، نَحْوَه تَعامُل با سِپاهیانِ از دُشَمَن که بَر سَرکَرْدگانِ خود شوریده‌اند، نَحْوَه تَعامُل با دُشَمَن شِکسْت خورده و رِعیایِ او و کَم و کِیفِ مُخاطراتِ مُحْتَمَلِ ایشان،

۴۵۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. امیدوارم این سُخنان مایه سوءتفاهم نگردد و گمان نرود که من بِنده خیال کرده‌ام خوض در جُزئیّاتِ مُلک‌داری از اِختِصاصاتِ سعّدی شیرازی است و هیچکس از بُزْگان و نویسندگان و فَرهنگ‌آفرینان چنین نازک‌بینی‌ها در عَرَضه سیاست نکرده است.

خُدائی را سپاس که چنین تَوَهْمی ندارم و می‌دانم که حتّی در مَنبِعِ دَرَجَه چَند می‌چون زونقِ التَّخْبیر فی حُکْمِ السِّیاسَةِ و التَّدبیرِ اَبوالقاسمِ مُحَمَّد بن اَبی‌العلاءِ مُحَمَّد بن مُحَمَّد بن سَمّاکِ عَاجِلِیِ اَنْدَلُسی - که از دانشورانِ سده‌هایِ هَشْتَم و نُهَم هِجری بوده است -، گاه به تَفاصیلِ جُزئیّاتی چون جامه پادشاه (سَنج: زونقِ التَّخْبیر فی حُکْمِ السِّیاسَةِ و التَّدبیرِ، اَبوالقاسمِ مُحَمَّد بن اَبی‌العلاءِ مُحَمَّد بن مُحَمَّد بن سَمّاکِ عَاجِلِیِ اَنْدَلُسی، تَقْدِیم و تَحْقِیق: الدُّکْتور سُلَیمان الفَرشِی، ط: ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ه.ق.، ص ۱۴۶ و ۱۴۷) یا خواب پادشاه (سَنج: هَمان، ص ۱۴۲ و ۱۴۳) یا هَم غَذا شُدَن با پادشاه (سَنج: هَمان، صص ۱۱۴-۱۱۶) نیز فَضلی تَخْصِیص یافته است. و اَلبَیْته از این نیز حَبَر دارم که در نوعِ سیاست‌نامه‌ها و نَصیحه‌المُلوک‌ها و خُلاصه آنچه بَعْضِ عَرَبی‌زبانان «الأدب السُّلْطانی» خوانده‌اند و می‌خوانند، این‌گونه جُزئیّاتِ حیاتِ روزمره حُکْمران و تَرسِیمِ باریکی‌هایِ آدابِ سَلْطَنَتِ دیده نمی‌شود (سَنج: هَمان، ص ۴).

عَرَضِ مُخْلِص، هَمان است که پَرِداختن به پاره‌ای از جُزئیّاتِ تَدابیرِ سیاسی و ریزه‌کاری‌هایِ مَرْبوط به حُکْمرانی، آن‌گونه که در کتابی چون بوستان دَرَج گزیده است، در بیشینه آثارِ مُتَعَلِق به سَنَتِ نَصیحه‌المُلوکِ نویسی دیده نمی‌شود و لَذا پیداست که سعّدی با اَنگِیزه و عِنایتی ویژه بدین مَقولاتِ پَرِداخته است.

همه و همه، برخی از آن مباحث و جزئیاتی است که سعّدی بدانها پرداخته است^۱؛ و لابد شما نیز تصدیق می‌فرمایید که جای این همه ریزه‌کاری‌ها و ویژه‌کاری‌ها در یک کتاب تربیتی عامه خوان نیست... آیا هیچ می‌توان سخن‌سنج بینشوری چون سعّدی را عاری از چنین بصیرتی دانست و مدّعی شد که چنانچه علی‌العمّیا خامه بر نامه نهاده است و به آیین برخی از سیاه‌کاران سیاه‌نامه روزگار ما کاغذی سیاه‌گرفته و ندانم‌کارانه رطب و یابس را در هم بافته است و رفته؟! ... پرگشت!!!

خلاصه می‌کنم:

بوستان سعّدی، بنا بر قول مشهور، کتابی است منظوم در اخلاق و آداب و تربیت و آراسته به حکایات و قصص که از برای استفاده عموم نوشته شده است و بنا بر رسم اِتحاف آثار به از باب قُدرت و نامزد ساختن مؤلفات به اسم خداوندگاران مناصب رفیع، بوستان هم به امیر و امیرزاده سلغری پیشکش گردیده... این بیان خطا نیست؛ لیک دقیق‌تر و دُرست‌تر، آن است که بگوییم: بوستان، کتابی است از جنس "سیاست نامه" و در واقع "تصحیح الملوک" که آداب ملوک‌داری و حکمرانی را به طور خاص و دیگر مهارت‌های زندگی و فضائل اخلاقی را به طور عام تعلیم می‌کند و مخاطبش اولاً امیر و امیرزاده سلغری اند و ثانیاً عموم خوانندگان.

نیز از آن جا که در میان باب‌های متوالی بوستان نوعی انسجام و پیوستگی محتوایی مشهود هست^۲، می‌توان گفت: بوستان، کتابی است در باب سیاست و "تربیت رَجُلِ سیاسی، که رَجُلِ سیاسی را هم سیاست می‌آموزد و هم دیگر فضیلت‌هایی که شایسته است در او به نحو اتم و اکمل باشد.

این‌ها چیزهایی است که در این دم، از ظاهر بعضی عبارات بوستان شیخ سعّدی و ساختار آن و چینش مطالب کتاب و حجم سیاسیاتش درمی‌یابم؛ و خدای، به حقیقت اَمْر، دانایتر است.

۱. نگار: بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، صص ۷۳-۷۸، ب ۹۹۴-۱۱۲۴.

۲. اخلاقیات (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری)، شارل-هانری دو فوشه کور، ترجمه: محمد علی امیرمعدی - و - عبدالمحمد روخبخشان، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی - و - انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۴۶۰.

مَنْ بَنْدَه حَيَالِ مِي كُنَم حَتَّى اَيْنِ كِه سَعْدِي دَر هَمَان مُفْتَتِحِ بُوشتان و دَر نَحْسْتين بِيْتِ هَايِ مَنظومِه اش كِه بِنَا بَر شيوه مَعهودِ بيشينه نويَسندگانِ مُسلمانِ دَر سِتايِشِ خُدَايِ مُتَعَالِ اَسْت، خُداوَنَد را بَه عَزّت و قُدْرَتِش ياد مِي كُند و اَز نَسَبِتِ دِگَر عَزّتْمَنَدانِ و قُدْرَتِ مَدارانِ با او سَخَن مِي دَارَد، اِتِّفاقي نِيسْت، و دُرُست هَمسويِ با جَهْتِ گِيريِ كُليِ "سياسي" مَنظومه اَسْت:

عَزيزِي كِه هَر كَز دَرش سَر بَتانُفْت بَه هَر دَر كِه شُد هِيچِ عِرّتِ نِيانُفْت
 سَر پادشاهانِ كَز دَن فَرار بَه دَرگاهِ او بَر زَمينِ نِيانُفْت
 نَه كَز دَن كَشانِ را بگيرَد بَفور نَه عُدراوَرانِ را برانَد بَجور
 وگَر خُشَم گيرَد بَه كَز دارِ زِشْت چو با زامَدِي مَاجِرِي دَر نَوِشْت^۱

واژه «عَزيز» واژه اي قُرآني اَسْت و بَر خِلافِ كازِبُرِدِ دِگَر و مَعنایِ شايِع ترِ كُنوني اش دَر زَبانِ فارسي كِه بيشتر بَر مَحَبوبِيَّتِ و اَز جَمْعِ موصوفِ دَلالَتِ مِي كُند^۲، اين واژه دَر اَصْلِ عَرَبِي اش اَز قُدْرَتِ و قُوتِ و شِدّتِ و قَهْر و عَلبه و چيرگِي و پيروزمَندي و شِكْسْتِ ناپذيري حِكايَتِ مِي نِمايد. ... هَنگامِي كِه دَر قُرآنِ كَرِيمِ اَز خُداوَنَدِ سُبْحانِ و مَقامِ اَلوَهِيَّتِ او با تَعابيري چون «عَزيزِ مُقْتَدِرِ»^۳ و «عَزيزِ ذِي اِنْتِقامِ»^۴ سَخَن مِي رَوَد، دَر واقِعِ واژه «عَزيز» بَه مَعنایِ چيره و قُوي و غالِبِ و پيروز و شِكْسْتِ ناپذيرِ دَر ميانِ مِي آيد.

هَمَشَهْرِي بَنده، علامه راغِب - كِه كُفْتارَش، خاصه دَر چُنين مَواردِ، مَرغوبِ طِباعِ اَهْلِ نَظَرِ اَسْت - دَر كِتابِ نَفيسِ و كِرامَتِ مُفْرَداتِ اَلْفاظِ القُرآنِ - كِه مَعروفِ حُضُورِ عُمومِ شُمايانِ اَسْت - فَرموده:

«الْعِزَّةُ: حَالَةٌ مَانِعَةٌ لِلْإِنْسَانِ مِنْ أَنْ يَغْلَبَ. مِنْ قَوْلِهِمْ: أَرْضُ عَزَّازٍ؛ أَي: ضَلْبَةٌ... وَالْعَزِيزُ: الَّذِي يَقْهَرُ وَلَا يَقْهَرُ. قَالَ تَعَالَى: (إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) [العنكبوت / ۲۶]، ...»

۱. بوشتانِ سَعْدِي، تَصْحِيح: دَكْتَرِ يوسُفي، ج: ۱۱، ص ۳۳، ب ۳-۶.
 ۲. اين مَعْنی اَلْبَتّه دَر اَدْبِياتِ ما مُسْتَحْدَثِ نِيسْت. خودِ سَعْدِي دَر بِيْتِ هَايِ اَعازينِ بوشتانِ مِي كَوِيَد:
 وگَر بَنده چابِكِ نِيانِدِ بَه كارِ عَزيزِشِ نَدارَد خُداوَنَدگارِ
 (بوشتانِ سَعْدِي، تَصْحِيح: دَكْتَرِ يوسُفي، ج: ۱۱، ص ۳۳، ب ۱۰).

۳. قُرآنِ كَرِيمِ، س ۵۴، ي ۴۲.

۴. قُرآنِ كَرِيمِ، س ۳۹، ي ۳۷.

يَقَالُ: عَزَّ عَلَيَّ كَذَا: صَعِبَ، قَالَ: (عَزِيْزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) [التَّوْبَةُ / ١٢٨]، أَيْ: صَعِبَ.
وَعَزَّهٗ كَذَا: غَلَبَهُ، وَقِيلَ: مَنْ عَزَّ بَرًّا؛ أَيْ: مَنْ غَلَبَ سَلْبًا.

قَالَ تَعَالَى: (وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ) [ص / ٢٣]؛ أَيْ: غَلَبَنِي، وَقِيلَ: مَعْنَاهُ: صَارَ أَعَزَّ مِنِّي فِي
الْمُخَاطَبَةِ وَالْمُخَاصَمَةِ.

وَعَزَّ الْمَطْرُ الْأَرْضَ: غَلَبَهَا، ... وَاسْتَعَزَّ بِفُلَانٍ: إِذَا غَلِبَ بِمَرَضٍ أَوْ بِمَوْتٍ^١.
(حاصِلِ مَعْنَى اَيْنِ كِه:

"عِزَّة" حالتی است که آدمی را بازمی دارد از این که بر وی چیره شوند. این از آن جااست که
تازیان گویند: "أَرْضُ عَزَّازٌ" یعنی: زمینی سخت / دُرُشْت.

و "عَزِيْزٌ" کسی است که مَثُهور می گرداند ولی خود مَثُهور نمی شود. خُدای مُتعال فرموده
أَسْت: (إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ) [یعنی: همانا که اوست پیروزمندِ فَرزانه]. ...

گویند: عَزَّ عَلَيَّ كَذَا؛ يَعْنِي: أَنْ يَجِيْزَ بَرَّ مِنْ سَخْتٍ وَ نَاكُوَارٍ اسْت / دُشْخُوَارٍ وَ كِرَانَ أَمَدٍ.
خُدای مُتعال فرموده أَسْت: (عَزِيْزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ) يَعْنِي: بِه رَنْجِ افْتَادَنِ تَانِ بَرٍّ أَوْ سَخْتٍ وَ
نَاكُوَارٍ / دُشْخُوَارٍ وَ كِرَانَ اسْت.

وَعَزَّهٗ كَذَا: فُلَانٌ يَجِيْزُ بَرٍّ أَوْ يَجِيْزُهُ شُد.

و گویند: مَنْ عَزَّ بَرًّا؛ يَعْنِي: هَرَكَةُ يَجِيْزُهُ أَيْدِ دَرُزْبَايِد.

خُدای مُتعال [دَرِ حِكَايَةِ دَوِّ بَرَادَرِي كِه دَاوَرِي بِه نَزْدِ حَضْرَتِ دَاوِدِ پَيَمْبَرِ بُرْدُنْد، اَز قَوْلِ
يَكِي اَز بَرَادَرَانِ يَادُشْدِه] فرموده أَسْت: (وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ) يَعْنِي: [دَرِ كُفْتَارِ] بَرٍّ مِنْ
يَجِيْزُهُ أَمَدٍ. وَ كُفْتِهْ أُنْد: مَعْنَايَشِ اَنْ اسْت كِه: دَرِ مُخَاطَبَتِ وَ مُخَاصَمَتِ اَز مَنْ يَجِيْزُهُ تَرَّ أَمَدٍ.

وَعَزَّ الْمَطْرُ الْأَرْضَ: بَارَانَ زَمِيْنَ رَا فَرَا كَرِفْت. ...

وَ اسْتَعَزَّ بِفُلَانٍ: يَعْنِي: بِيْمَارِي يَا مَرَكِ بَرِّ فُلَانٍ كَسَّ يَجِيْزُهُ كَرْدِيْد.

١. مُفْرَدَاتِ أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ، الرَّاعِبِ الْأَصْفَهَانِي، تَحْقِيْق: صَفْوَانِ عَدْنَانَ دَاوُدِي، ط: ٤، دِمَشْق: دَارُ الْقَلَمِ - وَ - بِيْرُوت:
الذَّارِ السَّامِيَّة، ١٤٣٠هـ. ق.، ص ٥٦٣ و ٥٦٤؛ وَ: مُفْرَدَاتِ الرَّاعِبِ الْأَصْفَهَانِي مَعَ مَلَاخِظَاتِ الْعَامِلِي، دَارُ الْمَعْرُوفِ
لِلطَّبَاغَةِ وَ النَّشْرِ، بِيْتَا، ص ٥١١.
صَبِيْطُ نُصُوصِ مَنقُولِ رَا بِه اِلْتِقَاظِ اَز هَرِّ دَوِّ چَاپِ سَامَانَ دَادِيْم. هِيْجِيْكَ اَز دَوِّ چَاپِ، اَنْ سَانَ كِه اِنْتِظَارِ مِي رُوْد،
مُضْبُوطِ نِيَشْتَنْد.

الْعَرَضُ، سَعْدِي بَا تَفْطُنْ بَه هَمِين مَعْنَايِ فُرَانِي وَاژَه وَ بَا تَوَجُّهْ بَدَانِ كَا زَبُزْدَه‌هَاسْتِ كِه خُداوَنَد رَا «عَزِيْز» مِي خَوَانَد؛ وَ خُدايِي رَا تَوْصِيْفِ مِي كُنْد كِه:

پَرَسْتارِ اَمْرَشِ هَمِه چِيْز وَ كَسِ بَنِي اَدَمِ وَ مُرْغِ وَ مَوْر وَ مَگَسِ^۱ ...
 بَه دَرگَاهِ لُطْفِ وَ بُزْرُگِيْشِ بَر بُزْرُگَانِ نِهَادِه بُزْرُگِيْ زِ سَرِ^۲ ...
 مَر او رَا رَسَدِ كِيْرِيَا وَ مَنِي كِه مُلْكَشِ قَدِيْمَسْتِ وَ ذَاتَشِ غَنِي
 يَكِي رَا بَه سَرِ بَرْنِهَدِ تَاجِ بَخْتِ يَكِي رَا بَه خَاكِ اَنْدَرَاَرْدِ زِ تَخْتِ^۳

سيمايِ اين خُدا، سيمايِ شُلْطَانِي اسْتِ چِيْرَه كِه اِحْسَانِ وَ فَرْمَانَشِ هَمِ بَا مُصْطَلَحَاتِ دِيوانِي دَسْتگَاهِ پادشاهِي وَ سامانِ دِيوانِ سَالاريِ تَوْصِيْفِ مِي كَرْدَد:

گُلَاهِ سَعَادَتِ يَكِي بَر سَرَشِ گَلِيْمِ شَقَاوَتِ يَكِي دَر بَرَشِ
 گُلَسْتانِ كُنْدِ اَتَشِي بَر خَلِيلِ گُرُوْهي بَرِ اَتَشِ بَرْدِ زَابِ نِيلِ
 گَرِ اَنْسْتِ، مَنَشُورِ اِحْسَانِ اوْشْتِ وَرَايَنَسْتِ، تَوْقِيْعِ فَرْمَانِ اوْشْتِ^۴

سَعْدِي زَبانِ آوريِ اسْتِ سَخْنِ دَانِ وَ مَناسِبِ گُوِيِ وَ مَوْقِعِ شِناسِ وَ اَجْزايِ سَخْنِ رَا بَه تَناسِبِ مَقاصِدِ خويشِ تَرْتِيْبِ وَ تَمَهيدِ مِي كُنْد. دَر اَيْنِ جَا هَمِ عِباراتِي وَ مَضامينِي آوَزْدَه اسْتِ بَه تَناسِبِ بَر جَسْتَه تَرِيْنِ مَوْضُوعِ بُوْشْتانِ كِه سِياسْتِ وَ "تَرْتِيْبِ" رَجُلِ سِياسِيِ اسْتِ. ... آيا نَه چُنينِ اسْتِ؟ ...

۴۵۶

آينه پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تير ۱۴۰۳

[پَسِ پُشْتِ اَشْنائِي سَعْدِي بَا جُرْئِيَّاتِ فَنونِ مُلْكِ داريِ]

● اَكْنونِ كِه سَخْنِ ما بَدِيْنِ جَا رَسيدِ، رُخْصَتِ لَحْتِي اسْتِطْرادِ هَمِ بَه دَاعِي بَدِهيدِ:

چُنانِ كِه ديديدِ وَ ديديمِ، شَيْخِ سَعْدِي بَه ويژَه دَر بُوْشْتانِ، اَحْيَانًا وَاَرِدِ جُرْئِيَّاتِي اَز فَنونِ مُلْكِ داريِ شُدِه اسْتِ كِه وُقُوفِ بَرِ اَنِها اَز مَرْدِي اَنْدَر زُگَرِ وَ خانقاهِ نَشِينِ چُونِ سَعْدِي^۵ كِه

۱. بُوْشْتانِ سَعْدِي، تَضْحِيح: دَكْتَرِ يُوْشْفِي، ج: ۱۱، ص: ۳۴، ب: ۱۷.

۲. هَمَان، هَمَانِ ج، هَمَانِ ص، ب: ۲۷.

۳. هَمَان، هَمَانِ ج، هَمَانِ ص، ب: ۱۹ وَ ۲۰.

۴. هَمَان، هَمَانِ ج، هَمَانِ ص، ب: ۲۱-۲۳.

۵. دَر بارَهْ خانقاهِ نَشِينِي سَعْدِي دَر شِيرازِ، اَز جُمْلَه نَگَر:

شَدَّ الْإِزَارَ فِي حِطِّ الْأَوْزَارِ عَن زُؤارِ الْمَزَارِ، مَعِينُ الدِّينِ أَبُو الْقاسِمِ جُنَيْدِ شِيرازِي، بَه تَضْحِيحِ وَ تَخْشِيئَه: عَلامَه مُحَمَّدِ

قَزوينِي - وَ - عَبّاسِ اِقْبالِ، ج: ۲، تَهْرانِ، ۱۳۶۶ ه.ش.، ص: ۴۶۱ وَ ۴۶۲؛ وَ: اَحْوالِ شَيْخِ اَجَلِ سَعْدِي، جوادِ بَشْرِي،

ج: ۱، تَهْرانِ: اَنْتِشاراتِ تَك بَرگِ، پاييزِ ۱۳۹۸ ه.ش.، صص: ۲۹۵-۳۰۱.

وَجْهٍ غَالِبٍ شَخْصِيَّتِهِ نِيزَ اَدَبِيَّتِ و شاعری بوده است، مُتَوَقَّع نیست؛ لیک از قضا سعّدی نیک فرا نموده است که در آن جُزئیّاتِ سُؤوِن مَمْلَکَتِ هَم دَسْتِی و بَصیرَتِی دارد؛ و شاید همین ما را به گوشه‌های کَمْتَر دیده‌شده‌ای از حیاتِ شیخ شیراز رَهْنِمون گَرَدَد. ... این که سعّدی واعظ و «مَجْلِسِ گوی» و آموزگارِ اَدَب و مَرَبّی اَخْلَاق و سُلُوک، از اوصافِ عامّ بایسته حاکمان و لزوم آراستگی شه‌ریار به دادگری و مهربانی و مداراپیشگی و رعیت‌نوازی و خُدا ترسی و مَرگ اندیشی و مانند این‌ها سُخَن برآند یا حتّی خُرده‌بینانه حقوقِ شه‌روندان و تکالیفِ شه‌ریاران را در برابرِ رعایا به بحث بگذارد، هیچ عَجَب نیست؛ لیک آن‌جا که چُنوئی - نمونه را - از فُنونِ سپاهیگری سُخَن می‌دارد و ترفنندهای جنگی و آدابِ حَرْب و ریزه‌کاری‌هایِ مَسائِلِ اَمْنِیَّتِی راجع به اَحْوالِ مُخْتَلِفِ مُبَارَزَتِ و مُصالَحَتِ و مَصالِحِ مَلحوظِ دَر رِعایَتِ اَحْوالِ اَصْنافِ سپاهیانِ دوست و دُشْمَن را با خُرد هُزیک، به شه‌ریار یادآوری می‌کُند، جای آن است که در شِگفتِ شویم و از خود بپُرسیم: مگر ما با مَرَدی رویارویم که تَجْرِبَه کِشور داری یا اِشْتِغالِ دیوانی داشته و ای بسا

۴۵۷

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال | ۳۵ شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

نِسَبَتِ سعّدی با تَصَوُّف، مقوله قابلِ بحثی است؛ به‌ویژه از آن روی که هم گرایش‌ها و تَعَلُّقاتِ صوفیانه نمایانی در وی هست، و هم نَقدهای تُنَد و تیزی بر صوفیان روا می‌دارد، و گاه چُنان سُخَن می‌گوید که انگاری راه او بیکباره از راه صوفی جُداست (نیز سَنج: هَفْت شَهْر شِعْر - کُفْتُ و شُنودی با عَبْدِ الْعَلِی دَسْتِغِیْبِ دَر باره شاعرانه‌گی [کذا] ایرانیان، صَمَدِ مَهْمَانِ دوست، ج: ۱، تَهْران: کِتَابِ سَرزَمین، ۱۳۹۹ ه.ش، ۱/۳۵۳).

تَأَمَّلِ دَر کازِبُودِ مُصْطَلِحاتی چون "دزویش" و "صوفی" و ... در آثار سعّدی، کاری است کَرْدَنی؛ و اَلتَّیْبَه گام‌هائی در این راه برداشته شده است (از جُمْلَه دَر: اَخْلَاقِیَات - مَفاهیمِ اَخْلَاقِی دَر اَدَبِیّاتِ فارسی از سَدَه سِوَم تا سَدَه هَفْتَمِ هِجری، شارل-هانری دو فوشه کور، تَرْجَمَه: مُحَمَّدِ عَلِی اَمیرمُعرَی - و - عَبْدِ الْمُحَمَدِ رُوخْبِخْشان، ج: ۱، تَهْران: مَرکَزِ نَشْرِ دَانِشْگاهِی - و - اَنجَمَنِ اِیرانِشِناسِیِ فَرانسه دَر اِیران، ۱۳۷۷ ه.ش، صص ۴۳۱-۴۳۴).

گمان می‌کنم در این که سعّدی نوعی از "تَصَوُّف" مُصْطَلَح را در روزگار خویش نمایندگی می‌کُند، نباید تَرَدید داشت؛ و لو آن که مَشْرَبِ او بکُلّی از مَشْرَبِ این دزویش‌بازی‌های کاریکاتوری خَرَقَه‌ای-فِرَقَه‌ای عَصْرِ ما جُدا باشد و بیشتر فِکْر و فَرهَنگِ بَرخی از رُهادِ مُتَصَوِّفِ سَدَه‌هایِ نَخُست را تَداعی کُند، با اِخْتِصاصاتی که ویژه شَخْصِیَّتِ مُبدِع و پویائی چون خود سعّدی است.

به هر روی، اگر روزی در مناسباتِ دو نهادِ "تَصَوُّف" و "سیاست" در جهانِ اِسلام که بسیار هم مُتَنَوِّع و لَوْنالون بوده است (نمونه را، نِگَر: مَناهِجِ الطَّالِبِینِ و مَسالِکِ الصَّادِقِینِ، سَیدِ مُحَمَّدِ بَخاری - یا: مُحَمَّدِ بَنِ سَعْدِ اللهِ اِصْفَهانی، به اِهْتِمَام: نَجیبِ مایِلِ هِرَوِی، ج: ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ مولی، ۱۳۶۴ ه.ش، صص ۲۱-۲۵ از پِشْگفتارِ پَرُو هِنْدَه؛ و: مِینوئی بَر گُستَره اَدَبِیّاتِ فارسی - مَجْموعه مَقالات -، به کوشش: ماهِ مِینوئی، ج: ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ توس، ۱۳۸۱ ه.ش، صص ۴۴ و ۴۵)، تَحْقِیقِی عَمیق و همه‌سویه صَوْرَتِ پَدید، فَضْلی از آن تَحْقِیق، به شیخ سعّدی اِخْتِصاص خواهد یافت و در آن، از ویژگی‌های این خانقاه‌نشین سیاست‌اندیش سُخَن‌ها خواهد رُفَت.

روزگاری امیر یا وزیر یا از کارگزاران نزدیک ایشان بوده اُست؟ ... آیا سعّدی این آگاهی‌ها را، یا دَسْتِ کَم: انگیزه اِهتمام و اِلْتِفَاتِ ریزینانه به این موضوعات را، از گسان و خویشانِ خویش و مثلاً پدری که تَجْرِبَهُ مُشارکت در اداره سیاسی داشته اُست به میراث نَدارد؟

مَعروف است که سعّدی، دانش آموخته مَدْرَسَهُ نِظامیّه بَغداد است. ... این خَبَر که بی پَرُوا بگویم: در دیده این دُعاگوی شُما وَزنی نَدارد، در غَالِبِ آنچه درباره اُحوال سعّدی نوشته اند، مُکَرَّر گردیده اُست؛ و تا آن جا که می دانم ریشه اش همان داستانِ مَعروفِ بابِ هَفْتُمِ کِتَابِ بوستان است که شیخ در آن، حِکایتش را بدین عبارت آغازیده اُست:

مَرا در نِظامیّه اِذرار بود شب و روز تَلَقّین و تَکْرار بود ...^۱

در عَجَبِم چگونه شرح حال نویسان سعّدی، این بیان داستانی او را بَرخلاف شماری از دیگر تَنبیهات و اشاراتی که در ضَمَنِ حکایات به اُحوالِ خویش فرموده است، این قَدْر جَدی گرفته و بر پایه آن تَخْصیل شیخ را در مَدْرَسَهُ نِظامیّه بَغداد، اَمْری مُسَلَّم اِنگاشته اند. ... شاید بر گذشتگان حَرَجی نَباشد. آنان قِصّه بُت شِکَنی و هِنْدوکُشی سعّدی در سوّمات را هم که در بابِ هَشْتُمِ همان بوستان آمده اُست، با آن که به اَنَدک تَأَمّلی خِصَلتِ اَفسانگی و خیالی بودنش نمود می یابد و به خاطر می رَسد، جَدی می گرفتند و گزارش تاریخی قَلَم می دادند. دُنْیایِ گذشتگان دُنْیایِ مُتفاوتی بود؛ و ما را با سُنّتِ تَدْکِرَه نویسی قَدما چالیش نیست. ... شِکَفْتی از اِمروزِیانی است که حکایاتی چون هِنْدوکُشی سعّدی را در مَعْبَدِ سوّماتِ هِنْدوستان^۲ و رَفْتَنِ سعّدی را به جامع کاشغَر در همان سالِ صُلحِ مُحَمَّدِ خَوَارِزْمِشاه با خَتا^۳ که در بوستان و گِلستان آمده اُست جَدی نمی گیرند و این اشارات تاریخی و جُغرافیائی را یکسره پیرایه های داستان پَرْدازانه می شمارند. و در این تَلَقّی نیز صَد اَلْبَتّه مُصِیب اند، لیک وَفْتی نوبت به قِصّه تَخْصیلِ شیخ اَجَل در نِظامیّه بَغداد می رَسد، همه چیز از لَوْنی دیگر می شَوَد، و دانش آموختگی سعّدی در نِظامیّه، مُسَلَّم به شمار می آید! ... آری، بر آن اِشارتِ داستانی مَسْطور در

۴۵۸

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوستان سعّدی، تَصْحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۱۵۹، ب ۳۰۲۱.

۲. بَکَر: بوستان سعّدی، تَصْحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، صص ۱۷۸-۱۸۱، ب ۳۴۷۶ به بعد.

۳. بَکَر: گِلستان سعّدی، تَصْحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۰، صص ۱۴۱-۱۴۳.

بوستان، چونان سندی تاریخی و تراجم نگاشتی اعتماد نمی توان کرد، و کار آنان که چنین اعتمادی کرده اند، خطاست^۱.

بماند که در آثار و اقوال خود شیخ نیز معلوماتی از آن دشت که گواه تحصیل رسمی او در جایی چونان مدارس نظامیه باشد مشهود نمی افتد. آگاهی های مدرسی مزد، کمابیش در اُفق آگاهی های شیخ خانقاه نشینی شیرازی و اَلبَتّه فاضل و سرآمد است که با احتمال با آثار بزرگانی چون صاحبان اَحیاء علوم الدّین و عوارف المعارف و الرّسالة الفشیریّه دمخور بوده است؛ لیک چیز بخصوصی که بوی تحصیل فقه و اصول و چه و چه های اهل نظامیه بغداد از آن به مشام آید و رفعت پایگاه شیخ ما را در تحصیل مدرسی تفسیر و حدیث و دیگر دانش های مرسوم اهل مدرسه حکایت کند، در این کُلیّات موجود، نیست؛ یا من بنده شرمنده ندیده و تشخیص نکرده ام^۳.

باری، در همین بوستان، جزئیاتی از فنون مُلک داری و حتّی آیین لشکرکشی و پیکار هست که هر ذهن پُرسشگر نقاد و قادی را دربارۀ پیشینه و پشتوانه و چرایی آگاهی مزدی خانقاهی از این جزئیات و رموز برمی آغالاتند، و از دیگر سوئ این پُرسش را در میان می اندازد که: آیا براستی یک واعظ و اندرزگوی متعارف در آن دوران، آن هم با تربیت و منشی عارفانه و صوفیانه، این اندازه انگیزه تعلیم آداب حُزب و شجاعت و علاقه و میل به خوض در جزئیات آیین سپه کُشی و فنون کُشور داری می داشته است؟ ... آیا قصه از فرار دیگری نیست؟ ... مقصود نهایی و مقصد غایی سعّدی از این ژرفاروی ها و پهناروی ها چه بوده است؟ ... از بُن آیا پیوند و مُصادقت شیخ سعّدی با دُربار اتابکان و دیگر سَرجُنبانان و مُتَنفِذان زَمان چونان خاندان صاحب دیوان جُوینی - که نشانه هایش

۱. در این باره قدری بشخ تر سخن گفته ام در:

آینه پژوهش، س ۲۶، ش ۳، ش پیاپی: ۱۵۳، مُرداد و شَهْریور ۱۳۹۴ ه.ش.، صص ۵-۱۸ / مقاله «حقیقت سوانح و اسفار شیخ شیراز».

۲. طُرفه آن است که بزُخی، از باب «رَاد فی الظنُبور نَعْمَة»، اِدْعای "تدریس" سعّدی در نظامیه بغداد را نیز بر حکایت "تحصیل" وی مزید کرده اند! ... نمونه را، نگر: هَفْت شَهْر شِعْر - کُفْت و شُنودی با عَبْدِ الْعَلِی دَسْتغِیب دَر بَارَه شاعرانگی [کذا] ایرانیان -، صَمَد و مَهْمَان دوست، ج: ۱، تَهْران: کِتَاب سَرْزَمِین، ۱۳۹۹ ه.ش.، ص ۱/۳۶۱.

۳. آنچه مایه مزید تَعَجُّبِ داعی است، آن است که بعضی اهل فضل، و قُتی از «جامعیت سعّدی در علوم مُخْتَلِف» سخن گفته اند، پیش از هر چیز همین "فقه" و "کلام" و ... را یاد کرده اند (نمونه را، نگر: بَر سَرِیر باد، ص ۱۰ و ۱۷). ... شاهد آگاهی ویژه سعّدی از چنین دانش ها کجاست؟

در این جا و آن جای کُلیتِ او پراگنده است، تنها و تنها از بابِ شِعْر و شاعری و نصیحت و اندرز و سُخنوری بوده است یا سابقه و سائقه دیگری در میان بوده است که در غبار آلودگی های تاریخ، از دید ما پسینیان نمانده است؟

مُستَحْضِرید که سزّیب "أَحْمَدِ بَهَارْمَسْتِ" معروف (۱۲۸۶-۱۳۴۶ ه.ش.) که از دلدادگان شاهنامه‌ی فردوسی بود و احوال غریبی داشت، در زمان پهلوی اول، و در آن ایام اوج گیری تب و تابِ احساساتِ ملی و "ناسیونالیسم" رضاخانی، کتابی نوشته و منتشر کرده بود به نام فرمأندهی خُداوندِ جنگِ سپهبدِ فردوسی، و در آن جا خواسته بود تا آیاتِ براعت و مهارتِ حکیم طوس را در نظامیگری فرمأناید؛ بل فردوسی بزرگ و بزرگوار را خبیر این صنعت و مردی رزمجوی و جنگاور و آموزگارِ فنونِ جنگی و آیینِ نبرد و پیکار به ایرانیان سلحشور و از بُنِ «بزرگ‌ترین فرمأندهانِ نظامی دُنیا» بشناساند! ... «رَحِمَ اللهُ مَعْشَرَ الْمَاضِیْنَ!» ... من بنده به هیچ روی قُصد و هوسِ چُنین تَقَنُّنِ ها ندارم و هرگز نمی خواهم از شیخ سعّدی شیرازی، سپهبد و سرلشکر و فرمأنده قُشون بسازم؛ لیک این پُرسش را نیز در جای خود جدی و پُرسیدنی می دانم که: شیخ ما، سعّدی، کی و از کجا بر اصولِ سپه داری و فنونِ نظامیگری این مایه اطلاع یافته بوده است و چرا و به چه انگیزه ذهن و زبان خویش را بدین مضامین مشغولی می داده و این همه در بوستان به شرح چُنین معانی پرداخته و خوض در این عوالم را یکسره به همان امیران و لشکرکشان (شما بگوئید: سپهبدهای زمان) وانتهاده است؟

راستی، آیا - چنان که زین پیش نیز اشارت کردم - این علائق و آگاهی ها، همه، میراثِ پدری سعّدی، یا رهاوردِ علائقِ حاصل از پایگاهِ اجتماعیِ والدِ شیخ نبوده است؟

درباره پدر سعّدی اطلاعاتِ دقیق و کافی نداریم و پاره ای از اشاراتِ یاد و دروغ آمیز خود سعّدی به پدرش نیز چندان گریزی از تبیین تاریخ و سرگذشت آن مرد نمی گشاید؛ لیک سعّدی قطعه ای دارد که از رهگذر آن، گویا "دیوانی" بودن پدرش را می توان مُسَلَّم داشت.

قطعه مذکور این است:

پَدَرَم بَنَدَه قَدِیْم تَو بَو د عُمَر دَر بَنَدگی بَه سَر بُزده شت

۱. بگر: فرمأندهی خُداوندِ جنگِ سپهبدِ فردوسی، أَحْمَدِ بَهَارْمَسْتِ، ج: ۱، ج: ۱، تهران: مَطْبَعَةُ مَجْلِسِ، ۱۳۱۳ ه.ش.، به ویژه ص ۷ و ۸ و ۱۰-۱۲.

بَنده زاده که در وجود آمد هم به روی تو دیده بَرکزده شد
خِدمتِ دیگری نخواهد گزد که مرا نِعَمَتِ تو پَرورزده شد^۱

مُخاطبِ این قِطعه را بروشنی نمی‌شناسیم. شاید یکی اُمرای سُلغری بوده باشد^۲ که بسیارتر از بسیاریان، سغدی را - به اِقْتِضا و اِقْتِفايِ بیاناتِ خودش و گزارشِ شماری از تذکیره‌نگاران - به نوعی پَرورزده نِعَمَتِ آن خاندان و بَرکشیده ایشان می‌شناسند. ... از دیزباز نیز بَرخی گفته‌اند که پَدَرِ سغدی از مَلازِمِ اَتابکِ مُظَفَّرالدینِ سَعْدِ بنِ زَنگی (ف: ۶۲۳.ق. ۰) بوده^۳؛ و هَرچَند گویا پذیرفتنی نباشد که مُخاطبِ این کلامِ مَنظومِ سغدی

۱. کُلیاتِ سَعْدی، به اِهتمام: مُحَمَّدعلی فُروغی [با هَمکاری: حَبیبِ یَعْمانی]، [بازچاپ زیر نَظَر: بَهاء‌الدین خُرَمشاهی]، ج: ۱۵، تَهْران: مَوْسَسَسَه اِنْتِشاراتِ اَمیرکَبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۱۳ و ۸۱۴.

۲. نیز سَنج: اَحوالِ شیخِ اَجَلِ سَعْدی، جوادِ بَشَری، ج: ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ تَک بَرگ، پاییز ۱۳۹۸. ش.، صص ۵۲-۵۰.

۳. دولتشاه سَمَرَقَندی، در گزارشِ اَحوالِ شیخِ سَعْدی آوزده اَست که:

«... طُهورِ شیخِ دَر رَوَگارِ اَتابکِ سَعْدِ بنِ زَنگی بوده اَست؛ گویند: پَدَرِ شیخِ مَلازِمِ اَتابکِ بوده و وَجِه تَخَلُّصِ شیخِ سَعْدی بدان جَهِتِ اَست. ...»

(کِتَابِ تَذکِرَةِ الشُّعراءِ، اَمیرِ دولتشاهِ بنِ علاءِ الدَّولهِ بختیشاهِ الغازی السَمَرَقَندی، به سَعی و اِهِتمامِ و تَصحیحِ: اِدوآرد بَرُون، چاپ لَیْدِن: مَطْبَعَه بریل، ۱۳۱۸. ق. / ۱۹۰۰. م.، ص ۲۰۲).

دُرُستِ سَخَنِ دولتشاه، آن جا که به کُفتاوردِ نوِشته اَست که پَدَرِ شیخِ مَلازِمِ اَتابکِ بوده، بَعید نیست؛ هَرچَند دَر بارهٔ زَمانِ شُکوفائیِ اَدبِ شیخِ و وَجِه تَخَلُّصِ او مُحَقِّقان را کُفت و گوهائی باشد که عِجَالَهٔ به سَخَنِ ما رَبطی نَدارد؛ و این را نیز می‌دانیم که تَذکِرَةُ دولتشاهِ سَمَرَقَندی، بَر سَرِ هَم، چندان مَورِدِ وُثوقِ مُدَقِّقانِ باریک‌نَگرِ سَخَن‌گیر نیست و اِعتِقادِ بَر نَقلِ دولتشاه، نَه کاری اَست آسان و مَقْبُولِ خُزده سَنجانِ موی‌بین؛ چه، در کِتَابِ او، فِراوانِ رَظب و بابِش به هَم بافته شده اَست، و لَعل و خَرَفِ چه بَشیازِ هَم‌نِشِینِ گُشته!

اُستادِ زنده‌یادِ مَجتَبی مینوی (۱۲۸۱-۱۳۵۵. ش.) - تَعَمَّدهٔ اللهُ تَعَالی بِعُفْرانِه -، یَک جا، بُمَناسَبَتِ، هَمین "دولتشاهِ سَمَرَقَندی" و هَمین "تَذکِرَةُ الشُّعراءِ" ی وئ را که از نامداژترین مَوْلَفاتِ اَدبِیِ اَواخِرِ سَدَهٔ نُهَمِ هِجری بَشمارِ اَست، این‌گونه یاد فرموده اَست:

«آن نویسندهٔ پُر خَبَط و خَلَطِ ناعَمَمَدِ ناموُثوقِ صَعیفِ الرِّوایَه، دولتشاهِ ابنِ علاءِ الدَّولهِ بختیشاهِ الغازی السَمَرَقَندی...، در آن کِتَابِ بی‌اِعتِبارِ مَعنُونِ به تَذکِرَةُ الشُّعراءِ، که تَنها عَلَتِ شُهْرَتِ و تَدَاوُلِ آن این بوده اَست که مَرحومِ پروفَسورِ براونِ بانیِ طَبیع و نَشْرِ آن شده اَست و دَر لَایِدِنِ چاپش کُرده اَند.»

(تاریخ و فَرهَنگ، ج: ۳، تَهْران: شَرکَتِ سِهامِیِ اِنْتِشاراتِ خوارزمی، ۱۳۶۹. ش.، ص ۲۵۷).

اُستادِ مینوی، دولتشاه را بَعایتِ سَهَل‌انگار و ناموُثوقِ تَلقی کُرده، بَصراحتِ می‌نویسد که فُلانِ خَبَرِ «گُمانِ می‌کُندم از مُخْتَرعاتِ دولتشاهِ باشد؛ اَمّا اِختِراعِی که ناشی از خَلَط و اِشْتِباها اَست...» (هَمان، ص ۲۵۹)، و دَر بَهمانِ مَوضوعِ «از هَمهٔ غَریب‌تر و مَجعول‌تر اَقوالِ دولتشاهِ اَست دَر تَذکِرَةُ الشُّعراءِ سَخیفِ بی‌اِعتِبارِ او» (هَمان، ص ۲۳۸).
ناگفته نماند که:

همان آتابکِ درگذشته به سال ۶۲۳ ه.ق. باشد و شیخ سعّدی، با آن آتابک، و لابد در عُنْفُوَانِ شَبَابِ خَوِیش^۱، از "بُنده زاده" و اُمُورِ راجِعِ به خِدْمَتِ گُزَارِیِ او سُخَنِ بَدَازد؛ این پذیرفتنی است که سعّدی پدر خود را بِنْدَه قَدِیمِ یکی از پیرامونیان یا حتّی جانشینان آتابکِ مَذکور بخواند. ... هَرْچِه هَسْت، این سُروده بظَاهِرِ از آن سُخَنِ می دَارَد که بِدَرِ شیخ سعّدی را در دَسْتِگَهِ بَعْضِ اُزبَابِ قُدْرَتِ و اِحْتِشَامِ پَایگَهِی و اِسْتِغَالِیِ بُوْدِه اَسْت و خُودِ سعّدی را با آن دَسْتِگَهِ پِیُوْنْدِی. ... اِگَر این اِسْتِنبَاطِها بَر جَایِ خَوِیش باشد، هیچ دور نیست که سعّدی، از رَهْگَذَرِ هَمینِ پِیُوْنْدِ خَانوادِگی اش با اِسْتِغَالِیِ دِیوانِی و سَوابِی سَر و کَارِ خَانْدَانِش با اُمُورِ کِشُورِی و لَشْکَرِی، به چُنان باریک بینی ها در کَارِ مُلْکِ داری و حتّی لَشْکَرِآرایی دَسْتِ یافته باشد، و به ویژه این وُقُوفِ و اِطْلَاعِ بَر آن هَمه جُزئیّاتِ تَوَجُّهِ بَرانگیز که در بوستانِ مَجَالِ طَرْحِ یافته است، با این بَخْشِ از حِیَاتِ شیخ شیراز در پِیُوْنْدِ بُوْدِه باشد.^۲

[نِسَبَتِ بُوْستَانِ و رِسالَهُ نَصِیحَةُ الْمُلُوکِ]

● نَمی تَوَانِ و نَباید بَحْثِ از بُوْستَانِ و سِیاسَتِ نامِگیِ آن را بی یَاذِکَرْدِیِ دِیگَرِ از رِسالَهُ نَصِیحَةُ الْمُلُوکِ سعّدی و نِسَبَتِیِ که با بُوْستَانِ شیخ دَارَد، به فَرَجَامِ بُوْزَد.

۴۶۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. جَرِحِ اُسْتادِ زِنْدَه یَاذِ مُجْتَبِیِ مِیْثُویِ دَرِ حَقِّ دَوْلَتِشاهِ سَمَرْقَنْدِیِ و تَذْکِرَهُ وی، اَلْبَتّه ناظِرِ به اَزْیَشِ تَارِخِنگارانِ و رُخْداذْگَرانِ آن اَسْت؛ وَرْزَه، اَزْجِ کِتابِ دَوْلَتِشاهِ را به حَیْثِ یکِ مَثْنِ اَدِیبانَه قَدِیمِ و اِجْدِ اَزْزِنْدِگیِ هَایِ لُغُویِ و اَدِبی، و حَتّی مَثْنِیِ که پِنْدَاره‌هایِ قُدْما را دَر بَاره گُذْشْتَه اَدِبیِ اِیرانِ اَینْگیِ می کُنْد (و از این چَشْمِ انداز، خُود، سَنَدِیِ اَسْت تَارِخِیِ و گِرانِ بَها)، اِنْکارِ نَشُوانِ کَرْد. ... تَذْکِرَةُ الشُّعْرَايِ دَوْلَتِشاهِ، اِگَرچِه فَاوِدِ و نَافِثِ بِیوسِیدَه تَذْکِرَه بَگَاشْتِیِ به قَلَمِ رُوْد، کِتابِیِ اَسْت خِوانْدَنِی، و دَر جَایِ خُود، سوْدَمُنْد.
۱. دَر بَاره دُورَه مُعاصِرَتِ سعّدی با آتابکِ مَذکور، نَگَر: سعّدی نامه (مَجْلَه تَعْلِیمِ و تَرْبِیَّتِ، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بَهْمَنِ و اِسْفَنْد)، ۱۳۱۶ ه.ش.، ص ۷۲۰ / اَز مَقالَه «مَمْدُوحِینِ شیخِ سعّدی»، به قَلَمِ: مُحَمَّدِ قَرُوْیَنی.
۲. اِگَر بَر اَسْتِیِ پَدَرِ سعّدی کَاژْگَرارِ دَسْتِگَهِ سِیاسَتِ بُوْدِه باشد، شَخْصِیَّتِ سعّدی از جِهانِیِ تَداعِیگَرِ مَزْدِ دِیگَرِیِ از هَمانِ «اِقْلِیمِ پازِس» خِواهد شُد که پَدَرِ او نِیز کَاژْگَرارِ دَسْتِگَهِ رِیاسَتِ و سِیاسَتِ بُوْد و پِسانِ تَرِ خُودِ وی نِیز که اَدِیبِیِ چِیره و تَوانا به شُمارِ می رُفْتِ اَز مُتَعَلِّقانِ دَسْتِگَهِ و دِیوانِ و سِیاسَتِ شُد و پاره‌ایِ از تِجَارِبِ سُنَّتِ سِیاسَتِ نامه نویسیِ اِیرانیِ به او راجِعِ اَسْت. آن مَزْدِ که چُنْد سَدَه پِشِ از سعّدی می زِیشت و بَرِ خِیِ جَائِگَهِ او را در سِیاسَتِ اَنْدِیشِیِ از سِنْخِ اِبْنِ خَلْدُونِ و ماکِیَاوِلِیِ دانِشْتَه اَنْد (نَگَر: دَر اَمَدِیِ بَر تَارِخِ اَنْدِیشِیِ سِیاسِیِ دَر اِیرانِ، [سَپِید] جِوادِ طَباطبائِی، ج ۸ - وِیرا سْتَه جَدِید -، تَهْران: اِنْتِشاراتِ کِویر، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۳۲ و ۴۰)، "ابنِ مُقَفَّع" بُوْد.

رساله نصیحة الملوک، به نوعی بازنویشت منثور بخشی از سیاست بوستان است، و غالب آنچه در آن رساله راجع به سیاست و آیین حکمرانی بر قلم رفته و در قالب نثری بی تکلف ریخته شده است، همان هاست که در بوستان سعیدی، به ویژه باب نخست آن، به نظم آمده.

غالباً آنچه در بوستان آمده، مبسوط تر است و مشروح تر، و آنچه در نصیحة الملوک آمده است، فشرده تر و عصاره وارتر؛ گاه نیز بالعکس.

در این جا پاره ای از اشتراکات و مضامین متشابه و متقارب بوستان و نصیحة الملوک را عرضه می‌دارم تا خود مشاهده فرمایید که از رهگذر چنین سنجشی، گاه اطمینان می‌توان یافت که سعیدی در تحریر این، چشم بر آن داشته است.

○ سعیدی در نصیحة الملوک نوشته است:

«از سیرت پادشاهان، یکی آنست که به شب بر در حق گدایی کنند و به روز بر سر خلق پادشاهی.

۴۶۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

آورده‌اند که سلطان محمود سبکتکین - رحمه الله علیه - همین که شب در آمدی، جامه شاهی بدر کردی و خزقه درویشی در پوشیدی و به درگاه حق سر بر زمین نهادی و گفتی: یا رب العزة! ملک ملک تو است و بنده بنده تو؛ به زور بازو و زخم تیغ من حاصل نیامده است؛ تو بخشیده‌ای و هم تو فوت و نصرت بخش؛ که بخشاینده‌ای!

عمر عبدالعزیز - رحمه الله علیه -، چون از خواب برخاستی، بعد از فریضه حق شکر و سپاس نعمت و فضل رب العالمین بگفتی و امن و استقامت خلق از خدای در خواستی و گفتی: یا رب! عهده کاری عظیم به دست این بنده ضعیف متعلق است. پنداشت که از جهد و کفایت من چه خیزد! به آب روی مردان درگاهت و به صدق معاملت راستان و پاکان که توفیق عدل و احسان و انصاف ده و از جور و عدوان بپرهیز. مرا از شر خلق و خلق را از شر من نگاه دار. روزی ده و روزی مکن که دلی از من بیازارد یا دعای مظلومی در حق من باشد.»^۱

۱. کتبات سعیدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۸۷۲، فقره ۲.

در همان دیباجه بوستان می خوانیم:

به طاعت بینه چهره بر آستان
اگر بنده ای سر برین در بینه
به دزگاه فرمانده ذوالجلال
چو طاعت کنی، لبس شاهی مپوش
که: پروردگارا! توانگر تویی
نه کشور خدایم، نه فرماندهم
تو بر خیر و نیکی دهم دسترس
دعا کن به شب چون گدایان به سوز،
کمز بسته گردن کشان بر درت
زهی بنندگان را خداوندگار

که اینست سزجاده راشستان
گلاه خداوندی از سر بینه
چو دزویش پیش توانگر بنال
چو دزویش مخلص برآور خروش
توانای دزویش پرور تویی
یکی از گدایان این دزگهم
وگرنه چه خیر آید از من به کس؟!
اگر می کنی پادشاهی به روز
تو بر آستان عبادت سرت
خداوند را بنده حقی گزار^۱

○ سعّدی در نصیحة الملوك نوشته است:

«صاحب دولت و فرمان را واجب باشد در ملک و بقای خداوند تعالی همه وقتی تأمل
کردن و از دور زمان براندیشیدن و در انتقال ملک از خلق به خلق نظر کردن؛ تا به پنج روز
مهلّت دنیا دل نینهد و به جاه و مال عاریتی مغرور نگردد.»

یکی از خلفا، بهلول را گفت: مرا نصیحت فرمائی. گفتا: از دنیا به آخرت چیزی نمی توان
بُرد، مگر ثواب و عقاب؛ اکنون مَحْیَری!^۲

در بوستان، در همان باب نخست، از جمله می خوانیم:

همین نقش بزخوان پس از عهد خویش
همین کام و ناز و طرب داشتند
که دیدی پس از عهد شاهان پیش
به آخر برفتند و بگذاشتند
یکی نام نیکو بیژد از جهان
یکی رشم بد ماند از جوادان^۳

۴۶۴

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۰ و ۴۱، ب ۱۹۸-۲۰۷.

۲. کلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۸۷۲، فقره ۳.

۳. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۵، ب ۳۰۰-۳۰۲.

و:

که را دانی از خُشروانِ عَجَم
 که در تَخْت و مُلکش نیامد زوال؟
 که را جاودان ماندن اُمید ماند
 که را سیم و زَر ماند و گنج و مال،
 وزان گش که خیری بمآند روان
 بُزُرگی کزو نام نیکو نمآند
 اَلا! تا در خُتِ کَرَمِ پَرزوری
 کَرَم کُن که فَرَدَا که دیوان نهند
 یکی را که سَعی قَدَمِ پیشتر
 یکی باز پَس خاین^۱ و شَرْمَسار
 بهل تا به دَنَدان بَرَدِ پُشتِ دَست
 بدانی گه غَلّه بَرَداشتن

و:

قِرْلِ اَرَسْلان قَلَعَه ای سَخْت داشت
 شَنیدم که مَرَدی مُبارکِ حُضور
 قِرْلِ کُفت: چُنَدین که گَزیده ای،
 بَخُنَدید ک: این قَلَعَه ای خُرْمَسْت؛
 نَه پیش از تو گَزَدَن کَشان داشتند
 نَه بَعَد از تو شاهانِ دیگر بَرُند
 بَر مَرَدِ هُشیار، دُنیا خَسَسْت

۱. در صَبْطِ این کَلِمَه، جای کُفت و گو هست.

عِجالَه، بَگر:

بوستان سعّدی (با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌ها و جمله‌های دشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی)، نگارش: استاد مُحَمَّد عَلی ناصح، به کوشش: دکتر خلیل خطیب زهّبر، ج: ۱۳، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص: ۱۳۸؛ و: بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۴۳۲.

۲. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۵۶، ب: ۵۵۷-۵۶۸.

چُنین گُفت شوریده‌ای در عَجَم به کِشری که: ای وارِثِ مُلکِ جَم!
اگر مُلکِ بَر جَم بماندی و بخت، تو را چون مُیسّر شدی تاج و تخت؟
اگر گنجِ قارون به چَنگ آوری، نماند مگر آنچه بَخشی، بَری^۱
○ شیخ در نصیحه‌المُلوک نوشته است:

«خِدْمَتکارانِ قَدیم را که قُوَّتِ خِدْمَتِ نمانده است، اَسبابِ مُهیا دارد و خِدْمَتِ
دَرَنخواهد؛ که دُعایِ سَحَرگَاه به از خِدْمَتِ به دَرگَاه.»^۲

در همان بابِ اَوَّلِ بوستانِ سُروده است:

قَدیمانِ خُود را بِنَفزایِ قَدَر؛ که هَرگِز نیاید زِ پَرزُوده عُنَدَر
چو خِدْمَتگُزارِ پُتِ گَزْدَدِ کُهَن، حَقِ سالیانِش فَرامُش مَکُن
گَر او را هَرَمِ دَسْتِ خِدْمَتِ بَسْت، تو را بَر کَرَمِ هَمچُنانِ دَسْتِ هَسْت
شَنیدم که شاپور^۳ دَمِ دَرکَشید^۴ چو خُشرو به رَسَمَش^۵ قَلَمِ دَرکَشید^۶
چو شُد حالش از بِنِوایی تَباه نِبِشت این حِکایتِ به نَزْدیکِ شاه:
چو بَدَلِ تو کَرَدَمِ جِوانیِ خِویش، به هَنگامِ پیری مَرانم زِ پِیش!^۷
○ در نصیحه‌المُلوک نوشته است:

«آثارِ خیرِ پادشاهانِ قَدیم را مَحو نَگَرْداند، تا آثارِ خیرِ او هَمچُنانِ باقی بماند.»^۸

در همان بابِ اَوَّلِ بوستانِ سُروده است:

۴۶۶

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوستانِ سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۶۶، ب ۸۱۰-۸۲۶.
۲. کُلّیاتِ سعّدی، به اِهْتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۳، فِقْرَةُ ۸.
۳. «گویا شاپور نَقاش مَقْصود باشد که در داستانِ خُشرو و شیرینِ نظامی، ندیمِ خُشروست و صورنگریِ چیره‌دست و واسطه‌میانِ خُشرو و شیرین» (بوستانِ سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۲۲۹).
۴. دَمِ دَرکَشید: دَمِ نَزْد، خاموش ماند و اِعْتِراضی نَکَزَد.
۵. رَسَم: مُقَرَّری، حُقُوق، مَواجِب.
۶. به رَسَمَش قَلَمِ دَرکَشید: دُکُرِ مَواجِبِ او را از سیاهه‌ مَواجِبِ بَگیرانِ حُدُفِ کَزْد و خَطِ زَد، مُقَرَّری اش را فَطَعِ کَزْد.
۷. بوستانِ سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۴، ب ۲۶۶-۲۷۱.
۸. کُلّیاتِ سعّدی، به اِهْتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۴ و ۸۷۳، فِقْرَةُ ۹.

چو خواهی که نامت بُود جاودان، مکن نام نیکِ بزرگانِ نِهان^۱
 ○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«مُظْرِب و نَزْد و شَطْرُنْج و بازیگر و شاعر و افسانه گوی [و] مُشْعِد و اَمْثَالِ این، همه و قتی
 راه به خود ندهد که دل را سیاه کند، مگر دَفْعِ مَلال را هر مدتی نوبتی.

آورده اند که شبلی - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - به مجلس یکی از پادشاهان در آمد. ملک را دید با
 وزیر با شَطْرُنْج بازی مشغول. گفت: أَحْسَنْت! شما را از بَهرِ راستی نشانده اند؛ بازی
 می کنید؟!»^۲.

در همان بابِ اوّل بوستان سروده است:

... قَلَمِ زَن نِکو دار و شَمَشِ زَرَن؛ نه مُظْرِب؛ که مَزْدی نیاید ز رَن!
 نَه مَزْدی ست دُشَمَن در اَسبابِ جَنگِ تو مَدّهوشِ ساقی و آوازِ چَنگ!
 بَسا أَهْلِ دَوْلَتِ به بازی نِشَسْتِ که مُلْکَتِ بَرَفْتَشِ به بازی ز دَسْتِ^۳
 ○ شیخ در نصیحة الملوک نوشته است:

«خَشَم و صَلابَتِ پادشاهان، بکارست، نه چندان که از خوی بدش نَفَرَتِ گیرند؛ بازی و
 ظرافت، روا باشد، نه چندان که به خَفَتِ عَقْلَشِ مَنسوب کنند.»^۴.

در بابِ هَفْتُمِ بوستان فرموده است:

نَباید که بسیار بازی کنی که مَر قِیمَتِ خویش را بَشکنی
 و گَر تُنند باشی بیکبار و تیز جَهان از تو گیرند راه گریز

۱. بوستان سغدی، تَصْحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۵، ب ۲۹۹.
 شیخ در چکامه ای آندزری نیز که در مَدْحِ امیر آنکیانو، کاژگارِ مُغولان در اِثْلیمِ پازس، سروده است، فرموده:
 نامِ نیکِ رَفْتگانِ ضایع مکن تا بماند نامِ نیکت پایدار
 (کَلِیباتِ سغدی، به اِهْتِمَام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگیبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۷۲۵).
 ۲. کَلِیباتِ سغدی، به اِهْتِمَام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگیبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۷۴ و ۸۷۵، فِقْرَةُ ۲۲.
 ۳. بوستان سغدی، تَصْحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷۶، ب ۱۰۷۲-۱۰۷۴.
 ۴. کَلِیباتِ سغدی، به اِهْتِمَام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگیبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۷۴، فِقْرَةُ ۱۸.

نَه کوتاه دَشْتی و بیچارگی نَه زَجَر و تَطَاوُل بیکبارگی^۱
و در همان بابِ اَوَّل بوستان نیز شُروده:

چو نَرَمی کُنی، خَصْمِ گَرْدَدِ دِلیر و گَر خَشْمِ گیری، شَوْنَد از تو سیر
دُرَشْتی و نَرَمی به هَم دَر به است چو رگ زَن که جَرّاح و مَرَهْم نِه است^۲
○ در نَصیحَةُ الْمُلُوکِ نُوْشْتِه اَسْت:

«گواهی به خیانتِ کَس نَشْتَوَد، مَگَر آن که دیانتِ گوینده معلوم کند؛ و تا به غور گناه
نَرَسَد عُقُوبَتِ رَوا نَدَارَد.»^۳

در همان بابِ اَوَّل بوستان شُروده اَسْت:

بِه سَمْعِ رِضا مَشْنو اِپْذای کَش و گَر گُفْتِه آید به غورش برش^۴
○ در نَصیحَةُ الْمُلُوکِ نُوْشْتِه اَسْت:

«رای و تدبیر از پیر جهان دیده تَوَقُّع دَارَد و جَنگ از جَوانِ جَاهِل.»^۵

۴۶۸

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوستان سغدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۱۵۵، ب ۲۹۱۸-۲۹۲۰.

۲. همان، همان ج، ص ۴۵، ب ۲۹۲ و ۲۹۳.

شیخ در باب هَشْتُمِ گِلِستان نیز فرموده است:

«خَشْمِ بیش از حدِ گِرِفْتَن و خَشْتِ آرد و لُطْفِ بِي وَفْتِ هَيْبَتِ بِيَرَد؛ نِه چندان دُرَشْتی کُن که از تو سیر گَرْدَنَد و نِه
چندان نَرَمی که بر تو دِلیر شَوْنَد.

دُرَشْتی و نَرَمی به هَم دَر به است	چو فاصِد که جَرّاح و مَرَهْم نِه است
دُرَشْتی نَگِیَرَد خَرَدَمَنَد پِیش	نِه شَسْتی که نَاقِص کُنَد قَدَر
نِه مَرُ خویشتن را فَرُوزنی نَهَد	نِه یَکبارَه تَن در مَدَلَت دِهَد

*

شَبانی با پَدَر گُفْت: ای خَرَدَمَنَد!
بگُفْتا: نیک مَرَدی کُن نِه چندان
مَرا تَعْلیم دِه پیرانه یک پَنَد
که گَرْدَد خیره گَرگِ تیز دُنَدان!

(کَلِیَاتِ سَعْدی، به اِهْتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، اَمیر کَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۱۷۵؛ و: گِلِستانِ سَعْدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۰، تَهْران: خَوازِرمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۷۳، با دِگَرسانی هائی چُنَد).

۳. کَلِیَاتِ سَعْدی، به اِهْتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، اَمیر کَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۵، فُقْرَةُ ۲۶.

۴. بوستان سغدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۵، ب ۳۰۳.

۵. کَلِیَاتِ سَعْدی، به اِهْتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، اَمیر کَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۵، فُقْرَةُ ۳۱.

و:

«تَفْوِیضِ کارهایِ بزرگِ به مَرْدُمِ نَاآزْمُودِه نَکُنَد؛ که پَشِیمَانِی آرد.»^۱.

در همان بابِ اوّلِ بوستانِ سُروده است:

ز تَدبیرِ پیرِ کُهَن بَرْمَگَزْد
دَر آرزُوند بُنیادِ رَویسِنِ زِ پَای

که کارآزموده بُود سَالِخُورْد
جوانان به نیروی و پیران به رای!^۲

و:

بِه رَایِ جَهَانِ دِیدگانِ کار کُن
مَتَرُوسِ از جَوَانانِ شَمُشِیزَن
جَوَانانِ پِیلِ افگَن شِیرِگیر
خَرْدَمُنْد باشَد جَهَانِ دِیدِه مَرْد
جَوَانانِ شایِستَه بَحْثُور
گَرَتِ مَمْلَکَتِ بایَد آراشِستَه
سِپَه را مَکُنِ پِیشِرو جُز کَسی
بِه خُردانِ مَفْرَمائِ کارِ دُرُشْت
رَعِیَّتِ نَوازی و سَرزَشْکَری،
نَخَواهی که ضایع شَود رَوزگار
نَتَابَد سَگِ صَیدِ رَوی از پَلَنگ

که صَیدِ آرمودِه شَت گُزِگِ کُهَن
حَدَر کُن زِ پِیرانِ بَسِیا زَن
نَداننْد دَسْتانِ رَوباهِ پِیر!
که بَشِیار گَرمِ آرمودِه شَت و سَرْد
زِ گُفتارِ پِیرانِ نَپِیچَنْد سَر
مَدِه کارِ مُعْظَمِ بِه نَواشِستَه
که دَر جَنگِها بَاشَد بَسی
که سِندانِ نَشاید شِکِستَن بِه مُشْت
نَه کارِ شَت بازیچَه و سَرسَری!
بِه ناکارِ دِیدِه مَفْرَمائِ کار
ز رَوبَه رَمَد شِیرِ نادِیدِه جَنگِ^۳

۴۶۹

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. همان، همان ج، همان ص، فقرة ۲۴.

۲. بوستان سعیدی، توضیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۷۴، ب: ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸.

۳. بوستان سعیدی، توضیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۷۵، ب: ۱۰۴۵-۱۰۵۵.
شیخ، در اهمیت همین کارآزمودگی، در باب هفتم گلستان فرموده است:

«به کارهایِ گرانِ مَرْدِ کازدیده فَرِشت
جَوان، اگَرچَه قَویِ یالِ و پِیلِ تَن بَاشَد،
نَبَزْدِ پِیشِ مَصافِ آرمودِه مَعلُومِشْت
چُنانِ که مَسْأَلَه شَیعِ پِیشِ دَانِشْمُنْد»
(گلستان سعیدی، توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات
خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص: ۱۶۱)

و:

«... هر آن که نَاآزْمُودِه را کارِ بزرگِ فَرْمَیَد، با آن که نَدامتِ بَرَد، بِه نَزْدِیکِ خَرْدَمُنْدانِ بِه خِصَّتِ رَأیِ مَنسوبِ گَزَدَد.»

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«سایر^۱ زیزدستانِ خدَم را باید که نام و نسبت بدانند و به حَقِّ المَعْرِفَةِ بشناسند تا دُشَمَن و جاسوس و فدایی را مَجَالِ مُدَاخَلَتِ نمانند.»^۲

در همان بابِ اَوَّلِ بوستان شروده است:

شَنیدَم که دارایِ فُرُخِ تَبَّار
دوان آمدش گَلّه بانی به پیش
مگر دُشَمَنَسْت این که آمد به جنگ
گمانِ کیانی به زه راست گزرد
بگفت: ای خُداوَنَدِ ایران و تور!
مَن آنم که اسبانِ شَه پَرُوَرَم
مَلِک را دِلِ رَفْتَه آمد به جای
تورا یاوری گزرد فُرُخِ سُروش،
نِگَهَبانِ مَزَعی^۳ بخندید و گفت:
نَه تَدبیرِ مَحْمُود و رایِ نِکوشْت
چُنَانَسْت در مَهْتَری شَرْطِ زیسْت
مَرا بارها در حَضْرُ دیده‌ای
کُنُوْت به مَهْرِ آمَدَم پیشباز؛
تَوَانَم مَن، ای نَامُوَزِ شَهْرِیار!
مَرا گَلّه بانی به عَقَلَسْت و رایِ
در آن تَخْت و مُلک از خَلَلِ غَم بُود

ز لَشْکَرِ جُدا ماند روزِ شِکار
به دِلِ گُفت دارایِ فَرخُنْدَه کیش:
ز دورش بدورَم به تیرِ خَدَنگ
به یک دَم و جُودش عَدَم خواست گزرد
که چَشَمِ بَد از روزگاری تو دور!
به خِدْمَتِ بَدین مَرغُزارِ اَندرَم
بَخُنْدید و گُفت: ای نِکوهیده رای!
وگَزَنَه زه آوَزده بُوَدَم به گوش!
نَصیحَتِ ز مُنْعِم^۴ نَباید نَهْفُت
که دُشَمَن نَدانَد شَهَنشَه ز دوست!
که هَر کِهْتَری را بدانی که کیسْت!
ز خَیَل و چَرَاگاه پُرسیده‌ای
نَمی دانیم از بَدانَدیش باز!
که اَشَبی برون آرم از صَد هِزار
تو هَم گَلّه خویس داری؛ پِیای!
که تَدبیرِ شاه از شَبان گم بُود!^۵

۴۷۰

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

نَدَهَد هوشمَنَدِ روشنِ رای به فرومایه کارهای خطیر
بوریا باف آگزچه بافنده شت تَبَرَنَدش به کارگاهِ حَریرا!

(همان، همان ج، ص ۱۶۰).

۱. سایر... همه...

۲. کَلِیَاتِ سَعْدی، به اِهْتِمَام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۶، فِقْرَةُ ۳۹.

۳. مَزَعی: چَرَاگاه، چَرَازار، جایی چَرِیدَن.

۴. مُنْعِم: وُلِی نِعْمَت.

۵. بوستانِ سَعْدی، تَصْحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۵۳، ب ۴۸۳-۴۹۸.

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«در هر دو سه ماه شیخه زندان را بفرماید به غوص احوال زندانیان گردن، تا بی گناهان را خلاص دهد و گناه کوچک را پس از چند روزی ببخشد و زندان قاضی را همچنین نظر فرماید.»^۱

در همان باب اول بوستان سروده است:

نظر کن در احوال زندانیان که ممکن بود بی گناه در میان^۲

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«بنده ای را که در عملی تقصیر کرده باشد و خدمتی به شرط به جای آورده، چون مدتی مالش عزت خورد، دیگر بار عمل فرماید؛ که جبر بطل از تخلص زندانیان به ثواب کمتر نیست.»^۳

در همان باب اول بوستان سروده است:

یکی را که معزول گردی ز جاه، چو چندی برآید، ببخشش گناه
 برآوردن کام امییدوار، به از قید بندی شکستن هزار
 نویسنده را گرسنتون عمل بیفتد، نبرد طناب امل
 به فرمان بر، شه دادگر، پادروار خشم آورد بر پسر
 گهش می زند تا شود دزدناک گهی می کند آبش از دیده پاک
 چو نرمی کنی، خصم گردد دلیر وگر خشم گیری، شوند از تو سیر
 درشتی و نرمی به هم در به است چورگزن که جراح و مزهم نه است^۴

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«لشکریان را نکو دارد و به انواع ملاحظت دل به دست آرد؛ که دشمنان در دشمنی متفقند؛ تا دوستان در دوستی مختلف نباشند!»^۵

۱. کتبات سعیدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۷۷، فقره ۴۱.
 ۲. بوستان سعیدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۵۱، ب ۴۵۲.
 ۳. کتبات سعیدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۷۷، فقره ۴۶.
 ۴. بوستان سعیدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۵، ب ۲۸۷-۲۹۳.
 ۵. کتبات سعیدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۷۷، فقره ۴۸.

در همان بابِ اوّل بوستان سُروده اُشت:

دِلاور که باری^۱ تَهْئُر نمود،
 که بار دِگَر دِل نِهْد بَر هَلاک
 سِپاهی در آسودگی خوش بدار
 کُنون دَستِ مَردانِ جَنگی بَبوس؛
 سِپاهی که کارش نَباشد بَبَرگ،
 نَواحی مَلک از کَفِ بَد سِگال
 مَلک را بُوَد بَر عَدو، دَسْت، چیر
 بَهای سَر خویشتن می خَورد
 چو دازند گنج از سِپاهی دَریغ،
 چه مَرّدی کُند در صَفِ کاززار،

بباید به مقدارش اُنْدَر فُزود
 نَدارد ز پینکاري جوج باک
 که در حالتِ سَخْتی آید به کار
 نَه آنگه که دُشَمَن فُرو کُوفت کوس!
 چرا روز هَیجا^۲ نِهْد دِل به مَرگ؟!
 به لَشکَر نَگه دار و لَشکَر به مال
 چو لَشکَر دِل آسوده باشنْد و سیر
 نَه اِنصاف باشد که سَخْتی بَرَد
 دَریغ آیدش دَست بُزْدن به تیغ
 که دَستش تُهی باشد و کاز، زار؟^۳

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«سپاهی که از صفِ کاززار از دُشَمَن بَگَریزد، بباید کُشت؛ که خونِ بَهای خود به سَلَف
 خورده اُشت. سِپاهی را که سُلطان نان می دَهد، بَهای جان می دَهد. پس اگر بَگَریزد،
 خونش شاید که بریزند.»^۴

در همان بابِ اوّل بوستان سُروده اُشت:

یکی را که دیدی تو در جَنگِ پُشت،
 مَحْتَتْ به از مَرّد شَمَشیزن
 چه خوش گُفت گُزگین به فرزندِ خویش
 اگر چون زَنان جُست خواهی گُریز،
 سَواری که بَنمود، در جَنگِ پُشت،
 بَگُش گَر عَدو در مَصافش نَکُشت
 که روزِ وَغاه^۵ سَر بتابد چوزن!
 چو بَرینست فُربانِ پینکار و کیش:
 مَرو! آبِ مَرّدانِ جَنگی مَریز!
 نَه خود را، که نام آوران را بَگُشت!^۶

۱. باری: یک بار.

۲. هَیجا: کاززار، تَبَزَد.

۳. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷۴ و ۷۵، ب ۱۰۳۴-۱۰۴۳.

۴. کُلیات سعّدی، به اِهْتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۷ و ۸۷۸، فِقره ۴۹.

۵. وَغاه: کاززار.

۶. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷۵ و ۷۶، ب ۱۰۶۰-۱۰۶۴.

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«عَامِلِ مَرْدُمِ آزار را عَمَلِ نِدَهْد؛ که دُعایِ بَد بدو تَنها نَکُنْد، وَ الْباقی مَفْهُوم.»^۱.

در همان بابِ اوّلِ بوستان سُروده است:

خُدا تَرَس را بَر رَعِيَّتِ گُمار
بدانديشِ تُست آن و خونِ خوارِ خَلق
رياست به دَسْتِ کَساني خَطاست
نِکوکِ بازِ پَرورِ نَبِيئِ بَدِي
که مِعمار^۲ مُلکِشْت پَرهيزِ گار
که نَفْعِ تَو جَوِيْدِ دَر آزارِ خَلق
که از دَسْتشان دَسْتها بَر خُداست!
چو بَدِ پَروري، خَصْمِ خونِ خُودي!^۳

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«صاحبِ فَرمان را تَحْمَلِ زَحْمَتِ فَرمانِ بَرانِ واجِبِست تا مَضْلَحَتی که دارند فوت نَشُود.
باید که مُرادِ همه بجوید و حاجاتِ هَر یکی را به حَسَبِ مُرادِ بَرآورده گَزْداند؛ که حاکمِ تُنْدِ
تُرَشِ روي، پيشوايي را نَشاید.

۴۷۳

آينه پژوهش | ۲۰۶
سال | ۳۵ شماره ۲
خرداد و تير ۱۴۰۳

خُداوَنْد فَرمان و رای و شُکوه
بِيْتِ اَخيرِ الدِّکْرِ، از بوستان است؛ و شيخِ دَر همان بابِ اوّلِ بوستان دَرين باره
سُروده است:

خُداوَنْد فَرمان و رای و شُکوه
سَرِ پُرغَرور از تَحْمَلِ تَهِي
نَگويِم: چو جَنگِ آوري، پايِ دار؛
تَحْمَلِ کُنْد هَر که را عَقْلِ هَسْت
چو لَشْکَرِ بَرونِ تاخْتِ خَشْمِ از کَمين،
نَديدَم چُنين دِپوزِيرِ فَلَکِ
ز غوغايِ مَرْدُمِ نَگَزْدَدِ سُتوه
حَرامش بُوْد تاجِ شاهنُشاهِي
چو خَشْمِ آيَدْت، عَقْلِ بَر جايِ دار
نَه عَقْلِي که خَشْمَشِ کُنْد زِيَرِ دَسْت
نَه اِنْصافِ مانَد، نَه تَقْوي، نَه دِين
گَزو مي گَرِيزَنْد چُندين مَلْک!^۵

۱. کَلِيَّاتِ سَعْدِي، به اِهْتِمَام: فُرُوعِي، ج: ۱۵، اَميرِ کَبير، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۸، فِقْرَةُ ۵۰.
۲. مِعمار: اَبادِ کُنْتَنده؛ بَشيارِ اَبادِ کُنْتَنده؛ کَسِي که مَوْجِبِ اَبادِي و رَوْتِيقِ و شُکُوفائِي گَزْدَد.
۳. بوستانِ سَعْدِي، تَصْحيح: دَکترِ بِيوشْفِي، ج: ۱۱، ص ۴۳، ب ۲۴۹-۲۵۲.
۴. کَلِيَّاتِ سَعْدِي، به اِهْتِمَام: فُرُوعِي، ج: ۱۵، اَميرِ کَبير، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۸، فِقْرَةُ ۵۷.
۵. بوستانِ سَعْدِي، تَصْحيح: دَکترِ بِيوشْفِي، ج: ۱۱، ص ۵۱، ب ۴۴۰-۴۴۵.

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«دو کس را که با یکدیگر اُفتی زیادت نداشته باشند در عمل آنباز گرداند تا با خیانت یکدیگر نساژند.

چو گزگان پسنندند بر هم گزند برآساید اندر میان گوشپند^۱.
گذشته از آن که بیت اخیر از بوستان است^۲ - و البته در آن کتاب مصروف است به مضمونی متفاوت -، شیخ در همان باب اول بوستان سروده است:

دو همجنس دیرینه را هم قلم نباید فرستاد یک جا به هم
چه دانی که همدست گردند و یار یکی دزد باشد، یکی پزده دار
چو دزدان ز هم باک دارند و بیم، رود در میان کاروانی سلیم^۳

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«پرورده نعمت را چون به جزمی که مستوجب هلاکت خون بریزد، اهل و عیالش را معطل نگذارد.»^۴

در بوستان سروده است:

نه بر حکم شرع آب خوردن، خطاست وگر خون به فتوی بریزی، رواست
که را شرع فتوی دهد بر هلاک آلا! تانرداری ز کشتنش باک!
وگردانی اندر تبارش گسان، برایشان ببخشای و راحت رسان
گنه بود مژد ستمگاره را چه تاوان زن و طفل بیچاره را؟^۵

○ در نصیحة الملوک می نویسد:

«از جمله حسن تدبیر پادشاه، یکی آنست که با خصم قوی در تپیچد و بر ضعیف

۱. کلیات سعّدی، به اهتمام فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۷۹، فقره ۶۲.
۲. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷۶، ب ۱۰۸۷ (با نویسی «گوسفند».)
۳. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۵، ب ۲۸۴-۲۸۶.
۴. کلیات سعّدی، به اهتمام فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۷۹، فقره ۶۷.
۵. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۵۱، ب ۴۴۶-۴۴۹.
۶. در مأخذ چاپی: حسن و تدبیر.

جور نکند که پنجه با غالب افکندن، نه مصلحتت، و دشت ضعیفان برپچیدن، نه مروت.^۱

و:

«تا دفع مضررت دشمن به نعمت می توان کرد، خصوصت روا نباشد؛ که خون از مال شریف ترست، و عرب گوید: السیف آخر الحیل، یعنی: مضاف وقتی روا باشد که تدبیر دیگر نماند. به هزیمت پشت دادن به که با شمشیر مشت زد.»^۲

در باب اول بوستان می خوانیم:

همی تا برآید به تدبیر کار،
چو نتوان عدو را به قوت شکست،
گر اندیشه باشد ز خصمت گزند،
عدو را به جای خسک^۳، دُر بریز؛
چو دستی نشاید گزیدن، بیوس!
به تدبیر، رستم درآید به بند
عدو را به فرصت توان کند پوست
خدر گن ز پیکار کمتر کسی
مزن تا توانی بر ابرو گره
بود دشمنش تازه و دوشش ریش،
مزن با سپاهی ز خود بیشتر
وگر زو توان اتاری در نبرد
اگر پیل زوری وگر شیزچنگ،

مدارای دشمن به از کاززار
به نعمت بیاید در فتنه بست
به تعویذ احسان زبانش ببند
که احسان کند دندان تیز
که با غالبان چاره زرقست و لوس!
که اشفندیارش نجست از کمند
پس او را مدارا چنان کن که دوست
که از فطره سیلاب دیدم بسی
که دشمن اگر چه زبون، دوشش به
کسی کش بود دشمن از دوشش پیش
که نتوان زد انگشت با نیشتر
نه مردی ست بر ناتوان زور کرد
- به نزدیک من - صلح بهتر که جنگ!

۴۷۵

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. کلیات سغدی، به اهتمام: محمد علی فروغی، ج: ۱۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۸۸۰، فقره ۷۲.

۲. همان، ص ۸۸۲، فقره ۹۰.

۳. «خسک» نام خارهای سه گوشه مصنوعی بوده است که از آهن یا نئ می ساخته و بر سر راه دشمن می انداخته اند. این ابزار دفاعی چندپهلوی طوری بر زمین واقع می شده است که یک پهلوی برنده آن به طرف بالا می بوده و پای پیادگان یا اسبان سواران را مجروح می گردانیده است. اغلب خسک را در پای قلاع یا گرداگرد لشکرگاه می ریخته اند تا مانع پیش آمدن نیروهای دشمن گردد. نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «خسک» و «خسک».

چو دشت از همه حیلتی درگسست، حلالست بُزْدن به شمشیر دشت^۱
 ○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«هَرکه بد اندر قفای دیگری گُفت، از صُحبتِ او بپرهیز؛ که در پیش تو همچنین طَبیت
 کُند و از قفا غیبِت.»^۲.

در بوستان هم سروده است:

رفیقی که غایب شد ای نیک نام! دو چیزست ازو بر رفیقان حرام:
 یکی، آن که مالش به باطل خورند دُوم، آن که نامش به غیبت برزند
 هَر آن کو برزد نام مَرْدُم به عار تو خیر خود از وی تَوَقُّع مدار
 که آندر قفای تو گوید همان که پیش تو گُفت از پس مَرْدُمان!^۳
 ○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«صَعْبِ رايِ خُداوندِ مَمْلَکَت، آنست که دُشمنِ کوچک را محل نَنهد یا دوست را چندان
 پایه دَهد که اگر دُشمنی کُند بَتواند.»^۴.

در بابِ اَوَّلِ بوستان هم سروده است:

عَدو را به کوچک نَباید شَمُرد؛ که کوه گلان دیدم از سنگ خُرد!
 نَبینی که چون با هم آیند مور ز شیرانِ جَنگی برآزند شور!؟

۱. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷۳، ب ۱۰۰۷-۹۹۴.

۲. کَلِیَاتِ سعّدی، به اِهِتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۱، فُقْرَه ۸۴.

۳. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۱۶۱، ب ۳۰۶۸-۳۰۶۵.
 شیخ در گُلستان نیز فرموده است:

«هَرکه عیبِ دِگران پیش تو آوَرْد و شَمُرد بی گُمان عیبِ تو پیش دِگران خواهد بُرد»

(گُلستان سعّدی، تَصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تَهْران: شرکتِ سِهامی اِنْتِشاراتِ
 خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۸۷).

قَطْعَه‌ای هم دارد از این قَرار:

عَماز را به حَضْرَتِ سُلطان که راه داد!؟ هَم‌صُحبتِ تو هَمچو تو باید هُنزُوری

امروز اگر نِکوهشِ مَن کُرد پیش تو، فَرِدا نِکوهشِ تو کُند پیش دیگری!

(کَلِیَاتِ سعّدی، به اِهِتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۳۷).

۴. کَلِیَاتِ سعّدی، به اِهِتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۲، فُقْرَه ۸۷.

نه موری، که مویی گزان کَمترشت، چو پُر شد، ز زنجیر مُحکم ترشت!^۱
 ○ در نصیحه الملوک نوشته است:

«دوستدار حقیقی، آنست که عیبِ تو را در رویِ تو بگوید، تا دُشخوارت آید و از آن بگذرد؛ و از قفایِ تو پیوستد، تا بدنام نشوی.»^۲.

در بوستان هم سروده است:

پَسند آمد از عیبِ جویِ خَودم که معلوم من گزد خویِ بَدَم^۳
 و:

جُز آن کس نَدانم نِکوگویِ مَن که روشن کُند بر مَن آهویِ^۴ مَن^۵
 ○ در نصیحه الملوک نوشته است:

«درویشِ توانگر صفت آنست که به دیده همت در مال و نعمتِ پادشاهان ننگرد، و سلطانِ گدا طبعِ آن که طمع در مالِ رعیتِ دزویش کند.»^۶.

در همان بابِ اولِ بوستان سروده است:

پَسندیده کارانِ جاوید نام تطاولِ نکرَدند بر مالِ عام

۱. بوستان سغدی، تضحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۵۷، ب ۵۹۵-۵۹۷.

شیخ در گلستان نیز فرموده است:

«دانی که چه گفت زال با رستم گزد؟ دُشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد»

دیدیم بسی که آبِ سرچشمه خُزد چون بیشتر آمد شُتر و بار بُرد»

(گلستان سغدی، تضحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۰، تهران: خوارزمی، ۱۳۹۱. ش.، ص ۶۲).

در قطعات سغدی هم آمده است:

خونِ دار اگر چه دُشمن خُردست، مُهمَل رها مکن؛ که زمانش پیروزد

تا کعبِ کودکی بُود آغازِ چشمه سار چون بیشتر رود، ز سر مَرز بُگدزد

(کلیات سغدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۱۸).

۲. کلیات سغدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۸۲، فقره ۹۱.

۳. بوستان سغدی، تضحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۱۳۳، ب ۲۴۳۹.

۴. آهو: عیب، نقص، کاشتی، ردیلت (نقطه مقابل: هنر و فضیلت).

۵. بوستان سغدی، تضحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۱۳۳، ب ۲۴۴۸.

۶. کلیات سغدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۸۳، فقره ۸۶.

بَر آفاق اَگر سَر به سَر پادشاست، چو مال از تَوانگر سِتاند، گِداشت!
 بُمُزْد از تَهید سَتی آزاد مَزْد ز پَهَلویِ مَشکین شِکَم پُر نَگَزْد^۱
 ○ سعّدی، هَم دَر بابِ اَوَّل بوشتان^۲ و هَم دَر نَصیحَةُ المُلوک^۳، به مُناسَبَت، آوَزده اَست:
 مُرُوْت نَباشد بَر اَفْتاده زور بَر د مُرِغ دُون دانِه از پِیش مور
 ○ دَر نَصیحَةُ المُلوک نِوِشته اَست:

«سُلطان که هَمه دَر بَنَدِ رَاحتِ خویِش بُوَد، مَزْدَم از وی رَاحتِ نَبینند و رَاحتِ وی پایدار نَماند.»^۴
 دَر هَمان اَغازِ بابِ اَوَّل بوشتان سُروده اَست:

شَنیدَم که دَر وَفَتِ نَزْعِ رَوان به هُزْمُزُ چُنین گُفت نوشیروان
 که: خَاطِرِ نِگِه دارِ دَرویش باش نَه دَر بَنَدِ آسایشِ خویِش باش
 نِیاساید اَندر دِیاری تو گَس چو آسایشِ خویِش جویِی و بَس!^۵
 ○ دَر نَصیحَةُ المُلوک نِوِشته اَست:

«مُرُوْت، اَنست که چون کَسی از کَسی خِیری دِیده باشد، مَتَّ آن بَر خود بِشناسد و حَقِّ
 آن به جای آوَرَد و جَانِبِ وی مُهْمَل نَگُذارد، و بِحَقِیْقَتِ پادشاهان را این دَوْلَت و حُرْمَت
 به وُجودِ رَعِیَّتِ اَست؛ که بی وُجودِ رَعِیَّتِ، پادشاهی مُمکن نیست. پَس اَگر نِگِه داشتِ
 دَرویشان نَکُند و حُقوقِ ایشان را بَر خود نَشناسد، غایَتِ بی مُرُوْتی سَت.»^۶
 دَر هَمان بابِ اَوَّل بوشتان سُروده اَست:

بِرو پاس دَرویش مُحتَاجِ دار؛ که شاه از رَعِیَّتِ بُود تا جَدار
 رَعِیَّتِ چو بیخُند و سُلطانِ دَرخُت دَرخُت - ای پَسر! - باشد از بیخِ سَخُت
 مَگن تا تَوانی دِلِ خَلقِ رِپش و گَر می کُنی، می کُنی بیخِ خویِش!^۷

۴۷۸

آینه پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوشتانِ سعّدی، تَصحیح: دَکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۵۱، ب ۴۵۸-۴۶۰.
۲. بَگر: هَمان، هَمان چ، ص: ۵۲، ب ۴۷۱.
۳. کُلِیَّاتِ سعّدی، به اِهتِمام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۸۸۱، فُقَره ۸۶.
۴. هَمان، هَمان چ، ص: ۸۸۳، فُقَره ۹۵.
۵. بوشتانِ سعّدی، تَصحیح: دَکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۴۲، ب ۲۱۸-۲۲۰.
۶. کُلِیَّاتِ سعّدی، به اِهتِمام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۸۸۳، فُقَره ۹۷.
۷. بوشتانِ سعّدی، تَصحیح: دَکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۴۲، ب ۲۲۲-۲۲۴.

و:

رَعِيَّتْ نَشَايِدْ بَه بِيْدَاذْ كُشْتْ؛ كِه مَرْ سَلْطَنَتْ رَا پَنَاهَنْدْ وَ پُشْتْ ...
 مُرُوْتْ نَبَاشَدْ بَدِيْ بَا كَسِي كَزُو نِيكُوِي دِيْدَه بَاشِي بَسِي^۱
 ○ دَر نَصِيحَةُ الْمُلُوكِ نُوْشْتَه اَسْت:

«هَرَكِه بُنْيَاذِ بَدِ مِي نَهْد، بُنْيَاذِ خَوْدِ مِي كَنْد.»^۲.

دَر هَمَان بَابِ اَوَّلِ بُوْشْتَانِ سُرُوْدَه اَسْت:

بَسِي بَزَنِيَايِدْ كِه بُنْيَاذِ خَوْدِ بِي كَنْدِ اَن كِه بِنَهَادِ بُنْيَاذِ بَدِ^۳
 ○ دَر نَصِيحَةُ الْمُلُوكِ نُوْشْتَه اَسْت:

«حَمْلَه مَزْدَانِ وَ شَمَشِيْرِ گِرَانِ، اَن نَكَنْدِ كِه نَالَه طِفْلَانِ وَ دُعَايِ پِيْرَزَنَانِ.»

و:

«سُوْزِ دِلِ مِسْكِيْنَانِ اَسَانِ نَكِيْرِدْ؛ كِه چِرَاغِي، شَهْرِي رَا بَسُوْرَد.»

و:

«هَمَّتِ صَعِيْفَانِ رَحْمِ اَز اَن زِيَاذَتْ زَنْدِ وَ سَخْتْ تَر، كِه بَا زُوِي پَهْلُوَانَانِ.»

و:

«چَنْدَانِ كِه اَز زَهْرِ وَ مَكْرِ وَ عَدْرِ وَ فِدَايِي وَ شَسْبِيخُونِ بَرَحَدَرَسْت، اَز دَرُوْنِ خَسْتِگَانِ
 وَ دِلِ شِكْسْتِگَانِ وَ دُعَايِ مَظْلُوْمَانِ وَ نَالَه مَجْرُوْحَانِ بَرَحَدَرِ بَاشَد.»

سُلْطَانِ عَزْزِيْنِ كُفْتِي: مَن اَز نِيْزَه مَزْدَانِ چُنَانِ نَمِي تَرَسْمِ كِه اَز دُوَكِ زَنَانِ - يَعْنِي: سُوْزِ
 سِيْنَه اِيْشَانِ.»^۴.

۱. بُوْشْتَانِ سَغْدِي، تَضْحِيح: دَكْتَرِ يُوْسُفِي، ج: ۱۱، ص: ۴۳، ب: ۲۳۶ و ۲۳۸.

۲. كَلِيْتَاتِ سَغْدِي، بَه اِهْتِمَام: فُرُوْعِي، ج: ۱۵، اَمِيْرَكَبِيْر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۸۸۳، فُقْرَه ۹۸.

۳. بُوْشْتَانِ سَغْدِي، تَضْحِيح: دَكْتَرِ يُوْسُفِي، ج: ۱۱، ص: ۴۳، ب: ۲۴۳.

۴. نِكْر: كَلِيْتَاتِ سَغْدِي، بَه اِهْتِمَام: فُرُوْعِي، ج: ۱۵، اَمِيْرَكَبِيْر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۶، فُقْرَه ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۲۲ و ۱۴۳.

در همان بابِ اوّل بوستان سروده است:

خرابی کُند مَرْدِ شَمَشِیزُن نَه چَنَدانِ که دودِ دِلِ طِفْلِ و زَن
چراغی که بیوه زنی بَرُفروخت بَسی دیده باشی که شَهری بسوخت^۱

○ در نَصیحَةُ الْمُلُوکِ نوشته است:

«عَامِلٌ مَکْرَازِ خُدَائِ تَعَالَى بَتَرَسِدْ که اَمَانَتِ نِگَاهِ دَارِدْ؛ وَ اِلَّا به وَجْهِ خِیَانَتِ کُندِ که
پادشاه نَداند.»^۲

در همان بابِ اوّل بوستان سروده است:

خُداتَرَسِ بایَدِ اَمَانَتِ کُزَار اَمینِ کَزِ تو تَرَسِدْ، اَمینَشِ مَدَار!
اَمینِ بایَدِ از دَاوَرِ اَندیشِ سِنَاک نَه از رُفَعِ دِیوانِ و زَجَرِ و هَلاک^۳

و:

خُداتَرَسِ را بَرِ رَعِیَّتِ گُمَار که مِغْمَارِ^۴ مُلْکَسْتِ پَرهیزِ گَار^۵

○ در نَصیحَةُ الْمُلُوکِ نوشته است:

«بَدانِ را کوشمالِ دَادَنِ و کُذاشْتَنِ، هَمَانِ مَتَلَسْتِ که گُرْگِ گِرِفْتَنِ و سوگُندِ دَادَنِ!»^۶

نیز نوشته:

«ذوالتونِ مِصری پادشاهی را کُفْتِ: شَنیده ام فِلانِ عَامِلِ را که فِرستاده ای به فِلانِ وِلايَتِ بَرِ
رَعِیَّتِ درازدستی می کُند و ظُلمِ رَوا می دَارَد. کُفْتِ: روزی سَزایِ او بَدِهم. کُفْتِ: بلی،

۱. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۴۳، ب: ۲۴۴ و ۲۴۵.

۲. کَلِیَاتِ سعّدی، به اِهْتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۸۸۳، فِقْرَةُ ۱۰۱.

۳. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۴۴، ب: ۲۸۱ و ۲۸۲.

۴. مِغْمَار: اَباد کُننْدَه؛ بَشیَار اَباد کُننْدَه؛ کَسی که مَوجِبِ اَبادی و رَویق و شُکوفائی گَزَدَد.

۵. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۴۳، ب: ۲۴۹.

۶. کَلِیَاتِ سعّدی، به اِهْتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۸۸۳، فِقْرَةُ ۱۰۲.

بَخْشِ اَخیَرِ عِبَارَتِ شَیخِ و اِشَارَتِشِ بَه تَعَهُّدِ نَاپَذیریِ گُرْگِ و گُرْگِ خَویانِ، تَداعیگَرِ مَضمونِ اینِ مَثَلِ نِیزِ هَسْتِ
که: «گُرْگِ را گِرِفْتَنْدِ پَنْدَشِ دِهَنْد، کُفْتِ: سَرَمِ دِهید! گَلَه رُفْت!» (اَمثال و حِکَم، عَلی اکبَرِ دِهخُدا، ج: ۶، تَهْران:
مُؤَسَّسَةُ اِنْتِشَارَاتِ اَمیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش.، ۳/ ۱۳۰۱)؛ وَ اَلْبَیْتَه «توبَةُ گُرْگِ مَرْگِ اسْت» (هَمَان، ۵۵۹/۱).

روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام ستده باشد؛ پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی! دزویش و رعیت را چه سود دارد؟! پادشاه خجل گشت و دفع مضرّت عامل بفرمود در حال.

سرگزگ باید هم اول برید نه چون گوشفندان مزدم درید^۱.
در همان باب اول بوستان سروده است:

نکوکار پوزز نبیند بادی چو بد پروری، خصم خون خودی!
مکافات مودی به مالش مکن؛ که بیخس برآورد باید ز بن!
مکن صبر بر عامل ظلم دوست چه از فزبهی بآیدش کند پوشت!
سرگزگ باید هم اول برید نه چون گوشفندان مردم درید!^۲
○ در نصیحه الملوک نوشته است:

«پادشاهی که بازگانان می آزارد، در خیر و نیک نامی بر شهر و ولایت خود می بندد.»^۳

نیز نوشته است:

«پادشاهانی که مشفق دزویش اند، نگهبان ملک و دولت خویشند؛ به حکم آن که عدل و احسان و انصاف خداوندان مملکت، موجب امن و استقامت رعیت است، و عمارت و زراعت بیش اتفاق افتد. پس نام نیکو و راحت و امن و آزرانی غله و دیگر متاع به اقصای عالم برود و بازگانان و مسافران رغبت نمایند و قماش و غله و دیگر متاعها بیارند، و ملک و مملکت آبادان شود و خزاین معمور و لشکریان و حواشی فراخ دست، نعمت دنیا حاصل و به ثواب عقبی واصل، و اگر طریق ظلم رود، بر خلاف این.

ظالم برفت و قاعده زشت ازو بماند عادل برفت و نام نکو یادگار کرد^۴.
در همان باب اول بوستان سروده است:

۱. کلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگیبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۶، فقره ۳۳.

۲. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۳، ب ۲۵۲-۲۵۵.

۳. کلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگیبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۳، فقره ۱۰۳.

۴. همان، همان ج، ص ۸۷۱ و ۸۷۲، فقره ۱.

چه خوش گُفت بازارگانی اَسیر
 چو مَرَدانگی آید از رَهزَنان،
 شَهَنشَه که بازارگان را بَخسَت
 کی آن جا دِگر هوشمندان رَوُند
 نِکو بایَدت نام و نیکو قَبول
 بُزُرگان مُسافر به جان پَرورُند
 تَبَه گَرَدَد آن مَمَلکَت عَن قَریب
 غَریب آشنا باش و سَیّاح دوشَت

نیز در همان بابِ نَحسْتین بوستان می خوانیم:

شَنیدم که در مَرزوی از باختر
 سَپَه دار و گَرَدَن کَش و پیل تَن
 پَدَر هَر دُو را سَهْمِگِن مَرَد یافت
 بَرَفَت آن زَمین را دُو قِسْمَت نِهَاد
 مَبادا که بَر یَکدِگر سَر کَشَنَد
 پَدَر بَعْد ازان، روزگاری شَمُرد؛
 اَجَل بُگِیسلانَدش طَنابِ اَمَل
 مُقَرَّر شُد آن مَمَلکَت بَر دُو شاه
 به حُکْم نَظَر دَر بَه اِفْتادِ خَویش
 یکی عَدَل تانام نیکو بَرَد
 یکی عَاطِفَت سیرتِ خَویش کَرَد
 بِنَاگَرَد و نان داد و لَشکر نَواخت
 حَزاین تُهی کَرَد و پُر کَرَد جَیش؛
 بَرآمد هَمی بانگِ شادی چو رَعَد،
 خَدیو خَرَد مَنُند فَرُخ نِهَاد

۱. جَلاب: جَلَب کُنُتَدَه.

۲. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۳ و ۴۴، ب ۲۵۶-۲۶۳.

حکایت شنو! کودکی نامجوی
 مُلازم به دلداری خاص و عام
 در آن مُلک قارون برفتی دلیر
 نیامد در ایام او بر دلی
 سرآمد به تأیید مُلک از سران
 دیگر خواست گافزون کند تخت و تاج
 طمع گزد در مال بازارگان
 به امید بیشی نداد و نخورد
 که تا جمع گزد آن زر از گزیزی^۲
 شنیدند بازارگانان خبزو

پسندیده پی بود و فرخنده خوی
 ثناگوی حق بامدادان و شام
 که شه، دادگر بود و درویش، سیر
 نگویم که خاری، که برگ گلی!
 نهادند سز بر خطش سزوران
 بیفزود بر مزد دهقان خراج
 بلاریخت بر جان بیچارگان
 خردمند داند که ناخوب گزد
 پراگنده شد لشکر از عاجزی
 که ظلمست در بوم آن بی هنر

۱. سغدی چون لختی رسته داشتن را گسست و به مدح آتابک پازس و وصف شیراز در عهد او گریز زد، در این جا می خواهد با سر سخن شود و رسته اصلی گفتار را باز به دست بگیرد؛ از همین رو می گوید: «حکایت شنو!» و مقصودش این است که: اکنون به داشتن گوش فراه، بیا تا دنباله قصه را از تریات بگیریم، ادامه داشتن را بشنو! علی الظاهر بغض شراح بوستان خیال کرده اند که این «حکایت شنو» یک کلمه است و آن را صفت فاعلی مُرکب مُرکم تلقی کرده و لابد وصف "کودک ... شمازده اند... نگر: بوستان سغدی، شرح و گزارش از: دکتر رضا آنزایی نژاد - و - دکتر سعید قره بگلو، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۲۲۲ و ۴۰۶.

چنین برداشت و خوانشی، صواب نمی نماید.

۲. در بوستان ویرانسته روان شاد استاد دُکتر غلامحسین یوسفی، «گریزی» ضبط شده است. شماری از دیگر طابعان و گزارندگان بوستان نیز، از جدید و قدیم، به همین راه رفته اند و همین خوانش را مجال طرح داده. نگر: بوستان سغدی، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج: ۲، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۹۱؛ و: بوستان سغدی، شرح و تفصیل: صدراالدین زمانیان، ج: ۱، تهران: رشد آموزش، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۱۳۲؛ و: شرح سودی بر بوستان سغدی، ترجمه و تحشیه و ... از: دکتر اکبر بهروز، ج: ۱، تبریز: کتابفروشی حقیقت، ۱۳۵۲ ه.ش.، ص ۳۶۳/۱.

اِختیار این خوانش، در این مقام، اگرچه «غلط» نباشد، آشکارا مزجج است.

در لغت نامه دهخدا، واژه «گریز»، هم به زیر "ب" ضبط گردیده است، و هم به پیش "ب".
 تتبعات جُست و جوگران هم روشن داشته است که در شعر قدیم فارسی، خوانش «گریز» به زیر "ب"، رایج تر بوده است. ... نگر: تلفظ در شعر کهن فارسی (بهره گیری از شعر در شناخت تلفظ های دیرین)، وحید عیدگاه طرّبه ای، ج: ۱، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن -، ۱۳۹۹ ه.ش.، ص ۴۳۲ و ۴۳۳.

پیدا است که خوانش «گریزی» به زیر "ب" - که بعضی گزارندگان بوستان نیز بدُرست اِختیار کرده اند (نگر: بوستان سغدی، شرح و گزارش از: دکتر رضا آنزایی نژاد - و - دکتر سعید قره بگلو، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۲۲۲) -، در این بیت بوستان سغدی، قافیه بیت را بسامان تر می دازد و بی هیچ گُفت و گوئی راجح است.

بُریدند ازان جا خَرید و فُروخت
 چو اقبالش از دوستی سَر بتافت
 سِتیزِ فَلَکِ بیخ و بارش بکند
 وفا در که جوید؟ چو پیمان گسیخت
 چه نیکی طَمَع دارد آن بی صفا
 چو بختش نگون بود در کافِ کُن
 چه گفتند نیکان بدان نیک مَرَد؟
 گمانش خطا بود و تَدبیر سُست
 یکی بر سر شاخ، بُن می بُرید
 بگفتا: گر این مَرَد بد می کُند

○ سعّدی در نصیحة الملوک نوشته است:

«اعتماد کُلی بر نوآمدگان مکنید.»^۱

در همان بابِ اَوَّل بوستان سُروده است:

نکو دار ضعیف و مُسافرِ عزیز
 ز بیگانه پُرهیز گزْدنِ نکوست
 که دُشمنِ توان بود در زِی دوست^۳

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«آن را که درو شری بیند کُشتن اولیتر، که از شهر بدز کزْدن؛ که مار و کزْدم را از خود دفع کزْدن و به خانه همسایه انداختن هم نشاید.»^۴

در همان بابِ اَوَّل بوستان سُروده است:

غریبی که پُرفتنه باشد سرش
 تو گر خشم بر وی نگیری، رواست؛
 میازار و بیرون کُن از کُشورش
 که خود خوی بد دُشمنش در قفاست

۱. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۶۰ و ۶۱، ب ۶۹۱-۶۵۷.

۲. کُلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۳، فقره ۱۰۴.

۳. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۴، ب ۲۶۴ و ۲۶۵.

۴. کُلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۳، فقره ۱۰۵.

وگر پازسی باشدش زادبوم، به صنعاش مفرست و سقلاب و روم
هم آن جا امانش مده تا به چاشت نشاید بلا بردگزر گس گماشت!
که گویند: بزگشته باد آن زمین گزو مزدم آیند بیرون چنین!

○ در نصیحة الملوك نوشته است:

«عمل به کسی ده که دستگاهی دارد؛ وگرنه بجز سوگند حاصل نبینی!»^۲.

در همان باب اول بوستان سروده است:

عمل گر دهی، مزد منعم شناس چه مفلس فروبزد گردن به دوش،
که مفلس ندارد ز سلطان هراس آزو بریاید دگر جز خروش!

○ در نصیحة الملوك نوشته است:

«به هنگام خشم گرفتن تعجیل نکند؛ که زنده را توان کشت و مرده را باز زنده نتوان کرد؛
چنان که جواهر را توان شکست، و شکسته باز جای آوردن، محال بود.»^۵.

۴۸۵

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوستان سعیدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۴، ب ۲۷۲-۲۷۶.

۲. کلیات سعیدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۳، فقرة ۱۰۶.

۳. منعم: بزخوردار و مال دار و توانگر.

بسیاری از طابعان و شارحان بوستان سعیدی هیچ روشن نداشته اند که در این جا «منعم» باید خواند یا «منعم».
سودی بستانوی بصراحت گفته است:

«منعم» اشم فاعل است از باب «افعال»، به معنی صاحب نعمت؛ اشم مفعول نیست.

(شرح سودی بر بوستان سعیدی، ترجمه و تحشیه و... از: دکتر اکبر بهروز، ج: ۱، تیریز: کتابفروشی حقیقت، ۱۳۵۲ ه.ش.، ۱/۱۷۸).

با این همه می دانیم که واژه تازی «منعم» (المنعم علیه) به معنای «کثیر المال» و «نیکو حال» است (نگر: اقرب الموارد فی
فصح العربیة و الشوارد، سعید الخوری الشرتونی، ط: ۱، قم: دارالاسوة، ۱۴۱۶ ه.ق.، ۴۴۴/۵)، و نیک مناسب مقام.

حتی اگر کازبرد ریخت «منعم» در معنای «توانگر» را، موافق تصریح بعضی رایمندان (سنج: غلط مشهور،
عبدالرسول خیتامپور، گردآورنده: محمد عبدلی، با مقدمه: دکتر حسن انوری، ج: ۲، مهلباد: انتشارات میراث مانا،
۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۱۰۷)، از مقوله «اعلاط مشهوره» قلم ندهیم، و اگر مدعی نباشیم که بعضی فرهنگ های معتبر
فارسی در گردآوری شواهد آخیانا میان «منعم» و «منعم» خلط کرده اند، باز اضرار بر اختیار خوانش «منعم» در
این مقام (آن سان که - نمونه را - از شرح سودی بستانوی نقل افتاد) موجه نمی نماید؛ والله اعلم.

۴. بوستان سعیدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۴، ب ۲۷۷ و ۲۷۸.

۵. کلیات سعیدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۳، فقرة ۱۰۸.

در همان بابِ اوّل بوستان سروده است:

چو خشم آیدت بر گناه کسی، تَأْمَلْ كُنْش دَر عُقُوبَتِ بَسِي
 که سهلست لعل بدخشان شکست شگشته نشاید دگر باره بست^۱

و:

به تندی سبک دشت بُزْدَن به تیغ به دندان بَرَدِ پُشْتِ دَسْتِ دَرِیغ ...
 صوابست پیش از کُشش^۲ بُنْد کَرْد؛ که نَتوان سَرِ کُشْتِه پیوندد کَرْد!^۳

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«مالِ مُردگان به یتیمان بازگذازد که دَسْتِ هِمَّتِ به مِثْلِ آن آلودن، لایقِ قَدْرِ پادشاه نیست و مُبارک نباشد.»^۴

در همان بابِ اوّل بوستان سروده است:

چو بازارگان در دیارت بُمُرد، به مالش خَساست بُوَد دَسْتِ بُرْد
 گزان پَس که بر وی بگریزند زار، به هم بازگویند خویش و تَبَار
 که: مِسکین در اقلیم عَزَبَتِ بُمُرد متاعی گزوماند ظالمِ بُمُرد
 بیندیش ازان طِفْلَکِ بی پَدَر وَز آهِ دِلِ دَر دَمَنُ دَشِ حَـدَر
 بسان نام نیکوی پَنجَاه سال که یک نام زشتش کند پایمال!^۵

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«از حاصِلِ دُنیا بجز نام نمی ماند؛ و بدبخت کسی که ازو این هم نماند!»^۶

۱. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۶، ب ۳۰۸ و ۳۰۹.

۲. کُشش: به قتل رسانیدن، کُشتن، کُشتار.

۳. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۵۰ و ۵۱، ب ۴۲۷ و ۴۳۹.

درباره این مضمون و آندرز سیاسی و اخلاقی بسیار بسیار مهم و حیاتی بخش، نیز نگر:

آمثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج: ۶، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش، ۴ / ۱۷۶۸-۱۷۷۰، ذیل «می توان کشت زنده را لیکن / کشته را زنده کی توان کردن؟!».

۴. کَلِیَاتِ سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۸۸۳، فقره ۱۱۰.

۵. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۵۱، ب ۴۴۳-۴۴۷.

۶. کَلِیَاتِ سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۸۸۳، فقره ۱۱۱.

و:

«عِمَارَتِ مَسْجِدِ وَ خَانِقَاهِ وَ جِشْرِ وَ آبِ اَنْبَارِ وَ چَاهَا بَرِ سَرِ رَاهِ، اَز مُهْمَاتِ اُمُورِ مَمْلُكْتِ دَانَد.»^۱

در همان بابِ اَوَّلِ بوشتان سُروده اُست:

اَز اَن بَهْرِهِ وَرْتَرِ دَرِ اَفْصَاقِ نِیْسْت
چو نوبتِ رَسَدِ زینِ جَهانِ غُرَبَتَش،
بَد وَ نیکِ مَرْدُمِ چو می بُگَدَرُنْد
کِه دَرِ مُلْکِ رانیِ بِاِنْصَافِ زیست
تَرَحُّمِ فِرْسَتِنْدِ بَرِ تَرَبَتَش،
هَمَانِ بَهْ کِه نَامَتِ بَه نِیکِیِ بَرُنْد^۲

و:

نِیامَدِ کَسِ اَنْدَرِ جَهانِ کُو بماند
نَمُزْدِ اَن کِه مَانَدِ پَسِ اَزِ وِیِ بِجائِ
هَر اَن کُو نَمَانَدِ اَزِ پَسِشِ یادگارِ،
وگَرِ رَفْتِ وَ اَثارِ خِیْرَشِ نَمَانَدِ،
مَگَرِ اَن کَزو نَامِ نِیکو بماند
پُلِ وَ خانی^۳ وَ خانِ وَ مِهمانِ سَرایِ
دِرْخَتِ وَ جُودَشِ نِیاوَرْدِ بازِ
نَشایدِ پَسِ مَرگَشِ اَلْحَمْدِ خواند^۴

○ دَرِ نَصِیحَةِ الْمُلُوكِ نِوِشْتِه اُست:

«پادشاهی که عَدْلِ نَکَنَدِ وَ نِیکِ نَامِیِ تَوَقُّعِ دَارَدِ، بَدانِ مَانَدِ کِه جُو هَمِیِ کَارَدِ وَ اومیدِ گَنْدُمِ دَارَد.»^۵

هَمو دَرِ بابِ هَمْتُمِ بوشتان، بِالْحَتیِ تَفَاوُتِ دَرِ مَوْضوعِ، سُروده اُست:

... مَگَویِ اَنچِه طاقَتِ نَداریِ شُنودِ کِه جُو کِشْتِه گَنْدُمِ نَخواهیِ دُرودِ

۱. کَلِبَاتِ سَعْدِی، بَه اِهْتِمَامِ: فُرُوعِی، ج: ۱۵، اَمیرِکَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۳، فِقْرَةُ ۵.

۲. بوشتانِ سَعْدِی، تَضْحِیحِ: دَکْتَرِ یوسُفِی، ج: ۱۱، ص ۴۳، ب ۲۴۶-۲۴۸.

۳. خانی: چِشْمَةُ آبِ؛ چاهِ آبِ؛ مَنَبِعِ ذَخیرَةُ آبِ بَرِ سَرِ رَاهِ چِشْمَه: قَنَاتِ.

نِگَر: بوشتانِ سَعْدِی، تَضْحِیحِ: دَکْتَرِ یوسُفِی، ج: ۱۱، ص ۲۳۱؛ بوشتانِ سَعْدِی، شَرِحِ وَ کُزارشِ اَز: دَکْتَرِ رِضا

اَنْزاییِ نِزاد - وَ - دَکْتَرِ سَعیدِ قَره بَگَلو، ج: ۱، تِهْران: جامی، ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۲۰۵؛ لَعْنَتِ نَامَةُ دِهْخُدا، ذَبیلِ

«خانی»؛ وَ: ذُهْبَةُ الْمَجَالِسِ، جَمالِ خَلیلِ شَرْوانی، تَضْحِیحِ وَ مُقَدِّمَه وَ ... اَز: دَکْتَرِ مُحَمَّدِ اَمینِ رِیاحی، ج: ۲،

تِهْران: اِنْتِشاراتِ عِلْمِی، ۱۳۷۵ ه.ش.، ص ۳۶.

۴. بوشتانِ سَعْدِی، تَضْحِیحِ: دَکْتَرِ یوسُفِی، ج: ۱۱، ص ۴۵، ب ۲۹۵-۲۹۹.

۵. کَلِبَاتِ سَعْدِی، بَه اِهْتِمَامِ: فُرُوعِی، ج: ۱۵، اَمیرِکَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۴، فِقْرَةُ ۱۱۳.

چه نیکو زده ست این مثل برهمن: بُود خُرْمَتِ هَرُگَس از خویشِ تَن
چو دُشنام گویی، دُعا نشنوی بجز کِشْتَه خویشِ تَن نَدِرَوی ...^۱
○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«پادشاهان جایی نشینند که اگر دادخواهی فغان بَرَدارد، باخبر باشند؛ که حاجبان و
سَرهنگان، نه هر وقتی مُهّمات رعیت به سَمع پادشاه رسانند. ...»^۲.

در همان باب اول بوستان سروده است:

تو کی بشنوی ناله دادخواه به کیوان بَرت کِلّه خوابگاه؟
چنان حُسب کآید فغانت به گوش اگر دادخواهی بَرآرد خُروش
که نالد ز ظالم که در دور تُشت^۳ که هر جور کومی کند جور تُشت!

۱. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۱۵۴، ب ۲۹۱۴-۲۹۱۶.

۲. کُلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۸۴، فقره ۱۱۸.

۳. می گویم:

زنده یاد استاد دکتر یوسفی در بوستان ویراشته خویش در این جا "نشان پُرسش" (؟) نهاده است و جمله را پُرسشی خوانده. در ویراست آقایان دکتر آترابی نژاد و قره بگلو و در گزارش های زنده یاد دکتر خراشلی و آقایان منصور مهرنگ و صدرالدین زمانیان و حتی در چاپ کازل هاینریش گراف آلمانی نیز همین خوانش پُرسشی اختیار شده است (نگر: بوستان سعّدی، شرح و گزارش از: دکتر رضا آترابی نژاد - و - دکتر سعید قره بگلو، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸. ش.، ص ۳۰؛ و: شرح بوستان، دکتر مُحَمَّد خراشلی، ج: ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳. ش.، ص ۹۵؛ و: بوستان سعّدی، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج: ۲، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۶. ش.، ص ۷۲، هامش؛ و: بوستان سعّدی، شرح و تفصیل: صدرالدین زمانیان، ج: ۱، تهران: رشد آموزش، ۱۳۸۹. ش.، ص ۹۸؛ و: بُستان، شیخ مُصلِح الدّین سعّدی شیرازی، به اهتمام: گراف، وین، ۱۸۵۸. م، ص ۶۴، هامش). تو گویی خوانش مُختار زنده یادان ناصح و خطیب رهبر نیز همین بوده است (سنج: بوستان سعّدی - با معنی واژه ها و ... -، نگارش: استاد مُحَمَّد علی ناصح، به کوشش: دکتر خلیل خطیب رهبر، ج: ۱۳، تهران: انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۹۳. ش.، ص ۱۲۱).

این خوانش و اختیار، مزجوح می نماید.

زنده یاد نورالله ایزدپرست، در حواشی اِضاحی خویش بر بوستان، "که ی آغازین مضراع را به معنای هنگامی که گرفته است (نگر: بوستان سعّدی، به کوشش: ایزدپرست، ج: ۴، تهران: دانش، ۱۳۶۸. ش.، ص ۴۸، هامش). از شارحان بنام قدیم، صاحب بهار بوستان به همان خوانش پُرسشی گراییده است (نگر: بهار بوستان، منشی تیکچند مُتخلّص به: بهار، چاپ سنگی، ط: ۴، لکهنو: مطبع منشی نولکشور، ۱۹۲۷. م، ص ۱۰۴). سودی بُسنوی، اگرچه به خوانش استیفاهمی تَن نداده و بسند هواداران آن خوانش را به دیده انکار درنگریشته است، خود، "که ی آغازین مضراع را،" که ی تغلیل گرفته است و به راهی دیگر رفته (نگر: شرح سودی بر بوستان سعّدی، ترجمه و تفسیحه و ... از: دکتر اکبر بهروز، ج: ۱، تبریز: کتابپُروشی حقیقت، ۱۳۵۲. ش.، ۱/ ۲۷۷ و ۲۷۸) که آن نیز جای درنگ است.

نَه سَگِ دامنِ کاروانی درید؛ که دهقانِ نادان که سَگِ پَرورید!^۱
 ○ در نَصیحَةُ الْمُلُوكِ نوشته است:

« ای که در خواب خوشی! از بیداران بپندیش.

ای که توانایی در رفتن داری! با همراهِ ناتوان بساز.

ای که فراخ دستی! با تنگ دستان مُراعات کن.

دیدی که پیشینیان چه کردند و چه بُردند؟!

رَفُتند و جفا بر مظلومان سَرآمد و وبال بر ظالمان بمآند. ...»^۲.

در همان بابِ اوّل بوستان سُروده است:

خَبَرِ داری از خُسروان عَجَم که کَزَدند بَر زیزدستان سِتم؟
 نَه آن شوکت و پادشایی بمآند نَه آن ظُلم بَر روشتایی بمآند
 خَطایِ بین که بَر دَسْتِ ظالمِ بَرَفْت جَهان مآند و او با مَظالمِ بَرَفْت^۳

۴۸۹

آینه پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تیر ۱۴۰۳

از تَنبیهات و اِشاراتِ شارحانِ پیداشت که خوانشِ بیتِ از دیرباز جایی گُفت و گوها بوده است.
 گویا بیشینه گرانندگان به راه‌های دور و دراز رفته‌اند؛ حال آن که مُفادِ عبارتِ شیخ شیراز نیک روشن است:
 ... اگر دادخواهی خروش برآرد که آن دادخواه ز ظالم که در دورِ نشت نالد (و خروشش از دستِ آن ظالمی باشد
 که در دورِ نشت) ...

به تعبیرِ بعضِ مُحَسِّنانِ سنتی بوستان (بگر: بوستان، چاپِ سنگیِ مُحَسِّنی، به اِهتمام: قاضی عبدالکریم بن
 قاضی نورمُحمَّد صاحبِ پلبندری، بمبئی: مَطْبَعِ کُلزارِ حَسَنی، ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ه.ق.، ص ۴۱؛ و: بوستان، چاپِ
 سنگیِ مُحَسِّنی، کراچی: مَطْبَعِ سعیدی، ص ۴۵)، "که نالد ز ظالم"، "بیانِ دادخواه" است، و "که در دورِ نشت"،
 «بیانِ ظالم».

کاربُردِ آن "که" یِ آغازینِ مِصرع، مانند کاربُردِ "که" در آغازِ مِصرعِ دُومِ این بیتِ بوستان است:
 به تَدبیر، رُستَم درآید به بَنَسد که اِشْفندیارَش نَجَشت از کَمَنَد
 (یعنی: رُستَم که اِشْفندیار از کَمَنَدش نَجَشت، با تَدبیر، به بَنَد دَزمی آید).
 یا این بیت:

مُحَنَّتْ به از مَرَدِ شَمَشیزَن که روزِ وَغا سَر بتابد چو رَن!

(یعنی: مُحَنَّتْ، از آن مَرَدِ شَمَشیزَن که روزِ وَغا ... سر بتابد، بَهرتر است).

به هَر رُوی، خوانشِ پُرسشی، به باوَر این دانش آموز - عَفی عَنه -، اَشکارا مَر جُوح است؛ وَاللّهُ اَعْلَم.

۱. بوستانِ سعّدی، تَضحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۱، ص ۵۳، ب ۴۹۹-۵۰۲.

۲. کَلِیَاتِ سعّدی، به اِهتمام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیزگیبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۵، فُقره ۱۲۴.

۳. بوستانِ سعّدی، تَضحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۱، ص ۵۹، ب ۶۴۱-۶۴۳.

و:

بدانجام رُفت و بد اندیشه گزد که بازیزدستان جفا پیشه گزد
به سُستی و سَخْتی بر این بگذرد بماند برو سال ها نام بد!^۱
○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«اَسْتُخَوَانِ مُزْدَه سَخْنِ هَمی گوید - اگر گوشِ هوش داری - که: مَنْ هَمچو تو آدمی بودم؛
قیمتِ آیامِ حیاتِ نَدانِسْتَم و عُمُرِ بخیره ضایع گزدم.

چو ما را به عَفَلت بشد روزگار تو باری دمی چَند فُرُصت شُمار^۲.
در اوائلِ بابِ نُهَم بوشتان سُروده است:

اگر مُزده مسکین زبَان داشتی، به فزاید و زاری فغان داشتی
که ای زنده! چون هَسْت اِمکانِ گُفت، لب از دُگر چون مُزده بر هَم مَحْفَت^۳!
چو ما را به عَفَلت بشد روزگار تو باری دمی چَند فُرُصت شُمار^۴

○ در نصیحة الملوک نوشته است:

«دُشْمَنانِ مُتَّفِقِ را مُتَّفِقِ نَتوانی گزدانیدن، مگر بدان که با بَعْضی از ایشان دوستی به
دَست آری.»

۴۹۰

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. همان، همان چ، همان ص، ب ۶۵۴ و ۶۵۵.

مضمون، از برای آشنایان آثارِ شیخ شیراز، لابد تداعیگر سی امین حکایتِ بابِ اَوَّلِ گُلِشْتانِ او نیز هست:
«پادشاهی به کُشتنِ بی گناهی فُزْمان داد. گُفت: ای مَلِک! به موجِبِ حَشْمی که تو را بر مَن است، آزارِ خود
مَجوئ؛ که این عُقوبتِ بر مَن به یک نَفَس به سر آید و یزّه آن بر تو جاوید بماند.
دورانِ بقا چو بادِ صَحرا بگذشت تَلْخِی و خوشی و زِشت و زیبا بگذشت
پندا شت سِتَمگَر که جفا بر ما گزد در گزْدنِ او بماند و بر ما بگذشت
مَلِک را نصیحتِ او سوذ مند آمد و از سرِ خون او بَرخاست.»

(کلیات سعّدی، به اهِتِمام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۶۳ و ۶۴).

۲. کلیات سعّدی، به اهِتِمام: فُروغی، ج: ۱۵، آمیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۸۵، فُقره ۱۲۵.

۳. بر هَم مَحْفَت: بر هَم مَخوابان.

مَقْصود، آن است که: دو لبِ خویش بر هَم مَیْنَه و دَهان از گُفتنِ فُرومَیْنَد و خاموش مَیْشِین و ذاکر باش.

۴. بوشتان سعّدی، تَصْحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۱۸۲، ب ۳۵۸۳-۳۵۸۵.

و:

«دُشْمَنُ به دُشْمَنِ بَرَانْگِیز، تا هر ظَرْفِ غَالِبِ شَوْنَد، فَتْحِ از آنِ تو باشَد.»^۱.

در همان بابِ اَوَّلِ بوستان سُروده اُست:

اگر دُشْمَنی پیش گیرد سِتیز، به شمشیرِ تَدبیرِ خُونَش بریز!
 برو دوشتی گیر با دُشْمَنَش، که زندان شَوَد پیرهنِ بَر تَنَش!
 چو در لَشْکَرِ دُشْمَنِ افْتَدِ خِلافِ، تو بُگُذارِ شَمشیرِ خودِ درِ غِلافِ!
 چو گُزگانِ پَسَنَدندِ بَر هم گُزند، برآسایدِ اُنْدَرِ میانِ گوَشَفَنَدِ
 چو دُشْمَنُ به دُشْمَنِ بُوَد مُشْتَعِلِ، تو با دوشْتِ بِنَشینِ به آرامِ دِلِ!^۲

○ در نَصیحَةُ الْمُلُوكِ نِوِشْتَه اُست:

«از بَدگویانِ مَرْنَج؛ که گناهِ اَزَانِ توشت. چرا چنان نَباشی که نیکو گویند؟!»

چو بیدادِ کَزْدی، تَوَقُّعِ مَدَارِ که نامت به نیکی رَوَد در دیار!^۳

در بابِ اَوَّلِ بوستان، در ضَمْنِ داستانِ و از زَبانِ یکی از رَعایایِ سِتَمِ دِیدهٔ مَحْکومِ به اِعدامِ می خوانیم:

... نَه تَنها مَنَتِ گُفْتَم - ای شَهْریار! -
 چرا خَشْمِ بَر مَنِ گِرْفْتی و بَس؟!
 چو بیدادِ کَزْدی تَوَقُّعِ مَدَارِ
 وَر ایدون که دُشْخوارَتِ اَمَدِ سَخُنِ،
 تورا چاره از ظُلْمِ بَرگِشْتَنَسْتِ
 که بَرگِشْتَه بَخْتی و بَلْدِ رَوَزگارِ
 مَنَتِ پِیشِ گُفْتَم، هَمه خَلْقِ پَس!
 که نامت به نیکی رَوَد در دیارِ
 دِگَر هَر چه دُشْخوارَتِ اَیْدِ مَکُنِ
 نَه بیچارهٔ بی گُنَه کُشْتَنَسْتِ ...^۴

و:

نخواهی که نَفَرینِ کُنند از پَسْتِ، نکو باش، تا بَد نگویند کَسْتِ!^۵

۱. کَلِیَاتِ سَغْدی، به اِهِتِمَام: فُرُوعی، ج: ۱۵، اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۵، فُقْرَةُ ۱۳۲ و ۱۳۳.

۲. بوستانِ سَغْدی، تَضْحیح: دَکتر یوسُفی، ج: ۱۱، ص ۷۶ و ۷۷، ب ۱۰۸۴-۱۰۸۸.

۳. کَلِیَاتِ سَغْدی، به اِهِتِمَام: فُرُوعی، ج: ۱۵، اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۶، فُقْرَةُ ۱۳۸.

۴. بوستانِ سَغْدی، تَضْحیح: دَکتر یوسُفی، ج: ۱۱، ص ۶۸ و ۶۹، ب ۸۸۳-۸۸۷.

۵. بوستانِ سَغْدی، تَضْحیح: دَکتر یوسُفی، ج: ۱۱، ص ۵۹، ب ۶۵۶.

در باب چهارم بوستان نیز می خوانیم:

وگر نیستی، گو: برو باد سنج!
 تو مجموع باش او پراگنده گفت
 چنین است، گو: گنده مغزی مکن!
 زبان بُندِ دُشمن ز هُنْگامه گیر
 که دانا فریبِ مُشعید خورد
 زبانِ بداندیش بر خود ببست
 نیابد به نقص تو گفتن مجال
 نگر تا چه عیبت گرفت؛ آن مکن!^۱

○ در نصیحة الملوك نوشته است:

«... جایی که قهر باید به لطافت مگوی؛ که شکر به جای سقمونیا^۲ فایده ندهد.»^۳

در همان باب اول بوستان سروده است:

... به گمراه گفتن: نکو می روی،
 جفائی تمامست و جوری قوی

۴۹۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۱۳۳، ب: ۲۴۴۰-۲۴۴۷ (بخش تصحیحات و استیذراکات زنده یاد دکتر یوسفی نیز لحاظ گردد).

۲. در مأخذ چاپی: سقمونیا.

«سقمونیا»، واژه ای است تازی شده (/مَعْرَب) از زبان یونانی. این واژه در یونانی skamonia و skammônia و در لاتینی scammônia گفته می شده است و در انگلیسی scammony. ... باری، این «سقمونیا» که آن را «مخموده» نیز می گفته اند، در اصل نام گیاهی است پیچنده از تیره پیچکها؛ که اصلش از آسیای صغیر است. از ریشه های سبتر این گیاه، دارویی فراهم می ساخته اند بغایت تلخ که مشهلی قوی است و این دارو را نیز به همین نام «سقمونیا» می خوانند. سقمونیا در طب قدیم بسیار مورد توجه بوده است و از همین روی در ادب فارسی نیز یاد و نام آن باژتاب یافته. اوحدی مراغی سروده است:

آنکه سقمونیاش بایسد داد،
 گزش آفیون دهی، بقای تو باد!

نَگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «سقمونیا» و «مخموده»؛ و: بُزْهان قاطع، مُحَمَّد حَسین بن خَلَف تبریزی مُتَخَلِّص به «بُزْهان»، به اهِتِمام: دکتر مُحَمَّد معین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش، ۱۱۴۸/۲-مثن و هایش -؛ و: دایرة المعارف فارسی، به سَرِپَرستی: عَلامُحَسین مُصاحب، ص: ۱۳۰۵.

۳. کَلِیَات سعّدی، به اهِتِمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص: ۸۸۶، فِقْرَةُ ۱۴۷.

هرآنکه که عیبت نگویند پیش
مگو: شهّد شیرین شکر فایقست
چه خوش گفّت یک روز داروفروش:
شفا بایدت، داروی تلخ نوش!...^۱

○ شیخ در نصیحة الملوک نوشته است:

«... خداوندان عزّت نفس را خود همت برین فرو نیاید که تعریف حال خود کنند یا شفیع
انگیزند. پس نظر پادشاه را فایده آنست که مستوجب نواخت را، بی دلّ تعریف، اسباب
فراخ و مؤنت جمعیت مهیا دارد که بزرگ همت نخواهد و خواهنده بیابد.

اگر همت مژد از همت بهره وز همت خود بگوید، نه صاحب همت^۲.
گذشته از آن که بیّت اخیر، خود، از بوستان است^۳، شیخ در ادامه هم در بوستان در
همین مضمون سروده است:

اگر مشک خالص نداری، مگوی ورت هست، خود فاش گردد به بوی^۴

*

مرا در این جا سر استقصای تام و برشماری همه موارد اشتراک یا مشابهت میان بوستان و
نصیحة الملوک نبوده است و نیست؛ و گمان می کنم بنقد با همین نمونه ها که به دست
داده شد، از عهده مددعای خویش بدر آمده و ربط وثیق محتوایی دو متن را فرا نموده و
معلوم داشته باشیم که آن رساله نه چندان دراز منشور چه مایه از سیاست بوستان سیراب
گردیده است و این رساله به نوعی با بوستان شیخ یک جان در دو قالب اند!

۱. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷، ب ۹۲۲-۹۲۵.

۲. کلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۳، فقره ۷.

۳. زگر: بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۱۵۶، ب ۲۹۴۳.

۴. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۱۵۶، ب ۲۹۴۴.

شیخ در چکامه ای نیز فرموده است:

«هتّر نمودن، اگر نیز هست، لایق نیست؛ که خود عبیر بگویند؛ چه حاجت عطار؟!»

(کلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۷۲۳)

و این، بیان دیگری است از همان مضمون مسطور در هشتمین باب گلستان او که بسا هیچ فارسی زبان
فرهنگمندی را نتوان یافت که آن را از بر نداشته باشد:

«مشک آن است که بیوید، نه آن که عطار بگویند.»

(گلستان سعّدی، تصحیح: یوسفی، ج: ۱۰، تهران: خوارزمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۸۰).

باری، همین که رساله نصیحة الملوک و بوستان، یک جان در دو قالب اند، خصیصه سیاست نامگی بوستان را مؤکدتر می‌دارد و به ما یادآور می‌گردد که: آری؛ خود سعّدی هم این مضامین را که در بوستان آورده است، موادّ یک "نصیحة الملوک" قلم می‌داده است. پس این تنها ما نیستیم که آشکارا از بوستان وی بوی "نصیحت ملوک" می‌شنویم.^۱

[آندیشه و عمل سیاسی در پهنه مدیحه‌سرایی]

● بخشی از گفتارهای سیاست‌اندیشانه سعّدی - آن سان که زین پیش‌اشارت رفت - در مدایح اوست و البته در مرثی. بماند که مرثی شاعران هم اغلب نوعی از مدایح اند.

در قرن اخیر، بیشینه آندیشه‌وران و فرهنگ‌مداران، مدیحه‌سرایی را به نظر خوارداشت و دشمنی و بیزارى فرونگریسته و "مدح" را به منزله "داغ ننگ" بر چهره شعر و ادب قلم داده‌اند. البته رواج چپ‌اندیشی سیاسی در خاورمیانه و به ویژه شیوع خیالات حزب منحوس توده در ایران نیز همواره پیازداغ این رویکردها و نگرش‌ها را برمی‌افزوده است و لغزخوانانی بی‌محاباگوی و دریده‌دهانانی ژاژخای را، به یاهو‌سرایی و هرزه‌درایی درباره آداب و فرهنگ قدیم ایرانی برمی‌انگیخته است تا آنچنان را آنچنان‌تر سازند و هر عیب و عواری را بس‌گریه‌تر از آنچه بوده است فرانمایند و بزرگ‌نمایی‌ها کنند. در جامعه چپ‌زده ما، در نکوهش مدیحه‌سرایی در ادب سنتی نیز از این ولنگاری‌ها بسیار گزده‌اند؛ ولو در جامه خطیب حسینیّه‌اشاره!

در دنیای قدیم البته نظرها چنین نبود. ... به هر روی، پرونده بحث از حُسن و قُبْح مدیحه‌سرایی، نزد اُزبابِ نظر هم‌چنان مفتوح است و چشم‌دزراهِ داوری‌های اُسْتوارتر و مُنصفانه‌تر.

سُخَنِ ما، بنفد، در خصوص سعّدی است.

۱. درباره سنت نگارشی "نصیحة الملوک نویسی" در جهان اسلام و این "نوع ادبی" بخصوص که جای گفت‌وگویی فراوان دارد، از جمله، نگر: تاریخ آندیشه سیاسی در اسلام، پاتریشیا کرون، ترجمه: مسعود جعفری [جزی]، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخَنِ، ۱۳۸۹ ه.ش.، صص ۲۵۶-۲۷۷.

سعّدی، اُزبابِ قُدْرَت و حُکومت را مَدَح گفته است؛ کَم هم نَگفته است؛ لیک سیه ویزگی بارز در ستایشگری‌ها و ثناگستری‌های او نظرگیر است که نوع مَدَح سعّدی را از اکثر ستایشگری‌های موجود و مشهود در ادبِ مدرسی ما ممتاز و متمایز می‌گرداند:

نَحُست، آن که سعّدی در ستایشگری اندازه نَگه می‌دارد و به هر بها و به هر بهانه و به هر صورت مَدَح نمی‌گوید و ثنا نمی‌گسترد و ستایشگری را بهانه هر نوع تلاعبِ نامبالیانه با جایگاه مَدِح و مَمْدوح نمی‌سازد. اَغْلَب نه مَمْدوح را بی حساب فرا می‌برد و نه مَدِح را بی دلیل در برابر مَمْدوح به خاکِ مَدَلت می‌اندازد. در واقع، سعّدی، از آنچه شماری از شاعرانِ ستایشگر مایه روتقِ کار و بارِ خویش می‌ساختند، با چشمانی باز کناره می‌جوید، و حتی به تلویح و تصریح بدین کناره جویی خود نیز اشارت می‌دارد.^۱

دُوم، آن که سعّدی، به طرزی بدیع و هنرمندانه "مَدَح" را با "وَعظ" عجین می‌گرداند و از

۱. وقتی از مَشی و مَنیش مَدَلت‌آمیز "شماری از شاعرانِ ستایشگر" سخن می‌داریم، ذهنتان برفور مُتَوَجِه مُشتی از مُنَحَط‌ترین شوئیرک‌های مُتَمَلِّقِ طَلَحْکِ مَآبِ دَرِبَارِی نَشُود. بَرخی از سرایندگان بزرگ آریج‌آور ما نیز گاه و بیگاه در همین وادی‌ها گام زده‌اند. ... مردِ مُحْتَرَمِ عَزِیزِی چون حکیم نظامی گنجه‌ای که خود هم از "شکوه زُهد" خویش سخن رانده است (سَنُج: خُشرو و شیرین، حکیم نظامی گنجوی، با حواشی و تَضَحیح و شَرَح لُغات و اَبیات و مُقابله با سی نُسخه کُهَن سال به اِهْتِمَام: وَحیدِ دَسْتِگَرْدِی، ج: ۱، طَهْران: مَطْبَعَةُ اَرْمَغان، ۱۳۱۳. ش.، ص: ۴۵۲)، در منظومه جگمی و اخلاقی مَخْرَنُ الْأَسْرار، خویشتن را سَگِ پادشاه قَلَم می‌دهد و می‌گوید:

... بِالْفَلکِ اَنْ سَبَّ کِه نَشِینِی بَه خِوان، پِیشِ مَن اَفْگَن قَدْرِی اُسْتُخِوان
کَاخِر لَافِ سَگِی اَت مِی زَنَم دَبْدَبُهُ بَنُدِگِی اَت مِی زَنَم
اَز مَلِکِانی کِه وَفا دِیدِه ام، بَسْتَنِ خِود بَر تَو بَسْتَنِدِه ام ...

(مَخْرَنُ الْأَسْرار، حکیم نظامی گنجوی، مُقَدِّمه [و] تَضَحیح و تَعْلِیقات: دکتر تقی پورنامداریان - و- دکتر مُصْطَفی موسوی، ج: ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ سَخَن - و- پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۴۰۱. ش.، ص: ۱۹۷، ب: ۲۱۷۲-۲۱۷۴؛ و: هَمان، با حواشی مُفَصَّل و تَضَحیح و شَرَح لُغات و اَبیات و مُقابله با سی نُسخه کُهَن سال به اِهْتِمَام: وَحیدِ دَسْتِگَرْدِی، ج: ۱، طَهْران: مَطْبَعَةُ اَرْمَغان، ۱۳۱۳. ش.، ص: ۳۶ و ۳۷ - با نویسی "افکن" به جای "افگن" -).

و آنگاه شارحان و ناقدان و گراژندگان کلامش را به تَکَلُفی درمی‌اندازد تا چُنین تَدَلُّلِ گِرَافِ کارانه را در پیشگاه مَمْدوح، از چُنوئی مَرَدِ مُحْتَشَمِ صاجِبِ تَمکین و وقار، به نَحوی توجیه کنند و باز هم با همه دُست و پا کَرْدَن‌ها، در نهایت، آن را مُناسِبِ عَزَّتِ نَفْس و شَآنِ جَلِیلِ آن سَرایِنْدَه فِرزانَه بی‌مانند نیابند (نمونه را، نگر: مَخْرَنُ الْأَسْرار، به اِهْتِمَام: وَحیدِ دَسْتِگَرْدِی، ج: ۱، ۱۳۱۳. ش.، ص: ۳۶، هامش؛ و: هَمان، تَضَحیح: دکتر تقی پورنامداریان - و- دکتر مُصْطَفی موسوی، ج: ۱، ۱۴۰۱. ش.، ص: ۶۶۲؛ و: نظامی و هَفْتِ پِنکَر، دکتر سِیروسِ شَمِیسا، ج: ۱، تَهْران: نَشْر لَنا، ۱۴۰۲. ش.، ص: ۳۹).

مَناعَتِ طَبَعِ سعّدی در عالم ستایشگری، بر اِستِی تَوَجُّه بَرانگیز است؛ چُنان که نمونه را، با کَمالِ صِراحتِ گُفته‌اند: «در عالم مدیحه‌سرایی مَناعَتِ طَبَعِ او [= سعّدی] بی‌شُبُهه از حافِظِ بَیشتَر است» (مَن سعّدی اَحْرازِمَنا، بَهاؤ الدّین خُرْمَنشاهی، به کوشش: عارف خُرْمَنشاهی، ج: ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ ناهید، ۱۳۹۹. ش.، ص: ۴۲)؛ و این تازه حافِظی است که خِواجه رُندان است و آزادی از هَر چه رَنگِ تَعَلُّقِ پَدِید، شِعارِ او است!

بُنِ سِتایشگری و تَنانگستری را مَحْمَلی می سازد از برای آندرزگویی؛ آن سان که بَعْضِ بیث های بُلند آندززی وی را در تَضاعیفِ مَدایحش باز توان جُستن.

سَعّدی حتّی مَصالِحِ بِنایِ دُعائی را که از برای شُخصِ پادشاه برپا می کند، از عَناصِرِ آندززی برمی گیرد. نِمونه را، بدین بیث های بوستان بَنگرید که آن ها را در سِتایشِ اَتابک اَبوبَکر بنِ سَعْد بنِ زَنگی سُروده است:

... تَنّت باد پیوسته چون دین، دُرست! بداندیش را دل چو تَدبیر، سُست!
 دَرَوَنّت به تَأییدِ حَقّ شاد باد! دل و دین و اِقلیمت آباد باد!
 جَهان آفرین بَر تو رَحمت کُناد! دِگر هر چه گویم فِسانه ست و باد
 هَمینّت بَس از کَزدگارِ مَجید که توفیقِ خیرت بُود بَرَمزید^۱ ...

سَعّدی بظاهِر دارد دُعا می کند ولی در باطن و واقع دارد پادشاه را آندرز می دهد و آنچه را بایستهُ اوست و از وی تَوَقُّع می رُوذ فَرایادش می آورَد.

این بیث ها را نیز ببینید که در همان بوستان در سِتایشِ اَتابک مُحَمَّد بنِ سَعْد بنِ اَبی بَکر بنِ سَعْد زَنگی سُروده است:

... خُدایا! در آفاق نامی کُشش به توفیقِ طاعتِ گرامی کُشش
 مُقیمش در انصاف و تقوی بدار مُرادش به دُنیا و عُقبی بَرار^۲ ...

و اَمّا ویژگیِ سِوَم، آن که در ضَمینِ مَدح و تَنّا، از وَعْظ و آندرز هَم فَراتر می رُوذ، و گاه آشکارا سُخَن را به هُشدار و اِنذار بَدَل می گَزَداند و از این باب اَحیانا با مَمْدوح دُرُشتی هَم می کُند!

چون و چَند این شیوه سُخَن گوییِ شیخ و تَمایز آن از آن دیگران و این که «نَه هَر کَس حَقّ تَواند کُفت گُستاخ»^۳، بَر خود او و هَمروزگارانِش نیک روشن بوده است.

خودش، در اَواخر آن چکامه آندززی بسیار عالی به آغازهُ «بسی صورت بگزیده ست عالم / وزین صورت بگزدد عاقبت هَم» که در واقع در سِتایشِ اَمیر اَنکیانو، حُکمرانِ مَغول در اِقلیمِ پارِس، است، خطاب به اَمیر اَنکیانو می گوید:

۱. بوستان سَعّدی، تَضحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۳۹، ب: ۱۶۷-۱۷۰.

۲. بوستان سَعّدی، تَضحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۴۰، ب: ۱۸۴ و ۱۸۵.

۳. کَلیباتِ سَعّدی، به اِهتمام: مُحَمَّد عَلی فُروغی، ج: ۱۵، تَهْران: مَوْسَسسه اِنْتِشاراتِ اَمیر کَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۷۳۳.

چُنین پَند از پَدَر نَشَنوده باشی
چو یَزْدانَت مُکَرَّم کَرْد و مَخْصوص
که گَر وَفْتی مَقام پادشاهیت
نَه هَرگَس حَق تَوانَد کُفْت گُستاخ
مَقامات از دو بیرون نیست فَزدا:
بکار امروز تُخَم نیک نامی
در بوستان، بُمَناسَبَت، می فرماید:

دِلیر آمدی سَعَدیا! دَر سَخُن
بگوی آنچه دانی؛ که حَق کُفْتَه بَه
طَمَع بُنَد و دَفْتَر زِ حَکَمَت بشوئ
چو تیغَت به دَشْتَسَت، فَتْحی بِکُن!
نَه رِشَوَت سِتانِی و نَه عِشْوه دِه!
طَمَع بُگِیْسِل و هَرچِه خواهی بگوی!^۲

این بیث‌ها و این تصریحات، اِحتمالاً جوانبی دیگر از مناسبات سعیدی را هم با اُزیابِ قُدْرَت و رِجالِ حُکومت و مُتَنقِذانِ نِشان می دَهد و روِشَن می دَازد که شیخ در شمارِ اِذْرازِ خوارگانِ مَواجِبِ سِتان نَبوده اَسْت و هَمان بُندی که بر کیسه نهاده بوده و هَمین تَقْلیلِ مَطامِعِ مادّی، بَند از زَبانِ او می گُشوده و بَر خُرَیْتِ او دَر هُشدار و اِنداز می اَفزوده اَسْت. ... اَلبَته این هَمه مَنافاتی نَدازد با آن که گاه از قِبَلِ هَمین مَناسبات با قُدْرَتِ مَدارانِ زَمان، شیخ شیراز، نان گِرم و آب سَزْدی نیز یافْتَه و به دیگران رَسانیده باشَد؛ چنان که نِوشْتَه اُنَد که خواجه شَمس الدّین جُوینی صَاحبِ دیوان بَقَرمود تا پَنجاه هزار دِرم به خِدمَتِ شیخ اُزودَه بِنهادنَد و خواهش کَرْدنَد تا آن وَجِه بَستَاند و دَر شیراز از بَرایِ اَیْنده و رَوَندَه بُقَعه ای بسازَد؛ و شیخ پَدیْرِفْت و آن را دَر وَجِهِ بِنایِ رِباطی دَر زَیرِ قَلْعَه فَهَنْدَر^۳

۴۹۷

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. همان، ص ۷۳۲ و ۷۳۳.

۲. بوستان سعیدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۵۳، ب ۵۰۳-۵۰۵.

۳. در مأخذ چاپی: قهندز.

درباره لزوم تصحیح «قهندز» به «فهندر»، نگر:

مرزبان فَرهَنگ (جَسُن نامه دَانشورِ فَرهَنگیار حُجّة الإسلام والمُسلِمین دکتر سَید مَحمود مَرعَشی نَجفی)، به اِهْتِمام: مَؤَسَّسه خانَه کِتاب و کانونِ نویسنَدگانِ قُم، ج ۲، ج: ۱، قُم: نور مَطاف، ۱۳۹۳ ه.ش. / ۱۴۲۵ ق.، ۱ / ۳۱۶-۳۲۴ / آذ مَقالَه «تصحیحاتی در کَلِباتِ شیخ سعیدی»، به قَلَم: جویا جِهانبُخش.

درباره پیشینه «فهندر» - اَفزون بر آنچه دَر مَرَجعِ پیشگُفْتَه اَمده اَسْت - نگر:

جُغرافیای تاریخی ایران، ویلهلم بارثلد، ترجمه: هُمایون صَنعَتی زاده، ج: ۱، تَهْران: بُنیادِ موقوفاتِ دکتر مَحمود اَفشار، ۱۳۷۷ ه.ش.، ص ۱۹۳.

صَرَفِ كَرْد. ^۱ بعدها نیز خود شیخ در همان رباط به خاک سپارده شد؛ و مکانِ کُنونی آرامگاهِ سعّدی که زیارتگاهِ اهلِ دل است در شیراز مینوپرداز، در همان خاکِ جای دارد که روزگاری شیخِ در آن، با پولِ خواجه صاجبِ دیوان، اَسبابِ راحتِ نیازمندان و تنگدستان را فراهم ساخته بود.

باری، باید سعّدی باشی تا با آن بی‌پروائی به حاکمِ مغلان بر اقلیمِ پارس یادآور شوی و بگویی:

مقامات از دو بیرون نیست فزدا: بهشتِ جاودانی یا جهنّم
بکار امروز تخم نیک‌نامی که فزدا بر خوری؛ والله اعلم ^۲
تازه مِتت هم بر سرش بگذاری و مدّعی شوی که:

چنین پند از پدر نشنوده باشی ألا گر هوشمندی بشنواز عم! ^۳
آن گس که در همان روزگارانِ قدیم و نزدیک به زمانِ خود شیخ بزرگوار ما، سعّدی، حکایتِ «ملاقاتِ شیخ با آباقا» را نوشته است، قریب به همان مضمونِ «مقامات از دو بیرون نیست فزدا...» را از قولِ سعّدی خطاب به آباقا، پسر و جانشینِ هولاکو، آورده؛ چه، به سرحی بیرون از حوصله این مقام، گزارش می‌کند که آباقا خواستار دیدار با شیخ شده بود و عاقبت چنین دیداری رخ داد. راوی، از قولِ خود سعّدی حکایت کرده می‌گوید: «در وقتِ بازگردیدن پادشاه فرمود که: مرا پندی ده. گفتیم: از دنیا به آخرت چیزی نمی‌توان بُرد، مگر ثواب و عقاب؛ اکنون تو مَحْیَری!...» ^۴.

راوی - که روانش را از بخشایش ایزدی برخوردار باد! - در اواخر گزارشِ خویش می‌گوید:

۱. نگر: کَلِیَاتِ سعّدی، به اهِتِمَام: مُحَمَّدِ عَلِی فُرُوعِی، ج: ۱۵، تهران: مَوْسَسَسَهٗ اِنْتِشَارَاتِ اَمِیْرکَبِیْر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۹۱۹/ از «سؤالِ خواجه شمس‌الدین صاجبِ دیوان» از «تقریراتِ ثلاثه».
۲. کَلِیَاتِ سعّدی، به اهِتِمَام: فُرُوعِی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۷۳۳.
۳. همان، ص ۷۳۲.
۴. همان، ص ۹۲۰/ از «ملاقاتِ شیخ با آباقا»، از «تقریراتِ ثلاثه».

قریب به همین عبارت را، شیخ شیراز، در رسالهٔ نَصِیْحَةُ الْمُلُوكِ خویش، در ضمنِ حکایتی کوتاه، آورده است: «یکی از خلفا، بُهلول را گفت: مرا نصیحت فرمائ. گفتا: از دنیا به آخرت چیزی نمی‌توان بُرد، مگر ثواب و عقاب؛ اکنون مَحْیَری!»

(همان، ص ۸۷۲، ضمنِ فقرهٔ ۳).

«انصاف آنست که درین وقت که ما میم، علما و مشایخ روزگار چنین نصایح با بقالی و قصابی نتوانند گفت. لاجرم روزگار بدین نسق است که می بینی!»^۱.

راستش را بخواهید، من از دُرُستیِ مُحْتَوایِ حِکایتِ «ملاقاتِ شیخ با آباقا» بی‌گمان نیستم و اطمینان ندارم این حکایت که در همان روزگاران به قیدِ کتابتِ درآمده و در ضمن «تقریراتِ ثلاثه» به کُلیاتِ سعّدی ضمیمه شده است، با آن تفصیل و خاصه مُقَدّماتِ مذکور در آن، براستی رُخ داده باشد؛ اَمّا در صحّتِ این سُخن و داوریِ راوی که می‌گوید: «... در این وقت که ما میم، علما و مشایخ روزگار چنین نصایح با بقالی و قصابی نتوانند گفت. لاجرم روزگار بدین نسق است که می بینی!»، هیچ تَزَدیدی ندارم و در دل با خود و خطاب بدو می‌گویم: ای مَرُد! هرکه هستی ای کاش امروز بودی و احوالِ علما و مشایخ روزگارِ ما را می‌دیدى ...!

رشته سُخن از کف رُفت؛ لیک به قولِ خودِ سعّدی: «نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم»^۲!

اُستادِ فُروزانِ یادِ بسیارِ دانِ مُتَتَبِع، شادروانِ دَکترِ سَیدِ جَعْفَرِ شَهِیدی (۱۲۹۷-۱۳۸۶ ه. ش. ۰)، در مقالتی مُتَمَع که درباره "مدیحه‌های سعّدی" پَزداخته است، فرموده:

«... شاعران و مدیحه‌سرایان به جای خود، من از مُدَکّران و واعظانِ پَس از عَصِرِ پَسِرِ عَبدِ العَزیز تا عَصِرِ سعّدی، کسی را نمی‌شناسم که رویاروی پادشاهان و حاکمان سُخنِ حَق را چنین گستاخانه بر زبان آورده باشد. اَلبَتّه بوده‌اند کسانی که درونِ کتاب یا بر برگِ دَفترها، موعظت‌هایی بلیغ‌تر و گاه سَخْت‌تر کرده‌اند، اَمّا جُزْ خود و خاصگانِ ایشان، کسی را بر آن وُقوف نبوده است. آشکارتر بگویم: در آنچه نوشته‌اند بیم جان نداشته‌اند. اَمّا سعّدی این سُخنان را رویاروی پادشاهان و امیران گفته یا نوشته و برای آنان فرستاده است.

این نُکته هم‌چنان پوشیده مانده است که چرا از این گروه بزرگ که به نام شاعرِ معروف بودند و با درگاه بزرگان شناسا و مانوس، هرچه می‌بینیم، تَمَلُّق، فُروتنی، ذَلّت و گدایی است و تنها بزرگ‌منشی و حَق‌گویی را در سُخنِ سعّدی می‌یابیم.

۱. همان، ص ۹۲۱ / از «ملاقاتِ شیخ با آباقا»، از «تقریراتِ ثلاثه».

۲. همان، ص ۵۶۰، غ ۴۰۵.

... اَکْر تَنْ زَدَنْ سَعْدِي اَز رِعَايَتِ سُنَّتِ مَدِيحِه سَرَايَانِ عَلْتِ هَائِي چَنْد دَاشْتِه باشْد،
می توان یکی از آن علّت‌ها را، میانه‌روی سعّدی در زندگی و وارستگی او دانست.^۱.

بَر سِرِ هَم، باید پذیرفت که بنای سعّدی بر مدّاحی و ثناخوانی نبوده است و علی‌الظاهر
هرجا هم عنان شاعری را به جانب ستایشگری و ثناگستری کشانیده، مقاصد دیگر و
أحياناً مهم‌تری در جنب آن ملحوظ وی می‌بوده است.

خود شیخ در دیباجه بوستان، چه هنرمندانه می‌گوید و از برای شناوری در دریای
ستایشگری بهانه می‌جوید که:

مَرا طَبَعِ اَز يِنِ نَوْعِ خَواهان نَبود سَرِ مَدَحَتِ پادشاهان نَبود
وَلِي نَظْمِ كَرْدَمِ بَه نَامِ فُلان مَگَرِ بازگویند صاحبِ دِلان
كِه سَعْدِي كِه گويِ بِلَاغَتِ رُبود دَر اَيامِ بوبکرِ بِنِ سَعْدِ بود
سَرَدِ گَر بَه دَورِشِ بِنَازَمِ چُنان كِه سَيِّدِ بَه دَورانِ نوشيروان^۲

حدیثی که سعّدی بدان اِشارت می‌کند، اَعْنِي: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ»^۳ (یا:
«وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ اَنوشروان»^۴)، در آن روزگاران در میان اهل ادب و فرهنگ
شهرتی داشته و این‌جا و آن‌جا در کتاب‌ها آمده است؛ هرچند که از همان قدیم نیز

۵۰۰

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. از دیروز تا امروز (مجموعه مقاله‌ها)، سید جعفر شهیدی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۲ ه.ش.، ص ۳۵۲.

۲. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۳۸، ب ۱۲۸-۱۳۱.

۳. قصص الأنبياء، فُطْبِ الدِّينِ سَعِيدِ بْنِ هَبَةَ اللَّهِ الرَّائِدِيِّ، تَحْقِيق: الميرزا غلامرضا عرفان‌پادشاه، الخراساني، ط: ۱، قم: الهدى، ۱۴۱۸ ه.ق.، ص ۳۱۴؛ و: ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، أبو القاسم محمود بن عمر الرمخشري، تَحْقِيق: عبد الأمير مهنا، ط: ۱، بيروت: مؤسسة الأعلَمِي لِلْمَطْبوعات، ۱۴۱۲ ه.ق.، ص ۳/ ۳۹۳؛ و: تفسير الفخر الرازي المُشْتَهَر بِتفسير الكُبيرِ و مفاتيح الغُيب، ط: ۱، بيروت: دار الفِكرِ لِلطَّباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۰۱ ه.ق.، ص ۱/ ۲۴۴؛ و: ترجمه كليله و دمنه، انشاي أبوالمعالی نصرالله منشي، تصحيح و توضيح: مجتبی میثوي طهرانی، ج: ۲۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۱۹؛ و: تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به: بلعمی)، به تصحیح و تحشیه: مُحَمَّد روشن، ج: ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۱۰۱۰/ ۲؛ و: یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، أبو منصور عَبدَ الملکِ التَّعالِیِّ التَّیسَابُورِي، شرح و تحقیق: الدكتور مُفید مُحَمَّد قميحة، ط: ۱، بيروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳ ه.ق.، ص ۴/ ۵۰۴؛ و: ...

۴. مناقب آل أبي طالب، أبو جعفر مُحَمَّد بن عَلِي بن شَهْر آشوب السَّرَوِي المازندراني، تَحْقِيق و فَهْرَسَة: د. یوسف البقاعي، ط: ۲، بيروت: دار الأضواء، ۱۴۱۲ ه.ق.، ص ۱/ ۲۲۲؛ و: تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به: بلعمی)، به تصحیح و تحشیه: مُحَمَّد روشن، ج: ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۷۴۷/ ۲؛ و: ...

بیشینه حدیث شناسان باریک بین نسبت آن را به حضرت ختمی مرتبت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - استوار نداشته اند^۱.

هرچه هست، سعدی تمهید و توجیه و تعلیلی دلنشین در کار کرده است، و بدین تعلیل، کرده خویش را به ظرافت در موضع قبول آورده.

شیخ سعدی که می دانیم هم مجلس گو بود و هم خانقاه نشین، در همان دیباجه بوستان، آشکارا خود را "مُرشد" و راهنمای شاه قلم می دهد، نه مداح و ثناخوان او:

به راه تکلّف مرو سعّدا! اگر صدق داری، بیار و بیا
تو منزل شناسی و شه راهرو تو حق گوی و خسرو حقایق شنو^۲

بگذارید زیاده خلاصه نکنیم! ... بخشی از درخشان ترین و به یادسپازدنی ترین بیث های دیباجه بوستان، همان بیث هاست (و من جمله این دو بیث پیشگفته) که سعدی در آن ثناخوانی متعارف را بر شاه، آگرچه به خیرخواهی و آندرزگویی عجین باشد، «تکلّف» می شمارد؛ هم حساب خود را با مداحی متعارف صاف می کند، و هم حرف دلش را پوست بازکرده به شاه می گوید:

به راه تکلّف مرو سعّدا! اگر صدق داری، بیار و بیا
تو منزل شناسی و شه راهرو تو حق گوی و خسرو حقایق شنو

۱. نمونه را، بگر: کشف الخفاء و منزل الالباس عما اشتهر من الأحادیث علی ألسنة الناس، إسماعیل بن مُحَمَّد بن عبد الهادی العجلونی الجراحی، ط: ۳، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ه. ق.، ۱/ ۲۸۷، ش ۹۱۵، و ۲/ ۳۴۰ و ۳۴۱، ش ۲۹۲۷؛ تذکرة الموضوعات - و فی ذیلها: قانون الموضوعات و الضعفاء، مُحَمَّد طاهر بن علی الهندی القننی، ط: ۱، إدارة الطباعة المنیریة، ۱۳۴۳ ه. ق.، ص ۸۸؛ الأسرار المرفوعة فی الأخبار المرفوعة المعروف بـ الموضوعات الکبری، الملا علی القاری، حقه و علّق علیه و شرحه: مُحَمَّد بن لطفی الصبّاغ، ط: ۲، بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۴۰۶ ه. ق.، ص ۳۶۲ و ۳۶۳، ش ۵۷۶؛ و: شعب الإیمان، أبو بکر أحمد بن الحسین البیهقی، تحقیق: أبی هاجر مُحَمَّد السعید بن بسیونی زغلول، ط: ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ ه. ق.، ۴/ ۳۰۵ و ۳۰۶؛ طبقات الشافعیة الکبری، تاج الدین أبونصر عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی الشبکی، تحقیق: عبد الفتاح مُحَمَّد الحلو - و محمود مُحَمَّد الطناحی، دار إحياء الکتب العربیة، ۱۵۸/ ۴؛ و: سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، مُحَمَّد بن یوسف الصالحی الشامی، تحقیق و تعلیق: عادل أحمد عبد الموجود - و علی مُحَمَّد معوض، ط: ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ه. ق.، ۱/ ۳۴۵؛ و: یادداشت های اشتاد مطهری (۶)، مُرتضی مطهری، ج: ۳، تهران: انتشارات صدر، ۱۳۸۵ ه. ش.، ص ۴۷۵؛ و: موسوعة التّاریخ الإسلامی، الشیخ مُحَمَّد هادی الأیوب سفنی العزوی، ج: ۱، ط: ۱، قم: مَجْمَع الفکر الإسلامی، ۱۴۱۷ ه. ق.، ۱/ ۱۶۰.

۲. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۰، ب ۱۹۴ و ۱۹۵.

چه حاجت که نه کُرسی آسمان / نهی زیر پای قزل اوسلان؟
 مگو: پای عزّت بر افلاک نه / بگو: روی إخلاص بر خاک نه
 بطاعت پنه چهره بر آستان / که اینست سزجاده راشتان
 اگر بنده ای سر برین در پنه / گلاه خداوندی از سر پنه
 به درگاه فرمانده ذوالجلال / چو درویش پیش توانگر بنال
 چو طاعت کنی، لبس شاهی مپوش / چو درویش مخلص برآور خروش
 که: پروردگارا! توانگر تویی / توانای درویش پرور تویی
 نه کشو خدایم، نه فرماندهم / یکی از گدایان این درگهم
 تو بر خیر و نیکی دهم دسترس / وگرنه چه خیر آید از من به کس؟
 دعا کن به شب چون گدایان به سوز، / اگر می کنی پادشاهی به روز
 کمر بسته گردن کشان بر درت / تو بر آستان عبادت سرت
 زهی بنندگان را خداوندگار / خداوند را بنده حقی گزار^۱

نصیحت آردل برآمده بشیار مؤثری است و حکایتگر شانی است که سعّدی در جای جای آثارش از برای حکمران قائل است و او را خدمتگزار رعیت می بیند، نه مخدوم خلایق. در این چشم انداز، اگر پایگاه سروری و مخدومی و برتری هم بناگزر از برای حکمران متصوّر است، به اعتبار همان خدمتگزاری است و بس.

آن بیت «چه حاجت که نه کُرسی آسمان / نهی زیر پای قزل اوسلان؟» آوازه ای بس بلند یافته است و بزخی از آنان که درباره طریق ویژه سعّدی در مدیحه سرایی سخن گفته و اجتناب عامدانه وی را از بعض چابلوسی های گزافه گویانه در برابر اُزاب زور و زر یادآور شده اند، با گواجویی به همین بیت و تکیه بسیار بر آن، مدایح سعّدی را بکلی از لونی دیگر دیده و بر جدائی های راه او از طریقه مادحان متملق یافته درای و ستایشگران صلّت جوی جوازیاره انگشت تأکید نهاده اند.^۲

۵۰۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۰ و ۴۱، ب ۱۹۴-۲۰۷.

۲. نمونه را، نگر:

شرح فصاید فارسی و مرثیاتی سعّدی، کوروش کمالی سروستانی، ج: ۱، تهران: نشر چشمه، ۱۴۰۱. ش.، ص ۲۰ به بعد؛ و: سرگذشت شیخ بزرگوار سعّدی و اندکی از گزارش روزگار خواجه، محمدحسن انصاری "شیخ جابری"، ج: ۱، اصفهان: چاپخانه عرفان، ۱۳۱۶. ش.، ص ۲۲ و ۲۳.

آری! ... سعّدی چنینها بوده؛ لیک آیا خود او نیز گاه نه کُرسی آسمان را زیر پای قِزَلِ اَرْسَلانِ اِقلیم و زمانِ خویش نمی نهاده است؟

حق آن است که شیخ ما، سعّدی، هم مدّخ‌های مُعَلَّظ گفته است، و در کنار آن جوانبِ مُمتاز و مُتمایز که دارد، نباید مُنکِرِ سُلوکِ مادِحانه او شد و مدایح وی را از هرگونه گزاره برکنار شمرد.

وَفْتی سَعْدی دَر سِتایشِ اَتابکِ اَبوبکرِ بِنِ سَعْدِ بِنِ زَنْگی می گوید:

جِهانبانِ دینِ پَرورِ دادگر نیامد چو بوبکر بعد از عمر
سر سرفرازان و تاج مهان به دورانِ عدلش بنزای جهان!

آیا در مدّاحی به همان معنای مُصطلحش، براستی سنگ تمام نگذاشته است!؟

بعد از همان «عمر» که سعّدی بنا بر باورِ سنیانه خویش او را نمونه نمایان دادگری تلقی کرده است، بر بنیاد عقیده خود سنیان، دَسْتِ کَم دو "خليفة راشد" بوده‌اند که هیچ مسلمان سنی باورمندی آن‌ها را در حکمرانی و دادگری از اتابکِ اَبوبکرِ بِنِ سَعْدِ بِنِ زَنْگی کمتر نمی‌داند. عقیده ما شیعیان هم که در انکار مشروعیتِ خلیفگان سه‌گانه و در باب مقامِ رفیع و استثنائی امیرمؤمنان علی - عَلیه السلام - بغایت معروف و معلوم همگان است و شرح آن حاجت به یادآوری ندارد. باری، از منظرِ مذهبی هم که بگذریم، بی‌شک هیچ مورّخِ مُنصفِ بصیری را نمی‌توان یافت که بپذیرد اتابکِ اَبوبکرِ بِنِ سَعْدِ بِنِ زَنْگی، در دینِ پزوری و دادگری، از همه حکمرانانِ چندصدساله پیش از خود، پیش و بیش بوده است. ... الحاصل باید پذیرفت که سعّدی، در این جا، هم خلافِ مُعْتَقَدِ مَذْهَبِ خود سُخَنِ گفته، و هم خلافِ قولِ مُخْتار و مُعْتَبَرِ نَزْدِ قَاطِبَه اَهْلِ اَخْبَار و سیر، و خلاصه، مدّاحی پُرداخته است و مدّعائی در میان انداخته که خود نیز به زُرفایِ آن باور نداشته است؛ چنان که بسیاری از دیگر مادِحانِ اَدبِ ما می‌گردند؛ و معمول بود. ... آری؛ سعّدی هم نه کُرسی آسمان را زیر پای قِزَلِ اَرْسَلانِ دیگری نهاده است؛ آن‌گونه که مرسومِ اَهْلِ زَمَانِ بوده و تو گویی در عالمِ مدیحه‌سرایی فُبحی نداشته است.

در ستایشِ همین آتابکِ ابوبکر بنِ سعّد بنِ زنگی گوید:

چُنوویی خردمندِ فُرخِ نِه‌آد نَدارد جهان تا جهانست، یاد
 نینسی در ایام او رنج‌ه‌ای که نالد ز یی‌داد سَر پُنج‌ه‌ای
 کس این رسم و ترتیب و آیین ندید فریدون با آن سُکوه، این ندید ...
 همه وقت مَرُدم ز جور زمان بنالند و از گزُرش آسمان
 در ایام عدل تو، ای شه‌ریار! ن‌دارد شکایت کس از روزگار ...
 تو در سیرتِ پادشاهی خویش سَبَقُ بُرُدی از پادشاهانِ پیش^۱

بی هیچ شک حَقّی مَطَلَب را ادا کرده اَست، ولی بَر قاعدهٔ نناگُستری!

به دیگر سُخن، آنچه دیگران بشُرخ تر می‌گُفتند، سعّدی نیز گُفته، ولی یا جَمال:

بِرون بی‌نم اوصافِ شاه از حساب ن‌گُنجَد درین تَنگ می‌دان کتاب
 گر آن جُمله را سعّدی انشا کُند م‌گر دَفْتَری دیگَر اَملا کُند^۲

پس آن بیتِ دَرخشانِ مَثَلِ گُشته «چه حاجت که نه کُرسی آسمان / نهی زیر پای
 قِزِلِ اَزْسلان؟» را که در اَصْل هم تعریضی بوده اَست به ظهیر فاریابی (ف: ۵۹۸ ه.ق. ۰) و
 ستایش او در حَقّ قِزِلِ اَزْسلان^۳، نَباید تنها معیارِ داوری دُبارهٔ کارنامهٔ مادِحانهٔ شیخ (یا

۵۰۴

آینهٔ پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۱، ص ۳۸ و ۳۹، ب ۱۴۳-۱۵۴.

۲. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۱، ص ۳۹، ب ۱۵۹ و ۱۶۰.

صِرْفِ اِجْمال یا اِیْجازِ کلام هم، لُزوماً چیزی از مُبالَغتی که در مَدْحَت رُفته اَست نمی‌کاهد. بَیْخی اَز بُلُندبالا ترین
 و اَشْمان فُرسائِ تَریُن ستایش‌ها در جهان ستایش‌گری، در غایت کوتاهی و وَجازت اُند.

۳. ظهیر فاریابی، در چکامه‌ای به آغازهُ «سُرخِ عَمِ تَوَلَّدتِ شادی به جان دَهد...»، اَز جُمله گُفته اَست:

نُه کُرسی فَلَک نَهد اُنْدیشِه زیر پای تا بوسه بَر رِکابِ قِزِلِ اَزْسلان دَهد

(دیوانِ ظهیرالدین فاریابی، تَصحیح و تَحْقِیق و تَوْضیح: دکتر اَمیرحَسَن یَزْدِگِرْدی، به اِهِتِمَام: دکتر اَصْغَرِ دادبِه،

ج: ۱، تَهْران: نَشْرِ قَطْره، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۸۵، ق ۳۱، ب ۱۵).

سعّدی، به همین نناگُستری و ستایش‌گری پُرمبالَغهُ ظهیر طغنه زده اَست.

نوزالدینِ عَبدالرَّحْمَنِ جامی (۸۱۷-۸۹۸ ه.ق.) هم، در مَثْنوی سِلْسِلَةُ الدَّهَبِ، اِحْتِمالاً با تَأَثُّر از شیخ شیراز،

بدین مَدِیحهٔ ظهیر تعریضی کرده اَست و گُفته:

... کو ظهیر آن به مَدْح نَعْمه سَرائِ کَزده نُه کُرسی فَلَک تَه پای

تا ببوسد رِکابِ مَمْدوحش گَزَدد اَبوابِ رِزْقِ مَفْتُوحش!؟

نیست اَکنون ز چاپلوسی او جُز حَدِیثِ رِکابِ بوسِی او! ...

حتی: مِغیارِ عُمدهٔ داوری در این باره) ساخت؛ و باید همهٔ جوانب و جمیع جهات را در این باره ملحوظ داشت.

آن تعریض شیخ به شعرِ ظهیرِ فاریابی و مدحِ قزل‌آزسلاش نیز، شاید از نوعی "گوشه" و "کِنایه"ی سیاسی بزرگان نبوده باشد؛ چه، می‌دانیم که نوعی رقابتِ سیاسی و هم‌چشمیِ دیرپا بوده است در میان آتابکانِ پارس که ممدوحانِ سغدی باشند و آتابکانِ آذربایجان که قزل‌آزسلاش مذکور از ایشان است و ظهیرِ فاریابی را به دشتگاهِ ایشان تعلق داده است.

از راه توضیح و تذکار، و از برای دانشجویانی چون خودم، عرض می‌کنم که:

«آتابک»، در اصل، لقب یا عنوانی بود که پادشاهان سلجوقی به برخی از امرای خود که سرپرستی و تربیت شاهزادگان را بر عهده داشتند، می‌دادند. «آتابک»، واژه‌ای است ترکی که از «آتا/آتا» به معنای "پدر" و «بک/بیک» به معنای "امیر" یا "بزرگ" تشکیل گردیده است و - چنان که اشارت رفت - بزرگانی کازدیده بدین لقب خوانده می‌شدند که تربیت شاهزادگان را به‌ویژه در امور سیاسی و فنون جنگاوری برعهده داشتند و به منزله "پدر" شاهزاده و در عمل مربی و مؤدب او بودند. هرچند لقب ترکی «آتابک» از دوره سلجوقیان به عرصه فرهنگ ما پائی نهاده است، اصل این آیین و برگزیدن چنین مؤدبان و مربیانی از برای شاهزادگان، در تاریخ و فرهنگ ایران، پیشینه‌ای بس دراز دارد؛ چنان که به گواهی تاریخ، در روزگار ساسانیان، یزدگرد اول، پادشاه ساسانی، پسرش بهرام را نزد مُنذر پسر نُعمان، پادشاه حیره، فرستاده بود تا تحت نظر او و در آن محیط بنالد و بگوالد؛ نیز بنا بر روایت حماسه ملی ایران (و آن سان که در شاهنامه‌ی فردوسی آمده است) کی‌کاووس، پادشاه کیانی، پسرش سیاوش (سیاوخش) را به رستم، پهلوان بزرگ ایران زمین، سپرده بود تا نزد او و در سیستان که پایگاه استقرار و حکمرانی رستم بود، آیین بزم و رزم درآموزد. باری، آتابکان عصر سلجوقی نه تنها خود مردانی متنفذ بودند، ولایاتی هم که به عنوان

۵۰۵

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال | ۳۵ شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

(مثنوی هفت اورنگ، مقدمه از: آغلاخان أفصح‌زاد، تحقیق و تصحیح: جابلقا دادعلیشاه - و...، ج: ۱، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب - و مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ ه.ش، ۳۷۲/۱ و ۳۷۳، ب ۶۱۹۸-۶۲۰۰).

دربارهٔ حال و روز و خوی و خیم ظهیر و چون و چندی ستایشگری وی که به ترکی آذربایجانی نیز می‌انجامیده است، نگر:

دیوان ظهیرالدین فاریابی، تصحیح: یزدگردی، به اهتمام: دادبِه، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۱ ه.ش، صص ۲۸۸-۲۹۷ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۵۱ و ۳۵۲.

"إقطاع" به ایشان داده می‌شد تا از رهگذر عایداتش بر خور داری بیابند و وظیفه خویش را به نحو احسن به انجام رسانند، سبب می‌گردد تا بر قدرت و دستگاهشان افزوده شود. پس از مرگ ملک‌شاه سلجوقی و قوت گرفتن ضعف و پریشانی در حکمرانی سلجوقیان، برخی از اتابکان که خود از امیران بزرگ یا غلامان کارآموده برگشیده سلجوقیان بودند، در صدد برآمدند تا در قلمرو اقطاع خویش استقلال یا نیمه‌استقلالی بیابند و منصب خود را نیز موروثی کنند. کاهش اقتدار سلجوقیان هم سبب شده بود تا ایشان نه تنها از افزایش قدرت اتابکان جلوگیری نکنند (و نتوانند)، گاه و بیگاه نیز دست‌اشتمداد به سوی این اتابکان گردن افراخته دراز کنند و حتی در تصاریف آیام و حوادث روزگار باز چیه سیاست‌های ایشان شوند. بدین ترتیب، فرمانروایانی چون اتابکان شام و اتابکان موصل و اتابکان آذربایجان و اتابکان پارس، در قلمرو اقطاع خویش، علم اقتدار برافراشتند و گردن‌فرازی پیشه کردند و حکومتی موروثی تشکیل دادند.^۲

اتابکان آذربایجان، سلسله‌ای از امیران ترک‌نژاد بودند مشهور به ایلدگزبان (منسوب به مؤسس این سلسله: ایلدگز) که در آغاز، خدمتگزاران دولت سلجوقی بودند، لیک پسان‌تر نه تنها با پادشاه سلجوقی آشکارا درافتادند، که در برانداختن حکومت سلجوقیان از عراق عجم و بسط قدرت خوارزمشاهیان در این نواحی، سخت مؤثر افتادند، و أحياناً خود نیز سرسپرده خوارزمشاهیان شدند.^۳

۵۰۶

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. «إقطاع»، در اصطلاح دیوانی و حقوق مالی جهان اسلام، تخصیص پاره‌ای از اموال دولتی است به کسی، به تملیک یا بدون تملیک، به طور مؤقت یا دائم، از برای برخورداری از آن. مال مورد اقطاع، گاه جزیه ناحیه‌ای بود و گاه معدن یا درخت یا نهر یا چشمه یا زمین. اقطاع، انواع مختلفی دارد و حتی این که دولت به کسبه جزء اذن / حتی انتفاع دهد تا بساط کسب خود را در زمینی بگسترانند، از انواع اقطاع بشمار است.

أهل لغت و اصطلاح، گاه میان «إقطاع» و «تبول» فرق نهاده‌اند و گاه نه.

نگر: مَبسوط در ترمینولوژی حقوق، دکتر مُحَمَّد جَعْفَر جَعْفَری لنگرودی، ج: ۴، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۸ ه.ش، ۱/ ۵۵۷-۵۶۳، و ۲/ ۱۴۷۸.

۲. نگر: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، ج: ۶، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳ ه.ش، صص ۴۸۱-۴۸۳؛ و: مَبسوط در ترمینولوژی حقوق، دکتر مُحَمَّد جَعْفَر جَعْفَری لنگرودی، ج: ۴، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۸ ه.ش، ۱/ ۸ و ۹۲ و ۹۳.

۳. نگر: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، ج: ۶، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳ ه.ش، صص ۴۸۳-۴۹۰.

آتابکان پازس، سلسله‌ای دیگر از امیران تُرک نژاد بودند مشهور به سُلغریان (منسوب به نیای این دودمان: سُلغُر) که آن‌ها نیز در آغاز، خدَمَتگزاران دولت سَلجوقی بودند و نَحسْت از سوی سَلجوقیان و سپس زیر نفوذ خوارزمشاهیان در اقلیم پازس و بعضی نواحی پیرامون آن حُکْم می‌راندند و پس از دَرزسیدن مُغول نیز - به سُزحی که گفتیم و خواهیم گفت - حُکومتشان در آن اقلیم، از راه مماشات و فرمان بُرداری، یک چَند بقا کزد.^۱

ممدوح نامی و گرامی ظهیر فاریابی، مُظفّرالدین قزل آرسلان^۲ عثمان بن ایلدگُز (حکومت:

۱. نگر: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، ج ۶، چ ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳. ش.، صص ۴۹۰-۵۰۰.

۲. «قزل آرسلان» یعنی: شیر سُرخ.

در فَرهنگ آندراج می‌خوانیم:

«قزل آرسلان ... مُرکبست از دو کلمه و این لفظ تُرکی [اشت] به معنی "شیر سُرخ"؛ چه، "قزل" به معنی سُرخ [است] و "آرسلان" به معنی شیر و آسند.

و قزل آرسلان لقب پادشاه است که ممدوح ظهیر فاریابی بود. چون پادشاه مذکور لُنگ بود، می‌تواند که مُرکب باشد از عربی و تُرکی. درین صورت به فَتْحِ اَوَّل و کسِرِ ثانی صحیح باشد؛ چه، در عربی قزل به فَتْحِ اَوَّل و کسِرِ ثانی به معنی لُنگ است. ...»

(فَرهنگ آندراج، مُحمّد پادشاه الْمُتَحَلِّصْ ب: شاد، چاپ سنگی، لکهنو: مطبع مَنشی تُولکُشور، ۱۸۸۹-۱۸۹۴ م، ۹۶۱۲).

می‌گویم:

أَوَّلًا، دیدیم که در فَرهنگ آندراج، به جای «قزل»، «قزل» صَبَط شده است؛ لیک در لُغَتِ نامه دِهخُدا، در حاشیه لُغَتِ «قزل» به معنای "سُرخ"، نوشته‌اند:

«در سنکلاخ قیزیل آمده و در غیاث اللغات و آندراج به کسِرِ اَوَّل و فَتْحِ ثانی و در [فَرهنگ] ناظمِ الأطباء به فَتْحِ اَوَّل و کسِرِ ثانی صَبَط شده، و ظاهرًا به کسِرِ هَزْد و [= ق و ز] صحیح است.»

پس عِجَالَةً بی دَعْدَغه می‌توانیم همان «قزل» بخوانیم که می‌خواندیم.

ثانیًا، آن رِبْطِ دادنِ اِحْتِمالی نام ممدوح ظهیر با «قزل» مُزَعومِ عربی و وَصْفِ لُنگی و ... را هم می‌توان بی‌کُباره نادیده انگاشت.

عَلَى الظاهر «شیر سُرخ» نَزْدِ گَدَشْتگان به دلیری و هراس انگیزی مَثَل بوده باشد. نیز نگر: حاصلِ اوقات (مجموعه‌ای از مقالاتِ اُستاد دکتَر اَحْمَدِ مَهْدوی دامغانی)، به اِهْتِمَام: دکتَر سَید عَلی مُحمّد سَجّادی، ج ۱،

تهران: سُروش، ۱۳۸۱. ش.، ص ۴۳۲.

خاقانی سُروانی در قِطْعَه‌ای هَجْوَمیز گفته است:

أَوَّلَ از شیر سُرخ لاف زَنَد پس برآید سِگِ سیّه ز میان!

(دیوان خاقانی، ویراسته: دکتَر میرجلال‌الدین کَرآزی، ج ۱، تهران: نُشر مرکز، ۱۳۷۵. ش.، ۲/ ۱۲۳۰، ش ۲۵۶).

از تقابُلِ «شیر سُرخ» و «سِگِ سیّه»، حُطُورَت و اَهْمِیَّتِ «شیر سُرخ» نیک پدیدار می‌شود.

خواجه حافظ نیز فرموده است:

رُنگِ تَزویرِ پیشِ ما نَبُود شیرِ سُرخیم و اَفْعی سَهیم!

۵۸۲-۵۸۷ ه.ق.، از سرآمدانِ اَتابکانِ آذربایجان است که حُکمرانِ آذربایجان و عراق بود و دَعْوِی سَلْطَنَت داشت و او را با سُلْطَان طُغْرِل بنِ اَرْسَلانِ سَلْجُوقِی (طُغْرِلِ سُوْم) جَنگ افتاد و هَرْجَنْد بَر وِی مُسْتولی نِیزُ شُد سَلْطَنَت بَر قِزِلِ اَرْسَلانِ بَقائی نَکَرْد و طُغْرِلِ نِیزُ اَز مَحَبَسِ او رَهائی یافْت. ظَهیرِ فاریابی این قِزِلِ اَرْسَلان را به قِصائی عِزّا سْتوده و اَز صِلات و جَوائِزِ او بَهْره‌ها یافْتِه اَسْت.^۱

(دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح: پزویز ناتل خانلری، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱/ ۷۶۴، غ ۳۷۴، ب ۹).

قائمی شیرازی (۱۲۲۳-۱۲۷۰ ه.ق.)، در چکامه‌ای به آغاز «سب گدشته که آفاق را ظلام گرفت...» خورشید را «سُخُ شیرِ رَزْدُمُزَه» و «عَصَنْفَرِ سُخ» می‌خواند (نگر: دیوان حکیم قائمی شیرازی، بر اساس نسخه میرزا محمود خوانساری، به تصحیح: امیر صانعی، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۱۴۴).
حتی سراینده نامی قرن اخیر، زهی معیری (۱۲۸۸-۱۳۴۷ ه.ش.)، لابد به اقیفای قدما، در قطعه‌ای حکمی و تمثیلی، شیری گزشته را که در نیستانی بر مزد اعرابی حمله می‌آرد، «شیر سُخ» می‌خواند و از گرفتاری مزد اعرابی در میانه «شیر سُخ» و «مار سیه» سخن می‌دازد (نگر: دیوان کامل زهی معیری، به اهتمام: کیومرث کیوان، ج: ۵، تهران: انتشارات مجید، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۳۲۷ و ۳۲۸).

تعبیر «الأسد الورد» نیز به همین معنای «شیر سُخ / گلگون» (سنج: ترجمه کلیده و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح: مجتبی میثوی طهرانی، ج: ۲۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۱۱۴، هامش)، در متون عربی قدیم بسیار به کار رفته است - چنان که اِکْثارِ شواهدِ اشتغالِ آن در این مقام، جز مایه اطالت و مضدق بطلالت نخواهد بود -؛ و به تصریح بعضی قدما، «أسد ورد: آن شیر [است] که میان زنگ کیمیت و آشقر باشد، و آن چنان، شیر باقوت بود» (شرح اخبار و آیات و امثال عربی کلیده و دمنه، فضل الله بن عثمان بن محمد الاسفزاری - و- مؤلفی ناشناخته، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: بهروز ایمانی، [ویراست دُوم]، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۳۷۷). این هم که در بعضی فرهنگ‌های بسیار معتبر کهن عربی نوشته‌اند: «الأسد الورد: الّدی یتورّد علی اقرانه ائی یقدم علیهم» (المحیط فی اللغة، کافی الکفاة الصاحب إسماعیل بن عبّاد، تحقیق: الشّیخ محمد حسن آل یاسین، ج: ۹، ط: ۱، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۴ ه.ق.، ۳۴۹/۹)، بجد جای درنگ است.

سزای تعجب است که علی‌رغم فراوانی شواهد، بیشینه شارحان دیوان‌های قدیم فارسی چونان دیوان حافظ و دیوان خاقانی، در روشنگری درباره «شیر سُخ» لختی تقصیر کرده‌اند؛ لیک گویا با توجه به کازبدهای آن در سنت شعر فارسی جای هیچ‌گونه دزوائی نیست؛ و تردید و ابهامی هم که بعضی افاضل شراح شعر حافظ را درباره سابقه کازبده «شیر سُخ» در متون ما روی نموده است (نگر: شرح شوق، دکتر سعید حمیدیان، ج: ۸، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۹ ه.ش.، ۳۵۲۳/۴)، به شرحی که بر قلم رفت، زوددنی است.

۱. نگر: دیوان ظهیرالدین فاریابی، تصحیح و تحقیق و توضیح: دکتر امیرحسین یزدگردی، به اهتمام: دکتر اصغر دادبه، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ و: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، ج: ۶، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳ ه.ش.، ص ۴۸۶ و ۴۸۷.

۵۰۸

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

قِرْلِ اَزْ سَلان و ظَهِیرِ هِیچِیکِ مُعاصِرِ سَعْدِی نَبوده اَند، و لَی رَقابَت، بَل مُنازَعَتِ سیاسی، میان این اَتابکانِ آذربایجان که قِرْلِ اَزْ سَلان از ایشان است و آن اَتابکانِ پازِس که و لَی نَعْمَتانِ سَعْدِی شیرازی اَند، از مُدَّتْ ها پیش از قِرْلِ اَزْ سَلان و ظَهِیر تا مُدَّتْ ها پس از ایشان، هَمواره دَر جَرِیانِ بوده اَست، و تَعْرِیضِ سَعْدِی به ظَهِیر و بَرگَزافِ شُماری مَدَحِ او دَر حَقِّ قِرْلِ اَزْ سَلان، به نوعی تَصَفِیَه حِسابِ دَر بَارِ اَتابکانِ پازِس با دَسْتِگَهِ اَتابکانِ آذربایجان نیز بَشمارِ است؛ بَل تَصَفِیَه حِسابِ مَرْدُمانِ اِقلیمِ پازِس با دَر بَارِ اَتابکانِ آذربایجان که تاخُت و تاز و قَتْل و غارتِ ایشان دَر شیراز و پِیامدهایِ آن، بی هِیچِ شَکِ هَنوز دَر یادِ سَعْدِی و هَمشَهریانِ سَعْدِی بوده اَست!

از هَمانِ آغارِ حُکومتِ اَتابکانِ پازِس، ایلدُگُز، بُنیانِ گُذارِ حُکومتِ اَتابکانِ آذربایجان، قَصْدِ قَلَمروِ ایشان داشت و اَتابکانِ پازِس می کوشیدند تا با تَمهیداتِ سیاسی و تَحکیمِ رَوابِطِ خویش با پادشاهِ سَلجوقی، جایگاهِ خود را مَصونیتِ بَخَشند و از دَسْتِ اَندازیِ طامعانه ایلدُگُز پیشگیری کُنند.^۱

دَر سالِ ۵۷۵ ه.ق.، حُکومتِ اَتابکانِ آذربایجان، بَر قَلَمروِ اَتابکانِ پازِس تازِشی گُذرا اَورد و اَتابکِ جَهان پَهْلوانِ مُحَمَّد بنِ ایلدُگُز، دَر شیراز، به قَتْل و غارتِ پَرداخت.^۲

بَعْد از آن هَم میانِ اَتابکانِ پازِس و آذربایجان مُناقشاتِ بود؛ چنان که وَقتی سَعْد بنِ زَنگی، اَتابکِ سَلغُریِ پازِس، به سالِ ۶۰۰ ه.ق. به قَصْدِ تَفْرِیحِ از شیراز بیرون رَفْت، اَتابکِ اُزبِک بنِ جَهان پَهْلوانِ به شیراز تاخُت و به قَتْل و غارتِ پَرداخت. دَر سالِ ۶۱۳ یا ۶۱۴ ه.ق. نیز سَعْد بنِ زَنگی به قَصْدِ تَسخیرِ عِراق و آذربایجان اَهنگِ رِئِ کَزَد و آن حُدود را تَحْتِ تَصَرُفِ اَورد و حَتّی دَر نَزْدیکیِ رِئِ با سِپاهِ خوارزمشاهیانِ به خِیالِ این که سِپاهِ اَتابکِ آذربایجان است دَرگِیر شُد و اَلبَتّه شِکسْتِ خورَد و گِرِفَتاریِ هائی بَرایش پیش اَمَد که بَنقُد موضوعِ سَخَنِ ما نِست.^۳

دُرُست دَر اَستانه تازِشِ مُغولانِ به ایران، اَتابکانِ آذربایجان و اَتابکانِ پازِس و خوارزمشاهیانِ داشتند از سه سوئ بَر سِرِ بَسِطِ قُدْرَتِ خویش دَر عِراقِ عَجَمِ کَشاکَش

۱. نَگَر: دائِرَةُ المَعارِفِ بُرُزگِ اِسلامی، زَیِرِ نَظَرِ: کاظمِ موسوی بُوخنوردی، ج ۶، ج ۱، تَهْران: مَرکَزِ دائِرَةُ المَعارِفِ بُرُزگِ اِسلامی، ۱۳۷۳ ه.ش.، ص ۴۹۱.
 ۲. نَگَر: هَمان، هَمان ج، ص ۴۹۲.
 ۳. نَگَر: هَمان، هَمان ج، ص ۴۹۳.

می‌کردند.^۱ خِلافَتِ مُخْتَصَّرِ وَلِي فُزُونِ خَواهِ عَباَسِيانِ هَم كه در واپسين سال هاي حَياتِ طولاني خويش، در پي افزايش اِقتدارِ خود در اين ناحيه بود و مي خواست افزون بر سيادتِ مَعنوي، قَلَمرو كوچكِ خود را نيز به سويِ عِراقِ عَجَمِ گُستَرِشِ دَهد، از مُدّتي پيش به كِشاكش هاي رَقيبانِ در اين پَهنه دامن مي زد.^۲

خلاصه، هم خصوص اتابكانِ پازس و هم عموم شيرازيان از سلسله اتابكانِ آذربايجان دل خوشي نداشته‌اند. هنوز گردشِ زمانه و گذشتِ ايام، از تلخي و سنگيني كشتارها و ايلغارهاي اتابكانِ آذربايجان بكلي نكاشته و خاطرهُ هول انگيزِ سگالِش ها و تازش هاشان را يَكسره به دست فراموشي نَسپا زده بود؛ و اين كه سعّدي در ميان اين همه مادِح و مَمْدوح در فراخنايِ اَدبِ پارسي و تازي، بيكباره گريبانِ ظهيرِ فاريابي و قِزِلِ اَرسلان را گرفته است، گويا - به تعبيرِ قُدما - «بي چيزي نيست»!

از براي تَفريحِ خاطر و افشاندنِ غبارِ كوشش و كِشش هاي تاريخي از ذهن و زبان، بيجا نيست عَرَضِ كُنم كه:

عزيزي، در ضمنِ خاطراتِ دورانِ كودكي اش، حكايَتِ مي كزد: هر وقت ما بچه ها در خانواده پُشتِ سرِ عمّه ها و عموها و ديگر خويشانِ پَدري سُخني مي گفتم و بدگويي مي كرديم، پدَرَم هُشدار مي داد كه: "غِيبَتِ نَكُنيد! غِيبَتِ كارِ خوبي نيست!"؛ ولي وَفّتي پُشتِ سرِ خويشانِ مادري سُخني به ميان مي آمد، ديگر پَدَر - كه عُمَرش دراز باد! - آن قَدَرها هم به يادِ نَهِي از غِيبَتِ نَمي اُفتاد!!! ... "خود حَقِيقَتِ نَقْدِ حالِ ما است آن"؛ و كم نيست مواردِ و موافعي كه وَفّتي به وَجْهي پايِ مَنافِعِمانِ در ميان باشد، انگيزه اُخلاقِي مان كُلمِ مي كند!

سعّدي هم البته از "گرافه گويي در ستايشگري" اِنتقاد فرموده است و اِنتقادِ بجا هم فرموده است، و "گرافه گويي در ستايش"، هميشه و همه جا و از همه كس نكوهيده است. ... اَمّا چرا در اين ميانه سعّدي ناگهان به تَلْميح و تَعْرِيضِ گريبانِ ظهيرِ فاريابي و قِزِلِ اَرسلانِش را گرفته؟ ...

۱. نگر: همان، همان ج، ص ۴۸۸.

۲. نگر: همان، همان ج، ص ۴۸۹.

۳. مَنُوي مَعنوي، جلال الدّين مُحَمَّد بَلخي، به تَصحيح و مُقَدّمه: مُحَمَّد عَلِي مَوْجِد، ج ۱، تهران: اِنتشاراتِ هِزوس

- و - فَرهنگِجِستارِ زبان و اَدبِ فارسي، ۱۳۹۶ ه.ش، ۵/۱، ۵: ۱، ب: ۳۵.

غیب نمی دانم و نمی گویم ولی از احتمال قوی تأثیر نسبت آتابکان پازس و آذربایجان و منازعات دیرینشان هم بر گل کزیدن انگیزه اخلاقی شیخ شیراز غافل نباید بود!

از یاد نمی بریم که شاعران مدیحه سرا در دنیای قدیم، بیش و کم، در حکم همین دستگاه های تبلیغاتی نظام های سیاسی امروز بودند و تعریض سعیدی هم به مدیحه ظهیر در حق قزل ارسلان، به واقع در حکم حمله رسانه ای دزبار آتابکان پازس است به دزبار آتابکان آذربایجان؛ و از این منظر، به هیچ روی تصادفی نیست و بسیار هم قابل توجه و توجیه و معنی دار است که سعیدی در همان باب اول بوستان، حکایتی هم درباره قزل ارسلان می آورد که از آن آشکارا بوی طعن و تعریضی هوشیارانه به احتشام دستگاه منیع و رفیع آتابک آذربایجان به مشام می رسد!

۱. حکایت یاد شده که - زین پیش نیز به مناسبتی آبیاتی از آن آوزیم - با سزنویسی «حکایت قزل ارسلان با دانشمند» در بوستان مندرج است. با صرف نظر از محوریت دزبار قزل ارسلان در آن و دلالت های سیاسی و تاریخی ناگزیرش، حکایتی است اخلاقی که نظائرش را بارها دیده و خوانده ایم. حکایت از این قرار است:

۵۱۱

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

قزل ارسلان قلعه ای سخت داشت	که گزیدن به آلود بزمی فراشت
نه اندیشه از کس، نه حاجت به هیچ	چو زلف عروسان رهش پیچ پیچ
چنان نادر افتاده در روضه ای	که بر لاجوردین طبع بیضه ای
شنیدم که مژدی مبارک حضور	به نزدیک شاه آمد از راه دور،
حقایق شناسی، جهان دیده ای	هنرمندی، آفاق گردیده ای
بزرگی، زبان آوری کازدان	حکیمی، سخن گوی بسیار دان
قزل گفت: چندان که گردیده ای،	چنین جای محکم دگر دیده ای؟
بخندید کناین قلعه ای خرمست؛	ولیکن نپندارتمش محکمست!
نه پیش از تو گردن کشان داشتند	دمی چند بودند و بگذاشتند؟
نه بعد از تو شاهان دیگر برند	درخت امید تو را بر خورند؟
ز دوران ملک پندر یاد کن	دل از بنید اندیشه آزاد کن
چنان روزگارش به کنجی نشانند	که بر یک پشیزش تصرف نماند!
چو نومید ماند از همه چیز و کس،	امیدش به فضل خدا ماند و بش
بر مژد هشیار، دنیا خست	که هر مدتی جای دیگر کست
چنین گفت شوریده ای در عجم	به کسری که: ای وارث ملک جم!
اگر ملک بر جم بماند و بخت،	تو را چون میسر شدی تاج و تخت؟
اگر گنج قارون به چنگ آوری،	نماند مگر آنچه بخشی، بری

(بوستان سعیدی، توضیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲. ش. ۶۶، ص ۸۱۰-۸۱۶).

در همان تعریض سعّدی به ظهیر فاریابی و قولِ ارسلاّتش، نُکته جالبِ توجّه دیگری نیز هست؛ و آن، این است که سعّدی، گزچه بظاهر با خویشتن خویش سُخن می‌گوید و در باطن و به شیوه «إیاک اُغنی و اشمعی یا جازة»^۱ ظهیر شهیر و همه مادحان چونان ظهیر را مخاطب ساخته است، به هر روی، پس از نهیِ مادح از ستایش بزرگرافِ ممدوح و نکوهشِ طریقِ مرسوم در ثناگستری و ذمّ دَمیدن در ماخلوبایِ سروری، مادح را امر نیز می‌کند که ممدوح را به بُندگی و اِخلاص و طاعت و خُضوع و سُجود و خاکساری و تَضُّع در برابرِ ایزدِ مُتعال و طلبِ توفیق از او در دستیازی به خیر و اِحسان فراخواند.^۲ این همه نه فقط از پسِ آن است که سعّدی، خود، ممدوحان خویش را از سلسله اتابکانِ پارس، به آراستگی به صفاتی چون اِنصاف و حقّ شنوی و خیرخواهی و فروتنی و دانش و عدل و داد و تقوی و دین‌پزوری و رعیت‌نوازی و درویش دوستی ستوده است^۳، که در جایی است که پیشینه اتابکانِ سلغری پارس و شماری از کارگزاران برجسته‌شان، برآستی و در دیده عامّه پیرامونیانشان نیز مژدمانی بودند روشن‌روان و پسندیده‌کِردار و نیکوخصال و بُلندهمّت و اهلِ خیر و جود و کرم و نیک‌خواهی و دادگری و اهِتمام به احوالِ رعیت و آبادانیِ بلاد و ترمیمِ ویرانی‌های ناشی از جنگ‌ها و تاخت‌وتازهای این و آن و بنایِ مساجد و مدارس و رباط‌ها و شفاخانه و گردشگاهِ عمومی و دیگر نهادهای عامّ المَنفَعه و ترتیبِ موقوفات و سامان‌دهیِ قنات‌ها و آب‌انبارها و بازارها و نوازشِ اهلِ فضل و فضیلت و طالبانِ دانش و معرفت و اِرادت‌ورزی به خُداوندگارانِ علم و عرفان و به کارگمازَدنِ پزشکانِ حاذق از برایِ مداوایِ بیماران و اِظهارِ اَرخ‌گذاری به شعائرِ دینی و مناسک و عبادات و تسهیلِ امرِ معاش بر خواصّ و عوام، تا بدان‌جائی که گاه، در اَفواهِ عامّه، گراماتی هم به بعضِ ایشان نسبت داده می‌شده است^۴؛ و این‌ها که گفتیم - چنان که پیداست - خود خواّه‌ناخواه باعثِ می‌گردیده است تا قُوتِ طغن و تعریضِ سعّدی فزونی گیرد؛ آن‌سان که اِنکاری سعّدی، در طغن و تعریضِ خویش، به ظهیرِ مادحِ اتابکانِ

۵۱۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. به تعبیر خودمانی‌تر: به دژ می‌گویم، دیوار! تو بشنو!

۲. سنّج: بوستان سعّدی (سعّدی نامه)، تضحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲. ش.، ص ۴۰ و ۴۱.

۳. سنّج: همان، صص ۳۸-۴۰.

۴. نگر: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، ج ۶، چ: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳. ش.، صص ۴۹۱-۵۰۰.

آذربایجان می گوید که: بگویی تا ممدوحت قدری در کمالات دینی و مکارم اخلاق و خصال انسانی به زقبای سیاسی اش تشبیه جوید!!!

نکته دیگری هم هست که نمی دانم مَطْمَحِ نَظَرِ شیخ شیراز بوده است یا نه؛ لیک از نظر آشنایان تیزبین تاریخ و ادبیات ایران پنهان نمی ماند و باز خواه ناخواه بر حِدَّتِ طَعْنِ و تعریض سعیدی می افزاید! ... آن هم این است که از قضا گویا خود ظهیر فاریابی با عالم "تَشْرُح" رَبطِ چندان وثیقی نداشته و در اقامت مراسم دیانت کمابیش سهل انگار و کم مبالات بوده است^۱ و زین رو، هنگامی که شیخ سعیدی - ولو به شیوه غیرمستقیم - چنو مادی را فرامی خواند تا درس دیانت و تقوی به ممدوح بدهد، بناگزیر چیزی بر گزاینده شخنش مزید می گزدد! ... راستی از این چشم انداز، در گوشه عریض تعریض شیخ شیراز، آتابکان آذربایجان در چه پایه ای از انحطاط اخلاقی و منشی تصور می شده اند که مزدی چون ظهیر نیازمند نصیحت و اِشَاد، بایست به نصیحت و اِشَاد ایشان برمی خاسته و آنان را به صلاح و سداد فرامی خوانده است!؟

۵۱۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

بگذریم و بیفزاییم که:

وَفْتی سعیدی می گوید که نه کرسی آسمان را زیر پای قِرْلِ اَزْسلان نباید نهاد، گذشته از "گوشه"ی سیاسی مُحْتَمَل یا نامُحْتَمَلِ دَر آن، به گمان بنده، سُخْنِ شیخ شیراز بیگباره نیز از صِدْقِ عاری نیست.

شاید از برای اِخْرَازِ جَانِبِ صَادِقانه در این سُخْنِ سعیدی، لازم نباشد مجموع کُفْتار و نِوِشْتارِ او را رَزْفِ بکاویم و آن را از هرگونه ستایش بزرگراف بزرگان بیابیم؛ که البته نمی یابیم! ... جانبِ صَادِقانه در این سُخْنِ شیخ، همانا همان لُزومِ عَجینِ سَاخْتِنِ "مَدْح" است با "مَوْعِظَت و اَنْدَرَز"، بَلْ "اِنداز و هُشدار"؛ و این، کاری است که سعیدی خود براستی کرد و پیشینه دیگر مادیان نکرَدند (و نمی کنند!).

۱. نگر: دیوان ظهیرالدین فاریابی، تَصْحیح و تَحْقِیق و تَوْضیح: دکتر امیرحسین یزدگردی، به اهتمام: دکتر اَصْغَرِ دادبه، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۲۸۷ و ۲۹۷.

[سیاست اندیشی در پرتو تجارب زیسته]

● تا این جا، لختی از کاژنامه سیاست اندیشانه و سیاست ووزانه شیخ شیراز و اهمّیت ویژه بوستان در منظومه فکر و فزهننگ سیاسی سعّدی سُخن گفتیم و سهم شیخمان، سعّدی، را در عالم سیاست نامه نویسی معلوم تر داشتیم. شاید در نظری کلی بتوان مجموع سُخنان سیاست اندیشانه و رهنمودهای سیاست ووزانه سعّدی را بر دو قسم دانست:

قسم اول، معانی و مضامینی که با زمینه و زمانه حیات سعّدی پیوند خاصی ندارد یا اگر پیوند خاصی دارد، آن رُبط و پیوند چندان نمایان نیست. سفارش به کلیاتی چون عدل و انصاف و خداترسی و مزد داری و شفقت بر بندگان خدا و حتی جزئیاتی چون نحوه روبرویی با آسیران و بندیان و جاسوسان و بازارگانان و ... و ... چیزهایی است که پیوند نمایانی با زمینه و زمانه حیات شخص سعّدی ندارد. اگر سعّدی چنین اندرزگویی بصیر و رایزن حبیبری بود ولی در گوشه دیگری از جهان اسلام، و چند قرنی قبل از این عهد یا چند قرنی بعد از این عهد می زیست، باز تراوش چنین رهنمودهایی از ذهن و ضمیر و زبان وی کمابیش همین گونه بیوسان می توانست بود.

وانگهی، سُخنان سیاست اندیشانه و رهنمودهای سیاست ووزانه شیخ شیراز، جملگی از این دشت نیست. قسم دیگری در میان آراء و رهنمودهای سیاست اندیشانه سعّدی هست که آشکاره صبغه زمینه و زمانه حیات وی را دارد، و سایه تجارب زیسته شیخ شیرازی همروزگار آتابکان و ظلّ ظلیل همان فتنه های صعّبی بر آن سنگینی می کند که او و بسیاری از معاصرانش آن ها را "أشراط الساعه" و نشانه های آخرالزمان گمان می بردند (و هم از این راه بود که شیخ ما، خویشتن را «سعّدی آخرالزمان»^۱ می خواند)؛ تجارب تلخ

۵۱۴

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. «هرکس به زمان خویشتن بود / من سعّدی آخرالزمانم»

(کلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۵۶۶، غ ۴۱۸؛ و: غزلهای سعّدی، به کوشش: نورالله ایزدپرست، ج: ۲، تهران: دانش، ج: ۲، ۱۳۶۹. ش.، ص ۱۱۲؛ و: مثنی کامل کلیات سعّدی شیرازی، به کوشش: مظاهر مصفا، با همکاری: اکرم سلطانی، ج: ۴، تهران: انتشارات روزنه، ۱۴۰۱. ش.، ص ۷۵۸، غ ۴۸۲؛ و: غزلیات سعّدی، به تصحیح: حبیب یغمائی، به کوشش: مهدی مدائنی، ج: ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰. ش.، ص ۲۷۸ - در هایش -؛ و: غزلهای سعّدی، تصحیح: دکتر علامه حسین یوسفی، به اهتمام: دکتر پرویز آتابکی، و دستیار: بانو رفعت صفی نیا، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخن، ۱۳۸۵. ش.، ص ۵۱۶ - در "سُجّ نسخته بدل ها" -).

و دُشخوار و فتنِ سَهْمِگینِ روزگاری سَخْتِ ناهموار که تازشِ بی‌أمانِ مُغولانِ دَدآیینِ بَرِ اَقالیمِ قِبَله و همه‌گیریِ قَتْل و نَهَب و ویرانی و تالان، نمایان‌ترین چهره‌گریه آن بود.

شناختِ کثیری از ابعادِ کنش‌هایِ سیاسیِ سعّدی و کمّ و کیفِ بسیاری از اندیشه‌هایِ وی و قوالبِ ایستارهایِ او در بابِ قُدْرَت و سیاست و قُدْرَتْمندان و سیاستِ وُرزان، جُز با شناختِ همینِ ظُروفِ زَمَانِیِ حیاتِ او و اِقْتِضائاتِ ویژه‌آن، شُدنی نخواهد بود. ... در این قِسْم، تَأَمُّلات و تَأَلّماتِ سیاسیِ شیخِ پاکِ عَجینِ گُشته‌اند. ... تا ندانیم سعّدی در روزگارِ خویش با کُدامینِ قُدْرَتِ مَدارانِ سَر و کار می‌یافته است و جِهانِ اسلامِ در عَصْرِ وی دَسْتخوشِ چه تَجارِبِ سیاسیِ هَوْلناکِ اَسف‌انگیزیِ بوده است و حُصوصِ اِقلیمِ پازسِ در آن اَیام چه اِختِصاصاتِ سیاسی و اَمْنیّتیِ شِگرفیِ داشته است و شَخْصِ شیخِ سعّدی در میانه‌ کُدام تَلاطُم‌هایِ سیاسی و رَقابَت‌هایِ سَیظَره‌جویانِ زَمان به سَر می‌بُزده است، نَه تَنها به حَقیقتِ بَخشِ بُزرگیِ از اَفکار و ایستارهایِ سیاست‌اندیشانه‌ او پی نَخواهیم بُرد، چرائی سَهْمِ نمایانِ پاره‌ای از نِگَرش‌ها و کُنش‌هایِ سیاسیِ رانیز در آثار و اَحوالِ او نَخواهیم دانست و به چگونگیِ تَکُونِ این میراثِ سیاسیِ در مَجْموعه‌ اَثارِ مَرَدی که بظاهِر عاشِقِ پیشه‌ای است عارِفِ مَسَلک و بَس، وُقوف نَخواهیم یافَت. آگاهی از جایگاهِ این حِصّه‌ سیاسیِ نمایانِ در جُغرافیایِ زندگیِ عِلْمی و اَدَبی و خَلاقیّت‌هایِ فَرهنگیِ سعّدی و چه و چون و چَند پایگاهِ مُهمّ سیاست و مَناسباتِ راجع به قُدْرَتِ در اندیشه و میراثِ شیخِ شیراز، در گِروِ شناختِ زَمانه‌ او و جُغرافیایِ ویژه‌ای است که سعّدی در آن می‌زیسته است؛ و در همینِ ظَرْفِ زَمَانی و مَکانی است که بسیاری از ایستارهایِ سیاسیِ سعّدی، اَهَمّیّت و مَعنائیِ دوچندان می‌یابد، یا از بُنِ مَفهوم می‌گَزَدَد.

روشنداشتِ این اوضاعِ مُؤثِّر بَر فِکْر و جِهت‌گیریِ سیاسیِ سعّدی و توضیحِ تَأثیرِ آن بَر مُساهمَتِ شیخِ شیراز در عالمِ سیاستِ نامه‌نویسی - بدین‌سان که در آثارش می‌یابیم -، مَنوط است به تَمهیدِ مَقَدّماتیِ تاریخی که بی‌گمانِ بیشینه‌ مخاطبانِ کُفتارِ ما از آن بَکَلّی بی‌نیاز اند؛ لیک از آن‌جا که شاید بَرخی از دانیسجویانِ جَوانِ علاقه‌مندِ بدین مباحث از کمّ و کیفِ آن زَمینه و زَمانه نیک مُسْتَحَضِر نَباشند، از پَرِداخْتَن به مُجَمَلی از آن چاره نخواهد بود؛ «وَالعُدْرُ عِنْدَ کِرَامِ الناسِ مَقْبُول».

پیش از این باجمالِ گُفتیم و اکنون توضیحاتی بَرافزوده می‌گوییم که:

در آن روزگار ناپسامان و پربیشان، از شرق، مغولان به سرزمین‌های اسلامی تاخته بودند، و از غرب، صلیبیان. دشتگاه خلافت عباسی در نهایت ضعیف و انکسار بود و به سرزعت رو به فروپاشی می‌رفت. بیشینه حکومت‌های محلی نیز در ایران و دیگر نقاط جهان اسلام، یا دچار انحطاطی از همان دست بودند، یا دست کم هیچ توان مقابله جدی با تجاوزگران نداشتند. غایت ممکن از برای این دولت‌های محلی کم‌جان و بی‌رمق آن بود که یکچند از راه مماشات یا دفع‌الوقت و مماطلت روزگار بگذرانند و لختی فرجام حکمرانی خویش را واپس اندازند.^۱ از هر دو سوی اقالیم اسلامی، متجاوزان شوم‌پی

۱. «اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم از ادوار مهم و در عین حال پُر آشوب تاریخ ایران و ملل اسلامی است. در آن ایام مرزهای اسلام به آخرین حد پیشرفت خود رسیده بود. از دامنه‌های هندوکش تا رودخانه جیحون و دریاچه آرال و کرانه‌های دریای خزر و در بند قفقاز و آسیای صغیر و تمام شمال افریقا و عربستان و ایالات جنوبی اسپانیا در تصرف مسلمانان بود. این سرزمین‌های پهناور، بظاهر همه در زیر رایت اسلام مجتمع بود اما کشمکش‌های سیاسی بین امرا و سلاطین سلسله‌های مختلف امن و آسایش را از مردم گرفته بود.» (مرصاد العباد، نجم رازی، به اهتمام: محمدآمین ریاحی، ج: ۱۰، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۹ از «مقدمه مصحح»).

در واقع سامان سیاسی و اجتماعی جهان اسلام، از پیش از درازدستی‌های مغولان و صلیبیان سخت در هم ریخته و از هم پاشیده بود، و همین، زمینه‌ساز تجاوز دامنه‌ور پیروان پاپ و اتباع چنگیز به اقالیم قبیله شد. از برای وقوف بر غایت ازهم‌پاشیدگی سیاسی و اجتماعی بلاد اسلام و این که پیش از تازش مغولان چه‌جا بر سر این اقالیم آبادان آمده بود، نگاهی به گزارشی که یاقوت حموی در آستانه حمله مغول از شهر بزرگ و آباد "ری" به دست می‌دهد، بسیار تئیه‌برانگیز است و نشان می‌دهد که از پیش از آمدن مغولان چگونه خود اهل ری و پیرامونینشان، از شهری که به قولی «عروس دنیا» بود (نگر: معجم البلدان، شهاب‌الدین أبو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۹۹ ه.ق.، ۱۱۸/۳)، ویرانه‌ای ساخته بودند!

یاقوت حموی در معجم البلدان نوشته است:

«وكانت مدينة عظيمة حُرِبَ أَكْثَرُهَا، وَاتَّفَقَ أَهْلُهَا فِي جَنْزُوتٍ فِي خَرَابِهَا فِي سَنَةِ ۶۱۷ وَأَنَا مِنْهُمْ وَمِنَ النَّبِيِّينَ فَرَأَيْتُ حِيظَانَ خَرَابِهَا قَائِمَةً وَمَتَابِرَهَا بَاقِيَةً وَتَرَاوَيْقَ الْحِيظَانِ بِحَالِهَا لِقُرْبِ عَهْدِهَا بِالْخَرَابِ إِلَّا أَنَّهَا حَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا؛ فَسَأَلْتُ رَجُلًا مِنْ عُمَّالِهَا عَنِ السَّبَبِ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: أَمَّا السَّبَبُ فَضَعِيفٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَمْرًا بَلَغَهُ! كَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ ثَلَاثَ طَوَائِفٍ: شَافِعِيَّةٌ وَهُمْ الْأَقْلُ، وَحَنَفِيَّةٌ وَهُمْ الْأَكْثَرُ، وَشَيْعَةٌ وَهُمْ السَّوَادُ الْأَعْظَمُ، لِأَنَّ أَهْلَ الْبَلَدِ كَانَ يَضْفَهُمْ شَيْعَةً وَأَمَّا أَهْلُ الرُّسْتَقِ فَلَيْسَ فِيهِمْ إِلَّا شَيْعَةٌ وَقَلِيلٌ مِنَ الْحَنَفِيِّينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهِمْ مِنَ الشَّافِعِيَّةِ أَحَدٌ، فَوَقَعَتِ الْعُصْبِيَّةُ بَيْنَ الشُّنَّةِ وَالشَّيْعَةِ، فَتَضَافَرَ عَلَيْهِمُ الْحَنَفِيُّ وَالشَّافِعِيُّ، وَتَطَاوَلَتْ بَيْنَهُمُ الْحُرُوبُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْ الشَّافِعِيَّةِ مَنْ يَعْرِفُ، فَلَمَّا أَفْنَوْهُمْ وَقَعَتِ الْعُصْبِيَّةُ بَيْنَ الْحَنَفِيِّ وَالشَّافِعِيِّ، وَوَقَعَتْ بَيْنَهُمْ حُرُوبٌ كَانَ الظَّفَرُ فِي جَمِيعِهَا لِلشَّافِعِيَّةِ؛ هَذَا مَعَ قَلَّةِ عَدَدِ الشَّافِعِيَّةِ، لِأَنَّ اللَّهَ نَصَرَهُمْ عَلَيْهِمْ، وَكَانَ أَهْلُ الرُّسْتَقِ، وَهُمْ حَنَفِيَّةٌ، يَجِئُونَ إِلَى الْبَلَدِ بِالسَّلَاحِ وَالسَّالِكِ وَيَسَاعِدُونَ أَهْلَهُمْ يَخْلَتِيهِمْ فَلَمْ يَبْقَ مِنْ ذَلِكَ سَيِّئًا، حَتَّى أَفْنَوْهُمْ، فَهَذِهِ الْمَحَالُ الْخَرَابِ الَّتِي تَرَى هِيَ مَحَالُ الشَّيْعَةِ وَالْحَنَفِيَّةِ، وَتَقِيبُ هَذِهِ الْمَحَلَّةُ الْمَعْرُوفَةُ بِالشَّافِعِيَّةِ، وَهِيَ أَصْغَرُ مَحَالِّ الرِّئِيِّ، وَلَمْ يَبْقَ

کافرکیش سنگدلانه شمشیر در مسلمانان نهاده بودند، و به‌ویژه در آغاز کار، تهدیدی جدی از برای کیان اصل اسلام و مسلمانانی به شمار می‌رفتند.

در شَرَق چنان که گفتیم بعضی از بابِ قُدْرَت و اَهْلِ سیاست و خُداوندگاران کیاست کوشیدند به نحوی با مغولان، از در مصلحه درآیند و از جمله همین آتابکان پازس که ممدوحان و مخدومان سغدی شیرازی اند، سعی می‌کردند تا با اظهار فرمان‌برداری و خراج‌گزاری، سدی بکشند در برابر خطرِ درازدستی‌های آن تجاوزپیشگانِ جبارِ طَماعِ مُفسِدِ مُهلِکِ صَحْرانُورِد.^۱

مِنَ السَّيِّعَةِ وَالْحَنْفِيَةِ إِلَّا مَنْ يَخْفَى مَذَهَبَهُ؛ وَوَجَدْتُ دُوْرَهُمْ كُلَّهَا مَبْنِيَّةً تَحْتَ الْأَرْضِ وَدُوْرُهُمْ الَّتِي يَسْلُكُ بِهَا إِلَى دُوْرِهِمْ عَلَى غَايَةِ الظُّلْمَةِ وَصُعُوبَةِ الْمَسْلُكِ؛ فَعَلُوا ذَلِكَ لِكثْرَةِ مَا يَطْرُقُهُمْ مِنَ الْعَسَاكِرِ بِالْعَازَاتِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمَا بَقِيَ فِيهَا أَحَدٌ.»

(همان، ۱۱۷/۳).

نزاغ‌های عنیفِ حَنَفِیان و شافعیان و فتنه‌های غریبی که میان ایشان می‌رفته است، اِضْفَهانِ آباد و حَرَم و مینونشان را نیز در آستانه حمله مغولان به ویرانی و پَریشانی کشیده و حَواص و عَواِمِ اِضْفَهانیان را مُمْتَحَن و مُبْتَلَا و پُرُئُوده و بِنُتوا ساخته بود، و فَرَجام این تَبَه‌کاری‌های شوم رنج‌آفرین، آن شد که رَشْتَه اِنْتِظَامِ اَحوالِ بکلی گسسته آمد و راه تَسخیرِ شَهْرِ اَسُوبِ زده نیمه‌ویران بر مغولان گشوده. در آن سالیان نَكَبْتِ بار، و در میانه ستیز و آویزِ اُزْبَابِ قُدْرَت و اَصْحَابِ ریاست و پَریشانِ حَالِی رَعِیَّت و خَوارگشتِ اَهْلِ هُنَر و فَضیلت، کمال‌الدین اِشْماعیلِ اِضْفَهانی، دَرزَسیدِن پادشاهی خون‌خواره را به دُعا از خُدا دَرَمی خواست (بِگَر: دیوانِ خَلَقِ الْمُعَانی اَبوالفَضْلِ کمال‌الدین اِشْماعیلِ اِضْفَهانی، به اِهْتِمَام: دکتَر حُسَینِ بَخْرالْعُلُومی، ج: ۱، تهرآن: اِنْتِشاراتِ کِتَابْمَرْوَشِی دِهخُدا، ۱۳۴۸ ه.ش.، صص "بیست و نه" - "چهل" و "سه" و "چهل و چهار" و "چهل و نه" - "پنجاه و دو" و ۶۹۳، ب ۱۱۵۶۱-۱۱۵۶۴)؛ که اَلْبَتَه رسید و خون‌ها ریخت و خود کمال نیز در پِیِ آن مَعْرَکَه خونین جان باخت! (بِگَر: همان، صص "هشتاد و نه" - "نود و یک").

۱. از برای تَحْصیلِ تَصَوُّری روشن‌تر از خَطَرِ درازدستی‌های مغولان و سَبْعِیَّتِ ایشان، باید به گزارش‌های تاریخی و به‌ویژه تَصْرِیحاتِ مکتوبِ آنان که خود در آن عَصْرِ مِحْنَتِ بار می‌زیستند، فَرُوغْرِیشت؛ که خواندندش هَنوز، از پَسِ گُذشتِ سَدَه‌ها، مویِ بَرِ اَندامِ آدمی راشت می‌دازد!

نمونه را، صَوفِی نامی، نَجْمُ الدِّینِ رازی، مَعْرُوف به: دایه (ف: ۸۶۵۴.ق.)، صَاحِبِ مِرْصَادِ الْعِبَاد، که در آن طوفانِ بَلایا کازد به اَسْتُخَوانش رسیده بود و عَاقِبَت، خود، بی اهل و عیال، تَرکِ یار و دیار کرده و از پیش سپاهِ مُغولان گریخته و به سَرزَمین‌های باختری تَر اَقَالِیمِ قَبْلَه پناهیده بود، در اَوَائِلِ هَمَانِ کِتَابِ مِرْصَادِ الْعِبَاد، در یادگَرْدِ تازش سَنَاکانَهِ مُغولانِ بَرِ بِلادِ اِسْلام، از جُمْلَه نُوْشْتَه است:

«قُتِلَ اَزین بَیْشَتَرِ چگونَه بُود؟ که از یک شَهْرِ رِی که مَولِد و مَنشَا اِین صَعِیفِ اسْت و وِلايَتِ اَن قِیاسِ کَرْدَه اُنْد، کَمابِیْشِ پانصد هزار (نُسخه بَدَل: هفتصد هزار) آدمی به قُتِلِ آمده است و اَسیر گشته.»

(مِرْصَادِ الْعِبَاد، نَجْمِ رازی، به اِهْتِمَام: مُحَمَّد اَمینِ ریاحی، ج: ۱۰، تهرآن: شَرکَتِ اِنْتِشاراتِ عِلْمی و فَرْهَنگی، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱۷).

اتابک مظفرالدین ابوبکر بن سعید بن زنگی (ف: ۶۵۸ ه.ق.)، ششمین و معروفترین پادشاهان سلسله سلجوریان و - به اصطلاح - "واسطه قلابه"ی ایشان که ممدوح خاص سعیدی و به عبارتی ولی نعمت اوشت، از آن جا که با مغولان از در صلح و انقیاد و اطاعت و التزام خراج درآمد و چندان که مقدورش بود با مهاجمان مغول طریق مماشات و مجاملت و مصانعت پیش گرفت، توانست اقلیم پارس را از نهب آتش عالم سوز تازش مغولان صخراگرد در پناه و امان بدارد و آبادی پارس و برخورداري و رفاهیت اهل آن سامان را تا حدودی تأمین کند. اتابک ابوبکر بن سعید، در این همراهی و همگامی اش با مغولان - که گویا از آن چاره‌ای هم نبوده است - تا بدان جائی نیز پیش رفت که از برای فتح بغداد که همانا به برافتادن خلافت عباسی و چه و چه‌ها انجامید، او نیز لشکری به مدد هلاگوی مغول کافرکیش روانه ساخت و پس از آن فتح پوزیان و از پس آن همه قتل و غارت همدوش آن^۱، این فیروزی نامبارک را به مغول خون‌ریز بی تمیز تهنیت نیز گفت!^۲؛ و البته دیرسال هاست که گفته‌اند: **يُعْتَفَرُ فِي الصَّرُورَةِ مَا لَا يُعْتَفَرُ فِي غَيْرِهِ!!!**

شیخ سعیدی، هم در آن چکامه عربی پرسوز که در سوک خلیفه عباسی و دریغاگویی بر وی سروده است، و هم در آن چکامه فارسی بلیغ که در زوال خلافت بنی عباس پرداخته است، پنهان و پیدایا به پایگاه این اتابک سلجوری در سامان دهی امور عباد و بلاد و به تدبیر سیاسی ناگزیر اتابک در چنان هنگامه سهمگینی اشارت می‌دارد و خاطر نشان می‌کند که «مصلحت بود اختیار رای روشن بین او / با زبردستان سخن گفتن نشاید جز به لپ»^۳ و از خداوند سبحان صیانت بلاد مسلمین را از بلا، به دولت همین اتابک ابوبکر درخواه می‌گردد.^۴

۵۱۸

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. آورده‌اند که:

ایلخان فرمود تا چهل روز در بغداد به قتل و غارت و خراب کردن خانه‌ها و محلات پرداختند! ... و کاز چنان رفت که چهل سال پس از این فتح نامیمون، از آبادی پیشین بغداد (که بزرگترین و آبادانترین شهر بلاد اسلام بود) عشر آن هم بر جائی نمانده بود!!! ...

بگر: تخریر تاریخ و صاف، به قلم: عبدالمحمد آیتی، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ ه.ش.، ص ۲۳ و ۱۳.

۲. بگر: سعیدی نامه / مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۱۶ ه.ش.، ص ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۸ و ۷۳۶ / از رساله «ممدوحین شیخ سعیدی»، به قلم: محمد قزوینی.

۳. کلیات سعیدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۷۶۵.

۴. بگر: همان، ص ۷۶۹.

شیخ شیراز در بوستان، به تعبیری که صریح‌تر و فصیح‌تر از آن نشاید، به یادکرد همین سیاست‌مداراتی دولت آتابکان پرداخته و در بخشی از ستایش آتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی، خطاب بدو گفته است:

تو در سیرت پادشاهی خویش سبق بُزدی از پادشاهان پیش
 سکندر به دیوار روین و سنگ بگذرد از جهان راه یاجوج تنگ
 تو را سدی یاجوج کُفر از زَرست نه روین چو دیوار اسکندرست^۱

می‌دانیم که بنا بر داستان‌های مذکور در قرآن کریم، ذوالقرنین، در برابر مزدمانی تبااهی آفرین و متجاوز که "یاجوج و ماجوج" خوانده شده‌اند سدی از فلزات ساخته بود^۲، و باز می‌دانیم که بسیاری از گذشتگان ما، ذوالقرنین مذکور در قرآن کریم را، همان اسکندر معروف تاریخ مقدونیه و یونان می‌شمردند، و می‌دانیم که مغولان را نیز، جزئی یا کلاً، همان قوم یاجوج و ماجوج قلمداد می‌کردند. این‌جا، در بوستان، سغدی، به آتابک می‌گوید که: تو در برابر قوم کافر یاجوج و ماجوج که همان مغولان باشند، سدی از زر کشیده‌ای؛ و اشارت شیخ به همین سیاست و تدبیر امرای دولت سلغریان است که از برای جلوگیری از حمله ویرانگرانه مغولان به اقلیم پارس، در برابر آن قوم وحشی ناباک و ناپاک، اظهار اطاعت و فرمان‌برداری کردند و هدایا و تحف و اموال بسیار به نزد مغولان فرستادند و خراجگزار آنان شدند تا مغولان نیز ایشان را بر حکومت پارس بازگذارند و پرخاشجویانه بر اقلیم تحت تصرف سلغریان نتازند؛ و البته از این رهگذر، به عموم باشندگان اقلیم پارس و نیز به کسانی که از دیگر جای‌ها بدان سرزمین پناهیده بودند نفع بسیار عاید شد و راحتی رسید^۳؛ و این، خود، شرحی دارد بیرون از حوصله سخنگاه حاضر.

۱. بوستان سغدی - سغدی نامه، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی

انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۳۹، ب ۱۵۴-۱۵۶.

۲. نگر: قرآن کریم، س ۱۸، ی ۹۳-۹۷.

۳. از برای تفصیل، نگر:

شرح بوستان، دکتر محمد خزایی، ج: ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳ ه.ش، ص ۵۹؛ و: بوستان سغدی - سغدی نامه، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۲۲۲؛ و: بوستان سغدی - با معنی واژه‌ها و شرح بیت‌ها و جمله‌های دشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی، نگارش: استاد محمدعلی ناصح، به کوشش: دکتر خلیل خطیب زهبر، ج: ۱۳، تهران: انتشارات صافی‌علیشاه، ۱۳۹۳ ه.ش، ص ۳۹؛ و: بوستان سغدی - متن کامل - شرح و گزارش از: دکتر رضا آرزایی‌نژاد - و: دکتر سعید قوه‌بگلو، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۹۶ و ۱۹۷؛ و: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «یاجوج و ماجوج»؛ و: فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، دکتر محمدجعفر یاحقی، ج: ۴، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۱ ه.ش، صص ۹۰۲-۹۰۵.

خود سعّدی، بارها و از جمله در همان بیث‌های بوستان و پیش و پس آن، از تجربه زیسته خویش و ثبات و اُمنیتِ نسبیِ اقلیمِ پارس در آن سده پُراشوبِ فتنه‌خیز و این که آن سززمینِ گرامی پناهگاهِ مژدمان شده بوده است، به صراحت یا کنایت سُخن گفته است.

بیاید آن بیث‌های بوستان و پیش و پس آن را که در ستایشِ اَتابکِ اَبوبکرِ بنِ سعّد بنِ زَنگی است بازخوانی کنیم:

<p>نَدارد جُزین کِشورِ آرامگاه حَوَالِیْهِ مِنْ کُلِّ فَجِّ عَمِیقِ کِه وَفَسَّتْ بَرِ طِفْلِ وِ دَرُویِش وِ پیر کِه نَنهاد بَرِ خَاطِرِش مَرهَمی خُدا یا! اُمیدی کِه دارد بَرآر... کِه صِپتِ کَرَمِ دَر جِهان می‌رُود... کِه دَسْتِ ضَعیفان بِه جَاهِش قَویست کِه زالی تَیَندیشد از رُسْتَمی... پَس از تَو نَدانم سَرانجام خَلق... بِگَرْد از جِهان رِاهِ یَا جُوجِ تَنگ نَه رویین چو دیوارِ اِشکندَر سَت سِپاسَت نِگَویَد، زَبانِش مَباد! کِه مُسْتَظَهَرُند از وُجُودتِ وُجود...^۱</p>	<p>گَر از فِتنه آید کَسی دَر پِناه فَطُوبی لِیابِ کَبیْتِ العَتیقِ نَدیدم چُنین گَنجِ وِ مُلکِ وِ سَریر نِیامد بَرش دَر دُنایِ عَمی طَلَبِکارِ خَیْرَتِ وِ اُمیدوار نَه دُکَرِ جَمیلِش نِهان می‌رُود از آن پِیشِ حَقِ پایگاهِش قَویست چُنان سایه گُشترده بَر عَالَمی بِه عَهْدِ تَو می‌بینم آرام خَلق سِکَندر بِه دیوارِ رویین وِ سَنگ تَو را سَدِّ یَا جُوجِ کُفَرِ از رُز سَت زَبانِ اُوری کاندَرین اُمن و داد زهی بَحْرِ بَخْشایش و کانِ جود!</p>
---	--

بصراحتِ سُخن از اُمنیتِ اقلیمِ پارس است و آرمیدگیِ خَلایق؛ آن هم در هنگامهٔ یا جوجِ کُفر؛ اُمنیتی که از رَهگذرِ سَدِ بَسْتَن در برابرِ یا جوجِ پدید آمده است؛ و اَلبَتَّه سَدی که بیش از روادِع و موانعِ طَبیعی، مُبْتَنی بَر تَدابیرِ سِیاسَتِ مدارانه و مَمْلَکَتِ دارانه است و نَرَمش و خُضوعی ناگزیر از برای حِفْظِ مَصالِحِ مُلکِ و مِلّتِ و جَوانِ و پیر.

سپاس‌داری از بابَتِ اُمن و امانی که به بَرکَتِ حُسنِ تَدبیرِ و سِیاسَتِ سُلُغُریانِ دَر اقلیمِ پارس پدید آمد، - چنان که زینِ پِیشِ نیز نمونه‌هاییش را اُوزدیم - یکی از مَضامینِ دِلْخواهِ شیرینِ نَفْسِی‌های شِیخِ شیراز است؛ چنان که در بوستان، در میانه‌های بابِ نَحْست، و

۱. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۱، ص ۳۸ و ۳۹، ب ۱۳۴-۱۵۸.

در جایی که یکسره قال و مقال از آداب سیاست و زری و حکمرانی و آیین فرمانروائی است، سغدی چنین سخن درمی پیوندد:

اگر خوش بخسبد ملک بر سریر
وگر زنده دارد شب دیرتاز
بمحمدالله این سیرت و راه راست
گس از فتنه در پازس دیگر نشان
یکی پنج بیتم خوش آمد به گوش
مرا راحت از زندگی دوش بود
مرا و را چو دیدم سر از خواب منست
دمی نرگس از خواب نوشین بشوی
چه می خسبی؟ ای فتنه روزگار!
نگه گزد شوریده از خواب و گفت:
در ایام سلطان روشن نفس،

نپندارم آسوده خسبد فقیر
بخسبد مزدم به آرام و ناز
اتابک ابوبکر بن سعد راست
نیند مگر قامت مهوشان!^۱
که در مجلسی می سرودند دوش:
که آن ماهرویم در آغوش بود
بدو گفتم: ای سرور پیش تو پست!
چو گلبن بخند و چو بلبل بگویی
بیا و می لعل نوشین بیار
مرا فتنه خوانی و گویی مخفت!^۲
نیند دگر فتنه بیدار گس!^۳

سغدی، شیراز عهد بوبکر سعد را مثالی عالی از برخورداری و کامرانی مردمان و آرمیدگی همگان قلم می دهد. جایی در حکایتی در بوستان، آن جا که می خواهد به وصف سیرت پادشاهی عادل و نیکوکار بپردازد، می سراید:

یکی عاطفت سیرت خویش گزد
بناگرد و نان داد و لشکر نواخت
خزاین تهی گزد و پُر گزد جیش؛
برآمد همی بانگ شادی چورعد،
خدیو خردمند فرخ نهاد

درم داد و تیمار درویش خورذ
شب از بهر درویش، شب خانه ساخت
چنان گز خلائق به هنگام عیش،
چو شیراز در عهد بوبکر سعد
که شاخ امیدش برومند باد!^۴ ...

۱. چنین است در ویراست استاد آنوشه یاد دکتر یوسفی.

در ویراست زنده یاد فروغی و چاپ گراف، «دیرباز» آمده است. نگر: کلیات سغدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۲۲۴؛ و: بوستان، شیخ مصلح الدین سغدی شیرازی، به اهتمام: گراف، وین، ۱۸۵۸ م.، ص: ۶۷، ب: ۳۴۹.

۲. لایذ شما نیز با من و سغدی همداستانید در آن که خصوص این فتنه، هرگز از پهنه ایران زمین کم مباد!

۳. بوستان سغدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۵۴ و ۵۵، ب: ۵۲۶-۵۳۶.

۴. بوستان سغدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۶۰، ب: ۶۶۷-۶۷۱.

این تصویر بزرگ‌نمایی شده که بی‌گمان در آن، از سویی واقعات مشهود در احوال، و از دیگر سویی حواطر موهوم برخاسته از آمال، همه و همه، با یکدیگر هم‌نشین گردیده و در هم تنیده‌اند، البته یادآور تصویری است که پیشترها در داستان‌های ملی ایران از روزگار بهرام گور ساسانی ترسیم می‌گردید^۱ و پسان‌تر از روزگار کریم خان زند و کیل‌الرعیای^۱ که از قضا او

۱. تصویر روزگار بهرام گور ساسانی در داستان‌های ملی ایران که گزارشی شاهنامه‌ی فردوسی مثل اعلای آن است، تصویری است سخت اساطیری و نمونه‌ی عصری زین و تا حدودی آرمانی از برای "دُنیا"ی ایرانی. بر "دُنیا" تأکید می‌کنم، چرا که آزمان‌های این عصر داستان‌ها هم بیشتر صبغه ناسوتی دارد و کامرانی مؤدمانش، کامرانی انسان‌هایی است که خوب می‌خورند و خوب می‌نوشند و خوب می‌پوشند و در لذت‌جویی غرقه‌اند. عصر بهرام گور، مثل شادکامی در دُنیا، حماسه‌ی ملی ماست؛ چنان که در همان شاهنامه، در نامه سالار سپاه ایران در پیکار با تازیان، یعنی: در نامه معروف رستم پسر هرمزد، به برادرش، که در آن شکست خوردن ساسانیان از تازیان و پاره‌ای از سرنوشت آینده ایران و ایرانیان پیش‌گویی می‌شود - و در واقع این نامه از جنس متونی است که برخی به اصطلاح «ادبیات بدزمانگی» می‌نامندشان (سنج: زرتشتیان، کتابیون مزداپور، ج: ۳، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۰. ش.، ص ۴۹) و نمونه‌ای است نمایان از مکتوبات شکوایی و پیش‌گویی‌های برساخته زرتشتیان سپسین از زبان گذشتگان، که به منبع / منابع شاهنامه‌ی فردوسی راه یافته بوده و فردوسی هم آن را نقل و گزارش کرده است (نگر: تاریخ ساسانیان - ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی - ترجمه [و] تحقیق و تعلیقات: علیرضا شاپور شهبازی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۹ و ۹۰) - آری، در آن نامه معروف، وقتی نویسنده نامه می‌خواهد از آینده تلخ و غمبار و شیوع هموم و اندهان سخن براند، چنین می‌گوید:

چنان فاش گردد غم و رنج و شور که شادی به هنگام بهرام گور

(شاهنامه، ویرایش سیم [چاپ مشکو]، به تصحیح و اهتمام: محمد نوری عثمانوف - و - رستم موسی علی‌اف - و - زیر نظر: مهدی قریب، ج: ۱، تهران: انتشارات شروش - با همکاری: دانشگاه خاورشناسی مشکو، ۱۳۹۱. ش.، ص ۲۸۰/۹، ب ۱۲۷).

باری، آیا بنای روایت داستانی پادشاهی بهرام گور و روزگار شادمانه وی، بر پایه تمایلات روحی و خواهش قلبی ایرانیانی صورت‌نپذیرفته است که در آوار سپسین همان شاهنشاهی ساسانی با فقر و فاقه و تلخ‌کامی و حتی محرومیت و تبعیض در برخورداری جنسی دست به گریبان بودند، و شورش آوازه‌مند مزدکیان و ماجراهای آن، نمونه‌ای از فوران احساسات و برجوشیدن خواهش‌های سرکوب‌شده ایشان بوده است؟ ... به دیگر سخن، آیا داستان بهرام گور، تصویرگر جهان مطلوب و شه‌یاری دلخواه این ناکامان آرزوبه‌دل نیست؟ ... در این باره باید جای دیگر بشرخ‌تر سخن گفت.

به هر روی، این که در تاریخ ملی داستانی ما، بزه‌هایی از تاریخ، از روند عادی رخدادها فاصله می‌گیرد و یکسره بر پایه پیش‌فرض‌های آندیشگی و خواهش‌های نفسانی و گرایش‌های عاطفی راویان روایت و در واقع بازسازی می‌گردد، و تاریخ، به جای گزارشی وقایع و احوال، مصروف انعکاس نقوش آمانی و آمال می‌شود، نکته بسیار شایان توجهی است.

گمان من‌بنده این است که ذهنیت ایرانی، با لحاظ مناسبت‌هایی که در میان می‌بوده است، برخی از بزرگ‌ها و شخصیت‌های تاریخی را برمی‌گزیده تا مخول انتقال آنبوهی از خواست‌ها و آزمان‌ها و آرزوها و آندیشه‌های خویش سازد.

۵۲۲

آینه پژوهش | ۲۰۶

سال ۳۵ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۳

نیز در شیراز فرمان می‌راند. با اِستِناد به شواهِد تاریخی، صدق این توصیفاتِ بُلندپروازانه را بر هیچیک از ادوارِ سه‌گانه مَدکور تأیید نمی‌توان کرد؛ لیک این واقعیت را نیز مُنکر نمی‌توان شد که در کنارِ مصائبِ بی‌شمارِ قَبَل از هر یک از این ادوارِ سه‌گانه یا مقارن با این ادوار، ذَهَن‌هایی که می‌خواستند تا تفاوتِ نسبیِ احوال و عهود را ترسیم کنند، خواه ناخواه در مقامِ روایتگری و توصیف به چُنین بزرگ‌نمایی‌های عجیب با آرزوآندیشی تَن داده‌اند.

به عنوان مثال، روایتِ بُنیادگذاریِ پادشاهی ساسانی به دَسْتِ اَزْدَشیرِ بابکان، آن‌گونه که در سَنَتِ ایرانی و متن‌هایی چون کزنامهٔ اَزْدَشیرِ بابکان و نامهٔ تَنسَر آمده است، بیش از آن که روایتی تاریخی باشد، بر پایهٔ آندیشهٔ سیاسی و ذَهَنیتِ مَطلوب و مَنظور دَسْتگاهِ سیاسی ایران در آن اَعصار سامان‌دهی شده است (نیز سَنج: درآمدی بر تاریخ آندیشهٔ سیاسی در ایران، [سَید] جوادِ طباطبائی، ج: ۸ - ویراستهٔ جدید -، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۷۸). ... چرائی‌اش نیز دور از ذَهَن نیست. ... از برای داستان‌پردازیِ جَهت‌دار و مَجال‌طُرُخ دادنِ آندیشهٔ سیاسی ساسانی حول شالوده‌گذاریِ یک حُکومت و مَشروعیتِ آن، بَهترین نمونهٔ اَزْدَشیرِ بابکان است که برآستی هم شالودهٔ سیاسی و حتّی فَرهنگی شاهنشاهی ساسانی را او نهاده بود و مُمیزاتی هم داشت که روایات داستانی را قابلِ شاخ و برگ دادن می‌کرد. ... بی‌گمان نباید انتظار داشت هیچ ایرانی در هیچ دوره از تاریخ، از برای روایتِ آندیشه‌های سَنَتی خویش در چُنین مقوله‌ای، پادشاهی نِگون بَخت چون یَزْدگَرِ شَهریار را برگزیند!

این که بشیاری از داستان‌های مَثونِ پس از اسلامی ما بر مَحورِ شَخصیتِ آنوشیروانِ عادل و سُلطانِ مَحمودِ عَزَنوی و شاهِ عَبّاسی صَفوی پَرِداخته شده است، به هیچ روی تصادفی نیست و بر مایه‌هایی از وقوف تاریخی روشن‌بینانه اِبتِناء دارد. ... اَخِر حُسنِ تَدبیر و کَمالِ سیاست و جلالِ ریاست را که نمی‌توان - مَثلاً - نسبت داد به شاه سُلطانِ حُسَینِ "یَحُشی دور" (دربارهٔ این لَقَبِ وئ، نِگر: آشنایی با تاریخ ایران، دکتر عَبدُالحُسَینِ زَرزین کوب، ج: ۴، تهران: انتشارات سَخَن، ۱۳۹۹ ه.ش.، صص ۳۱۴-۳۱۶).
روایتِ پَرِدازان، مَناسَبت‌ها را لحاظ می‌کنند، و از هَمین باب، عَنج و دلال و ناز و کِرشمه و عِشوه را نیز هَرگز به رُستَم دَستانِ نِسَبت نمی‌دهند! ... هَرکسی را بَهرِ کاری ساختند و هَر داستان و روایتی با شَخصِ (یا: اَشخاص) ویژه‌ای مَناسَب می‌تواند بود.

خَلَقَ اللهُ لِلْحُرُوبِ رِجَالًا وَرِجَالًا لِقُصَعَةٍ وَتَرِيدِ

۱. روزگارِ کریم خان زُند و خودِ کریم خان زُند، در تاریخ ایران، به مَثابَتِ یک عَصَر و یک حُکمران، هَر دو نوعی جنبهٔ اِستِثنائی دارند که بسیار شایستهٔ کُفَت و گوی است؛ کُفَت و گویی که در این مَجال مُمکِن نیست. ... عِجَالَةً باید دَسْتِ کَمِ سِه عُنُصُرِ "پَرهیز از بُلندپروازی" و "آسان‌گیریِ سَطحیِ نِگرانه" و "فَقْدانِ اَساس و شالودهٔ اِستِدامتِ پَدیر" را در حُکمرانیِ کریم خان لحاظ کرد. از این مَنظَر، حُکمرانیِ کریم خان، یک حُکمرانیِ نیم‌بند لَززان بود؛ و شاید مَهَم‌ترینِ عِلَّتِ آن هم که سلسلهٔ زُند، پس از "وَكیلِ الرَّعایا"، چندان نَباید، هَمین بود که از آغاز، پایهٔ اِستِواری نداشت.

از برای وقوفی اِجَمالی بر حال و هوای حُکمرانیِ کریم خان، نِگر:

آشنایی با تاریخ ایران، دکتر عَبدُالحُسَینِ زَرزین کوب، ج: ۴، تهران: انتشارات سَخَن، ۱۳۹۹ ه.ش.، صص ۳۲۲ و ۳۲۳.

گفتیم که آن سیاست مُجامَلَه و مُماشات و مُصالحَه با مُغولان، پس از وفاتِ اَتابک مُظفّرالدّین اَبوبکر بن سعّد بن زَنگی (ف: ۶۵۸ ه.ق.) نیز پهن گِرَفْتَه شد تا زمانی که در دولتِ سُلغری، اَتابک مُظفّرالدّین سَلجوقشاه بن سُلغرشاه بن سعّد بن زَنگی به سُلطنت رسید و این سَلجوقشاه، بر آن شِخَنگانِ مُغول که در شیراز بودند شورید و زَفْت آنچه زَفْت و با کُشته شدنش به سال ۶۶۲ ه.ق.، در واقع هم پادشاهی اَتابکانِ سُلغری و هم اِستِقالِ مَمَلکتِ پارس خاتمه یافت. اقلیم پارس بیش و کم تحتِ اِستِیلايِ مُستَقیم حُکومتگرانِ مُغول درآمد؛ لیک نام حُکومتِ سُلغریان یک چَند باقی ماند و صورتِ آن مُصالحَه آغازین تا مُدّت ها پس از قتلِ سَلجوقشاه نیز حَفْظ شد. بدین سان، پارس در درازنای چَند ده سال و بتدریج به دستِ مُغولان اِشغالگر افتاد و چون زمینۀ این اِستِیلا بمُروز فراهم شده بود، هرچَند حُکومتِ سُلغریان که بانیِ اَصْلِی مُصالحه بود از پائی درآمد و پارس هم از اِنْضِمام به قَلَمرو ایلخانان مُعاف نماند، بِرِخلافِ بیشینه دیگر بلادی که لگدکوبِ سَمّ اَسپانِ صَحرائوردانِ مُغول شد، در اقلیم پارس خونریزی و غارتِ فراگیری رُخ نداد و چنان زَحمتی فوقِ حَدِّ تَصویر و تَصوُر که از احوالِ مَرْدمانِ دیگر بلاد خوانده و شنیده‌ایم از برای رعایای سُلغریان فراهم نگزدید.

۵۲۴

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

الْعَرَض، در درازنای چُنین سال‌های پُر آفت و مَخافتی است که سعّدی بارها و بارها به مَثابَتِ یکی از اَندرزهای کانونی خویش به حُکمرانان و خُصوصاً اَتابکانِ سُلغری پارس، از لُزومِ "سازش با حَضَمِ زَبَدَسْت" سَخَن می‌گوید و در چون و چَند آن دادِ سَخَن می‌دهد.

به مُناسَبَتِ بَحْثِ از هَمائندی‌های بوستان و نَصیحَه‌المُلوک، دیدیم که شیخ در بوستان می‌فرماید:

هَمی تا بَرآید به تَدبیر کار	مُدارای دُشَمَن به از کاززار
چو تَنوان عَدورا به فُوتِ شِکَسْت	به نِعَمَتِ بیاید در فُتنه بَسْت
گر اَندیشه باشد ز حَضَمَتِ گَزَنَد،	به تَعویدِ اِحسانِ زَبانش بِنَد
عَدورا به جای حَسک، دُر بریز	که اِحسان کُند کُند دَندانِ تیز
چو دَستی نَشاید گَزیدَن، بیوس!	که با غالیان چاره زَرَفَسْت ^۱ و لوس ^۲ !

۱. زَرَق: دورویی، دورنگی، نیرنگ و فریب.

۲. لوس: چَرَب زَبانی.

۳. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷۳، ب ۹۹۴-۹۹۸.

و در نصیحة الملوک می نویسد:

«از جمله حُسن تدبیر^۱ پادشاه، یکی آنست که با خضم قوی دزنیچد و بر ضعیف جور نکند که پنجه با غالب افکند، نه مصلحتست، و دست ضعیفان بزنیچد، نه مرؤت.»^۲

و:

«تا دفع مَضَرَّتِ دُشْمَنِ به نعمت می توان کرد، خصوصت روا نباشد؛ که خون از مال شریف ترست، و عرب گوید: السَّيْفُ آخِرُ الْحَيْلِ، یعنی: مَصَافِ وَفْتَى رَوَا بَاشَد که تدبیر دیگر نماند. به هزیمت پُشْتِ دَادَنْ بِه که با شمشیر مُشْتِ زَدَنْ.»^۳

همو در باب هشتم گُلستان نیز، افسره‌ای از همین معانی و الفاظ به دست داده است و گفته:

«تا کار به زر برمی آید، جان در خطر افکندن نشاید. عرب گوید: آخِرُ الْحَيْلِ السَّيْفُ.

چو دست از همه حیلتی دَرگَسْتِ، حَالَاسْتِ بُزْدَنْ به شمشیر دست»^۴

و باز در رساله معنون به «در تربیت یکی از ملوک گوید»، می فرماید:

«با خضم قوی دزنیچد»^۵

و:

«با دُشْمَنِ قَوَى نَسْتِزِد»^۶

و:

«تا دفع دُشْمَانِ به مال و مدارا می شود، جان در خطر نهد؛ که به هزیمت پُشْتِ دَادَنْ به از آن که با شمشیر مُشْتِ زَدَنْ.»^۷

۱. در مأخذ چاپی: حسن و تدبیر.

۲. کَلِیَاتِ سَعْدِی، به اهِتَمَامِ مُحَمَّدِ عَلِيِّ فَرُوعِی، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۰، فقره ۷۲.

۳. همان، ص ۸۸۲، فقره ۹۰.

۴. گُلستانِ سَعْدِی، تَضْحِیحِ وَ تَوْضِیحِ: دَکْتَرِ عَلَامُحْسَنِ یَوْسُفِی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی،

۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۷۲.

۵. همان، ص ۸۹۲.

۶. همان، ص ۸۹۳.

۷. همان، همان ص.

آدمی با خواندن این سُطور آثار سعّدی با خود خیال می‌کند گویی مرام‌نامه و اساس‌نامه سیاست خارجی همان دولتی را می‌خواند که در برابر یا جوج کُفر (مُغولان) سدّی از زَر کشید و سعی کرد تا بخیره خود را دزگیر ماجراجویی‌های سفیهانه نسازد و در آن روزگار دُشوارِ مَحَنّت باز بیهوده بر مصائب و آلام مَرُدمانِ بی‌نوايِ کوفته خاطر و دل‌تنگ نیفزاید. ... ما، از جزئیات آنچه در دُربارِ آتابکانِ سُلغری گذشته و مذاکراتی که در این باره صورت گرفته است و کیستی دانایانی که آتابکان را به سوی سیاست‌های مَداراتی و مُماشاتی سوق داده‌اند، خَبَر نداریم؛ لیک به بَرکتِ آثارِ منظوم و مَنثور سعّدی، این اندازه می‌دانیم که شیخ شیراز هم در آن موقع باریک ناهموار و اوضاع دُرُشُناکِ ناگوار، راه کم‌زنی و تَدَلُّل و تَحَمُّل را پیش پای آتابک گذاشته و او را بر پیگیری آن سیاست مَدارات و مُماشات با مُغولان دِل داده است.

سعّدی، در این رویکرد بُلندنظرانه سیاسی و جهت‌گیری روشن‌بینانه فزهنگی، میراث‌برِ سُنّت فزهنگی عمیق و عریقی بود که علی‌الخصوص ریشه در تجارب مُمّادی سیاسی و نظامی و اجتماعی در فلات ایران داشت؛ در سَرزَمینی که در آن، شَهر و آبادی، به دُشواری و خون دِل پا می‌گرفت و آسمان با مَرُدمانِ گُشاده‌دلش بَخیلی‌ها می‌کرد و جَریان داشتنِ آب در هر کاریزش، به بهای جان‌های پیشینیان، بقایِ عُمَرِ پَسینیان را پائندان می‌شد. در این سَرزَمین که هرچندگاه یک‌بار از خاوران تا باخترانش عَرَضه تازش قوم و قبیله و تیره و عشیره‌ای می‌گذرید، طریقِ مُصالَحت و مُجامَلت و سازگازسازی تَدْرِجی مُهاجَمان با این بوم و بر، و فَوَائر از این، آنچه امروزیان تَبَدیل "تَهَدید" به "فُرَصَت" می‌خوانند، پیمودنی‌ترین طریقی بود که ادامه حیات و پائندگی شَهرآیینی را ضَمانت

۵۲۶

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بماند که لفاظان سیاسی معاصر ما هم غالباً جز لفظی پوک و توخالی و شعاری، چیزی از این مقوله خطیر و حقیقت‌چنین‌رای و تدبیر، با خود نداشتند؛ بَل حقیقتِ عَظیم و کاساز آن را، نه می‌خواهند و نه می‌دانند. تنها شعاری فریبا می‌دهند و وعده‌ای زیبا بر سر زبان دارند. اِشَارَتِ ما به "مُعاصِران" لفاظ بی‌هُنر، نه از آن‌جاست که مُدعی باشیم این‌گونه لفاظی و بی‌هُنری، پدیده‌ای است این‌روزگاری و چنان سُسْت‌رایانِ خیره‌درای در درازنای تاریخ ما اَشباه و اُمثال نداشتند! ... به هیچ‌روی!!! ... این گرفتاری‌مان هم البته، مانند بسیاری از دیگر گرفتاری‌ها، امروز و نوپدید نیست! ... تاریخ ما از رُشْتِ یاد چنان بی‌مایگان بیهوده‌گویی گران‌بار است و مجالی فراخ باید داد سخن از بیدارِ درازآهنگِ ایشان داده شود! خاک بر خاقانی شروانی خوش‌باد! که پنداری زبان حالِ ایران رنُج‌دیده ستم‌کشیده‌ما، بل واگویه‌گرِ «دزد دِل آزادگان همه روزگاران» بود، آن‌جا که می‌گفت:

می‌کرد و سیاست و وزان کارزان ایرانی بازها و بازها آن را آزموده، و به مدد خرد دوران‌دیش و دیده بصیر آخربین خود، آفاق سلوک در آن را پیش همگان گشوده بودند.^۱

از تازش‌های اشکندر مقدونی و سردارانش و نیز اقوام شمال شرقی در پیش از اسلام بگیرید، تا حمله کشورگشایان مسلمان در سده نخست هجری، تا تازش‌های صحرائوزدان و اقوام ترک تباری که در دوران اسلامی از شمال شرق ایران به فراخنای این پهنه تمدنی درمی آمدند، در همه این موارد، با شواهد کافی می‌توان نمونه‌های مبادرت عنصیر ایرانی را در سازگاری نمودن با مهاجمان و پیشگیری از افزایش قتل و نهب و تخریب و تالان نشان داد. به دیگر سخن، در همه این میادین، همیشه کسانی بوده‌اند که - به اصطلاح شایع: - "راه‌حل‌های دیپلماتیک" و تدابیر مصالحت جویانه را به میان آرند و اوضاع آشفته را سر و سامانی دهند و چندان که مقدور افتد در برابر خطری که پدیدار گردیده است، از منافع عمومی و مصالح همگانی پاسداری کنند.

تکرار این تجارب در فرهنگ و اجتماع ایرانی، جایگاه اشتهار و پایگاه راسخی بدین گونه از تدبیر سیاسی بخشیده بود، چنان که در واقعه هائله حمله مغولان، بی هیچ هم‌اندیشی

۵۲۷

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

آزاده‌دلان، گوش به مالش دادند
وز حسرت و غم، سینه به نالش دادند
پشت هتر آن روز شکستند دُرست
کاین بی‌هتران پشت به بالش دادند!

(نگر: ژئوه المجلدس، جمال خلیل شروانی، توضیح و مقدمه و... از: دکتر محمدآمین ریاحی، ج: ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۵. ش.، ص ۴۵ و ۴۶ و ۶۸۲-۴۰۹۴.)

۱. نظری متأملانه در تفصیل گفت و شنودهای مندرج در داستان رستم و اسفندیار شاهنامه - که اصل آن با احتمال عمری بیش از دوهزارسال دازد (سنج: جستاری چند در فرهنگ ایران، دکتر مهرداد بهار، ج: ۳، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶. ش.، صص ۵۸-۵۰ و ۶۰ و ۱۱۷؛ و: از اسطوره تا تاریخ، مهرداد بهار، گردآورنده و ویراستار: ابوالقاسم اسماعیل پور، ج: ۱، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۶. ش.، صص ۲۴۲ و ۲۴۳؛ و: نگاهی به تاریخ و اساطیر ایران باستان - تقریرات شادزوان استاد دکتر مهرداد بهار -، تخریر: دکتر سیروس شمیسا، ویراست دُوم، ج: ۱، تهران: نشر میترا، ۱۳۹۴. ش.، ص ۹ و ۱۰ و ۷۴) -، تصویر بغایت درخشان از پیشرفتگی و آرمودگی و فرهنگ‌مندی نخبگان ایرانی در فنون مذاکره سیاسی به دست می‌دهد و فرامی‌نماید که آنباشت تجارت سیاسی و نظامی، فکر ایرانی را به چه مهارت‌های شگرفی در کار مذاکره و طرُق جست و جوی راه‌حل‌های دیپلماتیک رهنمون شده بوده است.

ناگفته پیداست که این، تنها رویه و سویه سیاسی شایان تأمل زرف در آن داستان شگرف حماسه ملی ایران نیست. ... نمونه را، نگر: پیوند ادب و سیاست، دکتر علی اکبر آمینی، ج: ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۹۵. ش.، صص ۱۶۲-۱۸۰.

پیشین، شماری از نخبگان زمان، با ورزیدگی و کارافتادگی نمایان، هریک در موقعی و مقامی، همین ایشتر را پیش گرفتند، و دست و پایی کز دند و تقلائی، و به جان کوشیدند تا از حدت و شدت و زیان باری این ضربت مهلک ناگهانی بکاهند و در این کار توفیق چشمگیری هم یافتند. در آن هنگامه تاز و تاخت مغولان، خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ه.ق.)، یکی از درخشانترین چهره‌های کازبست تدبیر^۱ مماشات با خصم زبردست بود که توانست بخش بزرگی از موارث فرهنگی و علمی و حتی بسیاری از سرمایه‌ها و پشتوانه‌های اقتصادی و سیاسی جهان اسلام را از خطر نابودی برهاند و شمار کثیری از دانشوران و حاملان معارف و علوم را در برابر تندباد مخاطرات پاس بدارد و کاری کند کارستان که برخی، جانب مجددانه و احیاگرانه فرهنگی آن را، از برای ایران - و شما بیفزایید: اسلام -، با کار مجددانه و احیاگرانه فزوسوی بزرگ قیاس کردنی یافته‌اند.^۱

شیخ سعّدی، با گفته‌ها و نوشته‌ها و ایستارهایش، گوشه دیگری از همین تدبیر سیاسی را در اقلیم پارس نمایندگی می‌کزد و آتابکان سلغری را در سیاستی که در برابر مغولان پیش گرفته بودند دل می‌داد و تشویق و حمایت می‌نمود. ... کسانی بوده و کوشیده و خون دل‌ها خورده‌اند تا اقلیم آباد پارس، اگر هم بناگزیر به دست مغولان می‌افتد، با کمترین هزینه و کمترین کشمکش بیفتند، و شیراز عهد آتابک که شهری بوده است آباد با کثرت جمعیت و رفعت و آمد و هزارگونه ازدحام و مشغله و دل‌نوازی، باسانی میدان تیغ‌بازی مغول بی‌باک نگردد. ... نخبگانی چون سعّدی بروشنی دریافته بودند که ما هرگز نخواهیم توانست در خانه و زندگی خویش را بر مغول متجاسر تیغ‌زن فروبندیم و او را برای همیشه در آن سوی دز نگاه داریم. دانسته بودند که در میانه آن احوال و أهوال، از همزیستی با مغول چاره‌ای نبوده و نیست. پس منتهای آرزوشان این بود که مغولان دزهای زندگی را بر ایرانیان فروبندند و خانه را بر سر خانگیان ویران نکنند! ... اقلیم پارس در آن دوران موقعیت ویژه‌ای داشت و یکی از "جزیره‌های" ثبات به شمار می‌رفت و اگر نبود سیاست مماشات آتابکان با مغولان و تمهید نفوذ تدریجی مغولان، بی آن که به ویرانی بخشی از آبادترین اقالیم ایرانی در آن سامان بینجامد، هزینه‌های فراوانی بر فرهنگ و

۵۲۸

آینه پژوهش | ۲۰۶

سال ۳۵ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. از برای آگاهی تفصیلی‌تر از این عمل‌کزد خواجه طوسی و چنین داوری‌ها، از جمله، بگر:

دین و دولت در ایران عهد مغول، شیرین بیانی (اسلامی‌نودوشن)، ج ۲: حکومت ایلخانی: نبرد میان دو فرهنگ،

ج ۱: تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱ ه.ش.، صص ۴۰۴-۴۰۹.

اجتماع ما تخمیل می‌شد و نه تنها اژدهای ویرانی بخش بزرگ‌تری از دانش و معارف و یادگارهای تاریخی را به کام خویش درمی‌کشید، زمینه بسیاری از جوشش‌ها و رویش‌های فرهنگی و علمی سپسین هم در آن سرزمین از میان می‌رفت؛ سرزمینی که پسان‌تر نیز مسکن و مأوای نخبگانی چون حافظ و عبید زاکانی و میر سید شریف جرجانی بود و هم‌چنان مهد دانش و ادب و فرهنگ و مفاوضت فاضلان و عالمان... که می‌داند؟! ... اگر آتابکان سلغری و مشاوران و رایزنان ایشان قدری بی‌احتیاطی و ناپزوانی و بی‌مبالاتی می‌کردند و اقلیم پازس را در چنان موقع باریک و روزگار تاریک به دامن مخاطرت درمی‌افکندند، هیچ پیدا نبود پسان‌تر دیگر مزدانی چون حافظ در عرصه فرهنگ ما به ظهور برسند و - آنگونه که او کرد - آسمان را آسمانه برشکافند و صدای سخن عشق را در گنبد افلاک درآندازند! ... انگارش آن نیز سخت هول‌انگیز می‌نماید! ... در برابر مغول خون‌ریز بی‌تمیزی که جز مصالح خویش و هوسناکی‌های خود، چیزی در عالم نمی‌شناسد و از هیچ گونه سفک دماء و هتک نوامیس و أعراض باکی و ابائی ندارد، ای بسا کمترین واکنش ناسنجیده و عرض لخبه بل اظهار حیاتی که حمل بر تزک مماشات شود بسنده بود تا تجاؤز پیشگان و همدستانشان دود از نهاد دودمان‌ها برآورند و خاک آبادی‌ها را به توبره کشند! ... چرا باید خبط کرد و مغول کج‌تاب بدل‌عاب ولی سازش‌پذیر را رنجانید و در ازای آن هزار و یک تاوان به جان خرید؟! ...

۵۲۹

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

در درازنای تاریخ ما، دانیانی چون سعیدی، به استمرار زندگی و فرهنگ و شکوفائی آن می‌اندیشیده‌اند و با هوشیاری تمام رخت و پخت جامعه ایرانی را از وزطه‌های هلاکت‌بار بدر می‌کشیده‌اند. نجات همین اقلیم پازس که از دولت سر آتابکان و سیاست مماشاتی ایشان، از تازش مستقیم مغولان بزکران ماند، و در آن نندباد حادثه یکی از پناهگاه‌های جامعه و فرهنگ ایرانی شد، نمونه‌ای از هنر و کاردانی مزدان سیاست‌اندیشی است که از جاده حزم و احتیاط بیرون نمی‌شدند و ایران و ایرانی را فدای نمایش‌های قهرمانانه زودگذر و تهوڑهای سفاهت‌بار نمی‌کردند. تهوڑنمودن بی‌جا در عالم سیاست، گاه هزینه‌هایی بسیار بیشتر از آنچه در نظر اولی ترقب می‌رود بر دوش اهل مملکت خواهد نهاد؛ و فرزنانگان دانادل و روشن‌بین ما، این را نیک به جای آورده بودند.

بسا کسی بگوید که امثال آتابکان سلغری شاید هم قدری پرملاحظه و بی‌دست‌وپا بوده‌اند؛ چنان که تاریخ هم از بیشینه ایشان جوش و جلادتی حکایت نکرده است؛ و لذا

بعید نیست این سیاست‌های مداراتی و مماشاتی، مقتضای طباع آشتی جوی عافیت‌پرست ایشان بوده باشد. ... بینگارید که چنین بوده باشد. ... چه باک؟! ... چه باک از طباع مماشات پیشه مداراگری که شیوه مختارشان در تعامل سیاسی، آلت‌های به سود مردمان ایران زمین تمام شده و بی جهت توده‌ها را در دامان هلاکت نیفکننده است؟! ... در چنین فتن سیاسی، چه بسیار رشته تدبیر از کف می‌رود و امنیت مختل می‌گردد و معیشت مغشوش می‌شود و عامه مردم زیر دست و پا می‌روند و سامان زندگانی اجتماعی از هم فرومی‌پاشد. ... در چنین معارک غریبی، همین که رنج کمتری متوجه اوساط ناس شود و به عامه مردمان کم‌ترک بد بگذرد، خود نوعی از پیروزمندی محسوب خواهد بود. ... هیچ دولت را سزاوار نیست که راضی به تضرر ملت خود شود؛ و اگر - العیاذ بالله - چنین باشد، چنان دولت بی‌دولت را جز "خائن" چه نام باید کرد؟ ... کامیابی آتابکان سلغری در آن سیاست مداراتی، صفحه درخشان و کامیاب منحصر به فردی است در تاریخ ایران که باید همواره امید تکرار و تجدید آن را در امروز و آینده اقلیم حادثه خیز ما به دل بست و از همین روی هیچگاه از آن تجربه ممتاز و کامیاب غافل نشد. ... از فردا که خبر داد؟ ... به قول فخرالدین اشعد گزگانی:

شَنیدستَم که شبِ اَبسْتَن آید نَدانَد کَس که فَرِدا زو چه زاید!^۱
تَوَجِّه عمیق بدین نکته در بایست است که:

نوع نگرش و کنش امثال سعیدی در مماشات با خصم زبردست و کوشش در فروزان داشتن چراغ زندگی در پرتو نرغشی خردمندان، همان اندازه که در آن فضای پُراشوب قرن هفتمی و در زمانی که همه چیز جامعه ایرانی و اسلامی در آستانه نوعی فروپاشی جبران‌ناپذیر واقع شده بود، قابل فهم و قابل توجیه بوده است، در فضای پُزالتهاب تاریخ معاصر ما و بخصوص در آن صدسال پرحادثه که اکثر قریب به اتفاق گویندگان ذی‌نفوذ در اجتماع ایران و اندیشه‌وران مؤثر در فکر و فرهنگ و عقلائیات ایرانیان، زیر تأثیر مستقیم انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی روسیه می‌زیستند، بزنااتافتنی و نمود انفعال و بی‌حمیتی تلقی می‌شده است.

۱. وپس و رامین، فخرالدین اشعد گزگانی، با مقدمه و تصحیح و تفسیر: محمد روشن، ج: ۱، تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۷ ه.ش.، ص ۳۲۱.

از همین منظر، کسی چون دکتر علی شریعتی (۱۳۱۲-۱۳۵۶ ه.ش.) که هم‌چنان (و نمی‌دانم چرا؟!) نامش بر فلان دانشکده «ادبیات» ما گرانی می‌کند، بی‌گباره تزکِ آرزوم و «آدب» می‌کزد و شیخ شیراز را دُشنام دادن می‌گرفت و سَقَطْ کُفْتَنُ که چرا در جایی که مُغولان از شَرَق و صلیبیان از غَرْب بر جهانِ اسلام تاخته‌اند، مَزْدی چون سعّدی فارغ‌دلانه می‌سُروده است: «دِرْخْتِ عُنْجِه^۱ برآورد و بُلْبُلان مَسْتَنَد / جِهان جَوان شُد و یاران به عیش بَنَسْتَنَد»^۲! ... شریعتی که بنا داشت آموزگارِ مَذْهَبِ «جهاد» و «شهادت» باشد و بس، در برابر این همه اِغْتِنامِ فُرْصَتِ سعّدی از برای مَزِیْدِنِ حَلَاوَتِ حیات و اِذْرَاکِ شورِ زندگی، چنان با خویش بَرَنَمی‌آید و بی‌اختیار می‌شود که خطاب به شاعرِ دیرینه‌روزِ شیرازی چنین می‌نویسد:

«خُدا مَرگت بده که تو شاعرِ قَرْنِ هَفْتُمی؟! قَرنی که مُغول از شَرَق و صلیبی ها از غَرْب، این سَرزَمین را حَمّامِ خون ساخته‌اند!»^۳.

۱. یا: غنچه.

«غنچه» / «غنچه» ریخت و خوانشی است غالباً مغفول.

سعّدی در بوستان فرموده است:

دَلش گَزْچِه در حال ازو زَنجِه شُد / دَواکَزْد و خوش بوی چون غنچه شُد

(بُستان، شیخ مُصْلِخُ الدّین سعّدی شیرازی، به اِهْتِمَام: گِراف، وین، ۱۸۵۸ م.، ص ۱۱۴، ب ۷۶۷).

نیز نگر: فَرهَنگِ فارسی، دکتر مُحَمَّدِ مُعین، ج: ۹، تهران: مَوْسَسَه اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۷۵ ه.ش.، ۲/ ۲۴۴۳ و ۲۴۴۴؛ و: شَرَحِ سوْدی بر بوستانِ سعّدی، تَرْجَمَه و تَحْشِیَه و تَهْتِیَه مَتِنِ اِنْتِقادِی از: دکتر اَکْبَرِ بَهرُوز، ج: ۱، تبریز: کِتابفروشی حَقِیْقَت، ۱۳۵۲ ه.ش.، ۱/ ۴۷۶؛ و: بَهارِ بوستان، مُنْشی تیکچند مُتَخَلِّص به: بَهار، چاپِ سَنگی، ط: ۴، لَکهنو: مَطْبَعِ مُنْشی نَوکِشور، ۱۹۲۷ م.، ص ۱۷۲.

در بیشترین چاپ‌های بوستان و کَلِیَاتِ شیخ «غنچه» صَبْط کَزده و قافیه را باخته‌اند.

۲. کَلِیَاتِ سعّدی، به اِهْتِمَام: مُحَمَّدِ عَلی فُرُوعی، ج: ۱۵، اَمیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۴۹۳، غ ۲۲۶.

۳. کَویر، علی شریعتی، ج: ۱۵، مَشْهَد: سِپیده باوران، ۱۴۰۱ ه.ش.، ص ۳۳۹.

دَرَباره این پَرخاشِ سَبْکَسارانه شریعتی به سعّدی و بَعْضِ دیگر ایشتارهای وی در قِبالِ شیخ بُرْگوارِ شیراز، نگر: جَدال با سعّدی در عَضْرِ تَجَدُّد، کامیار عابدی، ویراستِ دُوم / ج: ۱، تهران: کتابِ بَهار - با هَمکارِی: دانشنامه فائز، -، ۱۴۰۱ ه.ش.، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

بَد نیست بدانیم که این ناقدِ زَبانِ دارِ خُراسانی، حتّی اِشکال‌های لُغوی و دَشْتوری هم بر سعّدی می‌گرفت؛ اِشکال‌هایی که اَلبَتّه در تَرارِوی نَقْدِ سَحْنِ سَنجانِ راستینِ وُزنی نَدازد.

تَفْصیل را، نگر:

سِرُو رَشید (باذنامه غلامرضا رشید یاسمی)، به کوشش: اِبْرَاهیم رَحیمی زَنگنه - و - سُهیل یاری [گُل دَرّه]، ج: ۱، کِروان‌شاه: اِنْتِشاراتِ دیباچه، ۱۳۹۶ ه.ش.، صص ۴۷۸-۴۸۳ / مَقالَه «حَطّا کِرِفْتَن بَر نَظْمِ سعّدی، اَفْصَحُ المُتکَلِّمین»، به قَلَم: جَمْشید سُرُوشیار.

براشتی مایه شگفتی است! ... آیا در سده هفتم مژدمان همه کار و بار و زندگانی خویش را
وانهاده بوده و جز ماتم داری و زاری و نیاحت پیشه‌ای نداشته‌اند؟!

این چه قائلی است؟! و این چه مایه بیگانگی است با جامعه‌شناسی و تاریخ‌دانی - که
از قضا بدروغ چنین قائل سبکسار خلیع العذار را بدان بلند آوازه ساخته‌اند؟! ... مگر
ساز و کار حیات آدمی بدین سادگی است و آفاق زندگی اجتماعی او بدین تنگی؟!

در قرن هفتم هجری نیز، با همه ناملايمات موجود، زندگی همچنان جاری بود و عشق و
شور و هوس دست از گریبان جامعه انسانی برنداشته بود؛ و از بن چرا و چگونه بزدارد؟ ...
مگر جریان زندگی باز ایستانی است؟

سرشت این جهان گذران چنان بوده و هست که در آن با گذر زمان، ولو به کوتاهی، سیاهی
غم و نامرادی و فراق با همه سهمگینی اش رنگ می‌بازد و غبار تکدر و ملالت بر آئینه دل‌ها
دیز نمی‌پاید و حال‌های نو به نو می‌رسد و دزهای تازه به روی جان آدمی گشوده می‌شود؛
گوش دل، هر چند از فریادهای جان‌سوز و جگرخراش پُر شده باشد، مادام که ذوق و دماغ
استماع نغمه‌های خوش و جان‌پزور نیز باقی است، از رغبت در این و اعراض از آن باز
نمی‌ایستد؛ و دماغ خیال‌آفرین از پختن سودا و پزوردن آرزوهای شیرین دور و دراز و بی‌منتها
دست بر نمی‌دارد. ... این است آدمی! ... و اگر سعدي، به مقتضای آدمیت خود، همچنان از
بهار دل‌نواز شیراز در شور و جنبش و طرب و اهتزاز می‌آمده است، و اگر به سائقه جان
انطباع‌پذیرش، نزهت و طراوت دست و دمن سرزمین روح‌انگیز پازس را طرب‌افزا می‌یافته
است، و اگر از مشاهده گردش چشمان سیاه شوخ شهر آشوب و لبان سُرخ بوسه‌خواه و
کرشمه‌های ظریف طاقت‌زبا دل از دست می‌داده است، و آنگاه در عالم آفرینشگری هنری
خویش، ما را با آن تجارب روحانی و لذائذ حیات و هوسناکی‌های ناگزیر بشر همراز و همنواز
می‌گردانیده و از تداعی خواطری که بارگ جان همه آدمیان آشنائی‌ها دارد جمیع آشنایان به
زبان فارسی را از خاوران تا باختران اقالیم مسکون شیرین‌کام و شکفته خاطر می‌ساخته
است، بر او حرجی نیست و هرگز سزای ملعنت هر ژاژخای بی‌سر و پای نمی‌شود.

به بیان صریح خود سعدي:

آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار هر گیاهی که به نوروز نجبند خطبست!

۱. کلیات سعدي، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۴۲۹، غ ۵۱.

... خلاصه، ... سعیدی آدمی بود! ... و آدمیت، چیزی نیست که با دست‌آویز آژمان خواهی یا انقلابیگری یا ... بتوان آن را بازگون و منقلب گردانید.

الْبَتَّةَ مَسْأَلَهُ فَقَطْ اَيْنَ نِيسْتِ كِه شَرِيعَتِي «انقلابی» بود و سعیدی «انقلابی» نبود؛ که صد الْبَتَّةَ نبود؛ و بماند که سعیدی و هم‌روزگارانِش از «انقلاب» بدین مفهوم جدید که در عالم سیاست قرن‌های اخیر و در پی رُخدادهایی بزرگ در فرانسه و روسیه و امریکای لاتین پدید آمد شناختی نداشتند؛ تا از بُنِ بخواهند انقلابی باشند یا نباشند. ... مَسْأَلَهُ بَسِي فَرَاترَ از این‌ها بوده و هست. ... عَلِي شَرِيعَتِي و اُمثال و اَتْبَاعِ او، از آن‌جا که به نوعی "کوته‌اندیشی" و "نزدیک‌بینی فرهنگی" دچار بودند، غَايَتِ قُصْوَايِ تَوْفِيقِ رَا دَر "جَنگِيدَن" از برای آژمان و "جان‌دادن" از برای آژمان می‌دانستند و از همین رهگذر با سعیدی که سهل است، با سُنَّتِ فَرْهَنگِي و سياسي مَدَارِاجوِيانَه شيعِي نيز نِزَاع و كِشَاكَش داشتند و با آن که به زبَانِ دَم از تَشْيِيعِ عَلَوِي می‌زدند، تَنها و تَنها بَخْشِي از فَرْهَنگِ شيعِي را که قابِلِ تَأْوِيلِ به مَفْهُومِ اَيْنِ رُوزگاري "انقلاب" بود و رَنگِ خُونِ داشت به رَسْمِيَّتِ می‌شناختند و اَلْباقِي را مُنْحَرِفِ و مُحَرَفِ می‌شمردند و به لَطَائِفِ اَلْحَيْلِ طَرْدِ و نَفِي می‌کردند^۱. در مُقَابِلِ اَيْنِ رُويكردِ بِي مَهار، اَن سُنَّتِ فَرْهَنگِي دِيرينِ ايراني كِه سَعْدِي يَكِي از فَرْزَنْدانِ راسِتين و مِيراثِ بَرانِ گَزِينِ اَن بود، به اَبادِي جِهانِ زَنْدگانِ و اِسْتِمْرارِ حَياتِ و بَرخُورْداري هايِ اَن و كاهِشِ هَزِينه هايِ جاني و مالي و تَقْلِيلِ فِشارهايِ رَوانِي می‌انديشيد، تا مانائي و پايائيِ شالوده هايِ تَمَدَنِي كَهَن را تَضْمِينِ كُنَد و مانعِ جَنگِ و دَرگيري شُود و شَهرها و اَبادي هَا را يَكْسَره عَرَضُه نَهَب و قِتال و اِرْهاق و هَدْم و جِدال و اِحْراقِ نَسازَد.

فَرَضِ كُنيد سَعْدِي گُوشي از برای شَنِيدَن سُخَنانِ اُمثالِ عَلِي شَرِيعَتِي می‌داشت و تَحْتِ تَأثيرِ اَلْقائاتِ او (شُما بگوئيد: اِغوائاتِ او!) شال و كُلاه می‌گَرْد و خَنجَرِي بَر كَفِ به پيشبازِ مَغولانِ نَدانَمِ كارِ يا صَلِيبانِ نابكارِ می‌رُفْت^۲ و يَكِ دو مُهاجِمِ حَبِيثِ بَدنِهادِ را

۱. بازخوانی پرونده انگاره «تَشْيِيعِ عَلَوِي / تَشْيِيعِ صَفَوِي» که علی شریعتی بر سر زبان‌ها انداخت و پیامدهای غریب این هیاهوی پُرحاشیه در فراخنای شناختِ دیانت و اجتماع و تاریخ، ضرورتی است فرهنگی که تفصیل آن را به سخنگاهی دیگر حوالت است.

۲. در مقام فرض، مسامحتِ کُردم و بَیْزَسيدَم که: تازه سعیدی خَنجَرِ بَر كَفِ، در آن تَهْوَرِ سَفِيهانَه شَرِيعَتِي بَسَنَد، دَقِيقًا بايَد به كُدام جَنبَه بَرُود و با كِه بَجَنگَد؟ اَن هَم در جايي كِه هِيچ جَبْئَه مُمْتَحِدِي وُجود نَدازَد و حُكْمرانانِ مُخْتَلِفِ اَحْيائِنا می‌كُوشَنَد از گَرْدشِ گَزْدونَه جَنگِي خُونِ بارِ مَغولانِ به سِودِ خويشِ و زِيانِ دِيگَرِ رُقبايِ مِيدانِ سياسي بَهْرَه بَجوئِنَد، و

هم از پا درمی آوزد و بعد از آن نیز در خون خود فرومی غلطید، و من و شما اینک از پس سده‌های سپری شده بر روانش دُرود می فرستادیم و از دل و جان آمرزشش را از خداوند متّان درمی خواستیم. دست بالا آن بود که مژد شیرازی تنی چنّد را نیز تحریض و تشجیع

حتّی دشتگاهِ خلافتِ عباسی، به جای تمهیدی جدّی در حفظ و جراسّتِ قلمرو خلافت، دارد از این که دشمندانِ قسّم خورده و معارضان داخلی و خارجی اش، با زیر سَمّ آسیبانِ مغولان لگدکوب می شونّد، یا از آوازه تازش مغولان و آیس می رَوُند و مَرعوب می گردنّد، حالی می کُنّد و نفسی خوش بزمی آوزد (نگر: دین و دولت در ایران عهد مغول، شیرین بیانی، ج: ۳؛ سیاست خارجی ایلیخانان در جهان اسلام، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵. ش.، ص ۸۶۵) و آلبته غافل است از این که آیین "نمدمالی" خود خلیفه بغداد نیز در راه است!

تاریخ آن روزگاران، بسیار خواندنی و عبرت آموز است... همه آنان که سر و کارشان با مغول افتاده بود، از جنس شیخ سعّدی نبودنّد... بر خلاف امثال سعّدی، نانِ عده‌ای همیشه در بر هم خوردن وضع موجود است؛ از باب «کاروانی زده شد، کار گروهی سره شد» (تفصیل را، در این باب، و درباره نمایش عصاره گونه‌ای از تاریخ ایران در این شعر منقول در تاریخ بیتهقی، نگر: جای پای سال‌ها - بیست مقاله درباره شاهنامه، آدب فارسی، تاریخ و فرهنگ ایران -، جلال خالقی مطلق، به کوشش: مهناز مقدّسی - و - هومن عبّاسپور، ج: ۱، تهران: انتشارات همیشه، ۱۳۹۷. ش.، صص ۳۹۳-۳۹۶).

این کاسبانِ هرّج و مَرّج همواره طالب آنند که به قول عوام: «خزبازار شروع شود!» دزهم ریختن سامان‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در یورش مغولان، بسیاری از طامعان و فرصت طلبان را در کار آوزده بود تا از آب گل آلود ماهی بگیرنّد!

در این میان عده‌ای دست حیل و دسیسه دراز می گردنّد تا اگر تغاری شکسته و ماستی ریخته است، اینان از سعادت کاسه لیس می مخروم نمائند... لابد شنیده‌اید - و در زبان عوام مشهور است - که: تغاری بشکنند، ماستی بریزد / شود دُنیا به کام کاسه لیسان.

وانگهی، وقتی مغول پهلوانِ مَعْرکه شده بود، ایرانیانی کاسه لیش هم بودند که می خواستند پیش از دیگران "کوچک آبدال" این پهلوان شونّد.

اگر کسی می خواست جدّی و جهّدی کُنّد و علمی به پایداری برافرازد، سوّجویان بدخواهی بودند که مساعدتِ مادی یا معنوی که نمی گردنّد هیچ، می کوشیدنّد سنگی بر سر راه او بیندازنّد، بل مُمانعتِ صریح نمایند، و به انواع دسائس و حیل و موانع تراشی، مساعی او را باطل کُننّد.

آنچه شماری از صاحب منصبان و دیوان سالاران ایرانی در آن ایام با یکدیگر کرده‌اند و بهره‌ای که این مردمان خودخواه مفسّین از تیغ تیز مغول در استیصال یکدیگر برده‌اند، براستی خواننده تاریخ را در بهت و خیرت فرومی برد، و چه بسا اگر شخص قدری بدبین باشد، این همه او را از خیالِ اصلاح امور در این بوم و بر فایغ تر و نومیدتر از آن کُنّد که بوده و هست! ... خواه خوشمان بیاید و خواه نه، عالم هولناک و رازآلود سیاست، همواره پُر از چاچول بازی و پُشت هم اندازی و ناجوان مژدی بوده و هست؛ و نوع سیاسیان، از لوٹ این پلشتی‌ها پاکیزه نیستنّد؛ اِلّا من رجم رُبک!

باری، با صرّف نظر از بازیگران سیاسی و طامعان قدرت و مکتت، شاید بیشینه مردمان و به ویژه آنان که سودای قدرت و بَرّوت نداشتنّد، همان توده‌هایی باشنّد که از مغولان مَرعوب بودند و تَوان پایداری هم نداشتنّد؛ پس بناچار خود را به دامان ایشان آنداختنّد!

۵۳۴

آینه پژوهش | ۲۰۶

سال ۳۵ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۳

کُند و قُوّت قلب بدهد تا خود را به همگامی بر صفِ مغولان زنند و جماعتی را از آن بدرگان فرومایه به درک و اصل کنند و خود نیز بر فور جان در بازند و به زمره سائلان فاتحه و یاسین در پیوندند... این، یک فرض است... فرض دیگر، همان است که خود سعّدی آن را محقق کرد. او به افق‌های بلندتر چشم دوخته بود. کوته‌اندیشی مژمن و نزدیک بینی فرهنگی نداشت. حیات آدمیان را باز بسته امید و نوید می‌دانست. از همین روی هم، امیدوارانه نوشت و سرخوشانه سرود و جهان ما را زیباتر از آن کرد که بود.

از قضا، یکی از همشهریان سعّدی است که قرن‌ها پس از وی سروده است:

گویند: به اقصای جهانست دیاری کائجا نکند حسرت و آندوه گذاری...^۱
و من بنده عرض می‌کنم:

راستی که چنین دیاری، اگر هست، جهان پر احساس شاعرانی است چون شیخ بزرگوار زبان آور نغزگفتار، سعّدی شیرازی؛ و اگر چنونی، جوان مزد آزاده حق پرست، در زمانه‌ای محنت خیز، هم‌زمانان داغدار دل‌فگار خویش را به چنان سرزمین بهشت آئینی به ضیافت بزرده و از مصائب و آلام و مرارت‌هاشان لختی کاشته است، بحق سزای ثناست؛ و جز کژطبع جانوران، زبان به قدح چنین تیمازداری‌ها و و شیرین‌کاری‌ها نخواهند گشود، و جز فرومايگان و بدگوه‌ران، دست بازداشتن از چنین دل‌داری‌ها و آندوه‌گساری‌ها را نخواهند ستود.

سعّدی، با خلاقیت ذوقی و ادبی خویش مجموعه‌ای بدیع و دل‌خواه از آثار نوآیین بر جای نهاد که چشمه زاینده است و دولت پاینده.^۲ جهان پهنآوری از آندیشه و ارزش‌های

۵۳۵

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بزگهای پراکنده، دکتر لطفعلی صورنگر، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۵ ه.ش.، ص ۱۴۲.

۲. این کوشانی و پویائی و کینشگری، ویژه سعّدی هم نیست... در آن دوران یک عالم عالم و شاعر و هنرمند و آندیشه‌ور داریم که علی‌رغم تطاول آیام، نشاط علمی و فعالیت‌های ذوقی و دماغی خود را تعطیل نکردند و برخی از درخشان‌ترین یادگارهای فرهنگی نوع بشر را پدید آوردند... علامه قطب‌الدین شیرازی (۱۰۶۳۴-۷۱۰ ه.ق.)، یکی از آن زمره است... بسا بدانید از قضا درباره همین مزد (قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی) که «از علمای بسیار بزرگ ایران و از نوابغ و آعجوبه‌های روزگار بود» و «در آن زمان که لقب‌های علمی معنی داشت و بی‌جهت کسی را حجة الاسلام و آیه الله و علامه نمی‌خواندند، [این] مُلاً قطب را «علامه شیرازی» یا «الشّارح العلامه» می‌نامیدند» (نقد حال، مجتبی میهنی، ج: ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ه.ش.، ص ۳۴۴)، این هم ادعا شده است که از خویشان نزدیک شیخ سعّدی شیرازی خودمان و مثلاً

والای انسان ساز که در آثار سعّدی تجلّی یافته است، نه فقط از برای ما که هموطنان و همزبانان اویم، که از برای دوستان و بیگانگان نیز قرن هاست که جاذبه‌ای شگرف دارد^۱ و به قول یکی از همانان، شیخ شیراز، «دوست و مشاور و راهنمای همگان»^۲ است. ... سعّدی، در خصوص همین زمینه سیاست اندیشی و سیاست ورزی، سخنانی در گوش از باب قدرت همروگارش فروخواند که به آبادانی بیشتر جهان و شفقت بیشتر جهانبانان بر خلق خدای بینجامد. تدابیری را گوشزد امرای دوران خود و همه دوران‌ها کرد که هنوز نیز - اگر کاژبندی در میان باشد! - بغایت کارآمد است. از جمله به سیاست ورزان هشدار داد که با درافتادن بیهوده با خصم زبردست، خویشان و خلق را در تنگنا نینهند و فرهنگ و اجتماع و اقتصاد را به سراشیب فرسایش تدریجی و نابودی فرویندازند. ... آیا همین پند سعّدی، چاره جانگاه‌ترین و آدمی‌فرسای‌ترین ایتلای امروز ایران ما نیز نیست؟

به قول خواجه نظام الملک طوسی (ف: ۴۸۵ ه. ق. ۱۰)، «... بنده از چشم بد می‌ترسد. نمی‌داند که این کار به کجا خواهد رسید. ...»^۳!

بازگردیم به جهان سعّدی و در این باره همین اندازه بگوییم که - به تعبیر داریوش شایگان -:

۵۳۶

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

- خالوی سعّدی بوده است. البته دژستی این مدعا نیز محل نظر است (بگر: همان، ص ۳۵۹ و ۳۶۰)؛ و خلاصه، - دست کم - مسلم نیست.
۱. وجود امثال سعّدی، چه در آن بزمه حساس سرنوشت ساز، و چه در درازنای زمانی که تا امروز بر مجموع خلایق‌های ادبی و فرهنگی وی سپری گردیده است، منبع خیرات و منشأ حسنات و برکاتی بوده است که چشمان نزدیک بین خرافان جزفه‌ای از ادراک ابعاد آن ناتوان است و فهم خود این معنی محتاج "تزییت" و "فرهنگ" دزخوری است که با قدری به مضرّف رسانیدن دُخانیات در بلده طیبه پاریس یا هر گورستان دیگر و از راه وزرفتن با اوهام شارلاتانی چون "لویی ماسینیون" منصور حلاجی (سنج: نامه‌های فرّوینی به تقی زاده، به کوشش: ایرج افشار، ج: ۲، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶ ه. ش.، ص ۱۴۲ و ۱۰۲-۱۰۱) وزیر و زبر کزدن صفحاتی چند از کتاب فضائل بلخ به عنوان پایان نامه (سنج: مجله ایران شناسی، زمستان ۱۳۷۲ ه. ش.، ص ۵، ش ۲۰، ص ۸۴۹ و ۸۵۰ / از مقاله «دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد - فردوسی -»، به قلم: جلال متینی) احدی را بحاصل نیامده است و نخواهد آمد. ... «سخن را روی با صاحب‌دلانت»!
 ۲. بگر: چشمه روشن: دیداری با شاعران، دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۸ ه. ش.، ص ۲۴۰.
 ۳. سیرالملوک (سیاست نامه)، خواجه نظام الملک طوسی، مقدّمه [و تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - با همکاری: انتشارات سخن -، ۱۳۹۸ ه. ش.، ص ۱۹۵؛ و: سیرالملوک، به اهتمام: هیوبرت داوک، ج: ۱۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸ ه. ش.، ص ۲۱۵.

«در دُنْیای سعّدی، جایگاهِ اِنسان پیشاپیشِ فُدرت، جامعّه، و خُدا، چنان است که آدمی برای بقا، و یافتنِ کوره‌راهی در هزارتوی حیات، گریزی ندارد مگر تمکین و تسلیم در برابر شرایطِ مُسلطِ زمانه»^۱. «او [= سعّدی] از نحوه بودن اجتماعی و حضور جمعی اِنسان سخن می‌گوید؛ انسانی که ناگزیر است در شرایط موجود بسوزد و با جفای روزگار بسازد»^۲.

آدمیان عصر ما خود را چیره‌تر و دست‌گشوده‌تر و کنش‌گتر از آدمیان آن روزگار می‌پندارند و گردن‌فرازی و سرکشی و "مَنْ مَمَّ" بیشتری دارند در برابر هر آنچه نه بر مراد ایشانست. لیک آیا آلت‌هایه از این گردن‌فرازی و دست‌اندازی بهره‌ای دندان‌گیر نیز می‌برند یا بیشترک خویشتن خویش را بی‌فایده می‌فرسایند؟

آدمی هنوز هم، با همه تحولات برخاسته از "مُدرنیّت" و توانش‌های فرآینده‌ای که از قیل بسطِ اکتشافات و اختراعات و علوم جدید حاصل کرده است، جز در توهمی شاعرانه نمی‌تواند گفت که: "چرخ بر هم زَنم از غیرِ مُرادم گزدد"^۳!

بلکه اقبالِ لاهوری می‌گفت:

عَجَب آن نیست که اِعْجَازِ مَسِيحَا داری عَجَب اینست که بیمارِ تو بیمارترست!^۴

آدمی در عصر سعّدی متواضع‌تر بود؛ و البته "تواضع"، در عصر سعّدی، تنها و تنها فضیلتی اخلاقی نبود که با اختیار کامل از برای تربیت خویشتن و رسیدن به پسندها و پاداش‌های دُنْیوی و اُخروی برگزیده می‌شد. تواضع، ثمره نوعی معرفت واقع‌بینانه به دائره تنگ توانایی خویش و خضوع در برابر آفاق گستریده ناسوتی و لاهوتی جهان هم بود که عجزِ اِنسانِ خاکسارِ بیچاره فروبسته دست را به رُخ او می‌کشید. اِذْراکِ مَجْبُورِیّت و ناگزیری بشر در بسیاری از ساحت‌ها بود. سعّدی و پیشینه هم‌روزگارانِش این معرفت و

۱. پنج اقلیم حضور (بخشی درباره شاعرانگی ایرانیان)، داریوش شایگان، ج: ۷، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۵. ش.، ص ۹۳.
 ۲. همان، ص ۹۵.
 ۳. دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح: پرویز ناتل خانلری، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱/ ۶۰۶، غ ۲۹۵، ب ۶.
 ۴. اشعار فارسی اقبال لاهوری، مقدمه و حواشی از: محمود علمی (م. درویش)، ج: ۳، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶. ش.، ص ۲۹۷.

اِدْرَاکِ رُزْفِ را در عُمّتی جان خود آندوخته بودند. ... ما هنوز هم فروبسته دَست و مَهوریم؛ هرچند این را باور نداشته باشیم.^۱

به بیان سعّدی:

چو روزگار نَسازد، سستیزه نتوان بُرد ضرورتست که با روزگار درسازی^۲

۱. بسیاری از کسانی که از مَشْیِ مُداراتی گُذشتگان ما اِنتقاد می‌کنند و در داوری درباره پیشینیان بنای کج‌تابی و بدل‌عابی می‌گذارند، از سر توهم و شکم‌سیری حریف می‌زنند و هیچ تصویری از نکبت و فلاکت حیات عامه و حتی خاصه در دنیای قدیم نداشتند و نمی‌دانند که به‌ویژه در اَحوالِ اِنحطاطِ سیاسی، بیشینه قدامت‌دچارِ عسرت اقتصادی و اجتماعی هم بوده‌اند، و از بُنِ وقتی از قُدزت و نُزوت و آبادی در مَقیاش‌های دُنْیایِ قَدیمِ سُخَن می‌گوییم، نباید این مفاهیم را با مصادیقِ پُر رُزق و بَرَقِ جدیدشان قیاس بگیریم. اگر خَرافانِ حَرفه‌ای لُختی زمام و راجی خود را بکشند و بدزن‌گند و بخوانند و بیاموزند، خواهند دانست که حتی خواص ایرانیان هم در روزگارِ قَدیمِ آن اندازه که این جُهالِ پندازنده خیال می‌کنند بَرخوردار و مُرفه نبوده‌اند و با آن اِمکاناتِ قَلیل و دُشواری‌های رَنگازَنگِ زندگی، بُلندپُروازی‌های مأمولِ این حَضرات، مُتصوّر هم نبوده‌است؛ تا چه رسد به اِمکانِ پَدیر!

روزگاران دور را زها کنید! ... تَصَفُّحِ اِجمالی هَمین کِتَابِ هَایِ خَاطرات و یادداشت و روزنگاشت که از روزگار قاجار بازمانده است کافی است تا فرایادمان آرد که بیشینه دیوان‌سالاران هم عیشِ رَغیدی نداشتند تا چه رسد به رعایا (نمونه را، نگر: روزنامه خَاطراتِ بَصیرالْمُلکِ شیبانی، به کوشش: ایرج افشار - و - مُحَمَّدِ رَسولِ دریاگشت، ج: ۱، تهران: اِنْتِشاراتِ دُنْیایِ کِتَاب، ۱۳۷۴. ش.، صص "سی و شش" - "چهل و دو") و حتی سُلطانِ صَاحِبِ قِیرانِ ناصِرالدّینِ شاهِ قاجار نیز سَفَرُ اَطْعَمَه‌اش از آنچه ما خیال می‌کنیم بسیار بی‌رونق‌تر بوده، و سِپَسِ تُو، عالی‌رُتبه‌ترینِ کارگزارانِ دولتِ عَلَیّه ایران، آن هم در راهِ سَفَرِ فَرَنگِستان، حتی وَسِیْلَهٔ نَقْلِیهٔ مُناسِبی نداشتند تا از طَهْران به قزوین و سِپَسِ گیلان رَهسپار شَوْنَد! (نگر: یادداشت‌هایِ روزانهٔ مُحَمَّدِ عَلیِ فَرُوعی از سَفَرِ کُنْفَرانسِ صُلحِ پارِس، به خواستاری: ایرج افشار، به کوشش: مُحَمَّدِ اَفشینِ وَفایی - و - پِژمانِ فِیروزبِخَش، ج: ۱، تهران: اِنْتِشاراتِ سُخَن، ۱۳۹۴. ش.، صص ۲ و ۴ و ۵).

اگر اَوَّلًا تاریخ بخوانیم، و ثانیًا توهمات ناشی از درآمدهای اخیر نفتی ایران را از ذهن و زبان خود دور کنیم، از گذشته و گذشته‌گانیمان توقعات بیهوده نخواهیم کرد و در باب اکنون و آینده نیز گریبانمان را از چنگال خواب و خیال خواهیم رها کرد.

فَقْر و مَسکَنَت و گُزَسَنگی و عُزْیانی و بَیماری و عَجْز و ناتوانی در دُنْیایِ قَدیم و پِیش از مُدِرِنِیت، در سُرق و عَرَب، اُموری شایع بودند. از هَمین روئ نیز بود که اگر در جایی نُزوت و رونق و آبادانی چهره نشان می‌داد، باید با چنگ و دَندان پاش می‌داشتندش و ...

باری، داوری درباره توانش‌های بَسَرِ پِیش از اِنْقِلابِ صَنعتی، با تکیه بر آنچه ذهن و خیال ما بدان خوگر شده، بکلی ناصواب است. در دُنْیایِ جَدید نیز حَظِّ بیشینه ما از توانش‌ها، هَمواره بسی کَمْتَر از آن است که آرزوآندیشی رسانه‌ای به ما اِلْقا می‌کند، یا سیاستمدارانِ طَرارِ رِبَانِ باز و عُدّه می‌دهند و ذهن و صَمِیرمان را به تَمَتّایِ تَحَقُّقِ پَدیری‌اش مَشْغول می‌دارند.

۲. کَلِیباتِ سعّدی، به اِهِتِمَام: فَرُوعی، ج: ۱۵، اَمیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، صص ۶۲۶، غ ۵۷۷.

۵۳۸

آینه پژوهش | ۲۰۶

سال ۳۵ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۳

[آبشخور آندیشه سیاسی سغدی]

• آبشخور آندیشه سیاسی سغدی کجاست؟

بی هیچ گفت وگویی شیخ شیراز، سغدی، مزدی بوده است مُسلمان و مُعْتَقِد و دَر دَرَجَه نُحُشْت قَائِل به تَبَعِيَّتِ سياست از شَرِيْعَت.^۱

او خود در رساله نصيحة الملوک بصراحت می گوید:

«... سَلْطَنَتٌ، مُطِيعِ شَرِيْعَتِ بَاشُد؛ نَه شَرِيْعَتِ، مُطِيعِ سَلْطَنَتٌ»^۲.

هیچ مُسلمان مُعْتَقِدی نیست که نُحُشْتين خِشْتِ بِنایِ هَر مَنِش و كُنِشِ اَيْنِ جِهَانِي خويش را، و از آن جُمْلَه: نُحُشْتين خِشْتِ بِنایِ سياست آنديشی و سياست وُزْزِي خود را، شَرِيْعَتِ اِسْلَام قَرار نَدَهَد؛ و سغدی هم از این قاعده مُسْتَثْنِي نبوده است.

باری، شَرِيْعَتِ، نُحُشْتين خِشْتِ بِنَا، بَلْ شالوده آن است؛ ليک در سياست آنديشی و سياست وُزْزِي، ماننْدِ بَشِياري از مَعَارِفِ و فُنُونِ ديگر، اگَرچِه اِزْتِزَاقِ نَظَرِي از شَرِيْعَتِ بَر هَر مُسلمان "لازِم" است، اِئْكَا به شَرِيْعَتِ به تَنَهَائِي "کافي" نیست؛ و به ديگر سَخْن: اِقتِصَارِ بَر شَرِيْعَتِ نَمِي تَوَانِ كَرْد، و بايد در بَرِاَفْرَاخْتِنِ اَيْنِ بِنَا، از مَصَالِحِ و مَوَادِّ عَرْفِي و بَشَرِي مُتَعَدِّد ياري گِرُفْت.

۱. دَشْتِ كَم از دورانِ مَشْرُوطه تا هَمِينِ اِمْرُوز، جَمَاعَتِي از آنديشه وُزَانِ غَالِبًا غَيْرِ مُتَشَرِّعِ و اَحْيَانًا دِينِ سِتِيْزِ، شَيْخِ سَعْدِي را به تَشْرِيْعِي حُشْكِ مَنسُوبِ دَاشْتَه و از اَيْنِ بَابِ او را مَلاَمَتِ كَرْدَه اَنَد.

در پاره ای از گرايش هاي شَرِيْعَتِ مَدَارَانَه سَعْدِي جايِ تَزْدِيْدِ نِيْشْتِ لِيكِ اَيْنِ كِه بَرِخِي «طَرِيْقَتِ» او را «مُتَبَتَّنِي بَرِ شَرِيْعَتِ قَشْرِي» قَلَمِ دَاَدَه اَنَد (نمونه را، نگر: زَوَالِ آنديشه سِياسِي در اِيْران - كُنتار در مَبَانِي نَظَرِي اِنْحِطاطِ اِيْران -، سَيِّدِ جَوَادِ طَباطَبَايِي، ج: ۴ - ويرايشته جَدِيْد -، تَهْران: اِنْشَارَاتِ كَوْبِر، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص: ۳۶۷)، بَرِاشْتِي جايِ تَعَجُّبِ اِست. ... اَيَا كَسَانِي كِه چُنِينِ تَصَوُّرِ و تَصْوِيْرِي از سَعْدِي دَاَزْدِ لَأَقْلِ يَكِ بَارِ عَزَلِيَّاتِ او را با حَوَاسِ جَمْعِ و دِلِ دُرُوشْتِ خَوَانْدَه اَنَد؟! ... بَعِيْدِ نِيْشْتِ خَوَانْدَه بَاشَنْد؛ لِيكِ اگَرِ هَمِ خَوَانْدَه بَاشَنْد، تَوِ كَوِيِي از سَرِ سِتِيْزِي كِه با اِسْلَامِ گِرَايِي پُررَنگِ سَعْدِي و هَزْ كَسِ دِيْگَرِي چُونِ او دَاشْتَه اَنَد، تَوَفِيْقِ فَهْمِ بُلُنْدَايِ سَخْنِ را از خويش سَلْبِ كَرْدَه و خُودِ را از سِيَاخْتِ دَرِ اَفَاقِ كُشْتَرْدَه آنديشه مَزْدِ مَخْرُومِ دَاشْتَه اَنَد.

چه دَرْدَسَرْتَانِ دِهَم؟! ... سَعْدِي، مَزْدِي مُسلمان و مُعْتَقِدِ بُوْد؛ مُسلمانِي و اِغْتِقادِ دِيْنِي نِيْزِ هَمَوَاْرَه جَمَاعَتِي از تَجَدُّدْمَاْبَانِ را تَلْخِ و تُرْشِ مِي كُنْد و مِي رَمَانْد؛ و چه باك؟!

۲. كَلْبَاتِ سَعْدِي، به اِهْتِمَام: فَرُوعِي، ج: ۱۵، اَمِيْرَكَبِيْر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۸۷۲، فِقْرَه ۴.

أَنْدَكْ تَأْمَلِي بَصِيرَانَه دَر كِتَاب و سُنَّت و تَارِيخ و سِيرَه بَسَنْدَه أَشْت تا مُبَيِّن دَارْد مَنِش و كُنِش خُود پِيَامْبِرِ أَكْرَم و دِيگَر پِيشَوَايَان دِين - صَلَوَاتُ اللَّهِ و سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ - دَر زَمِينَه حُكْمَرَانِي، با بَهْرَه جُسْتَنِ از عُرْفِيَاتِ زَمَان و مَعَارِفِ و تَوَانِشِ هَايِ بَشَرِي عَادِي هِيچ بِيگَانَه نَبُودَه أَشْت؛ بَلْ بَخْشِ بُرُزْگِي از سِياسِيَاتِ اِسْلَام، از هَمَان آغاز، با بَه خِدْمَتِ گِرِفْتَنِ دَانِشِ هَا و تَوَانِشِ هَا و آيِيْنِ هَايِ عُرْفِي شَكْل يافته أَشْت.

هَر چُنْد اين مَعْنِي از غَايَتِ وُضُوحِ نِيازِي بَه تَوْضِيحِ و تَشْرِيحِ فَرَاخِ دَامَنَه نَدَارْد، هَمَوَارَه از هُشْدَار و تَدْكَارِي دَر اين بارَه نَاگَزِيرِيْم؛ چِرا كِه بُوْدَه أَند و هَسْتَنْد بِي وُقُوفَانِي كِه أَحْيَانًا كُفْرَانِ مِي بَرُنْد أَندِيشَه سِياسِي دَر اِسْلَام، چِيَزِي جُز هَمَان شَرِيْعَتِ نِيسْت، و با صِرْفِ بَه كَارِ گِرِفْتَنِ فِئَه دَر قَلْمِرو أَندِيشَه و عَمَلِ سِياسِي، سِياسَتِ اِسْلَامِي پَدِيدِ مِي آيِد، و هَمِين كَار، از بَرايِ شَكْلِ دَادِنِ سِياسَتِ دَر اِسْلَام و از بَرايِ اِسْلَامِيانِ بَسِ اِسْت. ^۱ از قُضَا عَوَام و عَوَامِ زَدْكَانِي كِه چُنِين پِنْدَارِ خَام و تَصَوُّرِ نَابَانْدَامِي دَارُنْد نيز اَنْدَكْ شُمَار نِيسْتَنْد و گاه بَعْضِ خَوَاصِ نيز بَدِينِ اَوْهَامِ تَفْهُؤَه كُزْدَه أَند؛ تا اَنْ جَا كِه حَتّٰى تَجَدُّدْ مَابِ مَعْرُوفِي چُون شَيْبَلِي شَمَّيْل (۱۲۶۹-۱۳۳۵ ه.ق. / ۱۸۵۰-۱۹۱۷ م.) هَم كِه مُسَلْمَانِ نَبُود و بَرُخِي از بُنِ مُلْحِد و مَادِي مَشْرَبِ و بِي دِيْتِشِ مِي اِنْگَاشْتَنْد و لِي بَه هَر رُويِ بَه اِسْلَام و فَرْهَنگِ اِسْلَامِي عَلاقَه مَنْدِي دَاشْت و دَر سِتايِشِ نَبِيِ أَكْرَم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و اَمِيرِ مُؤْمِنانِ عَلِي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - سَخْنانِي كُفْتَه أَشْت كِه شُهْرَتِ يافته، دَر شِعْرِي دَر سِتايِشِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و قُرْآنِ كَرِيمِ، اَنْ جَا كِه اَنْ حَضْرَتِ رَا مُدَبِّرِ و فَرْزَانَه اِي نِيكُو مِي شِناسانْد، از جُمْلَه مِي كُويِد:

... وَ شَرَايِعَ لَوْ أَنَّهُمْ عَقَلُوا بِهَا مَأْقِيَدَ الْعَمْرَانُ بِالْعَادَاتِ
حاصِلِ مَعْنِي اين كِه: (مَنْ شَيْبَلِي شَمَّيْل، اگَر چِه بَه دِينِ اِسْلَامِ نِگروِيْدَه اَم، هَر كِزْ كُفْرِ نَمِي وِرْزَمِ بَه آيَاتِ مُحْكَمِ قُرْآنِ و پِنْدِ و اَنْدَر زُهْايِ اَنْ، و بَه) قَوَانِينِي كِه مَرْدَمَانِ اگَر اَنْ هَا را

۱. پِنْدَارِ بَسَنْدِگِي "فِئَه" دَر شَكْلِ دِهِي سِياسَتِ اِسْلَامِي و اِسْتِغْنايِ اَنْ از دِيگَر مَعَارِفِ و دَانِشِ هَا، چِيَزِي اِسْت كِه مَوْرِدِ اِنْكَارِ مَاشْت؛ و اين بُوْضُوحِ فَرْقِ دَارْد با نَظَرِيَه هَايِ فِئَهِي دَوْلَتِ دَر اِسْلَام؛ از جُمْلَه: نَظَرِيَه و لاِيَتِ فِئَه. دَر نَظَرِيَه هَايِ فِئَهِي دَوْلَتِ دَر اِسْلَام، از جُمْلَه: نَظَرِيَه و لاِيَتِ فِئَه، فِئَهانِ بَه بَسَنْدِگِي "فِئَه" از بَرايِ شَكْلِ دِهِي سَرْتاپايِ سِياسَتِ اِسْلَامِي و هَمَه تَدابِيرِ بَايِسْتَه دَر حُكْمَرَانِي قَائِلِ نَشُدَه أَند؛ و از بُنِ شَأْنِ يَكِ فِئَه راسْتِين، صاجِبِ هَر نَظَرِيَه اِي دَر فِئَه بَاشْدِ گُو بَاش، أَجَلْ از اَنْ اِسْت كِه دائِرَه دَانِشِ سِياسَتِ را بَه مايه هَايِ سِياسِي عِلْمِ فِئَه مَحْدُودِ سَازْد. ... اين تَوْضِيحِ و اِضْحاحاتِ را بَرِ مَنْ مَگِيرِيْد! ... از بَرايِ دَفْعِ دَخْلِ مُقَدَّرِ و جَلُوبِگِيرِيِ از "تَفْتِيْنِ" مُشْتِي بِيَهْدَه كُويِ هَمِيْشَه دَر صَخْنَه، گاه بَايِدِ بَه تَوْضِيحِ و اِضْحاحاتِ نيزِ پَرْدَاخْتِ.

بدرستی ادراک می‌کردند، هرگز از برای عمران و پیشرفت تمدنی خود، به عرفیات و آیین‌های دیگری روی نمی‌آوردند.^۱

سُخَن شِبْلِي شَمِيل، شاید شعر زیبایی باشد، ولی با آنچه از خود قرآن و سیره پیشوایان - عَلَيْهِمُ السَّلَام - می‌آموزیم، دز نمی‌سازد... شریعت اسلامی، مُتَكَفِّلِ آن نیست که جانشین همه علوم و فنون و معارف بشری گردد، و در درازنای تاریخ نیز اکثر قریب به اتفاق مسلمانان، نه چنین برداشتی از اسلام داشته‌اند و نه بر مقتضای چنین برداشتی عمل می‌کرده‌اند.

باری، سعیدی نیز چونان پیشینه سیاست‌اندیشان مسلمان، در سیاست‌اندیشی خویش، از آبشخورهای گوناگون سیراب گردیده و از افکار جوراجوری که در فراخنای تمدن اسلامی مجال طرح می‌یافته اثرها پذیرفته است.

به طور عام، ماده عمده اندیشه سیاسی در عالم اسلام، گذشته از کتاب و سنت و سیره، پندنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و خدای‌نامه‌های ریشه‌دار در ایران باستان بوده است، و نیز حکمت یونانی، و داستان‌ها و حکم هندی.^۲ عموم سیاست‌اندیشان مسلمان در درازنای زمان، از این آبشخورهای گوناگون، کم یا بیش، مستقیم یا غیرمستقیم، و گاه - به قول اهل مدرسه: - "مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ!"، جُرعه‌ها نوشیده‌اند. سعیدی نیز.

*

تَجْرِبَةُ "جهان‌شاهی" های هخامنشی و اشکانی و ساسانی و سابقه حکمرانی بر خاوران تا باختران جهان شهرآیین آن روز، ایرانیان را از آزموده‌ترین مردمان دنیای کهن در کار و بار سیاست‌ورزی و آیین حکمرانی گردانیده بود... گفته می‌شود: با آن که یونانیان در اندیشه سیاسی پیشینه‌ای دراز و ید بیضا داشته‌اند^۳، چون دانشمندان یونانی در حدود

۱. از برای شعر شِبْلِي شَمِيل و گزارش آن، نگر: سبزی در اندیشه سیاسی عرب (از حمله ناپلئون به مصر تا جنگ جهانی دوم)، حمید عنایت، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.
درباره خود شِبْلِي شَمِيل نیز که از معروف‌ترین و پرشورترین تجدید نظر طلبان عرب روزگار خویش به شمار می‌رفت، نگر: همان، صص ۴۵-۵۶.

۲. نگر: ماجرا در ماجرا (سیر عقل و نقل در پانزده قرن هجری)، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ج: ۱، تهران: انتشارات حقیقت، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۳. از جمله، سنح: سیاست، ارسطو، مترجم: حمید عنایت، ج: ۱۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۴۰۲ ه.ش، صص "بیست" - "بیست و دو".

تنگ دولت شهرهاي يونان آنديشه ورزي مي کردند، در امور راجع به حکم فرمايي و تدابير اجتماعي، از پاره اي از جهات، وسعت نظر ايرانيان را نداشتند^۱.

قلمرو پهنآور و تاريخ دراز هويت ملي مشتيم و فراز و فرودهاي سياسي و اجتماعي گوناگون در اين جغرافيا و تاريخ، فرهنگ ايراني را از تجارب کشوردارانه متنوعي سرشار گردانیده بود که با ژتاب هاي آن را به ويژه در ادبيات توانگر ايران زمين بوضوح مي توان مشاهده کرد.

سعدي شيرازي، مانند هر ايراني فرهيخته ديگر، از ميراث آنديشگي و تجارب جهان داري ايران گهن نیز بي بهره نبوده است؛ هرچند در اين باره نبايد هم به شيوه برخي از باستان پرستان افراطي در ورطه گزاف آنديشي افتاد.

ما مي دانيم بخش قابل توجهي از آنچه از فرهنگ و معارف ايران باستان به دوره اسلامي منتقل گرديده است، به آيين شهرياري و فنون کشورداري راجع مي شده و عامه مسلمانان در اين زمينه از فرهنگ ايراني و ديوان سالاري پيشرفته ايرانيان بسيار اثر پذيرفته اند.^۲ سهم عملي ايرانيان در شکل دهی نهادهای خلافت و مشارکت در اداره اقاليم تحت سيطره مسلمانان، از آن مساهمت نظري و معرفتي شان نیز بيشتتر بوده است و يك تصفح ديده ورانه تاريخ كفايت مي كند تا فرانمايد ديوان سالاري و کشورداري دسنگاه عريض و طويل خلافت، به ويژه در عصر خليفگان عباسي، با مشارکت همه جانبه عناصر ايراني صورت گرفته و از چشم اندازي، همانا دنباله گيري و استمرار "جهان شاهي" ساساني بوده است با صبغه عربي و اسلامي.

در تمام قرون اسلامي، تا روزگار خود سعدي، ايران باستان و فرزندگان آن، به نوعي مرجعيت و جاهت خود را در زمينه حکمت سياسي حفظ کرده بودند و کتاب ها پر از آندرزها و رهنمودها و تجاربي بود که از زبان ايشان و پيرامونيانشان به عنوان مژدماني

۵۴۲

آينه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تير ۱۴۰۳

۱. نگر: اصول حکومت آين، آرشطو، ترجمه و تخرشي: محمد ابراهيم باستاني پاريزي، با مقدمه: دکتر علامه حسين صديقي، ج: ۴، تهران: شرکت سهامي کتابهاي جيبی - وابسته به: مؤسسه انتشارات اميرکبير، - ۱۳۸۸ ه.ش.، ص "لد" (هامش).

۲. درباره تأثير فراوان سنت ايراني بر ميراث مکتوب سياسي در اسلام، بخصوص بر سنت نصيحه الملوك نويسي، از جمله، نگر:

تاريخ آنديشه سياسي در اسلام، پاتريشيا كرون، ترجمه: مسعود جعفري [جزي]، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

خَبیر به کار و تدبیر سیاسی و مَثَلِ اَعْلایِ جَهانِ داری نَقْل و واگویه می‌گزدید. ایرانیانِ باستان، از برای بیشینه پَسینیا نشان، - به اِصْطِلاحِ زَبانزُدِ مُجْریانِ رَسانه و روزنامه نویسانِ این روزها: "اُسْطوره"ی حُکمرانی و کازدانیِ سیاسی به شُمار می‌رفته‌اند.

در میراثِ مَکتوبِ سَعْدی، مَواردی هَسْت که در آن‌ها از قولِ شاهان و پَهْلوانان و بُزُرگان و فَرزانگانِ دورانِ پیش از اِسلام (و به تَعْبیرِ شایع در عَصْرِ سَعْدی: دوران «مُلوکِ عَجَم»^۱) سُخْنان و سِفارِش‌هائی نَقْل شده اَسْت، یا داستان‌هائی هَسْت که از اَقوال و اَفعالِ آن دیرینگانِ حِکایت می‌کُند؛ و اَلبَتَّه پاره‌ای از این کُفتارها و حِکایت‌ها بر رَهْنمودهایِ ویژهٔ سیاسی و حِکْمَت‌هایِ مُلک‌دارانه نیز اِشْتِمال دارد و با میراثِ سیاست‌اندیشانهٔ شیخ شیراز پیوندد می‌یابد.

در خود بوستان، این‌جا و آن‌جا می‌خوانیم: «سَنیدَم که دَر وَفْتِ نَزَعِ رَوان / به هُرْمُز چُنین کُفْت نوشیروان /...»^۲؛ و: «سَنیدَم که خُشرو به شیرویه کُفْت / دَر آن دَم که چَشْمَش ز دیدن بَخُفْت: /...»^۳؛ و: «سَنیدَم که شاپور دَم دَرکَشید / چو خُشرو به رَشْمَش قَلَم دَرکَشید»^۴؛ و: «سَنیدَم که جَمَشید فَرخُ سِرِشْت / به سَرچَشْمه‌ای بَر به سَنگی نِشْت: /...»^۵؛ و: «سَنیدَم که دارایِ فَرخُ تَبار / ز لَشْکَر جُدا مَاند روزِ شِکار /...»^۶؛ و: «چه خوش کُفْت گَزگین به فَرزَنَدِ خویش / چو بَرَبَسْت قُزبانِ پِیکار و کیش /...»^۷؛ و ...

در آن زَمان اَلبَتَّه مُتونِ مُتَعَدِدی به زَبان‌هایِ تازی و پارسی بود که در خِلالِ آن‌ها کُفْتاوردِهایِ پُرشُماری از بُزُرگان و نام‌آورانِ ایرانِ باستان به چَشْم می‌خوژد. بَرخی از این اَقوالِ بَرانستی ریشه در مَثَن‌هایِ پیش از اِسلامی داشت. بَعْضی نیز در دورانِ بَعْد از اِسلام با اَنگیزه‌هایِ گوناگون (و از جُمله: تاریخ‌سازی‌هایِ شُعبویِ مَسَلکانه!) به گویندگانی از

۱. دربارهٔ دَلالتِ تعابیری چون «عَجَم» بر ایرانی / ایرانیانِ پیش از اِسلام، زین پیش سَخَن کُفْتَه‌ام دَر: آینهٔ پژوهش، س ۲۵، ش ۲، ش پیاپی: ۱۴۶، خُرداد و تیر ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۸ و ۹ / از مَقالَه «عُلامِ عَجَمی» دَر کُشْتانِ سَعْدی، و ...».

۲. بوستانِ سَعْدی، تَضَحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۴۲، ب ۲۱۸.

۳. هَمان، هَمان چ، ص ۴۳، ب ۲۳۹.

۴. هَمان، هَمان چ، ص ۴۴، ب ۲۶۹.

۵. هَمان، هَمان چ، ص ۵۲، ب ۴۷۸.

۶. هَمان، هَمان چ، ص ۵۳، ب ۴۸۳.

۷. هَمان، هَمان چ، ص ۷۵، ب ۱۰۶۲.

دوره باستان نسبت داده شده بود. ... به هر روی، تزدیدی نیست که سعّدی امکان این را داشته است که در کتاب‌های پیرامونش اُقوال و حکمی چند را بیابد که از قول بُزرگانی چون آنوشیروان و بُزرگمهر و ... نقل شده باشد؛ لیک آیا بواقع سعّدی در نقل جمیع آن حکایات و کلمات راجع به شخصیت‌های باستانی، به منابع و اسناد مُقید و مُلتزم بوده است؟ ... سخت بعید می‌دانم که سعّدی چنین اِصراری داشته بوده باشد؛ و هرچند بی‌تزدید بخش بُزرگی از اندیشه سیاسی شیخ شیراز زیر سایه سوابق نظری و عملی جهان‌داری ایرانی شکل گرفته است و شیخ سعّدی چونان هر ایرانی فرهیخته و دانش‌آموخته و کتاب‌خوانده و فرهنگمند دیگری با جریان مستور فرهنگ ایرانی که از دورترین روزگاران تا عصر کنونی استمرار و استدامت یافته است، پیوستگی داشته، به نظر می‌رسد نام‌هایی چون آنوشیروان و بُزرگمهر و ...، بیش از آن که مرجع استنادی اُقوال را معین دارند، پیرایه سخنان وی اند و حضوری زینت بخش دارند تا به خوانندگان خاطرنشان کنند که پیشینه این اندیشه‌ها دور و دراز است و این سفارش‌ها و اندرزها از مژدمانی بُزرگ و جهان‌دارانی روزگاراژموده به یادگار مانده.

۵۴۴

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

همچنین از یاد نمی‌توان بُرد که بعضی شخصیت‌های باستانی مورد استناد سعّدی و هم‌روزگاران، از بُن شخصیت‌های واقعی تاریخی نبوده‌اند، و خود چند قرن قبل در ذهن و ضمیر ایرانیانی خلق شده و پَر و بال یافته بودند که نیاز داشتند آنان را چونان نماد یا اسم رمزی از برای حکمت‌موروث و نیاکانی خویش به جلو درآرند. یکی از روشن‌ترین و روشن‌گرتین مثال‌ها در این زمینه، خود "بُزرگمهر حکیم" است که متن‌های پارسی و تازی از نام و نشان و گفتارهای وی گران‌بار است و حتی نوشتارهایی به زبان پهلوی پدید آمده است تا واگویه‌گر دیدگاه‌های وی باشد، لیک علی‌الظاهر خود او وجود خارجی نداشته و شخصیتی یکسره داستانی و افسانه‌ای است.^۱

۱. نگر: داستان بُزرگمهر حکیم، آرتور امانوئل کریشتین سن، ترجمه و توضیحات: منیژه آخندزادگان آهنی، ج: ۱، تهران: انتشارات ظهوری، ۱۴۰۱. ش.، به ویژه ص ۱۱ و ۴۳ و ۵۰-۵۸؛ و: خسرو آنوشیروان: نوآوری‌ها و هشدارها، دکتر شیرین بیانی، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۹۹. ش.، ص ۷۱ و ۷۵.

از "لطائف ملّح" بعضی هم‌وطنان ما، این است که احتمال داده‌اند «مستشرقین و علمای غرب» با تشکیک در وجود تاریخی بُزرگمهر «در پی ایجاد خلایق [کذا!] در هویت ملی ما بوده» باشند (بُزرگمهر حکیم - کاوشی در باب کیستی او) آثار و سخنان وی در ادبیات و تاریخ، دکتر محمد رسولی، ج: ۱، تهران: انتشارات سبزان، ۱۴۰۱. ش.، ص ۵۵).

الْعَرَضُ، هَرچَند اَصْل ریشه داشتنِ اَندیشه سیاسی سعّدی در حِکْمَتِ موروث و تَجَارِبِ جِهَانِ داریِ ایرانی، قَابِلِ مُنَاقَشَت نیست، ای بَسَا سَعّی در پیُوندانیَدَن هَمّه آنچه از قولِ بُزْگَنانی چون اَنوشیروان و بُزْگَمهر در آثارِ سعّدی مَذکور است به روزگارِ پیش از اسلام، چندان قَرین توفیق نَباشد.

*

یکی از مُهمّترین اَبسُخورهای اَندیشگی شیخ شیراز را باید تَجَارِبِ رَنگارَنگِ زَندگانیِ خودِ او در شمار آوریم و آنچه به دیده تَفْحُص و تَفَرُّس در زَندگی روزانه پُرجوش و خُروشِ مَرْدمان دیده و از عَوَام و خواصّ ایشان شنیده. ... چه نیکو و بجا گفته اند که: "سعّدی کِتَابِ جامعهِ را بیش از کِتَابِ مَدْرِسهِ در مُطَالَعَه خویش داشته است"^۱.

امروز اگر به دیده تَحْقِیق بَنگَریم، تَزْدید نَخوایم کَرْد که پاره‌ای از سَوَانِح و اَسْفاری که شیخ در آثارِ داستانی اش مَذکور داشته است و تَذْکِرَه نویسانِ قَدیم آن‌ها را گزارشِ راستینِ سَرگَذشتِ او پِنداشته‌اند، چیزی بیش از جَوَلانِ حِیَالِ اَدَبی و نوعی داستانی پَرْدازی نیست و ای بَسَا سعّدی بسی از آن کسان و جای‌ها را که در حِکایاتِ گُلستان و بوستان به دیدارشان اِشارت کرده است، هرگز ندیده؛ لیک از دیگَر سَوی، در اَصْل سَفَر کَرْدگی و روزگار اَز مودگی مَرْد هیچ تَزْدید نمی توان کَرْد و بَر آن شَوَاهِدِ مُتَعَدِّد می توان اَوَزْد؛ و یکی از آن جُمْلَه، این است که سعّدی، نَه در ضَمْنِ داستان و تَضاعیفِ قِصّه پَرْدازی و مَقامه سازی و حِکایاتِ حِیالی و بَنْدبازی‌های اَدَبی، که در دیباجه بوستان و در بیانِ سَبَبِ نَظْمِ آن کِتَابِ شایگان، به سیر و سیاحت‌ها و دُنیا دیدگیِ خویش تَصْرِیح می کند:

دَر اَفْصایِ گیتی بگشتم بسی بَسر بُزْدَم ایتام با هر کسی
تَمَنُّع به هر گوشه‌ای یافتم ز هر خَزْمَنی خوشه‌ای یافتم
چو پاکانِ شیراز خاکی نهاد ندیدم؛ که رَحْمَتِ بَرین خاک باد!
تَوَلایِ مَرْدانِ این پاک بوم بَرانگیختم خاطر از شام و روم ...^۲

گُذشته از تَصْرِیحاتِ خاصّی از این دَست، آثارِ عامّ اَشْنائی با تَجَارِبِ سَفَر و

۱. نگر: از هَفْت پینکر تا هَشْت بَهشت (تأمّلاتی در شِعْرِ فارسی)، دکتر مُحَمَّد جَعْفَرِ مَحْجُوب، ج: ۱، تَهْران: اِنْتِشاراتِ مُروارید، ۱۳۹۳ ه.ش، ص ۱۹۹.

۲. بوستان سعّدی، تَصْحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۳۷، ب ۱۰۱-۹۸.

بيابان پيمايي و گجاوه نشيني و ... و ... و سر و کار داشتن با اصناف گوناگون انبای آدم و بنات حوا، در همه جای میراث مکتوب سعدي هويدا داشت.^۱

تو گویی شيخ، از باب دنياديدگي، مضداق اين دو بيت بوستانش بوده است:

عَرَبِ دِيدِه وَ تُرْكَ وَ تَاجِيْكَ وَ رُومِ زِ هَرِ جِسِّ دَرِ نَفْسِ پَاكَشِ عُلُومِ
جَهَانَ گُشْتِه وَ دَانِشِ اَنْدُوخْتِه سَفَرِ كَزْدِه وَ صُحْبَتِ اَمْوُخْتِه^۲
سايه سفرگذرگي و آزمودگي و تجربت اندوختگي سعدي را بر سياست انديشي هاي وي،
خاصه در باب اول بوستان، بروشنی می توان دید.

*

بر سر هم، سعدي بسيار ديده است و شنیده و خوانده و آنديشيده، و از هر خزمني
خوشه ای فراهم کرده است تا مجموع آن همان توشه دزخور و آندوخته بی بدیل آگاهی
گذرد که تصويرش را در کليات او می بينيم.

برو خوشه چين باش سعدي صفت كه گزد آوري خزمن معرفت^۳

۵۴۶

آينه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تير ۱۴۰۳

[واقع بيني توفيق انگيز]

● از خصائص بارز سعدي، يکي، واقع بيني فوق العاده اوست. ... اين که می گوييم:
«فوق العاده»، از آن جااست که مع الأسف در فرهنگ ما، خاصه در قرن هاي اخير، واقع بيني از
مدار عادات شايع بيرون رفته و حتی گاه و بيگاه به دلایلی که مبنتي بر جهان بيني هاي مثلاً
عرفانی و چه و چه هاست، گريز از پذيرش واقعيت ها، نوعی فضيلت قلمداد گرديده است.
خیال پروری و آرزواندیشی، بر فرهنگ عمومی و عادات شخصی ما سيطره یافته، و اجتناب
از روبرویی با واقعيات، چاره موهم بسیاری از دردهای مومن جانگاہ ما شده است. ... به قول
يکي از آنديشه وران هشیوار و تيزوپر اين روزگار: "قوت غالب ما همیشه شايعه بوده است" و

۱. در اين باره، از جهاتی بشرحت، سخن گفته ام در:

آينه پژوهش، س ۲۶، ش ۳، ش پياپی: ۱۵۳، مرداد و شهريور ۱۳۹۴ ه.ش.، صص ۵-۱۸ / مقاله «حقيقت سوانح و
أسفار شيخ شيراز».

۲. بوستان سعدي، تصحيح: دکتر يوشفي، ج: ۱۱، ص ۴۶، ب ۳۱۱ و ۳۱۲.

۳. بوستان سعدي، تصحيح: دکتر يوشفي، ج: ۱۱، ص ۱۹۲، ب ۳۸۲۸.

"سُتُونِ فِقْرَاتِ تَارِيخِ مَا رَا حُجَّيْتِ ظَنِّ مِي سَاژَد" ^۱ و "وَلَايَتِ عَاطِفَه بَرِ عَقْلِ، گوهرِ أَصْلِي تَارِيخِ اِجْتِمَاعِي مَا بُوْدَه وَ هَسْت" ^۲. ... تاریخ ما، پُر اِست از چک‌های بِلَا مَحَلِّي که در سِتَايِش یا نِکُوْهَشِ کَسَان و مَفَاهِيْمِ کَشِيْدَه اِيْم و سَلْسِلَه هَائِي که بِي سَبَبِ دَر جِهَتِ خُصُوْمَت یا مَوَدَّتِ جُنْبَانِيْدَه اِيْم. آری، به قولِ هَمَان بُرُزْگ، "ايران هَمِيْشَه مَرْکَزِ کَشِيْدَن اِيْن گُوْنَه چک‌های بِلَا مَحَلِ بُوْدَه اَسْت" ^۳. ... دَر چُنِيْن فَرْهَنگِ و اِجْتِمَاعِي، چَشْمِ گُشُوْدَن بَرِ وَاْقِع و جِدِّي گِرِفْتَنِ وَاْقِعِيَّتْ هَا و اِجْتِنَابِ اَز اَرزَوَانْدِيْشِي و خِيَالِ پَرُوْرِي، کارِ بَسِيَار دُشُوَارِي اِست که عَوَامَش تَاب و طَاقَتِ نَمِي اَرْتَنْد و خَوَاصَش خُوْش نَمِي دَاْرَنْد؛ وَلِي سَعْدِي، عَلِي رَعْمِ عَادَتِ رَايِج، و عَلِي رَعْمِ پَسَنْدِ بِيْشِيْنَه خَوَاصِّ و عَوَام، و عَلِي رَعْمِ ظَاهَرِ اَرزَوَبَاْرَهٗ عَاشِقِ پِيْشَه اش، وَاْقِعِ بِيْنِي رَا بَسِيَار بَسِيَار اَنْج نِهَادَه اَسْت.

سَعْدِي، بِيْش از بِيْشِيْنَه سُحْنِ گُوِيَانِ فَرْهَنگِ مَا، "اِنْسَان" رَا، با هَمَهٗ مَحْدُوْدِيَّتْ هَا و اَحْوَالِ گُوْنَاگُوْنَش، به رَسْمِيَّتِ شِنَاخْتَه اَسْت، و وَاْقِعِيَّتِ اَدْمِي رَا به سُوْدِ چِهْرَهٗ اَرْمَانِي اِنْسَان و اِنْسَانِيَّتِ - که او نِيْز نِيکِ مِي شِنَاسَدَش و هَمُوَارَه بَدَانِ فَرَامِي خَوَانْد - نَادِيْدَه نِگَرِفْتَه اَسْت؛ «ضَعْفِ بَشَرِيَّتِ» ^۴ رَا به رَسْمِيَّتِ مِي شِنَاسَد و نَاگُزِيْرِي هَايِ اِنْسَانِ ظَلُوْمِ جَهْوَلِ خَاکِ نِشِيْنِ رَا پِيْنُوْسْتَه پِيْشِ چَشْمِ مِي دَاْرَد و حَتِّي تَکِيَه گَاهِ رُوِيْگَرْدِ اِلْهِيَاتِي خُوِيْش مِي سَاژَد؛ چُنَان که دَر مُخَاطَبَتِ با خُدَايِ مُتَعَالِ عَرْضَه مِي دَاْرَد:

۱. «قوت غالب مژدم کشور ما، همیشه شایعه» بوده و ستون فقرات تاریخ ما را، - بعد از روزگار رازی و بیرونی، به ویژه بعد از مغول - «حجیت ظن» همیشه شکل داده است.» (بخارا - مجله، خرداد-شهریور ۱۳۸۸ ه.ش،، ش ۷۱، ص ۵۹ / از مقاله «سیره استاد ما آدیب»، به قلم: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی).
 ۲. «... مسأله سيطرة ولايت عاطفه بر عقل، در حقيقت، گوهر اصلي تاريخ اجتماعي ما بوده و هست، و بدون مطالعه در آسيب شناسي آن، اميد هرگونه پيشرفتي، از مقوله محالات است.» (تاريخ نيشابور، أبو عبد الله حاکم نيشابوري، ترجمه: محمد بن حسين بن خليفه نيشابوري، مقدمه [و] تصحيح و تعليقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ج: ۱، تهران: نشر آگه، ۱۳۷۵ ه.ش،، ص ۱۶؛ با اصلاح یک نا درستي حروف نگاشتي).
 ۳. بخارا (مجله)، خرداد-شهریور ۱۳۸۸ ه.ش،، ش ۷۱، ص ۴۷ / از مقاله «سیره استاد ما آدیب»، به قلم: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی.
 ۴. تغيير از خود سعّدی است.
- نگر: کُتِبَاتِ سَعْدِي، به اِهْتِمَام: فُرُوْعِي، ج: ۱۵، اَمِيْرگَبِيْر، ۱۳۸۹ ه.ش،، ص ۱۳۸؛ و: گُلِشْتَانِ سَعْدِي، تَصْحِيْح: دَكْتَر بِيُوْسْفِي، ج: ۱۰، ۱۳۹۱ ه.ش،، ص ۱۴۱.

مَنْ أَنْ ظَلَمَ جَهْلًا كَمَا كُنْتُمْ كُنْتُمْ
 چه خواهی از ضَعفا ای کریم و از جُهال؟!^۱
 انسان، در نگاه سعّدی، تاب آوری فوق العاده ندارد. او در قطعه‌ای بسیار نغز و پرمعز که از قضا درباره "خاموشی" و فضیلت آن ساخته است، با همان واقع بینی فوق العاده که در غالب اوقات داشته است و با آن وقوف زیرکانه بر گوناگونی احوال انسان که بر صفحات آثار او نمایان است، فرموده:

نَظَرُ كَرْدَمَ بِي عَيْنِ رَأْيٍ وَ تَدْبِيرِ
 نَدِيدَم بِي زِ خَامُوشِي، خِصَالِي
 نَكْوِيْم: لَبِّ بِيْنَد و دِيْدِه بَزْدُوْز
 وَلِيْكُنْ هَر مَقَامِي رَا مَقَالِي
 زَمَانِي دَرَسِ عِلْمٍ وَ بَحْثِ تَنْزِيْلِ
 كِه بَاشَد نَفْسِ اِنْسَانِ رَا كَمَالِي
 زَمَانِي شِعْرٍ وَ شَطْرَنْجِ وَ حِكَايَتِ
 كِه خَاطِرَ رَا بُوْد دَفْعَ مَلَالِي
 خُدايَسْتِ اَنْ كِه ذَاتِ بِي نَظِيْرَش
 نَكْرَدَد هَر كَزِ اَز حَالِي بِي حَالِي^۲

شیخ، در این قطعه، در کنار درس علم و بحث تنزیل (قرآن) که نمودار جدی ترین کارهای فرهنگی روزگار اویند و مصداق اتم اهتمام به کمال نفس انسان، از مقولاتی چون شعر و شطرنج و حکایت هم که نمودار تفنن های عصر شاعر و مایه دفع ملال بوده اند، گزیری و گزیری نمی بیند.

سعّدی نیک تفطن داشته است که این محدودیتهای و کم توانیها و عدم استقرار همیشگی در حالات عالی، مخصوص انسانهای عادی نیز نیست. در انبیا و اولیا نیز هست. ^۳ از همین روی در گلستان، به مناسبتی، با اشاره به داستان یعقوب

۱. کلیات سعّدی، به اهتمام فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۷۳۱.
 ۲. کلیات سعّدی، به اهتمام فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۸۳۸.
 ۳. برخی از متشّرعان خشوی و غوغائیان کژاندیش عصر ما، چنین باور داشت هائی را خلاف راست کیشی اسلامی می پندارند؛ لیک واقع آن است که شریعت شناسان صاحب قدم از ادعان بدین حقائق پروائی نداشته اند.
 نمونه را، فقیه و حکیم و عارف روشن روان قرن پیش، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (۱۲۷۴-۱۳۴۳ ه. ق.) - طاب ثراه - در کتاب سوّمئد اشرار الصلوة، به مناسبتی می نویسد:
 «... الأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى نَبِيِّنَا وَ أَوْصِيَائِهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - ... إِنَّ مَا يُشَاهَدُ مِنْ أحوَالِهِمْ، وَ يَدُلُّ عَلَيْهِمْ أَخْبَارُهُمُ الَّتِي لَا رَيْبَ فِيهَا، أَنَّ أحوَالَهُمْ مُخْتَلِفَةٌ بِحَسَبِ التَّجَلِّيَاتِ الْأَسْمَائِيَّةِ، بِمُقْتَضَى الْحِكْمَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَ الْعِنَايَةِ الرَّبَّانِيَّةِ، وَ الَّذِي لَا يَعْرِضُهُ الْأَحْوَالُ هُوَ الدَّاتُ الْمُنَزَّهَةُ عَنْ جَمِيعِ الصِّفَاتِ وَ الْحَالَاتِ، وَ الدَّلِيلُ عَلَى اخْتِلَافِ أحوَالِهِمْ يُعْرَفُ لِمَسْ تَأْتَلُ فِي آثارِهِمْ مِنْ ظُهُورِ الْخَوْفِ الشَّدِيدِ، وَ الرَّجَاءِ الْعَظِيمِ، وَ الْقُدْرَةِ وَ الْعَجْزِ، وَ الْإِخْتِبَارِ عَمَّا يَأْتِي، وَ التَّحْيِيرِ فِي مَا حَصَرَ، وَ الْعِلْمِ بِمَا كَانَ وَ يَكُونُ، وَ عَدَمِ الْعِلْمِ، وَ قَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -: «كَلِمَتِي يَأْتِي حَمِيرًا»، وَ ظُهُورِ بَعْضِ الْحَالَاتِ عِنْدَ نَزْوِلِ الْوَحْيِ.

نبی و یوسف گم گشته اش - عَلَیْهِمَا السَّلَام - که معروفِ حضور همگان است،
آورده است:

یکی پُرسید ازان گم کرده فرزند
ز مضرش بوی پیراهن شنیدی
که: ای روشن گهر پیر خردمند!
چرا در چاه کنعانش ندیدی؟!
بگفت: احوال ما برق جهانست
دمی پیدا و دیگر دم نهانست ...^۱

سعیدی، در قطعانش، از همین واقعیت ملموس، تبیینی تقدیرباورانه به دست می دهد که
آن هم شیرین و روشن گشت. می فرماید:

روز گم گشتن فرزند، مقادیر فضا،
چاه دزوازه کنعان به پدر ننماید

وَ بِالْجُمْلَةِ كَانَ أَمِيرًا لِمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ تَارَةً: "أَنَا فَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ"، وَ تَارَةً يُعْشَى عَلَيْهِ مِنْ ذِكْرِ النَّارِ، وَ يَقُولُ: "أَوْ مِنْ نَارِ تَنْضُجِ الْأَكْبَادِ وَ الْكُلَى، أَوْ مِنْ نَارِ نَزَاعَةِ لِلشَّوَى"، وَ يَخْرُ مَغْشِيًا عَلَيْهِ. وَ أَيْضًا كَانَ فِي بَعْضِ الدَّرَجَاتِ يَقْتَرِضُ مِنَ الْيَهُودِ دِزْهَمًا، وَ تَارَةً يُصَبِّرُ الثَّرَابَ فِضَّةً وَ ذَهَبًا، ... (أشهر الصلوة، آية الله الحاج ميرزا خواد آقا الملكي التبريزي، تهران: كتاب فروشي فرهمند، ۱۳۹۱ هـ.ق.، ص ۱۷۰ و ۱۷۱).
(حاصل معنی این که:

... انبیا و اوصیا - که آفرین های خدای بر پیمبر ما و اوصیای او و همگی ایشان باد! - ... مجموع آنچه از احوال ایشان مشهود می افتد و آن اخبار ایشان که جای هیچ شکی نیست، بر این دلالت می کند که احوال ایشان، به مقتضای حکمت الهی و عنایت ربانی، بر حسب تجلیات اشمائی، یکسان نیست؛ و آن گش که او را احوال گوناگون عارض نمی شود، همان ذات منزه از جمیع صفات و حالات - یعنی: خداوند سبحان - است. دگرشدن احوال انبیا و اوصیا، چیزی است که هرگز در آثار و اخبار ایشان تأمل کند بدان پی می برد؛ چه، می بیند که گاه خوف شدید از ایشان ظاهر گردیده است و گاه رجای عظیم، و گاه قدرت، و گاه عجز؛ گاهی از آنچه در آینده واقع می شود خبر می دهند، و گاهی در آنچه رخ داده است حیران می مانند؛ گاه به آنچه رخ داده است و رخ خواهد داد، آگاهی دارند، و گاه ندارند. زمانی پیمبر - که آفرین خدای بر او و خاندانش باد! - "کلمینی یا حمیرا" می فرماید، و به هنگام فرود آمدن وحی حالاتی بر آن حضرت عارض می گردد. سخن کوتاه؛ امیرمؤمنان - که درود باد بر او! - زمانی می فرمود که: "من، قسمت کنده و حصه دهنده بهشت و دوزخ ام"، و زمانی از یاد آتش دوزخ از هوش می رفت، و خود می گفت: "آخ از آتشی که جگرها و گزده ها - یا: پهلوها - را بریان می کند! آخ از آتشی که پوست سر را بسختی برمی کشیده می کند!" و بی هوش می افتاد. همچنین آن حضرت، در بعضی از درجات، از یهودیان دزهمی به وام می ستاند، و زمان دیگر خاک را به سیم زر بدل می فرمود. ...)

ما را در این مقام، با جزئیات این کلام مرحوم ملکی تبریزی و با یکایک مفردات شواهد و نظار وی - که بعضی آن ها درخور بحثی و مناقشتی است علی حده - کاری نیست. ... سخن ما، در چشم انداز کلی است.
۱. کلیات سعیدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۷۵؛ و: گلستان سعیدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۰، ۱۳۹۱ هـ.ش.، ص ۹۰.

باش تا دشت دهد دولتِ آیام وصال! بوی پیراهنش از مضر به کنعان آید!^۱

أحوال همه ما، به نوعی، چنین است. ... واقع بینی باعث می شود تا از توده های انسانی توقع های فوق عادت و طاقت نداشته باشیم و از جمله در عالم سیاست اندیشی که به نوعی برنامه ریزی حکیمانه از برای حیات و معیشت توده هاست، چیزهایی را که در طاقت ایشان نیست بر آنان تحمیل نکنیم و پیشاپیش - به تعبیر آنوری: - حلقه اقبال ناممکن نجانبانیم.^۲

سعّدی، برخلاف بسیاری از نخبگان همان اعصار سپری شده و روزگاران دور، در سازش افکندن میان "آزمان گرای" و "واقع گرایی"، بصیرتی ژرف داشته و توفیقی شگرف حاصل کرده است. او که از جانبی، سخت زیر تأثیر آموزه های صوفیانه و تفکر و تربیت خانقاهی بوده است و غالباً ذکر و زهد و قناعت عارفانه را نیک بزرگ می دارد و مقام رضا و توکل و تسلیم و تحمّل را به صدق دل و زبان می ستاید و به قول همروزگاران «شیخ عارفان سالک» و «قدوة المحققین» و «مفخر السالکین»^۳ بوده است، این را نیز نیک دریافته بوده که بیشترین فرزندان آدم، از وصول بدان مقاصد عالی ناتوان اند و هرگز بال و پری درخور چنین بلندپروازی ها فراهم نمی توانند کرد. سعّدی می دانست که حتی احوال بندگان خاص خداوند نیز "بزی جهان" است و پایداری و ایستادگی در مقامات آزمانی بلند را از همه خواص نیز توقع نمی توان کرد، تا چه رسد به عوام.

شیخ شیراز، با همین وقوف تحسین برانگیز، بیشینه خوانندگان و مخاطبان خود را، در عین سوق دادن و گرایاندن به سوی آزمان ها، از هرگونه تکلیف آزمان گرایانه نبرتاقتنی و فوق طاقت سبک دوش می دارد و واقعیت کم توانی ما آدمیان متوسط الحال را در صعود پلکان رفیع

۵۵۰

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. کلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۲۶.
۲. آنوری در قطعه ای فرموده است: «نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجانبانی» (دیوان آنوری، به اهتمام: محمدتقی مدّرس رضوی، ج: ۱، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷-۱۳۴۰. ش.، ۵۱۲/۲) و این عبارت وی را هم حافظ (نگر: دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح: پرویز نایل خانلری، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱/۹۴۶، غ ۴۶۵) و هم سلمان ساوجی (نگر: کلیات سلمان ساوجی، به تصحیح و مقدمه: دکتر عباسعلی وفایی، ج: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۶. ش.، ص ۳۹۰، غ ۳۶۸) در شعر خود به تضمین آورده اند و رواجی افزون داده اند: آن سان که مثلی شده است زبائزد.
۳. نگر: کلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۹۱۷/رساله «سؤال خواجه شمس الدین صاحب دیوان»، در ضمن «تقریرات ثلاثه».

آزمان‌ها می‌پذیرد. سعّدی می‌داند که جهان را مُتَوَسِّطان پُر کرده‌اند و مُتَوَسِّطان کم‌توش و کم‌طاقت و کوتاه‌دست‌اند. پس بی‌سبب ما میان‌مایگان را از بابتِ نُقصان و فُصوری که داریم خجالت نمی‌دهد و با اِلام به بُلندپروازی‌های ناشدنی، بی‌کباره از هرگونه اِمکانِ تحلی به فضائل نومیدمان نمی‌گرداند. از همین جاست که غالبِ پیشینه‌ها و بزنامه‌های این آموزگارِ فُرهنگ و زندگی، در قیاس با آنچه در آثار و اقوالِ دیگر نُخبگانِ آن روزگاران دیده می‌شود، زمینی‌تر و شدنی‌تر و پذیرفتنی‌تر است. او - چنان که اِشارتِ رُفت - اِنسانِ مُتعارف را به رَسْمیّت می‌شناسد و نیک می‌داند که سر زدنِ فُصور و تَقصیر از اِنسانِ مُتعارف، هیچ نامتعارف نیست، و بر دوشِ چُنین موجود ناتوانِ شِکَننده‌ای بازهای گران نمی‌توان نهاد.

سعّدی، درباره‌ی خویشتن و درباره‌ی همه‌ی ما، به آوازِ بُلند می‌گفت:

وَمَا أَبْرِي نَفْسِي وَلَا أَرْكِيهَا كَه هَرَجِه نَقْل كُنُنْد از بَشَر دَر اِمكائِست!

با دریغ بسیار بایدمان خستوگشت که از دیرباز بیشترینِ مُعلّمانِ اُخلاق و آداب، از چُنین واقع‌بینی توفیق‌انگیز و "انسان‌شناسی مغبوطی بی‌بهره بوده‌اند؛ و یکی از رُموزِ ناکامیِ نسبیِ این‌همه رَنخ‌زدن و قَلَم‌فُرسودن در حیطه‌ی نَصیحت و اُخلاق که دُست‌آوردِ عینی‌اش را در حال و روزِ مُنحَظِ اُخلاقِ مَن نوعی و بشیارت‌تر از بشیارانِ دیگر می‌توان نظاره کرد، همین ناواقع‌نگری و بُلندپروازی و آرزوآندیشیِ اِفراطیِ حاکِم بر سامانِ تعالیمِ اُخلاق و آداب است در فُرهنگِ ما. ... کوهی از کتاب‌های اُخلاق و عِزفان و نَصایح داریم که مُحتَوايِ آن‌ها تَناسُبِ چُنندانی با زندگیِ واقِعی و نیازهایِ راستین و توانمندی‌هایِ روحی و روانیِ ما مُخاطبان ندارد و لذا هیچ عَجَب نیست که - دور از جناب! - آنچه از حاصلِ این میراثِ گران‌بارِ اُخلاق و آداب در مَنش و کُنشِ اُمثالِ بَنده مُتَجَلی است، مایه‌ی سَرافِگُندی و سَرمُساری باشد.

سعّدی از موفق‌ترین و خودمانی‌ترین آموزگارانِ ما بوده است؛ و سَهْمِ واقع‌بینی وی در حُصولِ این کامیابی، سَهْمیِ نمایان است.

پایگاهِ بُلندِ واقع‌بینی در ذهن و مَنشِ سعّدی، به ویژه در سیاست‌اندیشی وی نیک تأثیرگذار بوده است، و از رویکردِ واقع‌بینانه‌اش در بابِ مُصالَحَتِ جویی با حَضم

۱. کَلِیَاتِ سعّدی، به اِهِتِمام: فُروعی، ج: ۱۵، اُمیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۴۴۲، غ ۸۲.

زَبَدِ نَسْت بگیریید تا دیدگاه صریح و تعیین کننده‌ای که در باب مشروعیت حکمران دارد - و پسان تر از آن بیشترک سُخَن خواهیم گفت -، همه و همه، مَهر و نشان این واقع بینی ستایش برانگیز مَنفَعَت خیز را بر خویش دارند.

مَن بِنده بی آن که سر سوزنی بر مقام شامخ بزرگانی چون مولوی و حافظ انکار داشته باشم - و چنین انکاری بر مَن مباد! -، شادمانی خود را پوشیده نمی دارم از این که جامعه ایرانی نَزَمک نَزَمک در حَقّ فِردوسی و سعّدی نیز حَقّ گزارِ پیشینش را از سر می گیرد و بخصّوص سعّدی که یک چنّد بر اثر تبلیغات مسموم شماری از تجدد مآبان کزرو از دایره توجّه کثیری از نواندیشان ایرانی بیرون رفته بود^۱ باز مورد اقبال نخبگان قرار گرفته است. بازگشت به سعّدی، یعنی: بازگشت به بسیاری از فضائل و زیبایی‌ها و از آن جمله بازگشت به اعتدال و واقع بینی درباره رعبت‌ها و طاقت‌های بشر. این واقع بینی درباره رعبت‌ها و طاقت‌های بشر، اگر از برای عامه مردمان مستحب مؤکد باشد، بر سیاست و وزان و برنامه ریزان اجتماعی و فرهنگی، فرض عین است.

[أَخْلَاقِ فَرْدِي وَ عَرَضَهُ عَمَلِ اجْتِمَاعِي]

● در قلمرو تربیت اخلاقی، یکی از خطاهای بسیار بزرگ، تحمیل اخلاق زاهدانه فردی است بر عرصه تعاملات گسترده و پیچیده و متنوع اجتماعی. این خطائی است که در جوامع دینی بسیار رُخ می دهد؛ و از رموز توفیق سعّدی، یکی، اجتناب وی از همین خطای بنیادین بوده است. ... سعّدی غالباً عرصه زهد فردی را با عرصه حکمرانی و سیاست و وزی در نمی آمیزد؛ و خوب کاری می کند. ... اخلاق زاهدانه فردی، چیزی است و لوازم تصدّی عمل اجتماعی، چیز دیگر.

داستان بسیار عبرت آموز اتابک تُکله که شیخ در بوستان آورده است - و گاه نیز مایه سوء تفاهم های غریب گردیده است^۲، نمونه ممتازی است از زرفای توجّه سعّدی

۱. شرح ستیز کثیری از تجدد مآبان را با سعّدی باز توانید خوانند در:

جدال با سعّدی در عصر تجدد، کامیار عابدی، ویراست دوم / ج ۱، تهران: کتاب بهار - با همکاری: دانشنامه فارس -، ۱۴۰۱ ه.ش.

۲. بالخصوص آن جا که سعّدی فرموده است: «طریقت بجز خدمت خلق نیست»؛ و بزخی، اولاً، «عبادت» را جائگزین «طریقت» کرده اند، و ثانیاً، سُخَن را بیرون از بافت مثن به تحلیل و نقد نشسته اند! و خلاصه نفی و انکار عبادت فردی را از کلام شیخ اشتیباط کرده اند! ... پزگشت!

به تفاوتِ مُقتضیاتِ صلاح و زهد و زوی فَرَدی با آن صلاح و زهد و زوی در مقامِ تَصَدّی اجتماعی.

حکایت، حکایتی است که بی‌گمان به بازخواندن می‌آزرد:

در اخبار شاهان پیشینه هست
 به دوران‌ش از کس نیاززد کس
 چنین گفت یک ره به صاحب دلی
 بخوایم به گنج عبادت نشست
 چو می‌بگذرد ملک و جاه و سریر
 چو بشنید دانای روشن نفس
 طریقت بجز خدمت خلق نیست
 تو بر تخت سلطانی خویش باش
 به صدق و ارادت میان بسته دار
 قدم باید اندر طریقت، نه دم
 بزرگان که نقد صفا داشتند

که چون تکلّه بر تخت زنگی نشست
 سبق بُزد اگر خود همین بود و بس
 که: عُمَرَم بسر رفت بی حاصلی
 که دریابم این پنج روزی که هست
 بُزد از جهان دولتِ الا فقیر
 بُندی بر آشفّت کسای تکلّه! بس!
 به تشبیح و سجاده و دلّی نیست
 به اخلاق پاکیزه درویش باش
 ز طامات و دعوای زبان بسته دار
 که اصلی ندارد دم بی قدم
 چنین خرقه زیر قبا داشتند!

۵۵۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تیر ۱۴۰۳

اتابک مظفرالدین تکلّه (حکومت: ۵۷۱-۵۹۱ ه.ق.)، پسر اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود (حکومت: ۵۵۸-۵۷۱ ه.ق.)، از اتابکان پارس و یکی از شخصیت‌های برجسته سلسله سلغریان است که روزگارش آکنده بود از آشوب‌ها و درگیری‌های نظامی؛ با این همه، او را مردی عارف‌منش و دیندار و پسندیده‌کُردار شناسانیده‌اند که با آن که می‌توانسته است سرزمین‌های مجاور اقلیم خویش چون کرمان را متصرف شود چنین سوداها در سر نمی‌پخته و همواره از تجاوز به اقلیم همسایه می‌پرهیخته و با مردمان به نیکویی رفتار می‌کرده و درویشان و اهل عِزفان را نیز گرامی می‌داشته است. به روایت جَنید شیرازی، تکلّه یک بار به خدمت شیخ زین‌الدین مظفر بن روزبهان بن طاهر، از صوفیان وقت شیراز، رفت و شیخ او را موعظه کرد و تکلّه بسیار گریست. تکلّه به صوفی نامی، شیخ روزبهان بقلی شیرازی، هم ارادت داشت و او را از فسا به شیراز فراخواند.

۱. بوستان سغدی، تضحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۵۵، ب ۵۳۷-۵۴۷.

حکایت سعّدی در بوستان نیز نمودار نیک نفسی و قناعت و بی‌اعتنائی تکلّه به اقتدار دنیوی است.^۱

این حکایت، اگر یکسره خیال پرورد نیز باشد، تمییز و پسند سعّدی را در تفکیک دو گونه صلاح و زهد زاهدان خلوت‌گزين و زهد و صلاح حاکمان و متصدیان امور اجتماعی بروشنی بازگو می‌کند.

إبلاغ یا تحمیل اخلاق زاهدانه فردی به عرصه اجتماعی، حتی در مستحسن‌ترین گونه‌هایش، می‌تواند از مصادیق بیّن "گم‌کردن سوراخ دعا"^۲ باشد!^۳

از آن جا که دریافت دینی غالب اندیشه‌وران قدیم ما در تنگنای اخلاق فردی - و آن هم غالباً با خوانشی زاهدانه و صوفیانه - مخصور بود و لوازم متفاوت اخلاقی بودن را در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و حوزه عمومی چندان به رسمیت نمی‌شناخت، بیشینه کسانی که نقطه عزیمت رهنمودهای خویش را همین دریافت دینی قرار داده‌اند، از عهده جواب‌گویی حاجات واقعی ملموس در پهنه سیاست و اجتماع و حوزه عمومی

۵۵۴

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. یگر: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، ج ۶، ج ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳. ش. ۰، ص ۴۹۲ و ۴۹۹.

۲. به قول مولوی:

گفت شخصی: خوب وزد آوزده‌ای
لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای!

از برای تفصیل ماجرا، یگر:

مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بلخی، به تصحیح و مقدمه: محمد علی مؤجد، ج ۱، تهران: انتشارات هروس - فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۶. ش. ۰، ۲ / ۹۰۴، ص ۴، ب: ۲۲۲۲ به بعد.

۳. این که بعضی خطیبان روزگار ما به جامعه بی‌قرار از فشار کم‌رشدن اقتصادی سفارش کم‌خوری و کم‌خواهی و قناعت و صبری و سکوری می‌کنند و سخنشان - اگرچه به خودی خود مؤجّه باشد - نه تنها با اقبال روبروی نمی‌گردد، کمال وقاحت و شوخ‌رویی و منتهای بی‌آزمی و خیره‌چشمی شمرده می‌شود، از آن جاست که اخلاقی زاهدانه فردی را به عرصه اجتماعی تحمیل و سوراخ دعا را گم کرده‌اند؛ آن هم در زمانه‌ای که آن‌دک شمار نیش‌تند کسانی که گمان دارند خود این گویندگان چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند!

... این خانه را زفت و رویی باید! ...

نعم ما قیل:

از خدا خواهیم به حقّی مضطّفی، تا زهاند دین ما را از دو چیز:

خرمقدّش‌های شیرین عقل گول؛ واعظان گوش‌ت‌تلخ بی‌تمیز!

برنیامده‌اند و آنچه گفته‌اند بیشترک آزمایان گرایانه بوده است و سخت بدور از واقع مشهود ملموس و عمل‌پذیری مطلوب.

همین تاریخ معاصر ما، چهره‌های شاخص و نامداری را به خود دیده است که اگر زندگی اخلاقی پارسایانه خویش را در محدوده مسجد و محراب و مدرسه پی می‌گرفتند بی‌گمان بسیار نیکبخت‌تر و هزاران بار محبوب‌تر از زمانی از دنیا می‌رفتند که با همان اخلاق و روش زاهدانه فردی پای در مناسبات اجتماعی و میادین اقتدا و زوری نهادند، و چون منطبق متفاوت عمل در این عرصه‌ها را نمی‌شناختند، مایه رسوائی‌ها و تباهی‌های عظیمی شدند که هرگز از ایشان توقع داشته نمی‌شد.

بیایید تاریخ معاصر و حب و بغض‌های دزدسرافرین آن را رها کنیم و قدری به عقب برویم؛ مثلاً به روزگار آخرین پادشاه نامدار صفوی... از برای ما ایرانیان که هنوز خاطره سقوط دولت صفوی و روند هول‌انگیز این فروپاشی خوشونت‌بار در پی شورش و اغتشاش افغانانی که خود رعایای این دولت بودند، تا اندازه‌ای زنده است و هنوز که هنوز است، گرانی بار آن رخدادهای شوم از ذهن‌ها و یادها مان برداشته نشده، عبارت سزاست و رسای پدر کروسپینسکی نصرانی (۱۶۷۵-۱۷۵۶ م.) در توصیف شاه سلطان حسین صفوی بسیار معنی‌دار و تکان‌دهنده است و شاهدهی است قاطع و گواهی است از یاد ترفتنی بر نابسندگی تحلی به فضیلت مهربانی و انسانیت در کار حکمرانی و تصدیی امور حوزه عمومی. حکمرانی پیرومندان، در کنار انسانیت و مهربانی، مستلزم زیرکی و کازدانی ویژه‌ای است که گاه مظاهر آن چندان هم به مذاق معلمان غالباً صوفی مزاج اخلاق فردی خوش نمی‌آید!

کروسپینسکی لهستانی که خود راهبی یسوعی بود و از پیش از یورش افغانه در اصفهان سکونت داشت و سقوط پیرانده تختگاه صفویان را به چشم سر نظاره‌گر بوده است و گزارش‌های مبسوط قابل توجهی از چگونگی‌های فروپاشی دولت صفویان به دست داده، در آغاز بحثی درباره شاه سلطان حسین نوشته است که او «انسان‌ترین، مهربان‌ترین و در عین حال بی‌شعورترین شاهی بود که تا آن زمان در ایران به سلطنت رسیده بود»!

۱. نگر: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، سید جواد طباطبائی، ج: ۲، تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۲۳۵.

شاه سلطان حسین که از نمونه‌های بارز تربیت یافتگان در حرّمسرای شاهان صفوی به شمار می‌رود، نیک‌مردی بود که با خشونت میانه نداشت. هرگز دست خویش را به خون کسی نیالود. هیچ اهمّیت چشمگیری به سامان‌دهی سپاه و فزونی قوه قاهره نمی‌داد. او مردی بود که فضیلت‌های معمول و حتی مأمول در زندگی فردی را به عرصه حکمرانی برده بود و منطبق زندگی خصوصی را بر حیات اجتماعی و حوزه عمومی تحمیل می‌کرد، بی آن که به تفاوت آن با لوازم حکمرانی، خاصه در نظامی خودکامه چونان پادشاهی زمان وی، توجه و تنبّه داشته باشد و دریابد که حیات اجتماعی در چنان نظامی از منطقی تبعیت می‌کند که با منطبق حیات مردی نرم‌دل و اهل گذشت و عطوفت، بشمار تفاوت دارد. سود عمل چنین مردی که از اعمال خشونت اجتناب دارد و بدکاران را به سزای اعمالشان نمی‌رساند، در درجه اول به بدکاران و تبه‌کاران می‌رسد و امید به عدالت و انصاف را از مردمان درشت‌کار سلب می‌کند. ... شاه سلطان حسین، به قول کروسپینسکی، در حق کسی بدی روا نمی‌داشت و بدین‌سان در حق همه بد می‌کرد! ... حکمرانی شاه سلطان حسین، نمونه‌نمایان عقلت از تفاوت و تمایز عرصه‌های فضائل فردی و اخلاق جمعی و حیات سیاسی بود و شاه‌دی بر امکان تعارض مینش پازسایانه حکمران با مصالح یک ملت! ... شاه سلطان حسین، به قول کروسپینسکی، صفات و فضیلت‌هایی داشت از سنخ فضیلت‌هایی که براننده عامه مردمان است ولی فاقد فضیلت‌هایی بود که به طور خاص شاه به آنها نیاز دارد. شاهی بود که بیش از آن که فرمان براند، فرمان می‌برد. نه توان داشت تا از توطئه‌هایی که در پیرامونش صورت می‌گرفت سر درآورد، و نه توان داشت تا در صورت آگاهی از توطئه‌ها، از خود دفاع کند.^۱

در حقیقت اگر بخواهیم محامل درشت و مقبولی از برای سخن کسانی بجوییم که می‌گویند: مردان دین از پس اداره دنیا بر نمی‌آیند، یا: سیاست با اخلاق و نزهت سازگار نیست، باید فرض کنیم مدّعی آنان ناظر به همان جاست که مردان دین بخواهند منطبق اخلاق پازسایانه فردی را بر عرصه اجتماعی تحمیل کنند و لوازم متفاوت حیات اجتماعی را در این جهان منظور ندارند. ... راستی که چنین روشی پیامدهای فاجعه‌بار خواهد داشت؛ و داشته است!

۱. بگر: همان، ص ۴۳۶-۴۳۹.

[توازن "لاهوت اندیشی" و "ناسوت اندیشی"]

● سیاست اندیشی سعّدی با دین باوری و معنویت آمیخته است؛ و به گواهی تجربه و تاریخ، هر آن سیاست اندیشی که با دین و معنویت پیوندی نداشته باشد، در درازمدت راه به جایی نخواهد بُرد.

حکمرانی، مستلزم اعمال قانون است؛ و قانونی که به نوعی بر ارزش های دینی و معنوی متکی نباشد، تأثیر مظلوب و ماندگار نخواهد گذاشت. تبعیت تام از قانون، پشتیبانی معنوی می خواهد از قبیل دین و وجدان. اگر چنین پشتیبان و پشتوانه ای در کار نباشد و دودلی ها و شک ها و تردیدها را نزداید و آدمی را به سوی امتثال پیش نراند، انسان ها در صدد گریز از قوانین برمی آیند؛ چه، بشر، از محدودیت که حاصل اعمال قانون خواهد بود، گریزان است؛ مگر آن که توکل عقلانی و اندیشگی یا تربیت اخلاقی و کسب عادت او را به پذیرش محدودیت قانونی وادارد؛ و این هردو نیز جز از پس مدت ها ارتکاب ملامی و مناهی و نقض قوانین، مزد را حاصل نخواهد شد. انگیزه قوی زودتأثیر مانا را تنها در قدرت معنویت و اعتقاد دینی می توان جست. قانون و نظم قانونی، زمانی پایدار و ماندگار خواهد بود که در جامعه ریشه دوانیده باشد و هر کس و ناکس نتواند به آن دک جنبشی قالب آن را در هم فروشکند و ریشه آن را سست گرداند. چنان ریشه ای باید در ژرفای قدرت معنوی و بیرون از حیطه دشتبُرد و تصرف آدمیان عادی باشد و لاجرم جایی با دیانت و معنویت و فرمان آسمان پیوند گیرد.^۱

سعّدی دین باور است، و در دین باوری خود عزفان گرا، و از عمق دل و جان پیوندی گسترده دامان با تعالیم آسمانی دارد؛ لیک برخلاف بسیاری از عزفان گرایان تاریخ بشر، شخصیتی "هپروتی" و اندیشه ای "پادزهوا" ندارد و نظر دوختن به آسمان او را از پیوند با زمینی که بناگزیر باید بر آن پای نهد و گام بردارد، دزنگسلانیده است.^۲

۱. نگر: اصول حکومت آتن، ارسطو، ترجمه و تحشیه: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، با مقدمه: دکتر غلامحسین صدیقی، ج: ۴، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی - وابسته به: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸ ه.ش، ص "چهار" و "پنج".

۲. در ادبیات جهان اسلام، به ویژه در یکصد سال اخیر، برخی از داستان پردازان و حکایت نویسان کوشیده اند تا با خلق شخصیت های "شیخ" گونه و از جنس پیشوایان معنوی طریقت ولی شاداب و پویا و اقبالگر به ارزش های

تَوَازُن "لاهورت اندیشی" و "ناسوت اندیشی" در شَخْصِیَّتِ سَعْدِی، از جُمْلَه، در اِعْتِدَالِ مَنَش و کُنِشِ سِیَاسَتِ اَنَدِیْشَانَه وِی بسیار تأثیرگذار بوده است.

سَعْدِی، هَمَانْ گونَه که حُکْمَران را به سوبه های ماورائی و لاهوتی کامنگاری در حُکْمَرانی تَوَجُّه می دَهَد، از سوبه های ناسوتی و تدابیر عُرْفِی حُکْمَرانی هَم سَخَن می گوید و هیچیک از این جَوَانِب را به سَوَدِ دِیْگَرِی از نَظَر دور نمی دازَد.

نَحْشَتِیْنِ حِکَایَتِی که شیخ در بوستان می آورد، در همان دیباجه است و پس از ستایش آتابک و اتابک زاده... می گوید:

حِکَایَتِ کُننَد از بُزُرگانِ دین	حَقِیْقَتِ شِناسان عینُ الیقین
که: صاحبِ دلی بر پلنگی نشست	همی راند زهوار و ماری به دشت
یکی گفتش: ای مَرَدِ راهِ خُدای!	بدین زه که رفتی، مَرارَه نمائی
چه گزدی که دَرَنده رام تو شد	نگین سعادت به نام تو شود؟
بگفت: ار پلنگم ز بونست و مار	وگر پیل و گرگش، شگفتی مدار

اِنْسَانِی و دُنْیَوِی مَظْرُودِ دَرِ غَالِبِ سُنَّتِ هَایِ صُوفِیَانَه، به نَقْد و نَقْضِ رُویْکَرْدِ هَایِ نَامُتَوَازِنِ دُنْیَاگَرِیْزِ صُوفِیَانِ سُنَّتِی بَیْزَادَنَد.

شَخْصِیَّتِ شَیْخ "عَبْدِ رَبِّه تَائِه (= خُدَابَنْدَه سَرگِشْتَه)" که داستان نویس دگراندیش مصری، نجیب محفوظ (۱۹۱۱-۲۰۰۶ م.)، پَرْدَاخْتَه اَسْت و دَرِ اَوَاخِرِ کِتَابِ اَصْدَاءِ السَّیْرَةِ الذَّائِئَه او را مَجَالِ طَرَحِ دَادَه (بَکَر: اَصْدَاءِ السَّیْرَةِ الذَّائِئَه، نَجِیْب مَحْفُوظ، ط: ۳، القَاهِرَه: دار الشُّرُوق، ۲۰۱۰ م.)، ص ۷۴ به بَعْد؛ و تَرْجَمَه فارسی آن: شَبْه شَیْخِ حَال - دَوِیْشْت و چَنَد یَا دَادِشْتِ کُوتاه -، نَجِیْب مَحْفُوظ، تَرْجَمَه: مُحَمَّد حَسَنِین مِیْرَفَخْرَانِی، ج: ۱، تَهْران: مَان کِتَاب، ۱۴۰۲ ه.ش.، ص ۸۶ / ۱۱۹ به بَعْد، نِمونَه ای از اِیْن شَخْصِیَّتِ هَایِ دَاشْتَانِی عَادَتِ گَرِیْز و سُنَّتِ شِکْنِی اَسْت که از بَرای نَقْضِ اَن هِیَاکِلِ نَامُوزُون و طُلْمَانِی مَدْعِی طَرِیْقَت و مَعْتَوِیَّت و عَزْفَان، خَلْقِ گَزْدِیْدَه اَسْت.

دَرِ مَظْبُوعَاتِ فَاרِسی اِیْن سَالْ هَا هَم، "خَواجَه مُحَمَّد مَهْتَاب" که زَنده یَا د رِضَا بَابَائِی (۱۳۴۳-۱۳۹۹ ه.ش.)، خَلْقِ کَزْد و "حَاجِ اَخُونَد" که سَیِّد عَطَاءُ اللّهِ مَهَاجِرَانِی به رِوَایَتِش پَرْدَاخْت، چَهْرَه هَائِی اَنَد که بِنَا بُوْدَه اَسْت بَا رِوَایَتِ مَنَش مُتَفَاوِیْتِ اِیْشان رَفْتارِ مَعْهُودِ از بَعْضِ زُعْمَایِ دِیَانَت و مَعْتَوِیَّتِ به نَقْد کَشِیْدَه شُود.

به گِمانِ بَنده، سَعْدِی شِیرازی، دَرِ فَرِزِنِ هَفْتَم، خُود، نِمونَه ای عِیْنِی و واقِعی - و نَه دَاشْتَانِی - از اِیْن شُیْوخِ مُتَفَاوِیْتِ بُوْد که بَا اِیْستارِ هَایِ خُویْش تَصَوُّفِ "لاهورت اندیش" اِفْرَاطِی را به چَالِش می کَشِیْد و می کُوشِیْد تا حَتّی "ناسوت اندیشی" را نِیْز کَمَا بِنَبِغِی اَدَا کُننَد.

مَرَه دَرِ اَن اَسْت که از بُنْ عِلَّتِ ظُهُورِ شُماری از مَشایِخِ صُوفِی دَرِ دِرَازِنایِ تَارِیْخ، هَمِیْن بُوْدَه که می خُواشْتَنَد چَهْرَه مُتَفَاوِیْتِی از "مَرَدِ دِیْنِی" را اِرَائَه دِهَنَد و تَوَازُنِ هَایِ بَرَهَم خُوزِده و تَفْرِیْظِ هَایِ شَرِیْعَتْمَدارانِ قِشْرِی یا دُنْیَازَدَه را تَرْمِیْم کُننَد لِیک به مَرُورِ زَمَانِ تَصَوُّفِ خُود چُنان دَرِ بَرِ هَم زَدَنِ تَوَازُنِ هَا پِیْش رَفْت و پِیْش رَفْتِ که بِنَاگَرِیْزِ بَا یَا د کَسَانِی می اَمَدَنَد تا "نَقِیْض" هَمَانِ صُوفِیَانِ بَاشَنَد و بَارِ دِیْگَرِ اِفْرَاطِ صُورَتِ بَسْتَه را جَبْرانِ کُننَد.

تو هم گردن از حُکم داوَر مپیچ / که گزْدَن نپیچد ز حُکم تو هیچ
 چو حاکم به فزَمَانِ داوَر بُود / خدایش نگهبان و یاوَر بُود
 مُحالست چون دوست دارد تو را / که در دُستِ دُشْمَن گُذارد تو را
 رَه ایست؛ روی از طریقت مَتاب / ینِه گام و کامی که داری ییاب^۱

ره‌نمودی است پاک لاهوت‌اندیشانه و برخاسته از فکر و فزهننگِ موردِ پسندِ اهل طریقت: تو از حُکم خدایوند گزْدَن مپیچ تا هیچ چیز از حُکم تو گزْدَن نپیچد. «چو حاکم به فزَمَانِ داوَر بُود / خدایش نگهبان و یاوَر بُود»؛ «محالست چون دوست دارد تو را / که در دُستِ دُشْمَن گُذارد تو را». ... آشکارا سُخَن از پُشتوانهٔ ماورائی حُکمرانِ زمینی است؛ همان نگاهی که بر نگرش‌ها و نگارش‌های جهان دین‌مدار کهن سیطرهٔ فراگیر داشت و آثار سعیدی نیز که مژدی دین‌باور بود، مشحون است از این نگاه.

وانگهی، سعیدی، این تأییدِ الهی و آسمانی را از برای حُکمرانیِ زمینی "لازم" می‌بیند ولی "کافی" نمی‌انگارد. از برای بهره‌وری از تأیید آسمانی، تدبیرِ زمینی هم لازم است و شیخ شیراز بخشِ معتدبیهی از آثارِ قلمی خود را به شرحِ همین تدابیرِ زمینی و چاره‌گری‌های ناسوتی ویژه می‌دارد.

از این منظر، رویکردهای سیاسی سعیدی را می‌توان چونان نمونه‌ای کاملِ عیار از آنچه در سُنَّتِ نَصیحَةِ الْمُلُوكِ نویسی ایرانی و اسلامی دیده می‌شود، قلمداد کرد.

در سُنَّتِ نَصیحَةِ الْمُلُوكِ نویسی، هرچند دیانت و شریعت به رسمیت شناخته می‌شود و با آهنگی موعظه‌گرانه در سُخَن، حُکومتگران را به پرهیزگاری و خوف از خدای و بیمِ عقابِ اُخْرَوی فرامی‌خوانند، غالباً اَصْلِ حُکمرانی، چونان امری غیر دینی و عُرفی (سکولار) تلقی می‌گردد و حوزه‌ای از حیاتِ اجتماعی بشر به شمار می‌آید که اگرچند باید با اِستِمْداد از "دین" به سامان‌دهی و هدایت آن پرداخت، به خودی خود امری دینی و بخشی از دیانت نیست. در این آثار، حق و عدالت هم، بیشترک به ترازوی عُرف و مصلحت سنجیده می‌شود تا به میزان شریعت؛ و دغدغه‌های سیاسی نیز بیشتر به قلمرو عمل راجع است تا قلمرو ذهن و مفاهیم. کامیابی سیاست و کُشورداری هم با سعادت و رفاه و ثبات و اَمْنِیَّت و رضایت

۱. بوستان سعیدی، تَضحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص: ۴۱، ب: ۲۰۸-۲۱۶؛ با دُرُست‌گردانی لغزشی حروف نگاشتی.

این جهانی رَبطِ مُستَقیم دارد و نه چنان است که همه چیز به جهانِ دیگر و نهادِ شَود. شریعت هست و حضور دارد، لیک بیشتر در مقام پُشتیبانی و نظارت.^۱

ذهنیتِ سیاسی سعّدی، عُمده از سُنّتِ نصیحة الملوک نویسی ایرانی و اسلامی متأثر است؛ و چندان جای تعجب هم نیست؛ زیرا این سُنّت، از دیزباز، جاری ترین جریان فکری سیاسی در ادبیات ایران بوده است. ... گویا در عمل نیز تاریخ و جغرافیای ما توفیق این شیوه حکمرانی عُرُفی را بیشتر به چشم دیده است، تا حکمرانی شریعت مدارانه کلیشه ای مُتشرعانِ سَخْت گیر؛ که در طول تاریخ و در درون همان حکومت های عُرُفی دست کم دو نهاد "قضاوت" و "احتساب" نمونه های کوچک و البته غالباً ناموقفی را از آن به نمایش می گذاشته اند. ... ادبیات ما آکنده است از طعن و تشخّر "قاضی" و "مُحتسب"؛ و این حکایت از آن دارد که مُتصدیان آن شیوه چه مایه مقبول عموم و محبوب القلوب بوده اند!!! ... خود سعّدی هم "قاضی" و "مُحتسب" را به تازیانه قلم کم نناخته است!^۲

[جهان و کار جهان]

● شیخ شیراز، جهان دیده ای جهان شناس بود، و البته فزُوندِ زمانِ خود. ... در آن روزگاران، بیشینه مژدمان، در ظلّ حکومتِ فرمانروایانی خودکامه می زیستند و نظام حکمرانی چنان بود که یک تن در رأس آن جای می گرفت و قدرت و ثروت متمرکز و مُتراکمی در اختیار می داشت و اغلب بی آن که دُباره چون و چندی آن پاسخ گوی دیگران باشد این قدرت و ثروت را به کام خویش به کار می بُرد و عامه رعایا، از توزیع عادلانه ثروت و قدرت بهره ای نمی بُردند.

داستان های سعّدی، پُر است از تصاویر رعایای مَقهور در دست حکمرانان؛ یعنی: تصویر راستین رعیت در همان جهانی که سعّدی در آن می زیست؛ رعیتی که در کف

۵۶۰

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. سنّج: تاریخ آندیشه سیاسی در اسلام، پاتریشیا کرون، ترجمه: مسعود جعفری [جزی]، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخن، ۱۳۸۹. ش.، ص ۲۵۸.

۲. در میان مخاطبان گرامی گفتار من، بی گمان کسانی هستند که معتقد باشند این شیوه حکمرانی به ذات خود ندارد عیبی؛ و هر عیب که هست، از عملکرد چنان قاضیان و محتسبان بوده است. ... بر سُخن این عزیزان هیچ اعتراضی ندارم و با استنباطشان - به نوعی - همدانتم. ... من نیز مُعْتَقِدَم "اشکال"، هرچه هست، دقیقاً در مقام "اجرا" بروز می کند؛ لیک از زمینه ها و ریشه های این ظهور و بروز عَقَلت نمی توان کرد.

شیر نر خون خواره‌ای به نام حکومثگر چاره‌ای جز تسلیم و رضا نداشت؛ تقدیر باورانه بدانچه بر سرش می‌رفت تن می‌داد و عمده استیفای حقوق و - به اصطلاح سیاسیان روزگار ما: - "مطالبات" خویش را به جهان آخرت و سرای دیگر حوالّت می‌کرد.

داستان تلخ یکی نیک‌مزد با حجاج یوسف که سعّدی در همان باب اول بوستان آورده است، از نمونه‌های بسیار گویای این چگونگی سیاسی و اجتماعی است:

حکایت کنند از یکی نیک‌مزد
 به سزهنگ دیوان نگه‌گردد تیز
 چو حجت نماند جفاجوی را
 بخندید و بگریخت مژد خدای
 چو دیدش که خندید و دیگر گریخت،
 بگفتا: همی‌گزیم از روزگار
 همی‌خندم از لطف یزدان پاک
 پسر گفشت: ای نامور شهریار!
 که خلقی بدوروی دارند و پشت
 بزرگی و عفو و گرم پیشه کن
 شنیدم که نشنید و خونش بریخت

که اکرام حجاج یوسف نگرد
 که نطّش بینداز و ریگش بریز
 به پرخاش در هم کشد روی را
 عجب داشت سنگین دل تیره‌رائی
 بی‌رسید کناین خنده و گریه چیست؟
 که طفلان بیچاره دارم چهار
 که مظلوم رفتیم - نه ظالم - به خاک
 یکی دست ازین مژد صوفی بدار
 نه رایست خلقی بی‌کبار کشت
 ز خردان اطفالش اندیشه کن
 ز فرمان داور که داند گریخت؟

۵۶۱

آینه پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. نسخه بدل: خونش بریز.

از برای گردن زدن محکومان به اعدام، "نطّ" را که فزنی چزمین بود می‌گسترانیدند و محکوم به مرگ را بر آن می‌نشانیدند. بر روی نطّ، ریگ نیز می‌ریختند تا سطح زیر پای محکوم پوشیده از ریگ باشد و خون محکوم روان نگردد و نطّ زیر پای و زمین پیرامون را نیالاید.

بگر: بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۲۵۲ و ۴۳۶؛ بوستان سعّدی، شرح و گزارش از: دکتر رضا آنزایی نژاد - دکتر سعید قه‌بگلو، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۲۲۴؛ شرح سودی بر بوستان سعّدی، ترجمه و تحشیه و تهیه متن انتقادی از: دکتر اکبر بهروز، ج: ۱، تبریز: کتابفروشی حقیقت، ۱۳۵۲ ه.ش، ۱/۳۹۲ و ۳۹۳.

۲. فرمان داور: تقدیر الهی، آنچه خداوند مقدر و مقدر داشته است، حکم خداوندی. در این جا، مقصود، اجل شخص است که خداوند مقدر و مقدر فرموده است. هنوز هم در محاورات اهل علم، گاه، از رسیدن اجل و مرگ تعبیر می‌شود به: رسیدن امر الهی.

۳. دانستن: توانستن.

بُزْرِگِیِ دَرَانِ فِکْرَتِ آن شَبِّ بَخْفَتِ به خوابِ اَنْدَرَشِ دید و پُرسید و گُفت:
دَمی بیش بَرَمَنِ سیاسَتِ نَرانَد عُقوبَتِ بَر و تا قِیامَتِ بمانَد^۱

در این فضای فُهرآلود و در جهانِ چیرگیِ خودکامگان، عُمده کارِ ناصِحان نیز جُز
بیمِ دادنِ اُزبابِ قُدْرَتِ اَز پِیامدهایِ اُخْرَوی و اَلْبَتَّه دُنْیوی کِز دارهاشان نَبود؛ چنان که
سَعْدی هَم دَر پِیِ هَمینِ حِکایتِ می گُفت:

نَتْرَسی که پاک اَنْدَرونی شَبی بَرآرَد ز سوزِ جِگْرِ یارِ بی؟!
نَخْفَتَه سَتِ مَظْلومِ از آهشِ بَتْرَس ز دودِ دِلِ صُبْحگاهشِ بَتْرَس ...
(تا به فَرْجام)^۲

قِصَه شیرینِ پادشاهِ غور با مَرْدِ روستایی که در هَمان بابِ نَخْسَتِ بوستان آمده اَسْت،
نمونه ای اَسْت دیگر از حال و روزِ مَرْدمانِ گِرِفْتارِ دَر چَنْبَرَه خودکامگیِ حُکمرانان و
"زورآزماییِ بازویِ جاه"^۳؛ که اَلْبَتَّه این یکی تَنها و تَنها از آن جا که پادشاهِ طَریقِ اِتِّعاظِ
می سِپارَد و نَفَسِ گِرمِ پیری از پیرانِ مَرْدُمِ شِناسِ قَدیمِ دَر جانِ او کارگرِ می اُفتَد، در هَمین
دُنْیا حَتْم به خَیر می شَوَد:

شَنیدَم که از پادشاهانِ غور یکی پادشاهِ خَر گِرِفْتی بَزور
خَرانِ زِیرِ بارِ گِرانِ بی عَلَف به روزی دو مِسکینِ شُدَنْدی تَلَف
چو مُنعمِ کُنَد سِفلَه را، روزگار نِهَد بَر دِلِ تَنگِ دَرویش، بار
چو بامِ بُلَنْدَش بُودِ خود پَرَسْت کُنَد بَول و خاشاکِ بَر بامِ پَسْت
شَنیدَم که باری به عَزْمِ شِکار بِرونِ رَفْتِ بیدادگرِ شَهْریار
تَگاورِ به دُنْبالِ صَیدی برانَد شَبَشِ دَر گِرِفْت، از حَشَمِ دور مانَد
بَتَنها نَدانِستِ روی و رَهی بیَنداختِ ناکامِ شَبِ دَر دَهی
یکی پیر مَرْدِ اَنْدَرِ آن دِه مَقیم ز پیرانِ مَرْدُمِ شِناسِ قَدیم
پَسر را هَمی گُفت کِنایِ شاد بَهر! خَرَتِ را مَبَر با مَدادانِ به شَهْر
که آن نَاجوان مَرْدِ بَرگَشْتَه بَخْت - که تابوتِ بِنَمُشِ بَر جایِ تَخْت! -

۵۶۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۱، ص ۶۳، ب ۷۳۷-۷۵۰.

۲. هَمان، هَمان ج، ص ۶۳، ب ۷۵۰ به بعد.

۳. این تَعْبیر، از خود سعّدی اَسْت که می فَرماید: «که زورآزمایستِ بازویِ جاه» (هَمان، هَمان ج، ص ۷۰، ب ۹۳۰).

کَمَر بَسْتَه دَارَد بَه فَرْمَانِ دِیو
 دَرینِ کِشَوَرِ آسَایِشِ وَ خُرْمِی
 مَگَر اِیْن سَیْهَنَامَه بَی صَفا
 پَسَر گُفَت: رَاهِ دِرَازَسْتِ وَ سَخْتِ
 طَرِیْقِی بَیْنَدِیْشِ وَ رَایِی بَزَن
 پَدَر گُفَت: اِگَر پَنَدِ مَن بَیْشَنوِی
 زَدَن بَر خَر نَامُوَر چَنَد بَار
 مَگَر کَانَ فُرُوْمَایَه زِشْتِ کِپِشِ
 چَو خِضَرِ پَیْمَبَرِ کِه کِشْتِ شِکِشْتِ
 بَه سَالِی کِه دَر بَحْرِ کِشْتِ اِگَرِ گُفَتِ
 تَفُو بَر چُنَانِ مُلْکِ وَ دَوْلَتِ کِه رَانَدِ
 پَسَر چَوْنِ شَنیدِ اِیْن حَدِیْثِ اَز پَدَرِ
 فُرُوکُوْفَتِ بَیچَارَه خَر رَا بَه سَنَگِ
 پَدَر گُفَتَش: اِکْثَوْنِ سَرِ خَوِیْشِ گِیْرِ
 پَسَر دَر پَی کَازَوَانِ اَوْفَتَادِ
 وَزِیْنِ سَوِ پَدَرِ رُوئِ دَرِ آسْتَانِ
 کِه چَنَدَانِ اَمَانَمِ دِه اَز رُوژگَارِ
 اِگَر مَن نَبِیْمَ مَر اَو رَا هَلاکِ
 اِگَر مَر رَا یَیْدِ زَنِ بَارْدَارِ
 زَن اَز مَرْدِ مَوذِی بَه بَشِیَارِ بَه
 مُخَنَثِ کِه یِیْدَادِ بَا خَوْدِ کُنَدِ
 شَه اِیْن جُمْلَه بَشَنیدِ وَ چِیْزِی نَگُفَتِ
 هَمَه شَبِ بَه یِیْدَارِ اِخْتَرِ شَمُرْدِ
 چَو اَوَازِ مُرْغِ سَحَرِ گَوْشِ کَرْدِ

بِه گَزْدَوْنِ بَر اَز دَشْتِ جَوْرَشِ غَرِیو
 نَدِیدِ وَ نَبِیْنَدِ بَه چَشْمِ اَدْمِی
 بَه دَوْرَخِ بَرْدِ لَغَنَتِ اَنْدَرِ قَفَا
 پِیَادَه نِیَارَمِ شُدِ اِی نِیْکِ بَخْتِ!
 کِه رَایِ تَو رُوْشَنُ تَر اَز رَایِ مَن
 یِکِی سَنَگِ بَرْدَاشْتِ بَایْدِ قَوِی
 سَر وَ دَشْتِ وَ پَهْلُوشِ کَرْدَنِ فِکَارِ
 بَه کَارَشِ نِیَا یَدِ خَر لَنْگِ رِپِشِ
 وَ زَو دَشْتِ جَبَّارِ ظَالِمِ بَیْسْتِ
 بَسی سَالِ هَا نَامِ زِشْتِی گِرِ فِتِ
 کِه شُنَعْتِ بَر وَ تَا قِیَامَتِ بَمَا نَدِ
 سَر اَز خَطِّ فَرْمَانِ بُبَرْدَشِ بَدَرِ
 خَر اَز دَشْتِ، عَاجِزِ شُدِ، اَز پَایِ، لَنْگِ
 هَر اَنْ رَه کِه مِی بَایْدَتِ پِیْشِ گِیْرِ
 زِ دُشْنَامِ چَنَدَانِ کِه دَانِشْتِ دَادِ
 کِه: یَا رَب! بَه سَجَادَه رَاسْتَانِ،
 گَزِیْنِ نَحْسِ ظَالِمِ بَرَا یَدِ دَمَارِ
 شَبِ گُورِ، چَشْمَمِ نَخْشَبَدِ بَه خَاکِ
 بَه اَز اَدْمِی زَادَه دِیُوْسَارِ
 سَگِ اَز مَرْدُمِ مَرْدُمِ اَزَارِ بَه
 اَزَانِ بَه کِه بَا دِیْگَرِی بَد کُنَدِ
 بَیْسْتِ اَسْبِ وَ سَر بَر نَمْدَزِیْنِ بَخْفَتِ
 زِ سَوْدَا وَ اَنْدِیْشَه خَوَابِشِ بُبَرْدِ
 پَرِیْشَانِی شَبِ فَرَامُوشِ کَرْدِ

۵۶۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. هر دو تلفظ «کشتی» و «کشتی» از قدیم در زبان فارسی بوده است (سنج: تلفظ در شعر کهن فارسی، وحید عیدگاه طرّبه‌ای، ج: ۱، تهران: انتشارات دکتر محمود آفشار- با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۹ ه.ش.، ص ۴۴ و ۵۳؛ و: واخشناسی شاهنامه، جلال خالقی مطلق، ج: ۱، تهران: انتشارات دکتر محمود آفشار- با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۸ ه.ش.، ص ۱۸۷) و گویا در این جا اختیار سغدی بر این دومی افتاده است.

سَحْرگَه پَی اَشَب بِشَنّاخْتَنَد
 پِیاده دَویدَنَد یَکَسَر سِپاه
 چو دَریا شُد از موج لَشکر، زَمین
 که شَب حَاجِبش بود و روزش نَدیم:
 که ما را نَه چَشَم آرَیَمَد و نَه گوش
 که بَر وی چَه آمَد زِ حُجَبِ حَیث
 فُروگُفَت پَنهان به گوش اَندَرش:
 وَلی دَنستِ خَر رَفَت از اندازَه بیش!
 بخورَدَنَد و مَجَلِس بیاراشَتَنَد
 زِ دَهقانِ دوشینَه یاد آمَدش
 بخواری فِگَنَدَنَد در پایِ تَخَت
 نَدانِشَت بیچاره راه گُریز
 نَشاید شَبِ گور در خانَه حُفَت!
 که بَرگَشَتَه بَخَتی و بَدروزگار
 مَنَت پیش گُفَتَم، هَمه خَلق پَس!
 که نامَت به نِکی رُود در دیار
 دِگَر هَرچَه دُشخوارَت آید مَکُن
 نَه بیچاره بی گُنَه کُشَتَنَسَت
 دو روز دِگَر عِیشِ خوش رانَدَه گیر
 بمانَد بَر و لَعَنَتِ پائِدار
 وگَر نَشَنوی، خود پَشیمان شوی
 که خَلقش سِتاينَد در بازگَاه؟
 پَس چَرخه نَفَرین کُنان پِیزَن؟
 سِپَر کَزده جان پیش تیرِ قَدَر
 قَلَم را زَبانِش رَوان تَبر بُوَد
 به گوشش فُروگُفَت فَرخُ سُرُوش
 یکی کُشته گیر از هزاران هزار
 پَس آنگَه به عَفو آستین بَزَفشانَد

سَواران هَمه شَب هَمی تاخُتَنَد
 بَران عَزصَه بَر اَشَب دیدَنَد و شاه
 به خِدمَتِ نِهادَنَد سَر بَر زَمین
 یکی گُفَتَش از دوشتانِ قَدیم
 رَعیَّت چَه نُزَلت نِهادَنَد دوش؟
 شَهَنشَه نِیارِشَت کَزَدن حَادیث
 هَم آهسته سَر بُزَد پیش سَرش
 کَسَم پایِ مُرغی نِیاوَزَد پیش
 بُزُرگانِ نِشَسَتَنَد و خِوان خواشَتَنَد
 چو شور و طَرَب در نِهاد آمَدش
 بَفَرمود و جُشَتَنَد و بَسَتَنَد سَخَت
 سِیَه دَل بَر اَهخَت شَمشیر تیز
 سَر نَأمِیدِ بَر آوَزَد و گُفَت:
 نَه تَنها مَنَت گُفَتَم - ای شَهریار! -
 چرا خَشَم بَر مَن گِرِفَتی و بَس؟!
 چو یِداد کَزدی تَوَقَّع مَدار
 وَر ایدون که دُشخوارَت آمَد سَخُن
 تورا چاره از ظَلَم بَرگَشَتَنَسَت
 مَرا پَنج روز دِگَر مانَدَه گیر
 نمانَد سِیَتَمگَارِ بَدروزگار
 تورا نِک پَنَدشَت اگَر بَشَنوی
 بَدان کئی سُتودَه شَوَد پادشاه
 چه سود آفرین بَر سَر اَنجَمَن
 هَمی گُفَت و شَمشیر بالایِ سَر
 نَبینی که چون کازد بَر سَر بُوَد
 شَه از مَنستی عَفَلت آمَد به هوش
 گزین پیر دَنستِ عَقوبَت بَدار
 زَمانی سَرش در گِریبان بمانَد

۵۶۴

آینه پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تیر ۱۴۰۳

به دشتانِ خود بَنَد ازو بَرگِ رُفت سَرش را ببوسید و در بَرگِ رُفت
 بُزگیش بَخشید و فرمَانِ دِهی ز شاخِ اُمیدش بِرآمد بهی
 به گیتی حِکایت شد این داستان رُود نیکِ بَخت از پیِ راشتان ...^۱
 یکی از سرمایه‌های ناصحان، یا شاید: یکی از مؤثرترین سلاح‌های ایشان، "ظرافت" در
 اِنذار بود.

سعیدی، نمونه‌ای از عملکرد ظریفانه و ناصحانه مردمان هُشیوار اِنذارپیشه را در رساله
 نَصیحَة المُلوکش آورده است؛ آنجا که می‌گوید:
 «پادشاهان پَدَر یتیمانند. باید که بَهتر از آن غمخوارگی کنند مر یتیم را که پَدَرش؛ تا فرَق باشد
 میانِ پَدَر دَرُویش و پَدَر پادشاه.
 آورده‌اند که:

کیسه‌ای زَر و طُفلی از کُسی بازماند. حاکِم آن روزگار، کس فرستاد پیشِ وصی و زَر خواست.
 وصی زَر در کِنارِ طُفل نهاد و پیشِ حاکِم بُرد و گُفت: این زَر از آن مَن نیست؛ از آن این
 طُفلست. اگر می‌گیری، از وی بستان، تا به قیامت بدو بازدهی. حاکِم از این سُخن به هم
 برآمد و بگریست و سر و چشَمِ طُفل را بوسه داد و گُفت: مَن به قیامت طاقِت این مَظَلَمه
 چگونه آورم؟! زَر پیشِ وصی فرستاد و نان و جامه و اَسبابِ طُفل تا به وَقتِ بُلُوغِ مَهتَبَا فرمود.^۲

باری، در چُنین حُکمرانی‌های جِهان کُهن، و صد اَلبَتّه در نظائرِ آن‌ها تا هَمین اِمروز،
 هرگاه سِتمی بر دَسِتِ حاکِمان می‌رُفت - و چه بسیار نیز می‌رُفت! -، ایشتارِ عوام، نالیدن
 و نَفَرینِ کَرَدَن و دُشنامِ گُفتن بود، و ایشتارِ حَوّاص، اگر مَجالی دَسِت می‌داد، اِنذار و
 هُشدار و نَصیحَتِ کَرَدَن^۳ و اَلبَتّه هَزینه‌های اِنذار و هُشدار را نیز به جان خَریدَن.

۱. بوستان سعیدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۶۶۷-۶۹۰، ب ۸۳۶-۹۰۰.
 ۲. کُتِبَات سعیدی، به اِهتِمام: مُحَمَّد عَلی فُروغی، ج: ۱۵، تِهْران: مَوْسَسَسَه اِنْتِشَارَاتِ اَمیرِ کَبیر، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۸۷۳ و
 ۸۷۴، فِقْرَه ۱۴.
 ۳. کارگِرد این نَصایح نیز - به قولی - به تَأثیرِ مُسکِن‌هائی می‌مانست که در قِبالِ بيمارِ اِجْتِنابِ ناپذیر قُدْرَت
 سیاسی به کارگرفته می‌شدند و در جایی که اُمیدی به تَغییرِ بُنیادینِ نِظامِ سیاسی نبود، اُمید می‌رُفت
 فرماتروایان را از دَرُونِ مُتَحَوِّلِ سازند و به خیر و صواب بگرایانند.

سعّدی، در همان بابِ نَحْسَتِ بوستان، داستانی نیک‌مژدی حقایق‌شناس را می‌گوید که حقّ گویی چه و چه‌ها بر سرش می‌آورد:

شَنیدَم که از نیک‌مردی فقیر
مگر بر زبانش حقی رفته بود
به زندان فرستادش از بارگاه
زیاران یکی گفتش اندر نهفت
رسانیدن امر حق، طاعتش
همان دم که در خفیه این راز رفت
بخندید کوظنّ بیهوده بُرد
غلامی به درویش بُرد این پیام
مرا بار غم بر دلِ رپش نیست
نه گر دست‌گیری کنی، خرمم
تو گر کامرانی به فرمان و گنج
به دروازه‌مرگ چون درشومیم،
منه دل بدین دولت پَنج روز
نه پیش از تو بیش از تو اندوختند؟
چنان زی که ذکرت به تحسین کنند
نباید به رسم بد آیین نهاد
وگر بر سر آید خداوند زور،
بفرمود دلتننگ روی از جفا
چنین گفت مژد حقایق‌شناس
من از بی‌زبانی ندارم غمی
اگر بینوایی برم ور ستم،
عروسی بُود نوبت ماتمت

دل‌آزده شد پادشاهی کبیر
ز گردن‌گشی بزوی آشفته بود
که زورآزمایست بازوی جاه
مصالح نبود این سخن گفت، گفت:
زندان تترسم؛ که یک ساعتست!
حکایت به گوش ملک باز رفت
ندانند که خواهد درین حبس مُرد
بگفتا: به خسرو بگو- ای غلام! :-
که دنیا همین ساعتی پیش نیست
نه گر سربری، در دل آید غم
دیگر کس فرومانده در ضعف و رنج،
به یک هفته با هم برابر شویم
به دود دل خلق، خود را مسوز
به بیدادکردن جهان سوختند؟
چو مُردی؛ نه بر گور نفرین کنند
که گویند: لعنت بر آن کاین نهاد!
نه زیرش کند عاقبت خاکِ گور؟
که بیرون کنندش زبان از قفا
گزین هم که گفتی ندارم هراس
که دانم که ناگفته داند همی
گرم عاقبت خیر باشد، چه غم؟!
گرت نیک‌روزی بُود خاتمت^۱

۵۶۶

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

سنج: تاریخ آندیشه سیاسی در اسلام، پاتریشیا کرون، ترجمه: مسعود جعفری [جزی]، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۲۷۵.

۱. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۱، ص ۷۰ و ۷۱، ب ۹۲۸-۹۴۹.

این نگاه، اَلْبَتَّه نگاهِ آژمانی است. بُنیادِ حَقّ گویی در این چشم انداز بر آن است که:

«رسانیدن امرِ حق، طاعتِ شست» و زندان و تعذیب و آزار و حتّی اِعدام، همه و همه، اموری است گذرا. نه نوازش و دست‌گیری و انعامِ قُدْرَتِ مداران باید مایه خُرَمی آدمی باشد و نه آزار و ایذای ایشان، مایه غم و آندوه؛ چرا که کامرانیِ کامرانان و فروماندگیِ فروماندگان، هیچیک، پایدار نیست و هر دو گروه آنگاه که به دَرِوازهٔ مَرگِ دَرِشوند، به یک هَفْتَه با هم برابر خواهند شد^۱. خُداوندِ جهان خود حاضر و ناظرِ احوال است و آنچه اَهَمِّیَّت دارد حُسنِ عاقبت یا سوءِ خاتمت است؛ یعنی: چیزی که پس از این جهان گذران و در حیاتِ پایندهٔ آن جهانی با آن روبروی خواهیم شد.

۱. این مضمون، در ذهن و بیانِ شیخ سعّدی، بَرَجَسْتگی ویژه‌ای داشته، و شیخ شیراز، بتکرار آن را در آثارش مجال طُرَح داده است.

سعّدی، در بوستان، در حکایت آن مُشْتَرَن که بختِ روزی نداشت و به تلخی و محنتِ روزگار می‌گذرانید، می‌گوید:

شَنیدم که روزی زمین می‌شکافت	عظام زَنخُدانِ پوسیده یافت
به خاک اندرَش عَقْدِ بَگَسِیخته	گَهزِه‌های دُنُدانِ فُروریخته
دهان بی زبان پُند می‌گُفت و راز	که: ای خواجه! با بی‌توایی بساز
نه ایستت حالِ دهن زیرِ گِل؟!	شکر خورده انگار یا خونِ دَل
عَم از گَزِشِ روزگارانِ مَدار	که بی ما بگَزِدد بَسی روزگار
هَمان لَحْظَه کاین خاطرش روی داد	عَم از خاطرش رَحّت یک سو نهاد
که: ای نفسِ بی رای و تدبیر و هُش!	بکُش بارِ تیمار و خود را مَکُش!
اگر بُنُده‌ای بارِ بَر سَر بَرَد،	وگَر سَر به اوجِ فَلَکِ بَر بَرَد،
در آن دم که حالش دِگَرگون شُود	به مَرگ از سَرش هَزَد و بیرون شُود ...

(بوستانِ سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷۱ و ۷۲، ب ۹۶۰-۹۶۸).

در گِلِستان هم فُرموده است:

یکی امروز کامران بینی	دیگری را دل از مُجاهده ریش
روزکی چُنُد باش تا بخورد	خاک، مَغزِ سَرِ خِیالِ اُنَدیش
فَرَقِ شاهِ و بُندگیِ بَرخاست	چون قَضایِ نِیشتِه آمد پیش
گَر کَسی خاکِ مُزده باز کُند	ننماید تَوانگر و دَرویش

(کَلِیَاتِ سعّدی، به اِهْتِمَام: مُحَمَّد عَلِی فُروغی، ج: ۱۵، اَمیر کبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۶۳).

در نَصیحَةُ المُلُوک هم نوشته است:

«... در مُردگی، پادشاهان و گدایان یکسانند؛ و اگر مَدْفَنِ سُلْطانی با سَکَبانی باز کُنند، میان ایشان فَرَقِ نَتوانند کُرد!»
(کَلِیَاتِ سعّدی، به اِهْتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، اَمیر کبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۸۵، فِقْرَةُ ۱۳۰).

این سُخنان، به ویژه در چشم اندازی دین باورانه و آخرت اندیشانه، عین صواب است و مَحْضِ خَیْرِ، و از حَقایِقی حِکایَت می‌کُند که هم ما و هم سعّدی بدان اِذعان داریم، و از جُمْلَه: در شایستگی و بایستگی حَقّ گویی در برابرِ جائِران - که بَرترینِ جِهَاد نیز هست^۱ - تَردید نمی‌وَرزیم؛ ولی مَسْأَلَه این است که همه حَقیقت و کُلّ واقِعیّت، این نیست.

سویه دیگر حَقیقت مَشْهُود و واقِعیّت موجود، آن است که بیانِ هر حَقیقتی به هر قیمتی، نه مَعقول است و نه مَشروع. خود سعّدی، نه تنها در سُلوکِ عَمَلی و مَشی حَقّ گویانه صَریحش با اَرَبابِ قُدْرَت، جانِبِ مَصْلَحَت و حَزْم و اِحتیاط را بیگبارة از دَسْت نمی‌نهد، که در مقامِ نَظَر و زری و در همان بوستان و جِهانِ آزمانی تَرسیم شده در آن^۲ نیز مَصْلَحَتِ بَینی را، به ویژه در تَعامُلِ سیاسی با حَضمِ جائِر زَبَدَشْت و حَریفِ قَدْرُودَت، تنها چاره پیش رو و عینِ صواب می‌شمرد. آن همه سِفاَرِش به مَماشات و کوتاه آمدن و سازش در بوستان و دیگر آثار سعّدی، جُز از راه مَصْلَحَتِ سَنجی نیست؛ و

۱. در حدیث است که:

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ، كَلِمَةُ حَقِّي عِنْدَ سُلْطَانِ جَائِرٍ»
(المُعْجَمُ الكَبِيرُ، الحَافِظُ أَبُو القَاسِمِ سُلَيمان بن أَحْمَد الطَّبْرانِي، حَقَّقَهُ وَ حَرَّجَ أَحاديثَهُ: حَمْدِي عَبْدِ المَجدِ السَّلْفِي، ط: ٢٠، بَيرُوت: دارُ اِحياءِ الثَّرائِ العَرَبِي، ١٤٠٥ هـ. ق. ٨ / ٢٨٢).

نیز:

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ، كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ سُلْطَانِ جَائِرٍ»
(سُنَنِ الحَافِظِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بنِ يَزِيدَ القَزويني ابْنِ ماجَةَ، حَقَّقَ نِصْوَصَهُ وَ رَفَعَ كُتُبَهُ وَأَبوابَهُ وَأَحاديثَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيهِ: مُحَمَّدُ فُؤادُ عَبْدِ الباقِي، بَيرُوت: دارُ الفِكرِ لِلطَباعَةِ وَ النِّشْرِ وَ التَّوْزيعِ، ١٣٢٩ / ٢، ش ٤٠١).

از برای تَبیینِ مَعْنی، هَمچُنینِ نَگَر:

القُرُوعُ مِنَ الكَافِي، ثِقَّةُ الإِسلامِ أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدَ بنِ يَاقُوبَ بنِ إِسحاقِ الكَلينِي الرِّازِي، صَحَّحَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيهِ: عَلِيٌّ أَكْبَرُ العَفَّارِي، ط: ٣، طَهْران: دارُ الكُتُبِ الإِسلامِيَّة، ١٣٦٧ هـ. ش. ٥ / ٦٠.

۲. دَربارهٔ این که بوستان، بيشترک تصويرگر جهان آزمانی سعّدی و دُنْبايِ آرزوهای اوست و گِلِستان، بيشترک نمودار دُنْبايِ مَحْسوس و واقِعی پیرامونش که در آن خوبی‌ها و بدی‌ها و زیبایی‌ها و زشتی‌ها بسیار اند و تضادها و تَنافُضُها بی‌شمار و گاه در کنار یکدیگر نیز جائی گرفته‌اند، و خُلاصَه، بوستان عُمَدَهٔ در "بایست"ها نظر دوخته است و گِلِستان در "هست"ها، از جُمْلَه، نَگَر:

با کاروانِ حُلّه، دکتر عَبْدِ الحُسَينِ زَرينِ کُوب، ج: ٣، تَهْران: سازمان چاپ و اِنْتِشاراتِ جاويدان، ١٣٥٥ هـ. ش.، صص ٢٣٤-٢٤١؛ و: دیداری با أَهْلِ فِکْم، دکتر غلامحُسَينِ يوشفي، مَشْهُد: اِنْتِشاراتِ دَنشگاهِ فُردوسِي، ج: ١، ص: ٢؛ ١٣٥٧ هـ. ش.، صص ٢٥٨-٢٦٧؛ و: بوستانِ سعّدی (سعّدی نامه)، تَضْحيح و تَوْضيح: دکتر غلامحُسَينِ يوشفي، ج: ١١، تَهْران: شَرکَتِ سِهامِي اِنْتِشاراتِ خوارزمي، ١٣٩٢ هـ. ش.، صص ١٧-٣٠.

مَصْلَحَتِ سَنَجِی دَر عَیْنِ حَقِّ گِرایِی، یَعْنِی: "اِجْتِنَاب" از "اِحْقَاقِ حَقِّی" به هَر قِیَمَت و بدون تَوَجُّه به تَوَالِی فَاوِیِد و مَفَاوِیِدِ نَاشِی از آن". ... دَر کُلُستَانِ که سَعْدِی پَای را از این هَم فَرَا تَر می نَهَد و بَصْرَا حَت می گوید که:

خِلاَفِ زَایِ سُلْطَانِ زَایِ جُسْتَنِ به خُونِ خَوِیْشِ بَاشَد دَسْتِ شُسْتَنِ
اَگَر خُود رُوز رَا گوید: شَبَسْتِ اَیْنِ!، بَیَاوِد کُفْتَنِ: اَنکُ مَآه و پَروین!!!^۱

اَلْبَتَّه دَر اَیْنِ دُو بَیْت، شَیْخِ دَر مَقَامِ اِغْرَاقِ گوئی بَرآمَدَه اَسْت؛ و لَی اَگَر مَثْنِ کَامِلِ حِکَایَتِ کُلُستَانِ رَا نِیْز بَخَوَانِیْد، می بَیْنِیْد که اَصْلِ مَطْلَبِش پُر بَیْرَا نِیْست. ... بَیَاوِد بَا هَم بَخَوَانِیْم:

«وَزَایِ نَوشِیْرَوَانِ دَر مُهْمِی از مَصَالِحِ مَمْلَکَتِ اَنَدِیْشَه هَمی کَزْدَنَد و هَر یَکِی از اِیْشان دِگَر گُونَه رَایِ هَمی زَدَنَد، و مَلِکِ هَم مَحْنِیْنِ تَدْبِیْرِی اَنَدِیْشَه کَزَد. بُزْرُجُمُهر رَا رَایِ مَلِکِ اِخْتِیَار اَمَد. و زَیْرَانِ دَر نَهَانِشِ کُفْتَنَد: رَایِ مَلِکِ رَا چَه مَزِیْتِ دِیْدِی بَر فِکْرِ چَنْدِیْنِ حَکِیْمِ؟ کُفْت: بَه مَوجِبِ اَنِ که اَنجَامِ کَارها مَعْلُومِ نِیْست و رَایِ هَم گَانِ دَر مَشِیْتِ اَسْت که صَوَابِ اَیْدِ یا خَطَا، پَس مَوافَقَتِ رَایِ مَلِکِ اَوَلِی تَرَسْت؛ تَا اَگَر خِلاَفِ صَوَابِ اَیْدِ، بَه عِلَّتِ مُتَابَعَتِ، از مُعَايَنَتِ اَیْمِیْنِ بَاشَم.

خِلاَفِ زَایِ سُلْطَانِ زَایِ جُسْتَنِ به خُونِ خَوِیْشِ بَاشَد دَسْتِ شُسْتَنِ
اَگَر خُود رُوز رَا گوید: شَبَسْتِ اَیْنِ!، بَیَاوِد کُفْتَنِ: اَنکُ مَآه و پَروین!!!^۲.

اَنچَه دَر اَیْنِ حِکَایَتِ بَر زَبَانِ بُزْرُجُمُهر (/ بُزْرُجُمُهر) می رُود، سَخْنِ خَرَدِ پَسَنْدِی اَسْت. ... اَگَر بَر اَسْتِی دَر اَرَاءِ دِیْگَرانِ مَزِیْتِی نَبَاشَد، چَرَا بَا یَا دِ بَا مُخَالَفَتِ بَی جِهَتِ بَا رَایِ حُکْمَرانِ، خُود رَا دَر مَعْرِضِ پِیَا مَدَها یِ مُخَاظَرَتِ اَمِیْزِ اَنِ مُخَالَفَتِ اَوْرُد و بَیْهُودَه هَزِیْنَه اِی گَزَافِ پَزْدَا حَت؟ ... بَی گُدار بَه اَبِ زَدَن و مُخَاظَرَاتِ دُنِیْوی رَا بَه جَانِ خَرِیْدَن بَدِیْنِ دَسْتَاوِیْزِ که دُنِیا دُو رُوزِی بَیْشِ نِیْست و اِغْتِیَابِی نَدَا رُد و فَنَا می پَذِیْرَد و ... نِشانِ از سَفَا هَتِ دَا رُد؛ و هِزار اَفْسُوسِ که دَر تَارِیْخِ و فَرَهَنْگِی مَآ، چَه بَی شُمَا ز کَسَانِ و چَه بَسیَا ز بَارها که اَیْنِ گُونَه

۱. کُلِیَاتِ سَعْدِی، بَه اِهْتِمَامِ: فُروغی، ج: ۱۵، اَمِیْر کَبِیْر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۶۴؛ و: کُلُستَانِ سَعْدِی، تَضْحِیْح: دَکْتَر یُوسُفِی، ج: ۱۰، ۱۳۹۱ ه. ش.، ص ۸۱، بَا لُحْتِ دِگَر سَانِی.
۲. کُلِیَاتِ سَعْدِی، بَه اِهْتِمَامِ: فُروغی، ج: ۱۵، اَمِیْر کَبِیْر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۶۴؛ و: کُلُستَانِ سَعْدِی، تَضْحِیْح: دَکْتَر یُوسُفِی، ج: ۱۰، ۱۳۹۱ ه. ش.، ص ۸۱، بَا نَویْشِشِ «اَیْنِک» بَه جَا یِ «اَنک».

سَفَاهَتِها را با حِکْمَت و فُزْزَانِگی و دانائی اِشْتِباَه گرفته اند! ... تاریخ و فُزْهَنْگِ ما، پُر است از تَنّاخوَانی بَر مَتَهَوْرَانِ بَادَسَار و سَبْکِ مَعْرَانِ بُلْهَوْسِی که حِسَابِ سَوْد و زِیَان را نَمِی شِنَاخْتِه اَنَد و مَصَالِحِ را فُزْبَانِی هَبِجَانَات و عَوَاطِفِ خَیْرِه سَرَانِه می سَاخْتِه اَنَد! ... تَمَییزِ جَلَادَتِ بَادَسَارَانِ مَعْتَوِه از جَانَفْشَانِی اَز خُوْد کُذْشْتِگَانِ صِلَاح اَنَدِش، اَز طَاقَتِ عَامِیَان و عَامِی اَنَدِشَانِ هَبِجَانُ زَدِه بیرون است؛ و اَز هَمِین رُوئِ نِیز پِیُوْشْتِه دَر اَین مِیَانِه تَخْلِیْطِها رَفْتِه اَسْت و می رُوْد!

سَعّدی، دَر عَیْنِ دَیْنِ بَاوَری و اَخِرَتِ اَنَدِشِی، بَر خِلَافِ بَشِیاری اَز نَظَرِیَه پَرْدَا زَانِ قَدِیْمِ ما، دُنْیا را و کَارِ دُنْیا را جَدّی می گِیَرَد و بَسِیَار هَم جَدّی می گِیَرَد. اَین، یَکِی اَز مَزَایای اَوِشْت و اَز بُنِ یَکِی اَز مُمَیْزَاتِی اَسْت که اَنَدِشِیَه سِیَاسِی او را اَز بَرایِ ما شایانِ تَأْمُل و تَوَعُّل می سَازَد. کَسَانِی اَز "قُدَمَائِی مَعَاصِرِیْن" ^۱ که اَز سِیَاسَتِ سَخْنِ می گَوِیَنْد یا دَر سِیَاسَتِ مُدَاخَلَتِ می جَوِیَنْد و لَی کَارِ دُنْیا را هِیْچ جَدّی نَمِی دَانَنْد، دَر وَاقِع، خَائِنَانِی جِهَالَتِ اَیْنِ، و بَا صَد دَرَجِه تَخْفِیْف: مُهْمَلِ بَا فَا نِی فَا جِعَه اَقْرِیْن اَنَد که ما اَهْلِ رُوْزگَارِ، هَمِه، عَوَاقِبِ خَامِ کُفْتَارِی ها و خَامِ کِزْدَارِی هایِ اِشْتِباَه را بَا پُوْشْت و گوْشْت و اَسْتُخْوَانِ اِخْسَاسِ کَزْدِه اِیْم. ^۲ مَن نَوْعِی اَگَر بِه کَارِ دُنْیا اِغْتِنَانِی و اِهْتِمَامِی دَر خُوْر نَدَا رَم و لَی مَتَصَدِّی اُمُورِ دُنْیَوِی کُرُور کُرُور "نَفُوسِ مُحْتَرَمِه" می شُوم، اَیا مَسْئُولِیْتِم دَسْتِ کَم بِه اَنْدَا زَه مَسْئُولِیْتِ فُلَانِ چُو پَا نِ سَر بِه هُوَا نِیْسْت که چَنْد رَأْسِ گوْشَفَنْدِ اَهْلِ فُلَانِ رُوْشْتَا را بِه چَرَا می بَرَد و اَنگَا هِ گوْشَفَنْدَانِ بَی زَبَانِ را بِه اَمَانِ خُدا رَهَا می کُنَد و پِی کَارِ خُوْد می رُوْد (و کُزْجِه اَن کَا زِ فَرَضًا

۵۷۰

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. یَعْنِی: جَمَاعَتِی که عَلِی رَعْمَ زِیْشْتِنِ ظَاهِرِی دَر جِهَانِ کُنُونِی، دَر بَا طِنِ، دَر هَمَانِ دُنْیَا یِ قَدِیْمِ جَا خُوْش کَزْدِه و هَنُوْز دَا مَانِ ذُهْنِ و صَمِیْرِ مَبَا رِکْشَانِ را بِه اَبِ "مَعَا صَرَت" تَر نَفَرْمُودِه اَنَد.

یَکِی اَز نُوِیْسَنْدِگَانِ هَمِ رُوْزگَارِ ما می گُفْت:

«ما دَر قَرْنِ بَیْشْتَمِ اَدَمِ هَائِی دَا رِیْمِ که دَر قُرُونِ وُشْطِی زِنْدِگی می کُنْتَنْد.»

(نَجَفِ دَر یَا بَنْدَرِی: حَلْوَا یِ اَنگِشْتِ پِیْچ، سِیْرُوسِ عَلِی نِزَاد، ج: ۱، کَالِیْفَرْنِیَا / سَانْتَا مُونِیْکَا: بُنْیَا دِ تَسْلِیْمِی /

کِتَابِ هَائِی اَسُو، ۱۴۰۲ ه.ش.، ص ۱۲۲).

اَفْسُوسِ که رَا شْتِ می گُفْت!

۲. اَین سَخْن، تَا زِه رَا جِعِ بِه کَسَانِی اَسْت که بَا جَمْعِ مِیَانِ سِیَاسَتِ وُزْزِی و جَدّی نَگَرِ فُتْنِ اُمُورِ دُنْیَوِی بَر اَسْتِی مُرْتَبِکِ تَنَافُضِ شُدِه اَنَد و دَر حَرْفِ هَائِی بَی مَعْرِ مَتَنَافِضِ خُوْد دَسْتِ کَم صَادِقِ اَنَد. ... جَمَاعَتِ دِیْگَرِی مَعْرُوفِ حُضُورِ اَنَد که دَر نَمَایِشِ مَلَالِ خَیْزِ بَی اَلْتِیْفَاتِی بِه زَخَارِفِ دُنْیا، لُوشِ بَا زِی و بُرُودَتِ را بِه حَدِّ اَعْلَا یِ اَن بُرُودِه و وَقَا حَتِ را بِه مَتْنَهَا دَر جِه اَش رَسَانِیْدِه اَنَد و دَر حَالِی اِدْعَا یِ وُلُوعِ بِه زُهْدِ و پَر هِیْزِ و اِنْقِطَاعِ اَز دُنْیا و عِلَاقِی دُنْیَوِی می کُنْتَنْد که هَر اَیْنِه اَز اَزْمَنْد تَرِیْنِ مَرْدَمَانِ بَر مَتَاعِ دُنْیَا یِ دُونِ اَنَد.

همه ذکر و مناجات و بازخوانی کتاب شریف مفاتیح الجنان باشد؟! ... آیا آن چوپان باید بابت همان چنند رأس گوسفند نزد خلق و خدا پاشخگو باشد و من نه؟! ... (قل بسما یا مرمکم به ایمانکم إن کنتم مؤمنین)^۱. ... لازمۀ سیاست اندیشی و سیاست ورزی، جدی گرفتن کار دنیاست و حوالث نکردن همه چیز به عقبی. ... اگر مستثنی بداریم بعضی حقایق سودائی خواص نما و عوام خیال اندیش بی سروپا را که همواره آرزومندند بی هیچ کوشش و هزینه عوالمی بهتر و عالی تر از آنچه دارند به کف آرند، الباقی اُبنای آدم، در این که «به عمل کار برآید»^۲ تزدیدی ندارند و کار جهان را به مسامحت و ظفره و

۱. قرآن کریم: س ۲، ی ۹۳.

یعنی: بگویی: اگر مؤمنید، [بدانید که] ایمانتان شما را به بد چیزی فرمان می دهد!

۲. استاد آندیشه ور معظم، آقای دکتر شفیع کدکنی، اشارتی دارند روشن و روشنگر آن جا که به عبارتی بیدارگرانه می گویند: «... عرفانی که اکنون غالباً در ایران در "محافل" و در "کُتب" و "نشریات" عرضه می شود، عرفانی است که تبار ایرانی را تباه خواهد کرد و کوچک ترین جایی برای خرد و اراده و جنبش باقی نخواهد گذاشت. مجموعه بی نهایتی است از بازی با الفاظ که عارفان می توانند ناظر قتل عام هزاران جوان و پیر باشند و بعد هم بگویند: "تجلی ذات احدیت بود در مقام اشم قهار" و یا اگر تمام این مملکت ویران شود، خواهند گفت: "تعیین اول بود که از مقام فیض قدسی به مقام فیض اقدس تنزل کرد" و مخرقاتی از این نوع عبارات که با کامپیوتر می توان روزی یک میلیون عبارت از این گونه عبارات ساخت و نسل های پند در پی فرزندان این آب و خاک را خاکسپار نشین کرد: عرفان شیخ مخیی الدین ابن عربی و أتباع او، به روایت شارحان معاصر ما ...» (زبان شعر در نثر صوفیه - درآمدی به سبک شناسی نگاه عرفانی، محمد رضا شفیع کدکنی، ج: ۴، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۲. ش.، ص ۹۹ و ۱۰۰).

زنده یاد دکتر سید جواد طباطبائی، جایی گفته است:

«در ایران، با تبدیل شدن صوفیان به متفکران قوم، و بیشتر از آن با تبدیل شدن عرفان مبتدل به مذهب مختار، همه فضای معاش به تسخیر معادی درآمد که خود عین دنیاداری و ریاست طلبی بود، و بدین سان، از سویی، از کوزه اخلاق بظاهر معاداندیش دنیادار، جز تباهی نمی تراوید، و از سویی دیگر، با چیرگی ظاهر این معاداندیشی آرزوی پوشان - که خرقه را حجابی بر زنار قرار داده بودند، باد ریاست طلبی و دنیاداری عارفانه، دنیای مردمان را با خود بُرد»

(سنج: درآمدی بر تاریخ آندیشه سیاسی در ایران، [سید] جواد طباطبائی، ج: ۸ - ویراسته جدید، تهران: انتشارات گویر، ۱۳۸۵. ش.، ص ۲۱۰ و ۲۱۱).

«تاریخ آگاهی گریزی و حتی آگاهی بستیزی وجدان نگون بخت ایرانی» - به تعبیر دکتر سید جواد طباطبائی (همان، ص ۲۱۱)، تاریخ حدود هزارساله است که ما زیر «سایه بلند و سنگین عرفان» سر کرده و خود را تسلیم آن نموده ایم و بالتبع در سامان دهی کار دنیا نیز تقصیری فراینده کرده ایم.

۳. «سعیدیا! گرچه سخندان و مصالح گویی / به عمل کار برآید؛ به سخندانی نیست» (کلیات سعیدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۷۰۸).

تَعَلُّلِ نَمِیْ كُذِّرَانْتُنْد و جَدِّی می كُنْتُنْد و جَهْدِی... به قول یکی از مُجَرَّب تَرینِ سیاستمدارانِ سده پیش ایران (که از فضا سعّدی شناسی بَرَجَشْتَه نیز بود و امروزه شاید نام و آوازه اش به سعّدی پِژوهی همه گیرتر باشد تا به آندیشه و عَمَلِ سیاسی)، اَعْنِی: ذُكَاةُ الْمُلْكِ ثانی، مُحَمَّد عَلِی فُرُوعِی، «كارِ دُنْیَا شوخی نیست؛ جَدِّیْت می خواهد؛ عَقْل می خواهد؛ دِلْسوزی برای مَمْلَكْت می خواهد. اگر این چیزها در ما نیست باید آن را فَرَاهَم كَرْد...»^۱؛ «... ما باید به فِكرِ كارِ خودمان باشیم؛ فِكرِ مَعْقُول بَكُنیم و تَرْتِیبِ صَحیحی برای زِنْدگانِی بَدِهیم.»^۲

مُكَمِّلِ سُحْنِ خُوب و مُسْتَحْسِنِ آن مَرْدِ اَدِیبِ مِیَهَن دُوسْتِ لَبِیب که آوَرْدِیم، پاره ای تَوَانَد بود از یکی از كُهَن تَرینِ اَشْنادِ نِسَبَه مَبْسُوطِ اَنْدِیشَه سیاسی در فَرَهَنگِ ایران، یعنی: نامه تَنْسَر به كُشْتَنسَب - که می دانید در اَصْل از یادگارهای عَضْرِ ساسانی اِشْت و تَخْرِیری قَدِیم و مَعْرُوف از آن به فارسی اَدِیبانه مَصْنُوع در اِخْتِیارِ ماِشْت.^۳ ... در نامه تَنْسَر می خوانیم:

۱. یادداشت های روزانه مُحَمَّد عَلِی فُرُوعِی از سَفَرِ كُنْفَرانِسِ صُلْحِ پاریس (دسامبر ۱۹۱۸ - اوت ۱۹۲۰)، به خواستاری: ایرج افشار، به كُوشِشِ: مُحَمَّدِ اَفْشِینِ وَفایی - و - پَرْمَانِ فِیروزبَخْش، ج: ۱، تَهْران: اِنْتِشَارَاتِ سُنْحَن، ۱۳۹۴. ش.، ص ۴۷۳.

۲. همان، ص ۴۷۶.

۳. درباره "تَنْسَر" و نامه بازخواننده به نام او كُفْت و گوهاشْت.

بَعْضِ اَهْلِ نَظَر، این "تَنْسَر" را با "كُزْتِیر" / "كُزْدِیر"، مَوید بُزْرگ و مُتَنَقِّذِ اَوَائِلِ دُورَه ساسانی یکی می دانند... تَفْصِیل را دَر بَارَه این رَئِی، نِگَر: نامه باستان، دِکْتَر مُحَمَّد جَوادِ مَشْکُور، به اِهْتِمَام: سَعید میر مُحَمَّد صَادِق - و - نَادِرَه جَلالی، ج: ۱، تَهْران: پِژوهِشْگاهِ عُلُومِ اِنْسَانِی و مُطالعاتِ فَرَهَنگِی، ۱۳۷۸. ش.، صص ۲۱۲-۲۱۶؛ و: اَقَلِیْثِ هَایِ دِینی در دوران ساسانیان: سیاست دینی ساسانیان در بَرابَرِ اَقَلِیْثِ هَایِ دِینی، سَید سَعیدِ کَلْزَار، ج: ۱، تَهْران: مَوْسَسَه اِنْتِشَارَاتِ اَمِیرِکَبِیر، ۱۳۹۱. ش.، ص ۶۰.

بَرخی نیز از بِن "تَنْسَر" / "توسر" را شَخْصِیْتِی اَفْسانه ای می شُمارُنْد و مَعْتَقِدُنْد مَوَبَدانِ دُورَه مُتَأَخَّرِ ساسانی که شِناخْتِ دُرُوسْتِی از كُزْتِیر نَداشْتُنْد، به جَای كُزْتِیر - که گویا از دُورَه پادشاهی نَرسی بَتَعَمُّدِ نام و یادش از خاطره ها زُدوده می شُد، شَخْصِیْتِ "تَنْسَر" / "توسر" را مَجَالِ طَرِحِ دادُنْد و اَفْسانه هائی بَر کَرْدِ آن بَر بَافْتَه رِوایتِ کَرْدُنْد. نِگَر: تَمَدُنِ ایران ساسانی، و. گ. لُوکونین، تَرجمَه: دِکْتَر عِنایَتِ اَللهِ رِضا، ج: ۱، تَهْران: بُنْگاهِ تَرجمَه و نَشْرِ کِتاب، ۱۳۵۰. ش.، صص ۱۳۳ و ۱۶۱ و ۱۹۴-۱۹۶.

فارغ از این که "تَنْسَر" / "توسر" وجود خارجی داشته اِشْت یا نه، بَعْضِ رَايَمَنْدانِ مَثْنِ تَعْلِیمی - اَنْدَزِی نَامُؤَرِدِار به نامه تَنْسَر را که تا روزگار ما باقی اِشْت، نِوِشْتاریِ سَاخْتگی و از جَعْلِیَاتِ اَوَاخِرِ دُورَه ساسانی می دانند و مَعْتَقِدُنْد این نامه به نام شَخْصِیْتِی مَقْرُوضِ دَر اَوَائِلِ دُورَه ساسانی جَعْلِ شده اِشْت تا دَر نَظَرِ خِواننْدگانِ حَیْثِیْت و اَزْج و اِعتِباری اَفزُون تَر داشته باشد... در مَقابِل، کَسانی هَسْتُنْد که نامه تَنْسَر را از مَجْعُولَاتِ اَدِوارِ مُتَأَخَّرِ شاهنشاهی ساسانیان نَمِی دانند و مَعْتَقِدُنْد که نِگارِشِ اَصْلِ آن به همان دورانِ اَعازِینِ سلسله ساسانی و روزگارِ اَزْدِشِیر

«... و اگرچه ما از اهل فنا و نیستی ایم، لیکن در حکمت آنست که کارها برای بقا سازیم، و حیلت برای ابد کنیم^۱؛ باید که تو از اهل این باشی، و مدد مکن فنا را تا زودتر به سر تو و قوم تو آید. ...»^۲.

پیداست همواره مَرَدانِ عاقلی - ولو در اقلیتِ نسبی - در این خاک بوده‌اند که می‌فهمیده‌اند فانی بودن دنیا و دنیویات با لزومِ اِثقانِ عملِ دُنوی و سامانِ دهی و اصلاحِ کارِ جهان هیچ منافات ندارد.

سعیدی نیز، هم در عرصه عمل و ایشتر سیاسی، و هم در عرصه نظر و اندیشه سیاسی، بروشنی نشان داده است که به هیچ روی نباید و نمی‌توان به دست‌آویز گذرا بودن احوال دُنوی، اِعتنائی به کار دنیا و تدبیر آن نکرد.

مع‌الأسف، بسیاری از گذشتگان ما، به‌ویژه آنان که استغراقی عظیم در برف انبار اوهام صوفیانه و آموزه‌های خانقاهی داشتند، درباره امور دُنوی و اهتمام به کار دنیا و از آن جمله فقر و عنا نظریاتی می‌پرداختند که البته جامع‌ه را به سوی نکبت و فلاکت رهنمون می‌شد و شرط دینداری و دینیاری و صلاح و فلاح را تقلیل هرچه بیشتر تمثعات این جهانی می‌شمرد.

۵۷۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال | ۳۵ شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

بابکان راجع است ولی پسان‌تر در آن دست‌کاری‌هایی شده است و ... بگر: نامه تَنسَر به گُشنسپ، به تصحیح: مُجتبی می‌نوی، گردآورنده تعلیقات: مُجتبی می‌نوی - و - مُحَمَّد اِسْماعیلِ رِضوانی، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴. ش.، صص ۱۳-۱۹؛ و: تَمَدُن ایران ساسانی، و. گ. لوکونین، ترجمه: دکتر عنایت‌الله رضا، ج: ۱، ۱۳۵۰. ش.، صص ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۹۵؛ و: نامه تَنسَر به گُشنسپ (پیشگفتار تاریخی، زندگینامه تَنسَر و تاریخ‌گذاری نامه او، متن، یادداشت‌ها، واژه‌نامه)، دکتر شَهرام جلیلیان، ج: ۱، اهواز: انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز، ۱۳۹۶. ش.، صص ۶۱-۶۵.

۱. لابد مخاطبِ فاضل ما را، از این عبارت، از حدیث شریف و بیدارگر منقول از پیشوایان پاک - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِينَ - یاد آمده است؛ که می‌فرماید:
«اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»
(کتاب من لا یُخْضِرُهُ الفقیه، الشَّیخ الصَّدوق، صَحَّحَهُ وَ عَلَّقَ عَلَیْهِ: عَلِیُّ أَكْبَرُ العُفَّارِی، ط: ۲، ۱۴۰۴. ه. ق.، ۱/ ۱۵۶، ش ۳۵۶۹).

(حاصل مَعْنی):

از برای دُنیايِ خود چنان کار کن که انگاری جاودانه زنده خواهی بود، و از برای آخِرَتِ خود چنان کار کن که انگاری فردا خواهی مُرد!

۲. نامه تَنسَر به گُشنسپ، به تصحیح: مُجتبی می‌نوی، گردآورنده تعلیقات: مُجتبی می‌نوی - و - مُحَمَّد اِسْماعیلِ رِضوانی، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴. ش.، صص ۹۴.

بیشینه قُدمًا، تَحْتَ تَأْثِيرِ تَصَوُّفٍ، و غَالِبِ زُعْمَايِ تَصَوُّفٍ، به نوبه خود، در تأثر از نخله‌های باطن‌گرای کهن‌تر - از جمله: مانویّت -، فقیر مادی را امری ممدوح و مُستَحْسَن و بزرگ‌یَدنی می‌دانستند.

بنگرید به آنچه دو پهلوان نامی عَرَضَهُ دین‌شناسی، یعنی: عَزَّالِي طوسی (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق.) و فیض کاشانی (ف: ۱۰۹۱ ه.ق.)، در "کتاب الْفَقْر و الْوُجْد" از کتاب‌های اِخْيَاءُ عُلُومِ الدِّينِ و الْمَحَجَّةُ الْبَيْضَاءِ فِي تَهْذِيبِ الْاِحْيَاءِ دَرِبَارَهُ فَقْرٍ و غَنَا می‌گویند. این دو مَرَد که هَر دُو سَخْت از آندیشه‌های صوفیانه مُتَأَثَّر اند، عَلِي رَغْم هَمَهُ اِخْتِلَافِ نَظَرِهَاشان، در نهایت، فقیر و نداری را بَر تَوَانُگَرِي و دارائی راجح می‌شمارند و در این باره هَمَسُخَن اند که از برای عُموم مَرْدُمان، نداشتن و فِقدان مال بهتر است تا داشتن و زفاهیت حال، و نیکوتر آن است که اگر شَخْص مالی هم دارد، آن را در راه خیر تَصَدَّق کند و گریبان خویشتن را از دَسْتِ آن دارائی برهاند، تا از این طریق، شوق و اُنْسِ خود را به دُنیا بکاهد و از مُخاطراتِ دارائی که اِمکان دارد از راه نِهان تَعَلَّق و وابستگی و رَغَبْتِي در دِلِ آدمی پدید آرد و او را از وَظیفَهُ عُبُودِيَّتِ دور سازد بَرَهَد و به اَخْرَجَت و نعيم جاودانی آن نزدیک‌تر گزدد. این هَر دُو بُرُزگ، چُنین باور داشتند که فُزُونِي تَمَتُّعَاتِ دُنْيَوِي، از بَرخورداری‌های اُخْرَوِي می‌کاهد و هَر چِه آدمی از این جِهان گُذَران گُمُتَر تَمَتُّعِ بَرگيرد، از نواخت‌های آن جِهانی بَرخوردازتَر خواهد بود و حَيَاتِ اَبَدِي پُر بازتَر و سَرشازتَرِي را تَجْرِبِه خواهد گزدد.^۱

۵۷۴

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

این دیدگاه تَمَدُّن سوز خانه برانداز که در غایت، راه دینداری را از آبادانی جِهان جُدا می‌کند و کمابیش مانند مانویّت بَر بُنِيادِ نوعی خُصُومَت با این جِهان و دُشَمَنِ دَاشْتِنِ اَفْرِيشِ اَيْنِ جِهانی اُسْتُوار گزیده است، تنها دیدگاه عَزَّالِي سُنِّي و فیضِ شِيعِي نبوده و نیست؛ بلکه عَزَّالِي و فیض، در آنچه گفته‌اند، نمایندۀ بسیاری از گُذُشتگان مایند؛ و

۱. تَفْصِيلِ رَا، نِگَر: اِخْيَاءُ عُلُومِ الدِّينِ، رَين الدِّين اَبُو حَامِدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَحْمَدِ الْعَزَّالِي الطُّوسِي الطَّابِرَانِي الشَّافِعِي، ط: ۱، جُذَّة: دارالمنهاج لِلنَّشْرِ و التَّوْزِيْع، ۱۴۳۲ ه.ق.، ۵۹-۴۵/۸؛ و: اَلْمَحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ فِي تَهْذِيبِ الْاِحْيَاءِ، مُحَمَّدُ بْنُ الْمُتَمِّصِي الْمَدْعُو بِالْمَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْكَاشَانِي، صَحْحَهُ و عَلَّقَ عَلَيْهِ: عَلِي اَكْبَرِ الْعَفَّارِي، ط: ۲، بِيْرُوت: مَوْتَسَّسَةُ الْعِلْمِي لِلْمَطْبُوعَاتِ، ۱۴۰۳ ه.ق.، ۳۱۹/۷-۳۳۰.
نيز سَنَج: قِصَّةُ اَزْ سَابِ مَعْرِفَتِ، عَبْدِ الْكَرِيْمِ سُورُوش، ج: ۱، تِهْران: مَوْتَسَّسَةُ فَرَهَنْگِي صِرَاط، ۱۳۷۳ ه.ش.، صص ۸۰-۸۳.

آلبته شیخ سعّدی، علی رغم ربط وثیقی که با فرهنگ صوفیانه و عوالم دزویشی دارد، با چنین رویکردی همسوی نیست.

رساله ممتّع جدال سعّدی با مدّعی در بیان توانگری و دزویشی که در پایان باب هفتم گلستان شیخ جای گرفته است^۱ و یکی از شاهکارهای ادبی او در فنّ مقامه پردازی است، از حیث توجه عمیق و نگاه واقع بینانه سعّدی به کارکرد سازنده ثروت در شکل گیری حیات طیبه دینی و اخلاقی، شایان اعتنائی است ویژه، و در مقایسه با گفته ها و نوشته های کثیری از قدما که پیدا است از اموری چون قوام دنیا و معیشت مؤمنان هیچ تصوّر صحیحی نداشته اند و حتی گاه تلاش معاش را که از آن گزیری نیست، پیدا و پنهان ردیلت قلم داده اند^۲، همین نوشتار شیخ شیراز بروشنی نشان می دهد که سعّدی در باب آسان گیری در تدبیر امور دنیوی، خام اندیش و سطحی نگر نیست و نمی تواند باشد.

شیخ ما، سعّدی، در آن جدال نامه بسیار خوش عبارتت پر اشارت کوشیده است تا اندازه ای دیدگاه صوفیانه دنیاستیزانه شایع در آن دوران را نقد و تمحیص و تعدیل کند و نیک فرمایند که فقر یا غنا را هیچ برتری گهرین یا ستودگی و نکوهیدگی ذاتی نیست، و برخوردار یا نابزخورداری از دنیا، به خودی خود، فضیلت به شمار نمی آید؛ بلکه مهم چگونگی به کار بردن نعمت های دنیوی و دهش های خداوندی است. او عمده محتوای

۵۷۵

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. چرائی جای گیری این جدال نامه در پایان این باب، از برای بغض پژوهشگران جای پُربیش است... نمونه را، نگر: اخلاقیات (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری)، شارل هانری دو فوشه کور، ترجمه: محمّد علی امیرمُعرّی - و - عبدالمحمّد روحبخشان، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی - و - آنجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران، ۱۳۷۷. ش.، ص ۴۶۸ (هامش).
 ۲. ریشه بسیاری از آراء غریب و ثقیل بزخی از قدما را در باب طلب دنیا و معاش و کار و پیشه و... از جمله باید در فهم ایشان از مقولاتی چون "توکل" بازخست که در همان روزگاران نیز معرکه آراء بوده است... بنقذ نگر: قصه آریاب مغرّف، عبدالکریم شروش، ج: ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳. ش.، صص ۹۴-۱۰۷.
- به هر روی، سیری در نوشتارهای اخلاقی بسیاری از گدشتگان بروشنی فرامی نماید که کوشش متعارف در کسب روزی و این گونه اهتمام به طلب دنیا را هم چندان در شأن پازسایان و دین باوران راستین نمی دیده اند و حتی در مواجهه با ظواهر احادیث و اخبار در این باب سغی داشته اند تا از انصراف یکباره اذهان به طلب دنیوی متعارف ممانعت کنند... نمونه را، نگر:
- شرح خطبه متّقین (شرح حدیث همام)، علامه آخوند ملا محمّد تقی مجلسی، تصحیح و تخریصه: جویا جهانبخش، ج: ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵. ش.، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

این جدال نامه را به مناظره دو تن ویژه می‌دارد که یکی ستایشگر فقر و دزوشی است و دیگری ستایشگر غنا و توانگری؛ و البته مزه در آن است که ایفای نقش ستایش غنا و هواداری از توانگری را نیز خود سعّدی بر عهده می‌گیرد؛ شاید از آن جا که درافتادن با مُروّجانِ فقر و نداری و درآویختن با "تئوریسین‌های فلاکت" را قلباً دوست می‌دارد! ... به هر روی، در ضمن مناظره آن دو شخصیت که یکی هوادارِ توانگری (غنا) است و دیگری هوادارِ دزوشی (فقر)، و نیز در ضمن قضاوت فرجامین قاضی میان سعّدی و خصم‌ش که مقدمه گریز نهایی و رندانه و سیاسی سعّدی در پایان ماجراست (و لابد خود در گذشته خوانده‌اید و به یادش دارید)، گذشته از عدم ترجیح مُطلقِ هر یک از توانگری و دزوشی بر یکدیگر، بر سودبخشی نواخت‌های این جهانی و اهمّیتِ اِهمّیت به دُنیا و جدی گرفتن آن تأکید می‌رود.

سعّدی، بازها و بازها در آثارش، در کنار یادآوری فناپذیری و بی‌بقائی این جهان، بر اهمّیتِ دُنیا و زیبایی و کارایی آن تأکید کرده است.

این واقعیتِ انکارناپذیر که بد و نیکِ جهان بر همگان می‌گذرد و احوال هیچیک از آدمیان، از فقیر و غنی و مظلوم و ظالم و ... و ...، برقرار و پایدار نخواهد ماند، در فرهنگ و اجتماع ما، مایه سوءتفاهم‌های فراوان و دامن‌گستری بوده و هست و ریشه بسیاری از تبّه‌روزگاری‌ها و پریشانی‌های دیروز و امروزمان بی هیچ تردید به همین سوءتفاهم‌ها درباره ثروت و قدرت و دیگر زیست‌مایه‌های دُنیوی می‌رسد.

در سنتتِ شعر فارسی، قطعه معروفی هست که از قضا هم در دیوان آنوری^۱ و هم در کلیات سعّدی^۲ درج شده است و عجالهٔ مرا با این کاری نیست که سراینده راستین آن قطعه کیست. آن قطعه که از مشهورات است و در بعض کتب اخلاقی

۱. نگر: دیوان آنوری، به کوشش: سعید نفیسی، ج: ۳، تهران: انتشارات سگه - و. پیروز، ۱۳۶۴. ش.، ص ۳۶۰؛ و: دیوان آنوری، به اهتمام: محمدتقی مدرّس رضوی، ج: ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷-۱۳۴۰. ش.، ص ۲ / ۵۷۵؛ و: مفلس کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعر آنوری)، انتخاب و توضیح: محمد رضا شفیع کدکنی، ج: ۷، تهران: انتشارات سخن، ۱۴۰۱. ش.، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۲. نگر: کلیات سعّدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی [با همکاری: سید حبیب یغمائی]، [بازچاپ زیر نظر: بهاء‌الدین خرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۱۶. با تصریح بدین که «این قطعه تنها در یک نسخه است» (در هامش).

مُتَدَاوِلٌ نِيزَ بَا نَوْعِي تَلَقَّى بِه قَبُولِ آمَدَهٗ^۱، بِه رَوَايَتِ كُتَيَاتِ سَعْدِي وَيرَاثَتَهُ فُرُوغِي، اَز اَيْن قَرَار اَسْت:

دَر خُدودِ رِي يَكِي دِيوانِه بُوَد
دَر بَهَارِ وَ دِي بَه سَالِي يَكِ دُو بَار
كُفْت: اِي اَنانِ كِه تانِ آمادِه بُوَد
توزِي^۲ وَ كَتانِ^۳ بَه گَرَمَا پَنجِ وَ شَشِ
گَر شُما رَا بَانَوايِي بُد چِه شُد؟
رَا حَتِ هَسْتِي وَ رَنجِ نِيسْتِي

سَالِ وَ مَه كَرْدِي بَه كَوِه وَ دَشْتِ گَشْتِ
آمَدِي دَر قَلْبِ شَهْرِ اَز طَرْفِ دَشْتِ
گَاهِ قُرْبِ وَ بُعْدِ اَيْنِ زَرِينِه طَشْتِ،
قُنْدُزِ^۴ وَ قاقَمِ^۵ بَه سَرْمَا هَفْتِ وَ هَشْتِ،
وَ رَكِه مَارا بِي نَوايِي بُد چِه گَشْتِ؟
بَر شُما بَگُذَشْتِ وَ بَر ما هَم كُذَشْتِ^۶

يَكِي اَز اَدْبايِ سَدَهٗ اَخِيرِ، اَعْنِي: عَلِي اَكْبَرِ سَعِيدِي سِيرْجَانِي (۱۳۱۰-۱۳۷۳ ه.ش.)، دَر نَقْضِ وَ نَقْدِ اَيْنِ قِطْعَهٗ مَشْهُورِ، شِعْرِ قَابِلِ تَأْمَلِي سُرودِه اَسْت. مَنظومَهٗ كُوتاهِي اَسْت زِيرِ عَنوانِ «يَكِ شَبِ وَ دُو مَنظَرِه» كِه گُويَا اَصْلِ اَن رَا دَر زَمَانِ پَهْلَوِي دُومِ سُرودِه بُوَدِه اَسْت وَ اَلْبَتَهٗ پَسانِ تَرِ دَر دَفْتَرِي اَز اَشعارِش بَه نَامِ اَفْسانَه‌ها چاپ كَرْدِه اَنْد. اَيْنِ كِه سَعِيدِي سِيرْجَانِي كِه بُوَدِه اَسْت وَ كِه نَبُوَدِه وَ چِه عَيْبِ وَ هُنْرَها دَاشْتِه اَسْت وَ نَدَاشْتِه، مَحَلِّ سُخَنِ كُنُونِي بَنْدِه نِيسْت. اَيْنِ هَم كِه دَر اَوَاخِرِ هَمِينِ مَنظومَهٗ نِيزَ بَسا تَرَكِ اَدَبِ شَرْعِي كَرْدِه وَ تَعْبِيرِ "بِيادِ خُدا" رَا - هَر چُنْدِ نَه لُزومًا دَر مَقامِ اِثباتِ - بَه كار بُرْدِه اَسْت، اَكْرَچِه بَر خِلافِ پَسَنَدِ وَ مُعْتَقَدِ مُخْلِصِ اَسْت، خَلْلي بَه اَنچِه مِي خِواهِمِ بَگوِيْمِ نَمِي رَسانَد. اَشْنايانِ دِواوينِ قَدِيمِ خُوبِ مِي داننْد كِه دَر مَكْتوباتِ كُذَشْتِگانِ ما، گَاهِ وَ بِيگَاهِ، اَشْعارِ صَرِيحِ دَر كُفَرِ وَ زَنْدَقَهٗ هَم تَبْتِ اِفْتادِه وَ چُنِينِ تَرَكِ اَدَبِ شَرْعِي شاعِرِ، نَه چيزِي اَسْت كِه

۵۷۷

آينَه پژوهش | ۲۰۶
سال | ۳۵ شماره ۲
خرداد و تير ۱۴۰۳

۱. نَگَر: مِعْرَاجِ السَّعَادَهٗ، مُلَا اَحْمَدِ نَرَاقِي، بَا تَضْحِيحِ وَ تَحْقِيقِ وَ تَعْلِيْقِ وَ وِيرايشِ، ج: ۱، قُم: مَوْسَسَهٗ اِنْتِشاراتِ هِجْرَتِ، ۱۳۷۱ ه.ش.، ص ۳۸۵.
۲. توزِي: نَوْعِي قَبَا وَ جامَهٗ تَابِستانِي فَرَاهَمِ شُدِه اَز پاژِچِه اِي بَشيارِ نازِکِ وَ مَرغُوبِ كِه اَز كَتانِ بافْتِه مِي شُدِه اَسْت وَ مَنسُوبِ اَسْت بَه شَهْرِ كُهِنِ "توز" اَز اِفْلِيمِ پارِسِ.
۳. كَتانِ: نَوْعِي جامَهٗ طَرِيفِ وَ نازِکِ تَهْيَهٗ شُدِه اَز پاژِچِه كَتانِ كِه اَن پاژِچِه خُودِ اَز رِشْتِه‌ها يِ حاصِلِ شُدِه اَز اَلْيافِ گِياهِ عَلْفِي كَتانِ بافْتِه مِي شُدِه اَسْت.
۴. قُنْدُزِ: پُوشْتِ مَرغُوبِ وَ پُرِپَشْمِ وَ زِيبايِ جانَوَرِي بَه هَمِينِ نَامِ ("قُنْدُز" = بِيَدَشْتَر = سَگِ اَبِي) كِه دَر دِوختِ جامِه‌ها وَ كَلاهِهايِ مُمْتَنازِ اَز بَرايِ اَعْيانِ بَه كار مِي رُفْتِه اَسْت.
۵. قاقَمِ: پُوشْتِ گِرانِ بَهايِ جانَوَرِي بَه هَمِينِ نَامِ ("قاقَم") كِه پِشتانُداری اَسْت گُوشْتِ خِوارِ شَبِيه بَه راسِو، وَ پُوشْتِشِ بَغايَتِ سِپِيْدِ وَ گَرَمِ وَ نَرَمِ وَ خُوشِ بُوَدِه اَسْت، وَ اَز اَيْنِ پُوشْتِ، پُوشْتِيْنِ مِي سَاخْتِه اَنْد.
۶. كُتَيَاتِ سَعْدِي، بَه اِهْتِمَامِ: مُحَمَّدِ عَلِي فُرُوغِي، ج: ۱۵، اَميرِ كَبيرِ، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۱۶.

سازِ شَرَع از افسانه‌اش بی‌قانون گزدد... حوصله حاشیه‌روی نداریم... آنچه مَحَلِّ نَظَر است، نَقْدِ صَریح و صَحیح شاعر است بَر قِطْعَه پیش‌گفته منقول از آنوری و سعّدی و این که او بَدْرُستِ بَهانه‌ساختنِ گُذرائی جهان و جَهانیان را از برای توجیه ناپرابری‌های اِجْحافِ آلودِ اِجْتِماعی برنمی‌تابد، و با بیانی کارگر و تصویری مؤثّر، نادرستی این انگاره زیان‌بار را فرامی‌نماید... مَنظومَه کوتاه را خودتان بخوانید و ببینید که جوهرِ حَرْفِ مَرَد، حسابی است و هرگز نمی‌توان و نباید به بَهانه ناپایداری گیتی و گُذرانِ بودنِ جهان، بَر چگونه گُذشتنِش چَشَمِ فُروودوخت. جانِ کلامِ در این مَنظومَه اِنْتِقادی، هُشداری است بجا که با تعالیمِ تمامی اُدیانِ اِلَهِی نیز نیک همسوست... گوینده‌اش هرکه باشد گو باش! ... مَنظومَه «یک سَب و دو مَنظَره»، این است:

«گوش کُن افسانه‌ای ز افسانه‌ها گزچه هستی سر به سر افسانه‌ایست
عزقِ ناز و عزقِ نَعْمَت، دَلرُبا در دیارِ نیکِ بختان خانه‌ایست

خانه‌ای زیباتر از باغِ اِرم بر جنان از نور و شادی طعنه‌زن
خانه‌ای هرگز ندیده رویِ غَم و نَدِر آن از کامرانان اَنْجَمَن

نیکِ بختان، شادکامان، بی‌غمان سازِ عیش و کامرانی گزده ساز
در بساطی دور از آشوبِ جهان هرچه را دل آرزو آید، فَراز^۲

کامجوی از لعبتان تازه‌سال پیرمزدانی جوانی کارشان
چین پیروی را زُدوده از جمال آب و رنگِ ثَرَوَتِ سَرشارشان

۵۷۸

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. «... حُکْمَت، حُکْمَت باشد، بَر زبَانِ هَرکه رَوَد. از این جا گُفت اَمیرُالمُؤْمِنین - عَلَیْهِ السَّلَام - : اُنظُر اِلَی ما قَال وَا لَا تُنظُر اِلَی مَنْ قَال؛ به آن نگر که می‌گوید، به آن مَنگَر که می‌گوید، یعنی: به سَخَن نِگَر؛ به گوینده مَنگَر؛ که گوینده از سَخَن قِیَمَتِ گِیرَد، و سَخَن از گوینده قِیَمَتِ نِگِیرَد...»

(رُؤُصُ الْجِنَانِ وَ رُؤُحُ الْجِنَانِ فِی تَفْسِیرِ الْقُرْآن، شیخ ابوالفتح رازی، به کوشش و تصحیح: دکتر مُحَمَّد جَعْفَرِ یاحقی - و - دکتر مُحَمَّد مَهْدِی ناصح، ج: ۲، مَشْهَد: بُنیادِ پِژوهشهایِ اِسلامِیِ اَسْتانِ قُدُسِ رِضْوِی - ع، ۱۳۷۸ ه.ش، ۴ / ۴۷۸).

۲. چُنین است دَر مَأخِذِ چابی.

آیا «هرچه دل را آرزو آید، فَراز» نباید باشد؟

پَنْجَه پُرشور شـیرین کارها
گیسوافشان با نـوای تازه‌ها

از گریبان‌های چون شب تیره فام
هر طرف در جلوهای موزون خرام

همچو نوری جسته از ظلمت برون
لخت و موزون ساق‌های سیمگون

جلوه‌گر با لزشی سیمابگون
لزشی بُنیان کن صبر و سکون

گونه‌ها از شور می آفروخته
خزمن ایمان به شوخی سوخته

همچو نیلوفر به شاخ نازون
مست باد، مست شهوت، مزد و زن

پلک‌ها در زیر بار خواب ناز
دیدگان از زور مستی نیمه‌باز

گوش کن افسانه‌ای ز افسانه‌ها
در دل و خشت فرا ویرانه‌ها

کُلبه‌ای تاریک و و خشت بار و سزد
سزد چون دل‌های دور از سوز و دزد

نغمه‌ها بر صحن مجلس ریخته
نازنینان، محشری انگیخته

سینه‌ها رخشان تر از صبح امید
نرم شهوت ریزاندامی سپید

سینه‌ها پیدا ز چاک جامه‌ها
گزده در دل‌ها به پا هنگامه‌ها

گوی پستان بتان در هر نفس
لزشی آن سان که جنباند هوش

دلبران بالا به رقص افراخته
کار دل‌ها با نگاه‌های ساخته

سرخوشان پیچیده در آغوش هم
دست در آغوش و سر بر دوش هم

نرم نرمک بر سر هم خم شده
خواب و می را نشأه‌ها در هم شده

دَخْمَه نَه، ویرانه‌ای آندوه بار
وَنَدْرَان ویرانه برپا مَحْشَری
تَن بَرَهْنَه، آشک ریزان، بی قَرار
چار تَن کودک به گَزْد بَشْتَری

بِسْتَرَش گُفْتَم، اگر گُفْتَن زواست
پاره پاره بوری را بِبَشْتَری
وَأَن طَرْفُتَر سَرْد و بی حاصِل بجاست
دَر أَجاقی توده خاکِشْتَری

حُفْتَه دَر بِبَسْتَر زنی شوریده حال
از جَفای آسَمان آرزده دِل
حُسْتَه خاطر از گُذُشْتِ ماه و سال
سینه اش آرزده آزارِ سِل

کودکی زان چار طفل ناتوان
آشک ریزان رویِ بَسْتَرِ حَم شده
رُشْتَه خونی از دَهانِ زَن روان
آشک و خون این دو تَن دَر هَم شده

کودکی دیگر به خاک افتاده زار
نِشْت از هَشْتی رَمَق دَر پِنگَرَش
حُرْدَسالی آشک ریزان بی قَرار
بوسه زَن بَر دَشْت و رویِ مادَرَش

سَر نِهْد بَر سینه زنجورِ تَب
شیرخواره طفلِ آشک آلوده چَشَم
می بَرْد پَشْتانِ بی شیرش به لَب
می فَشازد زیرِ دُنْدانش به حَشَم

لَب گُشاید ناله را بیچاره زَن
بُشْکَنْد دَر سینه اش اَمّا نَقَش
بِنِگَرْد زِی کودکانِ خویشْتَن
نَقَش بِنَدَد بَر لَبش آهیی و بَش

آشک ریزان، موکنان، مویه کُنان
کودکانِ بَر پِیکرِ از جان جُدا
تاخْتَه فریادشان تا آسَمان
لَرزِشی افکُنْدَه دَر عَرشِ خُدا

صُبْح نَزْدیکِشْت و دَر آغوشِ ناز
هَزْکَه زِی دولتِ سَرایش رَهسپار
تَا سَحَرگَه مَزْدَم شَب زنده دار

۵۸۰

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

جُمْلَه را اُفتاد ازان ویران گُذَر
چشم خواب آلوده یک تن وَا نَکَرَد
از غَم شوریده حالان بی خَبَر
گش به حال بی گسان پُروا نَکَرَد

آن آمیران، وین فقیران، هَزَدو را
تا سَحَر شَب زنده داری کار بود
مَن نمی نالم ز بیدادِ خُدا
لیک فَرَقِ این دو شَب بشیاری بود

هَر دو شَب را بود روزی دَر قفا:
با مَدادِ عیش و صُبح رَسْتخیز
این شَبی از زُندگی کامش رَوَا
وَأَن شَبی با مَرگِ جاننش دَر سِتیز

این شَبش با عیش و عِشرت بود جُفت
شام او دَر ناله و دَر غَم گُذُشت
چُند می گوئی فُلان دیوانه کُفت:
"بَر شُما بُگُذُشت، بَر ما هَم گُذُشت"!

مَلّتی بیچاره، جَمعی کامران
بِالله این آئین نماند بَرقرار
"ای که دَسْتت می رَسَد! کاری بکن!
پیش ازان گز تو نیاید هیچ کار" ^۱.

آری! آری! ... از کنار واقعیت های دُنیوی نمی توان آسان گیرانه گُذُشت و از بابِ بی اعتباری این جهان گُذران، بوده را نابوده و نابوده را بوده انگاشت و همه چیز را به جهان دیگر و داوری داور حوالت کُزد. ... یکی از چیزهایی که سعیدی یا هرکس دیگر را "رجل سیاسی راستین" می گرداند، همین است که در مقام سیاست اندیشی، نه می خواهد و نه می تواند همه چیز جهان و کار و بار جهانیان را با عینک «بَر شُما بُگُذُشت، بَر ما هَم گُذُشت» نظاره کند!

الْبتّه سعیدی هم - فارغ از آن که قطعاً دیوانه رازی را سروده وی بدانید یا ندانید - بازها در آثارش جهان را از همان چشم انداز «بَر شُما بُگُذُشت، بَر ما هَم گُذُشت» به نظاره نِسشته است، لیک بیشتر - و از آن جمله در "حکایت زورآزمای تنگ دشت" که در باب نَحُست بوستان آورده است -، این نگرش را در مقام تسلّیتِ حواطر به کار داشته است. آن جا که

۱. افسانه ها، سعیدی سیرجانی، انتشارات مَزدا، ۱۹۹۲ م.، صص ۹۹-۱۰۶؛ با اصلاح «می فشار» به «می فشارد».

پای تدبیر سیاست یا معاش پیش می‌آید، چنان نیست که آدمی را از تحمّل بار
مَسْؤُولِيَّتِ مَسَاعِي وَ تَدَابِيْرِ دُنْيَوِي سَبْكُ دَوْشِ كَرْدَانَد.^۱

از عالم سیاست و عمل گرایي این جهانی دور نیفتیم:

یکی از "مخسوس"ترین حقیقت‌های این جهان، آن است که عواقب و خواتیم و نتایج
اَعْمَالِ ما در تعیین ارزش و جهت اعمال بسیار تأثیرگذار اند و چنان نیست که خود را
تَنهَا مَأْمُور به تکلیف بدانیم و از نتیجه‌ای که عمل کرد ما به بار می‌آورد فارغ باشیم.
خواتیم اعمال و نتایج مُتَرْتَبِ بَر کارها، حتی در تعیین تکالیف ما نقشی قطعی دارند.
کدام آشنای اَلْفَبَايِ شَرِيْعَتِ است که نداند بسا کارها که تنها به واسطه نتیجه مُتَرْتَبِ بَر
آن‌ها زمانی واجب و زمانی دیگر حرام می‌شوند؟ ... در این جا، صورت عمل، یکی است
ولی نتیجه همواره یکسان نیست؛ و نتیجه است که هویت عمل را تعیین می‌کند. لحاظ
کردن نتیجه اعمال در تعیین ارزش و ارزیابی آن‌ها، خود بسنده است تا کار و بار دنیا و
سامان‌های این جهانی را بغایت جدی بگیریم. در نگاه آخرت‌اندیش، جزای عمل
أَهْمِيَّتِ دارد. به قول خود سعّدی: «عَم و شادمانی نماند ولیک / جزای عمل ماند و نام
نیک»^۲. جزای عمل، تابع خود عمل و ارزش آن است؛ و اگر حصول نتیجه در تعیین
ارزش و ارزیابی عمل، و بالتبع جزای آن، مؤثر است - که هست -، پس بی‌گمان باید به
تَمْهِيْدِ مَسِيْرِ آن که لاجرم مسیری دُنْيَوِي هَم هَسْتِ اِهْتِمَامِ كَرْد.

۵۸۲

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

[بَر بَلَنْدَايِ وَاَقْعِ بِيْنِي وَ عَمَلِ گِرَايِي]

● از شیرین‌ترین و گزین‌ترین ثمرات مبارکی که بر شاخسار واقع‌بینی می‌تواند رُشْت، نوعی
عمل گرایي است؛ و سعّدی، در عالم سیاست، از سر واقع‌بینی مَرْدِي است عمل گرا.

۱. در عصر ما، آن نگرش‌های مُتَحَمَّلَانَه پَدِيْ فُتْرَانَه، حتی در مقام تسلیتِ خَوَاطِرِ نيز ديگر بکاؤ نیست؛ و آن مایه
اِحْتِمَالِ و بُزْدبَارِي، بَر خَاطِرِ نَاؤُكُ دِلَانِ گِرَانِي می‌کند. ... شاعر این عصر، حتی اگر نامش «عمادالدین حسن
بُؤْعِي» باشد، و به لقب و شهرت شاعران لُبَاثِ الْاَلْبَابِ عَوْفِي را تداعی کند، و آنگاه در مقام رضادادگی به داده و
گِرَه‌گَشُودِگِي از جبین هم شعر بسازد، باز این اندازه طلبکار زمین و زمان هست که بگوید:

بَر مَا كَدُشْت نِيك وَ بَد، اَمَا تُو رُوژگَار _____ فِكْرِي بَه حَالِ خُوِيْشِ كُنْ؛ اَيْنِ رُوژگَارِ نِيْشْت!

(دیوان عماد خراسانی، ج: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۵. ش.، ص ۸۸).

۲. بوشتان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷۲، ب ۹۶۹.

از دورترین اُزمنه تاریخ فِکر بشری، یکی از نقاطِ عَزیمتِ بَحْثِ سیاسی، این بوده است که: «آیا حُکومتِ بَهِتَرینِ مَزدانِ سودمندتر است یا حُکومتِ بَهِتَرینِ قَوانین؟»^۱؛ و اَلبَتَّه خواه مَذْهَبِ مُخْتارِ مَن و شُمایِ سیاست‌اندیش این باشد و خواه آن، ناگزیریم هم از ویژگی‌های بَهِتَرین و بَرترینِ حُکومت‌گَر سَخَن برانیم و هم از اوصافِ بَهِتَرینِ شیوه حُکومت و بَرترینِ آیین‌هایِ مُلک‌داری. تَفَاوُث، دَر مُقَدِّمِ دَاشْتَنِ یَکِی است بَر دِیْگَرِی؛ و صَد اَلبَتَّه که این تَقْدیم و تَأخیر، تَقْدیم و تَأخیر بی‌ثَمَری نیست.

به هر روی، در عالم سیاست‌اندیشی و سیاست‌کاوی، هم از این سَخَن می‌رَوَد که چه کسی باید حُکومت‌گَر شَوَد و بَر دِیْگَران حُکومت کُنَد، و هم از این که حُکومت‌گَر باید چگونه و چه سان بَر دِیْگَران حُکْم برآند. ... آندیشه‌ها و ایستارهایِ سیاسیِ سَعَدی نیز از پَرداخْتَن به این هَر دو مَقولَه فُزیه و سَتَرگِ بَرگَران نیست. سَعَدی، هم از ویژگی‌هایِ بَیْستَه حاکِم کُفْتَه است، و هم از چگونگیِ حُکومتِ کَرْدَن او. لیک این هَسْت که نَزْد شیخ شیراز، به وارونه بشیاری از دِیْگَر سیاست‌اندیشانِ مُسَلِّمان، مَقولَه نَخُست، چندان پُررَنگ نیست و بَحْث در آن نیز عُمده حَولِ مَحَوَرِ کَلِّیات و صِفاتِ عَامِ حُکومت‌گَر بَآیین و بَهِنْگ می‌چَرخَد؛ ولی در مَقولَه دُوم، سَعَدی، نیک بَشَرخ سَخَن می‌گوید و وارد جُزئیات و ظَرَائِف می‌گَزَد و در بَعْضِ آن جُزئیات هم چنان باریک می‌شَوَد و نازک می‌نَگَرَد که مُخاطَبِ غَیْرِمُتَخَصِّص را به حَیْرَتِ دَرمی‌اَفکَنَد.

در درازنای تاریخ بَلَنَدِ جوامعِ اسلامی، این که چه کسی باید زمام حُکومت را به دَسْت گیرد، هَمواره یکی از مُهَم‌ترین بَحْث‌هایِ اِجْتِماعیِ مُسَلِّمانان بوده است؛ و به قولی، در اِسلام بَر سِرِ هیچ موضوعی آن اندازه شَمشیر کشیده نشده است که بَر سِرِ این موضوع؛ یعنی: هَمان چیزی که در اِصْطِلَاحِ عامه (سُتّیان) "اِمَامَت" خوانده می‌شُد ولی به مَعْنایِ سیاسی اش و بَس^۲ (و نه به مَعْنایِ مُصْطَلَحِ شیعی آن - که هم شاملِ زِمَامداریِ سیاسی است و هم شاملِ مَرَجِعِیَّتِ دینی و فَرهنگی - و عِجَالَه از دائِرَه کُفْت و گوی ما بیرون است -).

۱. سیاست، اَرشَطو، مُترجم: حَمیدِ عَنایت، ج: ۱۱، تَهْران: اِنْتِشَارَاتِ عِلْمی و فَرهنگی، ۱۴۰۲. ش.، ص ۱۸۷.
 ۲. اَبوالْفَتْحِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْکَرِیْمِ شَهْرِسْتَانی (۴۷۹-۵۴۸. ه. ق.) در اَلْمَلَلِ وَ النِّحْلِ کُفْتَه است: «... وَأَعْظَمُ خِلَافِ بَيْنِ الْأُمَّةِ خِلَافُ الْإِمَامَةِ إِذْ مَا سَلَّ سَيْفٌ فِي الْإِسْلَامِ عَلَى قَاعِدَةٍ دِينِيَّةٍ مِثْلَ مَا سَلَّ عَلَى الْإِمَامَةِ فِي كُلِّ زَمَانٍ...»

(اَلْمَلَلِ وَ النِّحْلِ، تَحْقِيق: مُحَمَّدِ سَیدِ کِیلانی، بَیروت: دار المَعْرِفَة، ۲۴/۱).

سعیدی، مُسَلَمانی شُتئی بود^۱ و مانندِ پیشینه همروزگارانِش به مشروعیتِ خِلافَتِ عَبَّاسیان باور داشت^۲. این را از همان دو سوکِ سُروده تازی و پارسی که در زوالِ مُلکِ بَنی عَبَّاس پُرداخته است، می توان دَریافت. باری، او دَر بُرهه ای از تاریخ ایران و جِهانِ اِسْلام می زیست که از بُنِ بَحْثِ بَر سَرِ آن که چه کسی باید حُکم برآند، و حُکومتگر - مَثَلًا - خَلیفه باشد یا سُلطان، یا از تیره و تبارِ ویژه ای باشد یا نَباشد، نَه ثَمَره عَمَلِی نِمایانی داشت، و نَه جایی طَرَح و اِمکان. در آن بُرهه، - به قولِ آن فقیه بُخارائی که فُروپاشی همه آرگانِ جَامِعَه اِسْلامی را در پِی تازشِ مُغولان نظاره می کُرد و کُفتارش در تاریخ جهانگشای جُوینی از برای ما به یادگار مانده است: - "بادِ بی نیازی خُداوند می وُزید" و "سامانِ سُخُنِ کُفْتَن نَبود"^۳. آنک، سعیدی بود و اِتَابِکِ سُلغری و حُکومتی لَرزان و رو به زوال که

۱. دَر باره مَذهَب و مُعْتَقَدِ سعیدی بَشَرَحِ سُخُنِ کُفْتَه ام در:

مَرْزبانِ اَخْلاق (اَرَجِ نَامَه مَرَجِ عالی قَدَر حَضْرَتِ آيَةِ اللهِ الْعَظْمَى مَظَاهِرِي - حَفِظَهُ اللهُ)، به کوشش: مُحَمَّدِ اسْفَنْدِيَارِي، ج: ۲، ۲، اِصْفَهان: دَفْتَرِ تَبْلِیغَاتِ اِسْلامی حوزةِ عِلْمِيَه فَمِ شُعْبَه اِصْفَهان - با هَمْکاري: مَوْسَسَه فَرهنگی مُطالعاتی الزهراء عَلَيهَا السَّلَام - ۱۳۹۷ ه.ش.، صص ۲۶-۵۸ / مَقَالَه «سُخُنِي چَند دَر بابِ مَذهَب و مُعْتَقَدِ سعیدی».

۲. دَر باره این باور داشت سعیدی بَشَرَحِ سُخُنِ کُفْتَه ام در:

آينه پژوهش، س ۲۹، ش ۳، ش پیاپی: ۱۷۱، مُزْداد و شَهْرِيور ۱۳۹۷ ه.ش.، صص ۶۷-۱۷۱ / مَقَالَه «سعیدی شیرازی و زوالِ مُلکِ بَنی عَبَّاس: نِیم نِگاهی به پاره ای از خُرده گیری های بی اَساس».

۳. در تاریخ جهانگشای جُوینی می خوانیم:

«... و اَئِمّه و مَعَارِفِ شَهْرِ بُخارا به نَزْدِیکِ چَنگِزخان رَفْتَنْد و چَنگِزخان به مُطالَعَه جِصار و شَهْر در اَنْدرون آمد و در مَسْجِدِ جَامِعِ رانْد و در پِشِ مَقْصُورَه بایستاد و پِسر او تُولی پیاده شد و بَرِ بالايِ مِئْبَرِ بَرآمد. چَنگِزخان پُرسید که: سَرایِ سُلطانِشْت؟ کُفْتَنْد: خانَه یَزْدانِشْت. او نِیز از اَشبِ فُروآمد و بَرِ دو سه پایَه مِئْبَرِ بَرآمد و فُرمود که: صَحْرا از عَلفِ خالی است. اَسبان را شِکَم پُر کُننْد. اَنبازها که در شَهْر بود گُشاده کُزْدنْد و غَلّه می کَشیدَنْد و صنادِیقِ مَصاحِفِ به مِیانِ صَحْنِ مَسْجِدِ می آوَزْدنْد و مَصاحِفِ را در دَشت و پایِ می اَنداخت و صِنْدوقها را اَخْرَ اَسبان می ساخت و کاساتِ نَبیدِ پِیاپی کُزده و مُعْتَباتِ شَهْری را حاضر آوَزده تا سَماع و رَقْص می کُزْدنْد و مُغولان بَرِ اُصولِ غِنایِ خویِش آوازها بَرکَشیده و اَئِمّه و مَشایخ و سادات و عُلَمّا و مُجْتَهَدانِ عَصْرِ بَرِ طَوِيلَه اَخْرَسالاران به مَحافِظَتِ سَتوران قیام نموده و اِمْتِثالِ حُکَمِ آن قوم را اِلْتِزام کُزده بَعْد از یک دو ساعَتِ چَنگِزخان بَرِ عَزِیمَتِ مُراجَعَتِ با بازگاہِ بَرخاست و جَماعَتی که اَنجا بوْدنْد زوان می شُدنْد و اُوراقِ قُرآنِ در مِیانِ قاذوراتِ لَگْدکُوبِ اَقْدام و قِوایِمِ گُشْتَه؛ دَرین حالتِ اَمیرِ اِمَامِ جَلالُ الدّینِ عَلیِ بنِ الحَسَنِ الرّزْدی که مُقَدِّم و مُقْتَدایِ ساداتِ ماوَرِاءِ النُّهَرِ بود و در رُهد و وَرَجِ مُشازِ اِلَیه، رُوی به اِمَامِ عَالِمِ رِکْنِ الدّینِ اِمَامِ زاده که از اَفاضِلِ عُلَمایِ عَالَمِ بود - طَلَبَ اللهُ مَرَقَدَهُمّا - آوَزْد و کُفْت: مولانا چه حالتِشْت؟! این که می بَیتَم به بیداریشْت یا رُب! یا به خواب؟! مولانا اِمَامِ زاده کُفْت: خاموش باش! بادِ بی نیازی خُداوند است که می وُزْد! سامانِ سُخُنِ کُفْتَن نِشْت! ...»

(کتابِ تاریخِ جهانگشای، علاء الدّینِ عَطامَلِکِ بنِ بَهاءِ الدّینِ مُحَمَّدِ بنِ مُحَمَّدِ الجُوینی، به سَعی و اِهْتِمَامِ و تَصْحیحِ: مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِ الوَهّابِ قَرَوینی، اَفِسْتِ اَز رُویِ چابِ لَیدِن، ج: ۴، تَهران: اِنْتِشاراتِ اَزغَوان، ۱۳۷۰ ه.ش.، ۸۰/۱ و ۸۱).

ناچار بود با یاجوج کُفر، یعنی: مُغولان، دَرَسازد و خِوَاهِ نَاخِوَاهِ به بَرِافْتادَنِ خِلافَتِ عَبّاسیانِ بَرِ دَسْتِ ایشانِ هَمِ رِضا دِهَد. چه قَدَرِ نَامَرَبُوطِ می بود کارِ سَعَدِی شِیرازی، اَگرِ دَرِ آنِ طوفانِ حِوَادِثِ و سَنَگِ بارانِ فِتَنِ و مِخَن، و دَرِ مِیانِ هَنگامه ای که دَرِ آنِ صَخْرَاگَرْدانِ مُغولِ هَمِه چیز و هَمِه کَس را مَقْهُور و مَغْلُوب و مَخْذُول و مَنکُوب می سَاخْتَنَد، ذِهن و صَمیرِ خِویشْتَن و مُخاطَبانِش را دَرگِیرِ آن می کَرَد که براستی حُکومتِ حَقِّ کِیست و چه کَسی لِیاقَتِ حُکومتِ کَرْدَنِ دَارَد و چه کَسی لِیاقَتِ حُکومتِ کَرْدَنِ نَدَارَد. دَرِ آن کُوباکُوب و هَنگامه پُراشُوب، حاکِمِ اَقْلیمِ پازِس و هَر جایی دِیگَر، اَز بِن، اَگرِ حاکِمی دَرِ کارِ می بود، هَمانِ می بود که بود. اَمثالِ سَعَدِی نِیز اَگرِ دادگِری و اِنصاف و خُدا تَرسی و مَرْدُم داری و چه و چه ها را به عنوانِ اوصافِ بایستَه او یاد می کَرْدَنَد، بَیشتَرکِ اَز این باب بود که حاکِمِ بداند چه ها از وی تَوَقَّع می رُود و چه ها از وی تَوَقَّع نمی رُود. دَرِ چُنینِ اوضاعی، جایی تَدقیقِ های جُرئی تَر دَرِ کِیستی حُکومتگَر نَبود؛ و این، ثَمَره واقِعِ بَینی و عَمَل گرایِ سَعَدِی و اَمثالِ سَعَدِی بوده اَسْت که این مَقولَه - اَعْنی: بَحْثِ بَرِ سَرِ کِیستی حاکِم - را پُررَنگِ نَمی کَرْدَنَد، و دَرِ مُقابل، اَگرِ مَجالی دَسْتِ می داد، بَشْرَحِ و با تَفصیل و جُرئیاتِ اَز چگونِه حُکومتِ کَرْدَنِ حاکِمِ سَخَن می کُفْتَنَد؛ چَرا که این چیزِی بود که دَرِ آن زَمان، و دَرِ هَر زَمان، به کارِ می اَمَد، و می آید.

۵۸۵

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

می دانم که بَرخی این سَخَن مَرَا خوش نَخِوَاهَنَد داشت و ای بَسا دوست داشته باشَنَد اَز آن پِیراهَنِ عُمّانِ بَسازَنَد؛ لیک "الْحَقُّ أَحَقُّ اَنْ یُقَالَ"؛ و به قولِ خودِ سَعَدِی: «حَقُّ اَز بَهرِ باطلِ نَشاید نَهْفَت»! ... آری! حَق، آن اَسْت که اَز دورانِ نَهَضَتِ مَشروطه تا هَمینِ اَمروز، و تا هَمینِ لَحظه نِیز، بَخَشِ مَهَمی اَز توش و تَوان و وَقتِ و زَمانِ حَواصِ و عَوامِ ما مَرْدُمِ ایرانِ زَمینِ که باید مَضروفِ نَظَرِ دَرِ چگونگیِ تَمشِیتِ اُمورِ بَرِ دَسْتِ حُکومتگَرانِ و کارگزارانِشان می شُدِه اَسْت، به بیهودگیِ تَمامِ مَضروفِ این بَحْثِ ناپدیدگَرانِه کَرْدیده اَسْت که حُکومتِ را اَز چه کَس باید سَتانَد و به چه کَس باید داد و چه کَس را بَرِ جایی چه کَس باید نَشانَد! اَز هَمینِ روئِ نِیز دَرِ مُلکِ دارا، دُولتِ ها و مَجلیسِ ها و وزیرانِ و وکیلانِ و حُکومتِ ها، یک به یک، جایگَرینِ یکدیگَر شُدِه اَنَد ولی هَنوز اَبجَدیاتِ چگونگیِ عَمَلکَرْدِ حُکومتگَرانِ لَنگ می زَنَد و اَوَلیاتِ جامِعَه تَأمینِ نَشُدِه اَسْت. ... به قولِ حاکِمِ نظامی گَنجه ای، «تَندُرُستی و اِیمنی و کَفاف / این سِه مایه سَت و آن دِگَرِ هَمِه

۱. بوشتان سعیدی، تَضحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۶۵، ب ۷۸۷.

لاف^۱. وقتی مَرْدُمان واجِدِ این سِه نباشند، برائتی چه فَرْقی می‌کُند که چه کسی بر آریکه فُدرت و مَسْنَدِ ریاستِ جماهیر نشسته باشد و چه قالبی از حُکومت بر سر کار باشد؟!

بد نیست از راه اِستِطراد هم که شده خاطر نشان کُنم که:

این سُخَن - بِرِخلافِ آنچه بعضی ظاهراندیشان گمان می‌بَرُند - سرِ سوزنی از جاده مُسَلِّماتِ شَرِیعتِ اِسلام اِنجِرافِ نَدارد و از آن جا که فقیهان، خاصه در عَصْرِ غَیْبَتِ اِمامِ مَعْصوم - عَلَیْهِ السَّلَام - در لُزومِ اَلتِّزام به قالبِ حُکومتی خاص (خِلافَت، سَلْطَنَت، ولایت، جُمهوری، ...، ...) هَمداستان نبوده و نیستند ولی بر لُزومِ اِجْرائی قَوانین اُسْتوارِ "شَرِیعت" و تَأْمینِ هَرْچه بیشتَر "عَدالَت" هَمداستان اند، اِسْتِغراقِ در نِزاعِ بر سر "صَوْرَتِ حُکومت" آن سان که ما را از "سیرتِ حُکومت" و هَمان اِقامتِ "شَرِیعت" و "عَدالَت" بازدارد، حَطائی است بُرُزگ^۲. ... آری! امروز نیز جای آن است آنان که هنوز دَرْدِ دین دارند

۱. هفت پیکر، حکیم نظامی گنجوی، با حواشی و سزح لغات و آبیات و مقابله با سنی نسخه کهن سال به اهتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعة آرمغان، ۱۳۱۵ ه.ش.، ص ۱۴۰؛ با اصلاح «دیگر» به «دیگر».

۲. سزاوار است در این مقام توجه خداوندگاران بینش را به بیانی تأمل آفرین از یکی از برجسته ترین فقیهان روشن بین و حکیمان جامع الأظرف قرن اخیر جلب کُنم.

علامه آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعلرانی (ف: ۱۳۵۲ ه.ش.) - رضوان الله تعالی علیه - می فرماید:

«... در مذهب اهل بیت، خلیفه که اطاعتش واجب و حکمش نافذ است، باید معصوم و مؤید من عند الله باشد و اطاعت کردن دیگران واجب نیست، بلکه حرام است، مگر در تقیه و ضرورت...»

و اگر گوئی: "در زمان غیبت امام - علیه السلام - که حکومت دیگری جایز نیست، تکلیف مردم شیعه چیست؟ ناچار برای مردم امیری باید که بلاد را امن نگاه دارد و راه زنان را مجازات کند. اگر حکمش نافذ نباشد از کار فرومی ماند و ناامنی همه جا را فرا می گیرد و اشرار به هتک ناموس و غارت اموال می پردازند؛ و شیعه حکومت هیچ کسی را در زمان غیبت صحیح و مشروع نمی داند، گوئیم: "به عقیده ما، حکومت صحیح بی نقص آن است که به دست امام معصوم باشد و چون از آن بگذری، هیچ نوع حکومت بی نقص نیست؛ و در این باب عقلا و خردمندان جهان نیز فرورمانده اند و روشی خالی از عیب نیافته. بهترین طریقه آن ها دموکراسی است یعنی: فُدرت و اَلیان را محدود باید کرد و حُکومتِ مُطلقه و اِسْتِبدادِ آنان را مُقید نمود. اگر قاطبه مردم به چیزی راضی باشند، و اَلیان اجرا کنند؛ و آن که مردم راضی نباشند، و اَلیان حَقِّ حُکْم و اِجرا نداشتند؛ و به نظر ما، وضع حکومتِ اِسلام بهتر از این است؛ چون قواعد و قوانین و احکام اِسلام که شامل اقسام معاملات و سیاسات است از آغاز معلوم بوده و مردم دین اِسلام را پذیرفته اند و از صمیم قلب طالب اِجرائی آنند. هر حکومتی که در بلاد اِسلام احکام دین را جاری کند و از آن تخلف نوزد، دولت دموکراسی است، چون موافق رأی قاطبه مردم است. از این جهت پیوسته سیاستمداران باتدبیر می کوشیدند مردم آن ها را حامی دین و ناصر مذهب و ملت شناسند و پایه دولتشان اُسْتوارتر باشد؛ و از این بهتر روشی در حکومت نمی شناسیم، مگر حکومتِ اِمامِ مَعْصوم.

و بر مسلمانان شَفَقَت می‌وَرزَنَد، بَلْ هَرَكَس که به مَصَالِحِ خَلْقِ خُدائی می‌آندیشَد و دیده بر واقعِ اُمور فُروَنَمی‌بَنَدَد و از کُفَّت و گویِ دَرِ عَالَمِ سِیَاسَتِ مَطَامِعِ شَخْصِ خَوِیش را نَمی‌جوید و از نَمَدِ سِیَاسَتِ اَنَدِیشی بَرایِ خَوِیشْتِنِ خَوِیشِ کُلاهی نَمی‌خواهد، به جایِ خوضِ بی‌حاصلِ دَرِ این مَاجِرایی پَیَانِ نَپَذیر که زَمَامِ حُکْمَرانی را به زَید باید سِپَاژَدَن یا عَمُرو، از خود و دیگران این را بَپُزَسَد که: حاکِم، خواه زَید، خواه عَمُرو، چگونه باید حُکْمَرانی کُنَد؟ و چگونه باید از عُدول وی از جاده صَوَابِ جَلوگیری کَزَد؟ ... برآستی جایِ ناصِحانِ مُشَفِّقِ واقع‌بینی چون سعیدی که شَهامَت و بَصیرَتِ گُذار از آرزوآندیشی به واقع‌گرایی را داشته باشند و در تمییزِ اُولویَّت‌ها اَحْوَلانَه نَنگَرَنَد، در زَمَانَه ما بسیار خالیست. اَلبَتَّه وُجودِ چُنین ناصِحان نیز کافی نیست. چه، یازایِ سُخَن‌هایِ دِل‌پَذیرِ اینان، دِل‌هایِ سُخَن‌پَذیری نیز باید باشند و کسانِی که قولِ ناصِحِ مُشَفِّقِ را به سَمعِ رِضا بَشَنوَنَد.

این که سعیدی بر کُفَّت و گویِ از چه و چون و چُنَدِ عَمَلِ حاکِمِ تَمَرکُزِ بَیشتَری دارد تا بَحَث از کیستی او، افزون بر جَبْرِ زَمَان و مُقْتَضایِ اَوَانِ حِیَاطِ شَیخ، - به گُمانِ مَن - به میراثِ بَریِ شَیخ از سُنَّتِ سِیَاسِیِ کُهَنِ ایران نیز بازمی‌گَزَدَد. ... در سُنَّتِ سِیَاسِیِ کُهَنِ ایران، غالباً سر و کارِ سِیَاسَتِ اَنَدِیشان با حُکومَت‌هایِ موروثیِ خاندان‌هایِ مُتَعَلِّب بود و در این فِضا، مَجالِ مُباشَرَتِ دَرِ کُزینِشِ حاکِمِ کَمَتَر به دَسْتِ می‌آمَد تا مَجالِ نِظارت و داوَریِ دَربارهٔ عَمَل‌کَرَدِ او. اَخْبَارِ تاریخیِ ایران، حَتّی از روزگارانِ بسیار دور، و هَم‌چُنین بازتابِ حِیَاطِ مَلّیِ ایرانیان در شاهنامه‌یِ فُردوسیِ بُزُگ - که سَنَدِ بی‌مانندِ فَرهَنگ و اِجْتِماعِ دیرینِ ماست -، نمونه‌هایِ جالِبِ تَوَجُّهی به دَسْتِ می‌دَهَد از مُساهَمَتِ بُزُگانِ دَرِ اَمْرِ نِظارتِ بَرِ عَمَل‌کَرَدِ شَهْریاران. لَئِبَد از هَمین رَویِ نیز هَسْت که مَکتوباتِ سِیَاسِیِ ایرانی، از سِفارَت‌نامَه‌هایِ شَهْریاران بگیریَد تا سِیَاسَتِ نامَه‌هایِ دَییران و نَصیحَة‌المَلوک‌هایِ دانیسُوران، بَیشتَر بَرِ یادکُزَد سُننِ عَمَلی و کُزارشِ نَدابیر و عَمَل‌کَرَد‌ها

در اسلام هَرگِز حُکومَتِ مُطلَقَه نبود، از اَعَاذِ اِسلام تا اِنقِراضِ اِمپِراطوریِ عُمّانی. یَس از آن، اِجْرائِ قَوانینِی که مَرْدُمِ مُسَلّمان به آن راضی نِیستَنَد، به جَبْرِ و اِکراهِ رایجِ گُشت. و بِلادِ اِسلام را به بِلادِ نِصاریِ قِیاس نَمی‌توان کُزَد که قَوانین را باید جَعَلِ کُنتَد، یا والیِ تَنها هَرچَه خواهد به اِستِیْناد، یا مَرْدُم به مَشورَتِ بَکدِیگر؛ و اَلبَتَّه آن که وُضِع قاطِبَهٔ مَرْدُمِ اِستِ بَهْتَرِ اِست.»

(نَثْرِ طوبی - یا: دائِرَةُ‌المَعَارِفِ لُغائِ قُرْآنِ مَجید -، آیهٔ اَللهِ حَاجِ مِیرزا اَبوالْحَسَنِ شَعرانی - و - مُحَمَّدِ قَریب، چ: ۵، تَهْران: اِنْتِشاراتِ اِسلامیّه، ۱۳۸۸ ه.ش. ۱۸۹/۱ و ۱۹۰.)
نیز نَکَر: هَمان، ۳۴/۱ و ۳۵.)

تَمَرُکُز دارد و بُنْدَرَت به بَحْثِ گُزینِش حُکْمَران می پَرْدازَد. بیهوده نیست که شالوده سیاست نامه های ما را "سیرالملوک" شکل می داده است و یکی از اهداف نگارش خدائنامه ها و شاهنامه ها هم آموزش یافتن حکمرانان سپسین بوده است، از راه اطلاع پیدا کردن بر آیین و راه شهریاران پیش^۱ «که گیتی با آغاز چون داشتند»^۲؛ و پیوسته نیز بر پیگیری این طریق و بهره جویی از آن تأکید می رفته است^۳.

۱. شاید از برای شماری از شما گرامیان جالب توجه باشد که سنت فرهیزش سیاسی حاکم و تعلیم آیین حکمرانی از طریق شاهنامه خوانی برای او، تا همین اواخر نیز در تاریخ ما ادامه داشته است و مثلاً خبّر داریم که از برای رضاشاه (سلطنت: ۱۳۰۴-۱۳۲۰ ه.ش.) نیز شاهنامه روایت می کردند و او هم سخت تحت تأثیر آن واقع می شده است. شیخ الملک اورنگ که در عصر پهلوی سالها از رجال ذی نفوذ و وکیل مجلس بوده است، حکایت می کند که مدت ها هر روز، بعد از صرف ناهار، دو ساعت متوالی، او و عده ای دیگر از رجال کشوری و لشکری نزد رضاشاه (به اصطلاح دُزباریان): "شرف یابی حاصل می کرد"ند و اورنگ داستان هائی را از شاهنامه از برای شاه که از فزدوسی با احترام و به لفظ «شیخ» یاد می کرده است بازگو می نموده؛ و یک بار در یکی از روزهای بسیار سرد زمستان ۱۳۰۸ ه.ش.، در ضمن نقلی مربوط به داستان های تصرفات اشکندر در ایران و بیستی استادانه که در شاهنامه در وصف حال ایرانیان آمده بوده است، رضاشاه چنان مُنْقَلَب می شود که بی اختیار قطرات اشک از چشمانش بر گونه هاروان می گزید و شروع به گزیه می کند و حدود ده دقیقه می گزید... (نگر: شاهنامه آخرش خوش است، محمدابراهیم باستانی پاریزی، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات عطائی، ۱۳۷۲ ه.ش.، ص ۴۴۶ و ۴۴۷).

آنان که تاریخ بنیان گذار سلسله پهلوی را خوانده اند، نیک می دانند که ظهور این مایه ناکن دلی و تأثیر عاطفی از آن مرد سخت گیر دُرُشْت خوی هیچ عادی نیست و پهلوی اول با آن فطالط و غلظت قلب معهودش، نه از آن کسان بوده است که - به اصطلاح - اشکشان در آستین باشد!

باری، این هم از حسنات فزدوسی و شاهکار بی همتای او است که توانسته است در آن «دوره شوم» و در عصر سیطره «فلدُری و فلجماتی و قلتسن آقائی» و در خلال دوران «سلطنت استبدادی و حکومت مطلقه قلتسنی» (نگر: مینوی بر گستره ادبیات فارسی - مجموعه مقالات - به کوشش: ماه مینوی، ج: ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۴۶ و ۴۹ و ۴۷)، حاکم مطلق العنان خودزای خیره سری را که تا زمان مغزولی اش نیز هنوز غزقی غفلت بسیار بود (نگر: همان، ص ۴۶)، آگرچه ذقائقی چند، این گونه به خود آزد و بر سز نوشت ایران و ایرانی بگریزند! ۲. شاهنامه فزدوسی (مثنی ایتقادی)، تحت نظر: ی. ا. پرتلس، تصحیح مثن به اهتمام: آ. پرتلس - و. ل. گوزلیان - و او. اسمیرنوا، با ملاحظاتی از: ع. فزدوس، ج: ۱، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (انستیتوی خاورشناسی / اداره انتشارات ادبیات خاور)، ۱۹۶۰ م.، ص ۲۱، ب ۱۳۲.

۳. سعّدی خود در رساله نصیحه الملوک می فرماید:

«أخبار ملوک پیشین را بسیار مطالعه فرماید که از چند فایده خالی نباشد: یکی آن که به سیرت خوب ایشان اُفتدا کند. دُوم آن که در تقلب روزگار پیش از عهد ایشان تأمل کند تا به جاه و جمال و مُلک و منصب فریفته و مغرور نشوند.»

(کلیات سعّدی، به اهتمام: محمدعلی فروغی، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۸۷۴، فقره ۲۱).

۵۸۸

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

شیخ شیراز میراث بر چنین سنت کهنی بوده است و نیک بیوسیده است که وی نیز از همین رهگذر بر چه و چون و چندی عمل حکومتگر بیشتر تمرکز ورزیده باشد، تا بحثی چون کیستی وی و مثلاً گزینشش.

در مقایسه افلاطون و ارسطو در عالم سیاست اندیشی، می گویند که افلاطون با روش سیاسی و اجتماعی و عرضه داشت حکومت مظلوب خود (یعنی: همان چیزی که حکمای مسلمان آن را «مدینه سعیده» و «مدینه فاضله» می خواندند)، خاصه در کتاب سیاستش موسوم به «جمهور» یا «جمهوری» یا «جمهوریت»، به نوعی، باورهای انقلابی می پیروزد، ولی ارسطو که طبع و ذوق و نظر دیگری داشت، بیشتر طریق پاشد است آرامش و تعادل جامعه را می جست و در عین تمایل به تعدیل و اصلاح امور، اهل محافظه کاری و کوشش در حفظ اصل وضع موجود و پیشگیری از وقوع انقلابات بود. از منظر ارسطو، در کار سامان دهی نظام سیاسی، راه حل هائی مناسب تر و عملی تر از راه حل افلاطون وجود داشت که می گفت: از برای برپایی «مدینه فاضله»، یا باید حاکمان حکیم باشند، یا حکیمان حاکم شوند!، و در عمل استقرار حکومت مظلوب را تعلیق به محال یا بیش از حد هزینه آفرین می کرد.^۱

در فرهنگ اسلامی - که تفلسف رسمی در آن، به نوعی ادامه و بسط سنت فلسفی یونان

۵۸۹

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال | ۳۵ شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

همو در چکامه ای اندرزی که در مدح امیر انکیانو، کارگزار مغولان در اقلیم پازس، سروده است، گفته:

... این که در شاهنامه ها آورده اند ز ستم و روینده تن اسفندیار،
تا بداند این خداوندان ملک، کز بسی خلقت دنیا یادگار
این همه رفتند و مای شوخ چشم هیچ نگرفتیم ازیشان اعتبار ...

(همان، همان ج، ص ۷۲۴).

از سنت شاهنامه خوانی در دزبار شاه و سعی در فرهیزش حکومتگر از این طریق، در گلستان سغدی نیز سخن رفته است، در حکایت «یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تپاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند، در زوال مملکت صحتاک و عهد فریدون. وزیر، ملک را پرسید: هیچ توان (الخ)» (همان، ص ۴۳ و ۴۴).

۱. نگر: اصول حکومت آتن، ارسطو، ترجمه و تحشیه: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، با مقدمه: دکتر غلامحسین صدیقی، ج: ۴، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی - وابسته به: مؤسسه انتشارات امیرکبیر - ۱۳۸۸ ه.ش.، ص "ل" و "لا".

نیز سنج: دوره آثار افلاطون، ترجمه: محمد حسن لطفی - و - رضا کاویانی، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۰۷۴ / ۲ و ۱۰۷۵ (: جمهوری، کتاب پنجم، رویه ۴۷۳).

و یونانی‌مآبان بوده است، بسیاری از حکمای ما، نظیر کندی و فارابی و عامری و مشکویه و ابن سینا و ابن رشد و نصیرالدین طوسی و جلال‌الدین دوانی، در حکمت عملی و مباحث اخلاقی، سخت متأثر از میراث ارسطویند؛^۱ لیک در بحث کیستی حاکم شایسته و برپایی "مدینه فاضله"، اندیشه‌های افلاطونی (خاصه با خوانش اشرافی نوافلاطونی این اندیشه‌ها - که غالب فیلسوفان و اندیشه‌گزاران دوران اسلامی، افلاطون را از این منظر می‌نگریسته و می‌شناخته‌اند^۲.)، با طباع کثیری از حکیمان و اندیشه‌وران سازگارتر بوده است و برخی از آنان را به سوی بلندپروازی‌های سوق داده است که بر بنیاد آن، ای بسا، جز "امام معصوم" (در مفهوم شیعی آن)، مصداقی بیرونی از برای حاکم مظلوشان نتوان یافت.

به شرط واقع‌بینی و عمل‌گرایی، و در آن جا که کس را به دامن چنان حاکم معصوم دست‌نرس نباشد، بی‌ثمیری آن بلندپروازی‌ها، بر هر عیار سنج زیرک و بصیر هویدا خواهد شد و آدمی بناگزر با اندرز مذکور در حکایتی از باب دوم گلستان همسوی و همدانستان می‌گردد که بر بنیاد آن، نباید در طلب عالم یا عامل معصوم، خویشتن را از فواید علم یا عمل پذیرفتنی دیگری محروم گردانیدن^۳. ... این، نصیحتی است که امروز نیز به کار ما می‌خورد.

۵۹۰

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. نگر: اصول حکومت آتن، ارسطو، ترجمه و تفسیر: محمدابراهیم باستانی پاریزی، چ: ۴، تهران: شرکت سهامی کتانه‌های جیبی، ۱۳۸۸ ه.ش، ص "له" (هامش).
۲. سنج: درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، [سید] جواد طباطبائی، چ: ۸ - ویراسته جدید، تهران: انتشارات گویر، ۱۳۸۵ ه.ش، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.
۳. مقصود، این حکایت است:
«فقیهی پدر را گفت: هیچ‌ازین سُخنان رنگین دلاویز متکلمان در من اثر نمی‌کند، به حکم آن که نمی‌بینم مر ایشان را فعلی موافق گفتار!

تَرکِ دُنیا به مَرْدُمِ آموزَنَد	خویشتن سپم و غله آندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس،	هزچه گوید نگیرد اندر کس!
عالم آن کس بود که بد نکند	نه بگوید به خلق و، خود نکند!

{أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ}

عالم که کامرانی و تن‌پروری کند او خویشتن گمست؛ که را زهبری کند؟!
پدر گفت: ای پسر! به مجرّد خیال باطل نشاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدن و علما را به ضلالت منسوب کردن، و در طلب عالم معصوم، از فواید علم محروم ماندن، همچو نابینایی که شبی در وحل افتاده بود و می‌گفت: آخر یکی از مسلمانان چراغی فرا راه من دارید! زنی فارجه بشنید و گفت: تو که چراغ نبینی، به چراغ

عَمَلِ گرایِ سَعْدِی از مزایای فوق العاده اوست؛ و نیکوشت بدانیم که یکی از جاذبه های نیرومندی سعیدی از برای مغرب زمینیان هم، «أَخْلَاقِ كَامِلًا عَمَلِي» او شمرده شده است^۱. آیا این نه از آن جااست که مغرب زمینیان، به ویژه در سده های اخیر، قدر گوهرِ عَمَلِ گرایِ را نیک دانسته و از دولتِ همین عَمَلِ گرایِ، در ترتیبِ اُمورِ دُنْیایِ خود به چکادهائی بَس بُلند دست یافته اند؟

ژوزف ایزنست رِنان (۱۸۲۳-۱۸۹۲ م.)، مُسْتَشْرِقِ و زَبانِ شِناسِ و مُوَرِّخِ و مُتَقَدِّدِ و نویسنده مشهورِ فرانسوی، همو که از باور به اِلْهِيَّاتِ مَدْرَسِي مَسِيحِي رُخِ بَرْتَاْفَتِ و مُعْتَقِدِ بود که بَشَرِ جُزْ به وسیله عِلْمِ به سَعَادَتِ نَائِلِ نَخَوَاهَدِ شُد و همو که به ضِدِّیَّتِ با نِزَادِ سَامِی نِیز اِشْتِهَارِ دَاشْت و مَاجِرَايِ شُخْرَانِي مَعْرُوفِشِ دَر بَارِهٖ "اِسْلَامِ و عِلْمِ" و وَاكُنِشِ سَيِّدِ جَمَالِ الدِّينِ اَسَدِ اَبَادِي و ديگرانِ بَدانِ شُخْرَانِي، آوازِه اِي بُلندِ دَاَرْد^۲، آری، همو، كُفْتِه بود: «سَعْدِی بَوَاقِعِ يَكِي اَز مَاسْت»^۳! ... آیا از این سَخْنِ رِنَانِ فرانسوی باید به خود ببالیم یا شَرْمَنْدِه و سَرَاْفِ كُنْدِه شُويْم؟! ... چرا سَعْدِی از "ما" نَباشَد!؟

۵۹۱

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

چه بینی؟! هَمْچُنِ مَجْلِسِ و عَظْمِ چو كُلبِهٖ بَرَاَزَشْت: اَنْ جَا تَا نَقْدِي نَدِي، بِضَاعَتِي نَسْتَانِي، و اِيْنِ جَا تَا اِرَادَتِي نَبَارِي، سَعَادَتِي نَبَرِي.

كُفْتِ عَالِمِ به گوش جان بشنو
باطلشست آنچه مُدْعَى گوید:
مَرْدِ بَايَدِ که گیرد اندر گوش
وَزْ نَمَانَدِ به كُفْتَشِ كِرْدَارِ
"خُفْتِه رَا خُفْتِه كِي كُنْدِ بِيْدَارِ!"
وَزْ نُوْشْتِه شَت پَنَدِ بَرِ دِيوَارِ!

*

صَاحِبِ دِلِي به مَدْرَسِه اَمَدِ ز خانقاه
كُفْتِم: مِيانِ عَالِمِ و عَابِدِ چِه فَرْقِ بود؟
كُفْت: اَنْ، كَلِيمِ خَوِيْشِ بَدْرِ مِي بَرْدِ زِ مَوْجِ؛
بَشِكْشْتِ عَهْدِ صُحْبَتِ اَهْلِ طَرِيْقِ رَا
تَا اِخْتِيَارِ كَرْدِي اِرَانِ اِيْنِ فَرِيْقِ رَا
وِيْنِ، جَهْدِ مِي كُنْدِ که بگيرد غَرِيْقِ رَا»
(كَلِيَّاتِ سَعْدِي، به اِهْتِمَامِ: مُحَمَّدِ عَلِي فُرُوعِي، ج: ۱۵، تَهْرَانِ: مَوْسَسَهٗ اِنْشِارَاتِ اَمِيْرِكَبِيْر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۹۲ و ۹۳؛ با دُرُسْتِ كَرْدَانِي يَكِ لَغْزِشِ حُرُوفِ بَگَاشْتِي).

۱. نِگَر: تَحْقِيْقِ دَرْبَارِهٖ سَعْدِي، هَانَرِي مَاسِه، تَرْجَمَهٗ: دَكْتَرِ عَلَامُحْسِيْنِ يُوْسُفِي - و - دَكْتَرِ مُحَمَّدِ حَسَنِ مَهْدَوِي اَرْدَبِيْلِي، ج: ۲، تَهْرَانِ: اِنْشِارَاتِ تَوْس، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۳۴۵.

۲. نِگَر: دَايِرَةُ الْمَعَارِفِ فَارَسِي، به سَرِيْرَشْتِي: عَلَامُحْسِيْنِ مُصَاحِبِ و ...، ج: ۱، ج: ۲، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۱۰۹۹ و: دَانِشْنَامَهٗ جِهَانِ اِسْلَامِ، زِيْرِ نَظَرِ: عَلَامُعَلِي حَدَادِ عَادِلِ، ج: ۲، ج: ۱، تَهْرَانِ: بُنْيَادِ دَايِرَةِ الْمَعَارِفِ اِسْلَامِي / مَوْسَسَهٗ فَرْهَنْگِي - هُنَرِي كِتَابِ مَرْجِعِ، ۱۳۹۴ ه.ش.، صص ۳۲۳-۳۴۷ / مَقَالَهٗ «رِنَان، ژوزف اِرَنَسْت»، به قَلَمِ: طَبِيْبِهٖ كَرْمِي.

۳. نِگَر: تَحْقِيْقِ دَرْبَارِهٖ سَعْدِي، مَاسِه، تَرْجَمَهٗ: يُوْسُفِي - و - مَهْدَوِي اَرْدَبِيْلِي، ج: ۲، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۳۴۵.

[جانِ کلامِ سعدي در سياست]

● «سُخَنِ دَرَاذِ كَشِيدِيْمِ وَ هَمَّجُنَانِ بَاقِيَسْتِ». توخْتَنِ فَاْمِ سُخْنِ دَرِبَارُهُ مِيرَاثِ وَ اَنْدِيْشُهُ سِيَّاسِي سَعْدِي شِيْرَايِي، مَجَالِي فَرَاخِ وَ بِيْضَاعَتِي دَرْخُوْرِ مِيْ خَوَاهَدِ كِه هِيْجِيْكَ مَرَا نِيْسْت. بِه قَوْلِ فِرْدَوْسِي بُرْزُگ: «مَرَا نِيْسْت؛ فَرُخْ مَرَا نِ رَا كِه هَسْت!»^۱

گمان می‌کنم بجا باشد ختمِ سُخْنِ رَا بِه يَادْكَرْدِ دِيْدْگَاهِ صَرِيْحِ وَ تَعْيِيْنِ كُنُنْدُهُ سَعْدِي دَرِ بَابِ رَمَزِ مَشْرُوعِيَّتِ حُكْمَرَانِ وَ حُكْمَرَانِي وَيْزُهُ دَارَمِ كِه بِه عَقِيْدَهُ مُخْلِصِ لِبِ اَنْدِيْشُهُ سِيَّاسِي سَعْدِي شِيْرَايِي اَسْت وَ جَمِيْعِ دِيْگَرِ مُسَاهَمَاتِ شَيْخِ دَرِ عَالَمِ سِيَّاسْتِ اَنْدِيْشِي وَ سِيَّاسْتِ نَامِه نويسي، شاخِ وَ بَرْگِي بَسْرَاَسْتِ كِه بِه هَمِيْنِ سُخْنِ عَرِيْقِ عَمِيْقِ دَاْدِه اَسْت.

باری، پیش از آن که نَظَرِ سَعْدِي رَا دَرِ بَابِ رَمَزِ مَشْرُوعِيَّتِ حُكْمَرَانِ وَ حُكْمَرَانِي - كِه بَتَكَرَّرِ نِيْزِ دَرِ اَثَارَشِ اَوْزْدِه اَسْت - بِه عَرَضِ بَرَسَانَمِ، مِي خَوَاهَمِ بَگُوِيْمِ كِه: مَعَ الْاَسْفِ بِنِيَّارِي اَزِ اَنْدِيْشِه وَرَانِ مَا، اَزِ دِيْزِيَّازِ تَاكُنُونِ، هَمِيْنِ نُكْنُهُ قَرِيْبِ بِه بَدَاهْتِ رَا كِه - بِه يَارِي دَاْدَارِ پِيْرُوْرْگَر - اَزِ زَبَانِ سَعْدِي نَقْلِ خَوَاهِيْمِ كَرْدِ، اَنْ قَدْرِ دَرِ قِيُوْدِ گوناگون پيچيده و بر مَقَدَّمَاتِ لَوْنَالُونِ مُبْتَنِي سَاخْتِه اَنْدِ كِه اَصْلِ كَلَامِ رَا - بِه اِصْطِلَاحِ طَلْبُهُ عُلُوْمِ: - "شَهِيْدِ كَرْدِه اَنْدِ"، وَ دُرُوسْتِ هَمِيْنِ، بَاعِثِ اَمْدِه اَسْت تَا سَرِ بِيْزَنْگَاهِ دَرِ مَوْضِعِ گيري هايِ عَمَلِي تَعْيِيْنِ كُنُنْدِه نِيْزِ دَرِ بَمَانُنْدِ يَا خَطَا كُنُنْدِ.

اَوْزْدِه اَنْدِ كِه دَانِشُوْرِ بِنَامِ اِمَامِي، اِبْنِ طَاوَسِ (سَيِّدِ رَضِي الدِّيْنِ اَبُو الْقَاسِمِ عَلِيِّ بِنِ مَوْسَى بِنِ جَعْفَرِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ اَحْمَدِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ طَاوَسِ / ۵۸۹-۵۶۴ ه.ق.) دَرِ وَاقِعُهُ سُقُوْطِ بَعْدَادِ بَرِ دَسْتِ مَغُوْلَانِ، دَرِ اَنْ شَهْرِ بُوْد. كُفْتِه مِي شُوْدِ هَلَاگُو، بَعْدِ اَزِ اَنْ كِه دَاخِلِ شَهْرِ شُوْدِ، عُلَمَا رَا دَرِ مُسْتَنْصِرِيَه جَمْعِ كَرْدِ وَ اَزِ اَنَانِ خَوَاسْتِ تَا فَتْوِيْ بَدِهَنْدِ دَرِبَارُهُ اَيْنِ كِه كُدَامِيْكَ اَزِ اَيْنِ دُو اَفْضَلِ اَنْدِ: حَاكِمِ عَادِلِ كَافِرِ يَا حَاكِمِ ظَالِمِ مُسْلِمَانِ. دَرِ اِنْتِيْدَا عُلَمَا اَزِ جَوَابِ دَاْدَنِ اِبَا كَرْدَنْدِ بِه اِسْتِيْثْنَايِ اِبْنِ طَاوَسِ كِه ضِمْنِ نُوْشْتِه اِي تَأْيِيْدِ كَرْدِ كِه حَاكِمِ كَافِرِ عَادِلِ بَهْتَرِ

۱. شاهنامه، ویرایشِ سوّم [چاپِ مُسكُو]، بِه تَصْحِيْحِ وَ اِهْتِمَامِ: مُحَمَّدِ نُوْرِي عُنْمَانُوْفِ - وَ - رُسْتَمِ مَوْسَى عَلِي اَف - وَ - ...، زِيْرِ نَظَرِ: مَهْدِي قَرِيْبِ، ج: ۱، نَهْرَانِ: اِنْتِشَارَاتِ سُروْش - بَا هَمْكَاري: دَانِشْگَاهِ خَاوَرِزْمِيَنَاسِي مُسكُو، ۱۳۹۱ ه.ش.، ۱۶۳/۶، ب ۴.

است از حاکم ظالمِ مُسَلِّمان. دیگر عالمان نیز، شاید به دلیل ترس از هلاگو، یا به احترام ابنِ طاوس، از وی تبعیت کرده آن سند را امضا کردند.^۱

اصل این خبر، مثنوی بر گزارش کتاب تاریخی کهنی است که در نزدیکی همان سال‌های وقوع رخدادها تألیف شده است.^۲ با این همه، من بنده در این لحظه هیچ اضرائی ندارم بر این که ابنِ طاوس - که می دانیم چندان هم اهل فتوی دادن نبوده است^۳ - چنین فتوائی داده است یا نداده است. باری، خواه خود ابنِ طاوس، بر فرض آن که چنین فتوائی داده باشد، و خواه بر سازنده قصه، بر فرض آن که چنین داستانی بر ساخته باشد، حرف ساده معقول واضح و پیش پا افتاده ای زده است که بیشینه اهل مدرسه، به خاطر همان فیود گوناگون و مقدمات لونا لون مذخور در اذهانشان که زین پیش گفتیم، و به ویژه چون عاده بحث کیستی حاکم را بر چستی عملکرد وی مقدم می داشته اند، از تفوه بدان حرف ساده معقول واضح و پیش پا افتاده عاجز بوده اند، و هستند (تا همین امروز!).

عبارت «الْمُلْكُ يَنْقِي مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَنْقِي مَعَ الظُّلْمِ»، خواه حدیث باشد و خواه نه^۴، سخنی است حکیمانه و بیانگر حقیقتی است که بارها و بارها در درازنای تاریخ آزموده شده است.

۵۹۳

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. نگر: کتابخانه ابنِ طاوس و احوال و آثار او، ایتان کلبزگ، مترجمان: سید علی قرائی - و رسول جعفریان، ج: ۱، قم: کتابخانه عمومی آیه الله العظمی مزعشی نجفی، ۱۳۷۱ ه. ش.، ص ۲۹.
۲. سنح: الفخری فی الآداب السلطانیة و الذول الإسلامیة، محمد بن علی بن طباطبا المعروف ب: ابن الطقطقا، بیروت: دار صادر، بی تا، ص ۱۷.
۳. سنح: کشف المحجبة لئمره المهجبة، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسینی، التبحر الأشرف: منشورات المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۰ ه. ق.، صص ۱۰۹-۱۱۲ (از دو فصل "۱۲۵" و "۱۲۷").
۴. نگر: نصیحة الملوك، امام محمد بن محمد بن محمد عزالی طوسی، با تصحیح مجدد و حواشی و تعلیقات و مقدمه تازه به خامه: جلال الدین همامی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱ ه. ش.، ص ۸۲؛ و: سیر الملوك (سیاست نامه)، خواجه نظام الملک طوسی، مقدمه [و] تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۸ ه. ش.، ص ۱۰ (مثن) و ۳۰۱ (تعلیقات)؛ و: مرصاد العباد، نجم رازی، به اهتمام: محمد امین ریاحی، ج: ۱۰، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ه. ش.، ص ۴۳۶ (هاویش) و ۴۶۶ (مثن)؛ و: مناہج الطالبین و مسالک الصادقین، سید محمد بخاری (یا: محمد بن سعد الله اصفهانی)، به اهتمام: نجیب مایل هروی، ج: ۱، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۴ ه. ش.، ص ۱۷۵ (مثن) و ۳۶۳ و ۳۶۴ (تعلیقات).

اینک، حکایتِ نظرِ سعّدی است در بابِ رمزِ مشروعیتِ حُکمران و حُکمرانی؛ که گفتیم به عقیدهٔ مُخلّص، لبِ اندیشهٔ سیاسی او نیز هست.

أولاً بگوییم که سعّدی معتقد است:

«رعیّت، اگر پادشاه نیست و اگر هست، همان رعیت است و پادشاه بی وجود رعیت مُتصوّر نمی شود.»^۱

از همین جا نیز هست که در همان آغازین بیث‌های بابِ نَحسِتِ بوستان، بالحنی تحکم‌آمیز به حُکمران می‌گوید:

برو پاسِ دزویشِ مُحتاج دار که شاه از رعیت بُود تا جدار
رعیت چو بیخند و سلطانِ درخت - ای پسر! - باشد از بیخِ سخت^۲

از دولتِ زرفایِ این بینش و سُتواریِ سُخن است که در قرنِ هژدهم میلادی، در آن سوی جهان، سز ویلیام جیمز هم، با اشاره به هدفِ انقلابِ کبیرِ فرانسه، ترجمهٔ همین بیثِ اخیرِ سعّدی را نقل و تضمین کرده است.^۳

وانگهی، شاید مُلخّصِ همهٔ این‌گونه گفته‌ها و نوشته‌های سیاسیِ شیخ، این حکایتِ گُلستان باشد:

«دزویشی مُجرّد به گوشه‌ای نیشسته بود. پادشاهی برو بگذشت. دزویش، از آن جا که فراغِ مُلکِ قناعت است، سر برنیاورد و التفات نکرد. سلطان، از آن جا که سَطوّتِ سلطنت است، برنجید و گفت: این طایفهٔ خُزقه‌پوشان اُمثالِ حیوان اند و اُهلِیت و آدمِیت ندارند! وزیرِ نزدیکش آمد و گفت: ای جوانِ مَرَد! سلطانِ روی زمین بر تو گذر کرد؛ چرا خدمتی نکزدی و شرطِ اَدب به جایی نیاوردی؟ گفت: سلطان را بگویی: تَوَقُّعِ خدمت از کسی دار که تَوَقُّعِ نِعْمت از تو دارد؛ و دیگر بدان که مُلوک از بَهرِ پاسِ رعیت اند، نه رعیت از بَهرِ طاعتِ مُلوک!

۵۹۴

آینهٔ پژوهش | ۲۰۶

سال ۳۵ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. کُلیاتِ سعّدی، به اِهِتِمَام: فُروغی، ج: ۱۵، اُمیرِکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۸۹۲ / از رسالهٔ مُعَنُون به «در تزیینتِ یکی از مُلوک گوید».

۲. بوستانِ سعّدی، تَصْحیح: دکتر یوشفی، ج: ۱۱، ص ۴۲، ب ۲۲۲ و ۲۲۳.

۳. بگر: چشمهٔ روشن: دیداری با شاعران، دکتر عَلَامُحْسِنِ یوشفی، ج: ۱۲، تهران: انتشاراتِ علمی، ۱۳۸۸. ش.، ص ۲۴۵.

پادشاه پاسبان دزویشتت
گوشپند از برای چوپان نیست؛
گرچه رامش به فر دولت اوشت
بلکه چوپان برای خدمت اوشت

*

یکی امروز کامران بینی
روزکی چنبد باش تا بخورد
دیگری را دل از مجاهده ریش
خاک، مغز سر خیال اندیش
فزنی شاهی و بندگی برخاست
چون قضای نیشته آمد پیش
گر کسی خاک مژده باز کند
نمایند توانگر و دزویشت!
ملک را گفت دزویشت اشتهار آمد. گفت: از من تمنا بکن. گفت: آن همی خواهیم که دگر باره
زحمت من ندهی!

گفت: مرا پندی بده. گفت:

دریاب کنون که نعمتت هست به دشت

کاین دولت و ملک می رود دشت به دشت»^۱.

دقیقاً از باب همین تلقی سعّدی از رمز مشروعیّت حکمران و حکمرانی هم هست که او پیوسته حکمران را در برابر رعیت تحت امر و خدائی که او را به حکمرانی / رعیت نوازی گماشته است، "مسئول" / پاسخگو و شاکر و مبتّ پذیر می خواهد و از حکمران، مبتّی را که معهود و مرسوم قدرت مداران است بر سر زیردستان، نمی پذیرد.

در اواخر باب نخست بوستان خطاب به پادشاه زمان خویش می گوید:

... تو هم پاسبانی به انصاف و داد
تورا نیست منت ز روی قیاس
که در کار خیرت به خدمت بداشت
همه گش به میدان کوشش درند
تو حاصل نکزدی به کوشش بهشت
که حفظ خدا پاسبان تو باد!
خداوند را من و فضل و سپاس
نه چون دیگرانت معطل گذاشت
ولی گوی بخشش نه هر گش برند
خدا در تو خوی بهشتی سرشت^۲ ...

۱. کلیّات سعّدی، به اهتمام فروغی، ج: ۱۵، آمیزگیبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.، ص ۶۲ و ۶۳.

۲. بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۷۲ و ۷۳، ب ۹۸۷-۹۹۱.

این آندیشه که «گوشپند از برای چوپان نیست؛ بلکه چوپان برای خدمت اوست»^۱، جهت دهنده کُنش های سیاسی سعّدی نیز هست.

در جایی که راعی از برای رعیت است، نه بالعکس، سعّدی در دعاگفتن بر اُزبابِ قُدرت نیز مصالح رعیت را پیش چشم دارد. نمونه را، در ستایش آتابک ابوبکر بن سعّد بن زنگی می گوید:

غَم از گَزَدش روزگارت مباد! وَز اندیشه بَر دَل غبارت مباد!
 که بَر خاطر پادشاهان غمی پَریشان کُند خاطرِ عالمی
 دِل و کِشورَت جَمع و مغمور باد! ز مُلگت پراگندگی دور باد!^۲

دِل پادشاه را مجموع و بی غبار می خواهد؛ زیرا آسایش خاطر رعیت را بدان منوط می شمارد؛ و در کنار دُعا بدین رُبط و اِبتنا هم تصریح می کند و به نوعی به پادشاه نیز باز گوشزد می نماید که مصلحت راعی از برای مصالح رعیت مظلوب است، نه بالعکس.

بدین بیث های دیگر از همان بوستان عنایت فرمایید:

خُدایا! تو این شاهِ درویش دوست که آسایش خَلق در ظلّ اوست،
 بَسی بَر سَر خَلق پائنده دار! به توفیقِ طاعتِ دلش زنده دار!
 بَرومَنند دَرش دَرخُت اُمید! سَرش سَبز و رویش به رَحمت سپید!^۳

۵۹۶

آینه پژوهش | ۲۰۶
 سال ۳۵ | شماره ۲
 خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. تَوَجُّه بدین نکته نیک سزاوار است که لحاظ تمثیل "شبان" و "رّمه" از برای تبیین مناسبت حُکمران و توده زیردستانش - که در خود تعبیر عربی «راعی» و «رعیت» نیز بازنمایی از آن را می توان جست - در فرهنگ ما پیشینه ای دراز و باستانی دارد.

نمونه را، نگر:

فَهِنگِ شاهنامه، دکتر علی رواقی، ج: ۱، تهران: مؤسسه تالیف [و] ترجمه و نشر آثار هُتری «متن»، ۱۳۹۰. ش.، ۲، ۱۲۶۲/ ذیل «رّمه» / معنای نَحُست؛ و: سِرّ المُلوک (سیاست نامه)، خواجه نظام الملک طوسی، مَقدمه [و] تَصحیح و تَغلیقات: محمود عابدی، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و آدب فارسی - با همکاری: اِنشاراتِ سُخن -، ۱۳۹۸. ش.، ص ۲۶؛ و: همان متن، به اِهتمام: هیوبرت داوک، ج: ۱۱، تهران: اِنشاراتِ علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸. ش.، ص ۳۳ (در گفتاورد از بهرام گور که با خود می گوید و می آندیشد که: «رعیت ما، رّمه ماَیند / ما اند».)
 به قول خود سعّدی - در جای دیگر - : «... که سُلطان شَبانست و عامی گله» (بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۵۹، ب ۶۵۲).

۲. بوستان سعّدی، تَصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۳۹، ب ۱۶۴-۱۶۶.

۳. همان، همان ج، ص ۴۰، ب ۱۹۱-۱۹۳.

زین پیش درباره مذهب مختار سغدی در مدیحه سرایی سُخنانی گفتیم. ملاحظه می‌فرمایید که در این بیث‌های بوستان، مسأله سغدی، برخلاف بسیاری از شعرای ستایشگر ادبیات مدح‌باره ما، خود ممدوح نیست؛ بلکه مصالحی است که از طریق این ممدوح ذی شوکت از برای عموم خلق خدای حاصل می‌شود.

ادراک نسبت راستین "راعی" و "رعیت"، در اندیشه سیاسی، مقولتی است بسیار خطیر؛ و شیخ ما، سغدی، سیاست‌اندیشی بحقیقت بختیار بوده است که این نکته را بزرگی فهم کرده و در جای جای آثارش توجیه عمیقی بدین مقوله مبذول داشته است.

در گلدستان فرموده است:

نکنند جوزپیشه سلطانیه که نیاید ز گزگ چوپانی
پادشاهی که طرز ظلم افکنند پای دیوار ملک خویش بکنند^۱

در نصیحة الملوک می‌فرماید:

«پادشاهان به رعیت پادشاه اند؛ پس چون رعیت بیازارند، دشمن ملک خویشند.»^۲

و:

«پادشاهان سرند و رعیت جسد. پس نادان سری باشد که جسد خود را به دندان پاره کند!»^۳

۱. کتبات سغدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، امیرکبیر، ۱۳۸۹. ش.، ص ۴۴.

۲. همان، همان چ، ص ۸۷۸، فقره ۵۲.

۳. همان، همان چ، ص ۸۷۸، فقره ۵۳.

در رساله معتون به «در تربیت یکی از ملوک گوید» همین معنی را چنین تکرار کرده است:

«حاکمان بر مثال سرند و رعیت بر مثال بدن، و نادان سری باشد که بدن خود را به دندان خود پاره کند.»

(همان، همان چ، ص ۸۹۲).

۴. گذشت که سغدی، همچنین، در بیانی دیگر، در رساله نصیحة الملوک، تعهد اخلاقی راعی را در برابر رعیت، بر پایه وامداری راعی به رعیت، چنین تفسیر می‌کند:

«مروت، آنست که چون کسی از کسی خیزی دیده باشد، منت آن بر خود بشناسد و حقی آن به جای آورد و جانب وی مفضل نگذارد، و بحقیقت پادشاهان را این دولت و حرمت به وجود رعیت است؛ که بی وجود رعیت، پادشاهی ممکن نیست. پس اگر ننگه داشت دژویشان نکند و حقوق ایشان را بر خود نشناسد، غایت بی مروتی است.»

(همان، همان چ، ص ۸۸۳، فقره ۹۷).

باری، لُبّ اندیشه سیاسی سعّدی و جان کلام وی در این قلمرو، آن است که - به تعبیر مسطور در نصیحة الملوک شیخ -:

«کام و مُراد پادشاهان، حلال آنگاه باشد که دفع بدان از رعیت بکند؛ چنان که شبان دفع گرگ از گوشفندان، اگر نتواند که بکند و نکند، مُزد شبانی حرام می ستاند؛ فکئف چون می تواند و نکند!»^۱.
 خلاصه، - به بیان مسطور در رساله ای دیگر: - «مَثَلِ حاکِمِ با رعیت، مَثَلِ چوپانست با گله: اگر گله نگه ندارد، مُزد چوپانی حرام می ستاند»^۲.

سعّدی، جای دیگر نیز جان کلام را بی لفت و لعاب و بسیار شسته و رفته به دست می دهد و همان مضمون را چنین بازمی گوید:

شَهِی که پاس رعیت نگاه می دارد حلال باد خراجش که مُزد چوپانی ست
 وگرنه راعی خَلَقست، زهرمارش باد! که هرچه می خورد او جزیتِ مُسلمانست!^۳

۱. همان، همان ج، ص ۸۷۶، فقرة ۳۳.

۲. همان، همان ج، ص ۸۹۳ / از رساله مَعْتُون به «در تربیت یکی از ملوک گوید».

۳. همان، همان ج، ص ۸۱۵ و ۸۱۶.

همین وجه مشروعیّت حکمرانی و برخورداری حکمران را، سعّدی، به عبارتی - بل: اشارتی - دیگر در بوستان فرموده است:

چو دُشمن خَرِ روشتایی بَرَد، مَلِک باج و دة یک چرا می خورَد؟
 مُخالف خَرش بُرَد و سُلطان خَراج؛ چه اقبال ماند در آن نَخْت و تاخ؟

(بوستان سعّدی، تصحیح: دکتر یوسفی، ج: ۱۱، ص ۵۲، ب ۴۶۹ و ۴۷۰).

در قطعه های سعّدی نیز می خوانیم:

پادشاهان پاشمبانا نند مَر دزویش را
 پند پیران تلخ باشد؛ بشنو و بدخو مَباش
 چون کمند انداخت دُزد و رخت مشکینی بیزد،
 پاشبان خفته خواهی باش و خواهی گو مَباش!

(کلیات سعّدی، به اهتمام: فروغی، ج: ۱۵، آمیزگیبیر، ۱۳۸۹. ش. ص ۸۲۹)

و:

مُلک داری با دیانت باید و فرهنگ و هوش
 مَسّت و غافل کئی تواند؟ عاقل و هشیار باش
 پادشاهان پاشمبانا نند؛ خُفتن سُرُط نیست
 یا مکن، یا چون جراتست می کنی بیدار باش

(همان، همان ص).

مُخْتَصِر و مُفید گفته است و موجز و کوتاه و چابک و دل خواه! و دیزسال هاست که این سُخَن را از قولِ دبیرِ بلیغِ بلند آوازه، عَبْد‌الْحَمید بن یحیی بن سَعْدِ عامری (کُشته شده به سال ۱۳۲ هـ. ق.)، بازگفته اند که: «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ وَ لَمْ يَمَلَّ»^۱.

[سُخَنِ فَرْجَامِين]

● سُخَنانِ سَعْدِي که به پَرُويزَن مَعْرِفَت بِيخْتِه است و به شَهْدِ ظَرافَت در عِبَارَت بَرَامِيخْتِه^۲، اَلْبَتَّه مَلالَت و سَامَت نَمِي اُورَد؛ ليک تَقْرِيرِ اَيْن دُعَاگوِي، از آن مَزايَايِ دِل خواهِ سَعْدِيانِه عاري است، و بيمِ آن هَسْت که دِر اَز كَشِيْدَن كُفْتار، شُما گِرَامِيان را گِرِفْتارِ مَلال گِراند و به سْتوه اُرد. ... نيك مي دانم که تا هَمين جا نيز دِر اَز نايِ كَلَام را، نَه به اِشْتِخاقِ اَيْن بَنده که دَر صَفِّ نِعالِ تَلامَذَه عُلومِ تاريخ و اَدب جايِ دَارَد، بَلْ به اَبرويِ شِيخِ بُرُگُوَارِ ما، سَعْدِي، اِحْتِمال فرموده ايد که فامِ كَلانِ وي بَر دِمَتِ فَرهَنگِ و اَنديشه بَشَرِي، ناتوختني است.

به قولِ خودِ سَعْدِي:

زبانِ دَرگَش ار عَقَل دارِي و هوش چو سَعْدِي سُخَن گوِي، وَرَنَه خَموش!^۳

پَس بَر رِوانِ تابناکِ شِيخِ اَجَل، سَعْدِي شيرازِي، اَفَرينِ ها مي خوانم و سُخَن را به هَمين "اَفَرينگان" خاتمه مي دَهَم و مَسكُ اَلخِتامِ كَلَامِ را دَر حَقِّ سَعْدِي، كُفته اي از خودِ اَن سَره مَرَدِ نادرِه كار مي نَهَم که فرمود:

در بوستان، نیز فرموده است:

نبايد به نَزديکِ دانا پَسَنَد شَبانِ خُفته و گُرگِ دَر گوشَفَنَد

(بوستانِ سَعْدِي، تَضْحِيح: دَکتر يوشفي، ج: ۱۱، ص ۴۲، ب ۲۲۱).

۱. التَّذْکِرَةُ اَلْحَمْدُونِيَّة، ابنِ حَمْدون، تَحْقِيق: اِحسانِ عَباس - و - بَکَرِ عَباس، ط: ۱، بِيروت: دارِ صادر، ۱۹۹۶ م، ۵/ ۴۰۲، ش ۱۲۲۰.

۲. خودِ فرموده است:

چه خوش گُفتِ يک روز دارو فَرُوش: شِفا بَايَدَت، دارويِ تَلَخِ نَوش!

اگر سَرزَبْتِي بَايَدَت سوذَمَنَد، زِ سَعْدِي بستانِ تَلَخِ دارويِ پَنَد

به پَرُويزَن مَعْرِفَت بِيخْتِه به شَهْدِ عِبَارَتِ بَرَامِيخْتِه

(بوستانِ سَعْدِي، تَضْحِيح: دَکتر يوشفي، ج: ۱۱، ص ۷۰، ب ۹۲۷-۹۲۵).

۳. بوستانِ سَعْدِي، تَضْحِيح: دَکتر يوشفي، ج: ۱۱، ص ۱۵۷، ب ۲۹۹۰.

زهی دولتِ مادرِ روزگار که رودی چُنین پَرورد در کِنار!^۱
خاک بر شیخ شیراز خوش باد و هرچه هست بقایِ غمِ شما باد که دوستارانِ او یید و
خواستارانِ سَخَنِ شیرینش!

۶۰۰

آینه پژوهش | ۲۰۶

سال ۳۵ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۳

۱. همان، همان ج، ص ۴۰، ب ۱۷۸.

کتابنامه

- آزادی های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه گران (گذری بر نوشته های پارسی در دو سده واپسین)، دکتر عبدالهادی حائری (۱۳۱۴-۱۳۷۲ ه.ش.)، ج: ۱، مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۷۴ ه.ش.
- آشنایی با تاریخ ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب (۱۳۰۱-۱۳۷۸ ه.ش.)، ج: ۴، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۹ ه.ش.
- آینه پژوهش، س ۲۵، ش ۲، ش پیاپی: ۱۴۶، خرداد و تیر ۱۳۹۳ ه.ش. (صص ۵-۹ / مقاله «عَلامِ عَجَمی» در گِلِستانِ سغدی، و...»، به قلم: جویا جهانبخش).
- آینه پژوهش، س ۲۶، ش ۳، ش پیاپی: ۱۵۳، مُرداد و شهریور ۱۳۹۴ ه.ش. (صص ۵-۱۸ / مقاله «حقیقتِ سوانح و اَسفارِ شیخ شیراز»، به قلم: جویا جهانبخش).
- آینه پژوهش، س ۲۹، ش ۳، ش پیاپی: ۱۷۱، مُرداد و شهریور ۱۳۹۷ ه.ش. (صص ۶۵-۸۴ / مقاله «سغدی شیرازی و زوالِ مُلکِ بِنی العباس: نیم نگاهی به پاره ای از خُرده گیری های بی اساس»، به قلم: جویا جهانبخش).
- آینه پژوهش، س ۳۴، ش ۲، ش پیاپی: ۲۰۰، خرداد و تیر ۱۴۰۲ ه.ش.، صص ۳۴۵-۳۵۱ / مقاله «ضلع است میان کُفر و اسلام / ایضاحِ اشارتی و بیانی از شیخ سغدی»، به قلم: جویا جهانبخش).
- ابنِ خلدون و علوم اجتماعی (وَضَعِیَّتِ عُلُومِ اجْتِمَاعی دَر تَمَدُنِ اِسلامی)، سید جواد طباطبائی (۱۳۲۴-۱۴۰۱ ه.ش.)، ج: ۲، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹ ه.ش.
- احوال شیخ اجل سغدی، جواد بشری، ج: ۱، تهران: انتشارات تک بزرگ، پاییز ۱۳۹۸ ه.ش.
- اخیاء علوم الدین، زین الدین ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن أحمد الغزالی الطوسی الطابرائی الشافعی (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق.)، ج ۹، ط: ۱، جلد: دارالمنهاج للنشر و التوزیع، ۱۴۳۲ ه.ق.
- أخلاقیات (مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری)، شارل-هانری دو فوشه کور، ترجمه: محمد علی امیرمعیزی - و - عبدالمحمد روجبخشان (۱۳۱۷-۱۳۹۰ ه.ش.)، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی - و - انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران، ۱۳۷۷ ه.ش.
- ارسطو، جان ای. وللا، مترجم: محمود دریانورد، ج: ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۴۰۰ ه.ش.
- از اسطوره تا تاریخ، مهرداد بهار (۱۳۰۸-۱۳۷۳ ه.ش.)، گزداورنده و ویراستار: ابوالقاسم اسماعیل پور، ج: ۱، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۶ ه.ش.

- از ديروز تا امروز (مجموعه مقاله‌ها)، سيد جعفر شهيدى (۱۲۹۷-۱۳۸۶ ه.ش.)، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۲ ه.ش.
- از هفت پيكر تا هشت بهشت (تأملاتی در شعر فارسی)، دكتر محمدجعفر محجوب (۱۳۰۳-۱۳۷۴ ه.ش.)، ج: ۱، تهران: انتشارات مژگان، ۱۳۹۳ ه.ش.
- اشعار الصلوة، آية الله الحاج ميرزا جواد آقا الملكي التبريزي (۱۲۷۴-۱۳۴۳ ه.ق.)، تهران: كتاب فروشي فرهمند، ۱۳۹۱ ه.ق.
- اشعار فارسي اقبال لاهوري، مقدمه و حواشي از: محمود علمي (م. درويش / ۱۳۰۴-۱۳۹۹ ه.ش.)، ج: ۳، تهران: سازمان انتشارات جاويدان، ۱۳۶۶ ه.ش.
- اصداء السيرة الذاتية، نجيب محفوظ (۱۹۱۱-۲۰۰۶ م.)، ط: ۳، القاهرة: دار الشروق، ۲۰۱۰ م.
- اصول حكومت آتن، ارسطو، ترجمه و تحشيه: محمد ابراهيم باستاني پاريزي (۱۳۰۴-۱۳۹۳ ه.ش.)، با مقدمه: دكتر غلامحسين صديقي (۱۲۸۴-۱۳۷۰ ه.ش.)، ج: ۴، تهران: شركت سهامی كتابهاي جيبی-وابسته به: مؤسسه انتشارات اميركبير، ۱۳۸۸ ه.ش.
- افسانه‌ها، علي اكبر سعیدی سیرجانی (۱۳۱۰-۱۳۷۳ ه.ش.)، انتشارات مژگان، ۱۹۹۲ م.
- اقرب المواردي في فصیح العربية و الشوارد، سعيد [بن عبدالله بن ميخائيل بن الياس بن يوسف] الخوري الشرتوني اللبناني (۱۲۶۵-۱۳۳۰ ه.ق.)، [إعداد: أشعد الطيب]، ج: ۵، ط: ۱، قم: دارالأسوة للطباعة و النشر، ۱۳۷۴ ه.ش. / ۱۴۱۶ ه.ق.
- اقليت‌هاي دينی در دوران ساسانيان: سياست ديني ساسانيان در برابر اقليت‌هاي ديني (مانويان، مزدكيان، يهوديان، مسيحيان و بودائيان)، سيد سعيد گلزار، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات اميركبير، ۱۳۹۱ ه.ش.
- الاسرار المرفوعة في الاخبار الموضوعة المعروف ب: الموضوعات الكبرى، نورالدين [أبو الحسن] علي بن محمد بن سلطان [الهروي]، المشهور ب: الملا علي القاري (ف: ۱۰۱۴ ه.ق.)، حقه و علق عليه و شرحه: محمد بن لطفی الصباغ، ط: ۲، بيروت: المكتبة الإسلامية، ۱۴۰۶ ه.ق.
- التذكرة الحمدونية، ابن حمدون (محمد بن الحسن بن محمد بن علي)، تحقيق: احسان عباس - و - بكر عباس، ج: ۱۰، ط: ۱، بيروت: دار صادر، ۱۹۹۶ م.
- الفخرى في الآداب السلطانية و الدول الإسلامية، محمد بن علي بن طباطبا المعروف ب: ابن الطقطقا، بيروت: دار صادر، بی تا.
- الفروع من الكافي، ثقة الإسلام أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ف: ۳۲۹ ه.ق.)، صححه و علق عليه: علي أكبر العقاري (۱۳۰۳-۱۳۸۳ ه.ش.)، ط: ۳، طهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۷ ه.ش.

- المَحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ فِي تَهْذِيبِ الْإِحْيَاءِ، مُحَمَّدُ بْنُ الْمُرتَضَى الْمَدَعُو بِالْمَوْلَى مُحْسِنِ [الْفَيْضِ] الْكَاشَانِيِّ (ف: ۱۰۹۱ هـ.ق.)، صَحَّحَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ: عَلِيُّ أَكْبَرَ الْعُقَارِيِّ (۱۳۰۳-۱۳۸۳ هـ.ش.)، ج ۸، ط: ۲، بیروت: مَوْسَسَةُ الْأَعْلَمِيِّ لِلْمَطْبُوعَاتِ، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- الْمُحِيطُ فِي اللَّغَةِ، كَافِي الْكُفَاةِ الصَّاحِبِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ عَبَّادٍ (۳۲۶-۳۸۵ هـ.ق.)، تَحْقِيقُ: الشَّيْخِ مُحَمَّدِ حَسَنِ آلِ يَاسِينَ (۱۳۵۰-۱۴۲۷ هـ.ق.)، ج ۹، ط: ۱، بیروت: عَالَمُ الْكُتُبِ، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- الْمُعْجَمُ الْكَبِيرُ، الْحَافِظُ أَبُو الْقَاسِمِ سُلَيْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ الطَّبْرَانِيِّ (۲۶۰-۳۶۰ هـ.ق.)، حَقَّقَهُ وَ خَرَّجَ أَحَادِيثَهُ: حَمْدِي عَبْدُ الْمَجِيدِ السَّلْفِيُّ (۱۳۴۹-۱۴۳۳ هـ.ق.)، ج ۲۵، ط: ۲، بیروت: دَارُ إِحْيَاءِ الثَّرَاثِ الْعَرَبِيِّ، ۱۴۰۵ هـ.ق.
- الْمَلَلُ وَ النَّحْلُ، أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ أَحْمَدَ الشَّهْرَشْتَانِيِّ (۴۷۹-۵۴۸ هـ.ق.)، تَحْقِيقُ: مُحَمَّدُ سَيِّدِ كِيَلَانِي، ج ۲، بیروت: دَارُ الْمَعْرِفَةِ.
- أَمْثَالُ وَ حِكْمٌ، عَلَامَةُ عَلِيِّ أَكْبَرَ دَهْخُودَا (۱۲۵۷-۱۳۳۴ هـ.ش.)، ج ۴، چ: ۶، تَهْرَان: مَوْسَسَةُ إِنْتِشَارَاتِ أَمِيرْكَبِيرِ، ۱۳۶۳ هـ.ش.
- بَا كَارَوَانِ خَلَّةٌ، دَكْتَرُ عَبْدِ الْحُسَيْنِ زَرِينِ كُوبِ (۱۳۰۱-۱۳۷۸ هـ.ش.)، چ: ۳، تَهْرَان: سَازْمَانِ چَاپِ وَ إِنْتِشَارَاتِ جَاوِيدَانِ، ۱۳۵۵ هـ.ش.
- بُخَارَا (مَجَلَّةٌ)، خُرْدَاد-شَهْرِيُورِ ۱۳۸۸ هـ.ش.، ش ۷۱ (صص ۳۲-۶۲) / مَقَالَةُ «سِيرَةُ أَسْتَادِ مَا أَدِيبِ»، بِه قَلَمُ: دَكْتَرُ مُحَمَّدِ رِضَا شَفِيعِي كَدَكْنِي.
- بَرِ سَرِيرِ بَادِ (سِيَرِي دَرِ سُلُوكِ سِيَاسِي سَعْدِي)، مَجِيدِ زَهْتَابِ، چ: ۱، [بِي جَا]: نَشْرُ كُفْتِمَانِ أَنْدِيشَةُ مُعَاصِرِ، ۱۳۹۸ هـ.ش.
- بَرَكْهَائِي پَرَاكَنْدِه، دَكْتَرُ لُطْفَعَلِي صُورْتَنُگَرِ (۱۲۷۹-۱۳۴۸ هـ.ش.)، تَهْرَان: مَوْسَسَةُ مَطْبُوعَاتِي أَمِيرْكَبِيرِ، ۱۳۳۵ هـ.ش.
- بُرْهَانَ قَاطِعِ، مُحَمَّدُ حُسَيْنِ بْنِ خَلْفِ تَبْرِيزِي مُتَخَلِّصِ بِه «بُرْهَانَ» (زَنْدِه دَرِ ۱۰۶۲ هـ.ق.)، بِه إِهْتِمَامِ: دَكْتَرُ مُحَمَّدِ مُعِينِ (۱۲۹۷-۱۳۵۰ هـ.ش.)، مُقَدِّمَةُ هَا أَز: عَلِي أَكْبَرَ دَهْخُودَا (۱۲۵۷-۱۳۳۴ هـ.ش.) - وَ - إِبْرَاهِيمِ پُورْدَاوُدِ (۱۲۶۴-۱۳۴۷ هـ.ش.) - وَ - عَلِي أَصْغَرِ حَكَمَتِ (۱۲۷۲-۱۳۵۹ هـ.ش.) - وَ - سَعِيدِ نَفِيسِي (۱۲۷۴-۱۳۴۵ هـ.ش.)، ج ۵، چ: ۵، تَهْرَان: مَوْسَسَةُ إِنْتِشَارَاتِ أَمِيرْكَبِيرِ، ۱۳۷۶ هـ.ش.
- بُرْزُگْمَهْرِ حَكِيمِ (كَاوشِي دَرِ بَابِ كِيسْتِي [و] آثَارِ وَ شَخْنَانِ وَی دَرِ أَدَبِيَّاتِ وَ تَارِيخِ)، دَكْتَرُ مُحَمَّدِ رَسُولِي، چ: ۱، تَهْرَان: إِنْتِشَارَاتِ سَبْزَانِ، ۱۴۰۱ هـ.ش.
- بُسْتَانِ، شَيْخِ مُصْلِحِ الدِّينِ سَعْدِي شِيرَازِي، بِه إِهْتِمَامِ: كَاژِلْ هَايَنْرِيشِ گِرَافِ (۱۸۱۵-۱۸۶۹ م.)، وَين، ۱۸۵۸ م.

- بلاغت و عروض و قافیه در آدب فارسی (برگزیده مقالات دانشنامه زبان و آدب فارسی، به سرپرستی: اِسْماعیل سعادت)، به کوشش: آمنه بیدگلی، ج ۱، چ ۱، تهران: فرهنگستان زبان و آدب فارسی، ۱۳۹۹ ه.ش.
- بوستان، سعّدی شیرازی، چاپ سنگی مُحسّی، به اهتمام: قاضی عبدالکریم بن قاضی نورمحمد صاحب پلندری، بمبئی: مطبع گلزار حسنی، ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ه.ق.
- بوستان، سعّدی شیرازی، چاپ سنگی مُحسّی، کراچی: مطبع سعیدی.
- بوستان سعّدی (سعّدی نامه)، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶-۱۳۶۹ ه.ش.)، ج ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش.
- بوستان سعّدی (با معنی واژه‌ها و شرح بیّنات‌ها و جمله‌های دشوار و برخی نکته‌های دستوری و آدبی)، نگارش: اُستاد مُحَمَّد علی ناصح (۱۳۱۶ ه.ق. ۱۳۶۵ ه.ش.)، به کوشش: دکتر [سید] خلیل خطیب زهّیر (۱۳۰۲-۱۳۹۳ ه.ش.)، ج ۱۳، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۹۳ ه.ش.
- بوستان سعّدی (مثنی کامل)، شرح و گزارش از: دکتر رضا آنزایی نژاد (۱۳۱۵-۱۳۹۱ ه.ش.) - و - دکتر سعید قره‌بگلو، ج ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸ ه.ش.
- بوستان سعّدی (مثنی کامل و صحیح، همراه با معنی و شرح ساده و روان یکایک ابیات، واژه‌های دشوار و آموزه‌های نگارشی، دستوری و آرایه‌های آدبی)، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج ۲، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۶ ه.ش.
- بوستان سعّدی (سعّدی نامه)، شرح و تفصیل: صدرالدین زمانیان، ویرایش: مهسا زمانیان - و - مهشید زمانیان، ج ۱، تهران: ژشد آموزش، ۱۳۸۹ ه.ش.
- بوستان لشاعر الانسانیّی سعّدی الشیرازی، قدّم له و نشر النّص و ترجمه: مُحَمَّد موسی هنداو، الجزء الأول، القاهرة: مکتبة الأنجلو المصریّة، بی تا.
- بهار بوستان (شرح بوستان سعّدی)، منشی تیکچند متخلّص به: بهار (مُصنّف بهار عجم)، چاپ سنگی، ط: ۴، لکهنو: مطبع منشی نولکشور، ۱۹۲۷ م.
- پانزده گفتار درباره چند تن از رجال آدب اروپا از اومیروس تا برناردشا، مجتبی میثوی (۱۲۸۱-۱۳۵۵ ه.ش.)، ج ۴، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۳ ه.ش.
- پنج اقلیم حضور (بختی درباره شاعرانگی ایرانیان)، داریوش شایگان (۱۳۱۳-۱۳۹۷ ه.ش.)، ج ۷، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۵ ه.ش.
- پنج شاعر بزرگ ایران (برگزیده مقالات دانشنامه زبان و آدب فارسی، به سرپرستی: اِسْماعیل سعادت)، به کوشش: مرگان گله‌داری، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و آدب فارسی، ۱۳۹۹ ه.ش.
- پیام فیلسوف (گزیده‌هایی از آثار صدراي شیرازی و شارحانش)، اکبر ثبوت، ج ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۸۹ ه.ش.

- پیوند آدب و سیاست، دکتر علی اکبر آمینی، چ: ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۹۵ ه.ش.
- تاریخ آندیشه سیاسی در اسلام، پاتریسیا کرون (Patricia Crone / ۱۹۴۵-۲۰۱۵ م.)، ترجمه: مشعود جعفری [جزی]، چ: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۹ ه.ش.
- تاریخ جهانگشای ← کتاب تاریخ جهانگشای.
- تاریخ ساسانیان (ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی)، ترجمه [و] تحقیق و تعلیقات: علیرضا شاپور شهبازی (۱۳۲۱-۱۳۸۵ ه.ش.)، چ: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ه.ش.
- تاریخ و فرهنگ [مجموعه گفتارها و نوشته‌ها]، مجتبی مینوی (۱۲۸۱-۱۳۵۵ ه.ش.)، چ: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹ ه.ش.
- تاریخنامه طبری (گردانیده منسوب به: بلعمی)، به تصحیح و تفسیر: محمد روشن، چ: ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۸ ه.ش.
- تخریر تاریخ و صاف، به قلم: عبدالمحمد آیتی (۱۳۰۵-۱۳۹۲ ه.ش.)، چ: ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ ه.ش.
- تحقیق درباره سغدی، هانری ماسه (۱۸۸۶-۱۹۶۹ م.)، ترجمه: دکتر غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶-۱۳۶۹ ه.ش.) - و- دکتر محمدحسن مهدوی آزدبیلی، چ: ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹ ه.ش.
- تذکره الموضوعات - و فی ذیلها: قانون الموضوعات و الضعفاء، محمد طاهر بن علی الهندی القنتنی (ف: ۹۸۶ ه.ق.)، ط: ۱، إدارة الطباعة المنيرية، ۱۳۴۳ ه.ق.
- ترجمه کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی طهرانی (۱۲۸۱-۱۳۵۵ ه.ش.)، چ: ۲۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه.ش.
- تفسیر الفخر الرازی المشتهر بتفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب، الإمام محمد الرازی فخرالدین ابن العلامة ضیاءالدین عمر المشتهر بخطیب الرئی (۵۴۴-۶۰۴ ه.ق.)، ج: ۳۲، ط: ۱، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۰۱ ه.ق.
- تلفظ در شعر کهن فارسی (بهره‌گیری از شعر در شناخت تلفظ‌های دیرین)، وحید عیدگاه طوقبه‌ای، چ: ۱، تهران: انتشارات [بنیاد موقوفات] دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن -، ۱۳۹۹ ه.ش.
- تمدن ایران ساسانی (ایران در سده‌های سوم تا پنجم میلادی) شرحی درباره تمدن ایران در روزگار ساسانیان، و.گ. لوکونین (۱۹۳۲-۱۹۸۴ م.)، ترجمه: دکتر عنایت‌الله رضا (۱۲۹۹-۱۳۸۹ ه.ش.)، چ: ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ ه.ش.

- جای پای سال‌ها (بیش‌ت مقاله درباره شاهنامه، آدب فارسی، تاریخ و فرهنگ ایران)، جلال خالقی مطلق، به کوشش: مهنّاز مقدّسی - و - هومن عباسپور، چ: ۱، تهران: انتشارات همیشه، ۱۳۹۷ ه.ش.
- جدال با سعّدی در عصر تجدد، کامیار عابدی، ویراست دؤم / چ: ۱، تهران: کتاب بهار - با همکاری: دانشنامه فارس -، ۱۴۰۱ ه.ش.
- جستاری چند در فرهنگ ایران، دکتر مهرداد بهار (۱۳۰۸-۱۳۷۳ ه.ش.)، چ: ۳، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶ ه.ش.
- جغرافیای تاریخی ایران، ویلهلم بارثلد، ترجمه از روسی به انگلیسی: سوات سوچک، با ویراستاری و مقدمه: کلمنت ادموند بووزوژت، ترجمه: همایون صنعتی‌زاده (۱۳۰۴-۱۳۸۸ ه.ش.)، چ: ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۷ ه.ش.
- جنگ‌های صلیبی به روایت اعراب، امین مغلوب، ترجمه: عبدالحسین نیک‌گهر، چ: ۴، تهران: نشر نی، ۱۳۹۴ ه.ش.
- چشمه روشن: دیداری با شاعران، دکتر غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶-۱۳۶۹ ه.ش.)، چ: ۱۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۸ ه.ش.
- حاصل اوقات (مجموعه‌ای از مقالات استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی [۱۳۰۵-۱۴۰۱ ه.ش.]، به اهتمام: دکتر سید علی محمد سجّادی، چ: ۱، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران)، ۱۳۸۱ ه.ش.
- خسرو انوشیروان: نوآوری‌ها و هشدارها، دکتر شیرین بیانی، چ: ۱، تهران: جامی، ۱۳۹۹ ه.ش.
- خسرو و شیرین، حکیم نظامی گنجوی، با حواشی و تصحیح و شرح لغات و ابیات و مقابله با سی نسخه کهن سال به اهتمام: وحید دستگردی (۱۲۵۸-۱۳۲۱ ه.ش.)، چ: ۱، طهران: مطبعه آرمغان، ۱۳۱۳ ه.ش.
- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، چ: ۶، چ: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳ ه.ش.
- داستان بزرگمهر حکیم، آرتور امانوئل کریستنسن (۱۸۷۵-۱۹۴۵ م.)، ترجمه و توضیحات: منیژه آحدزادگان آهنی، چ: ۱، تهران: انتشارات طهوری، ۱۴۰۱ ه.ش.
- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر: غلامعلی حداد عادل، چ: ۲۰، چ: ۱، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی / مؤسسه فرهنگی-هنری کتاب مرجع، ۱۳۹۴ ه.ش.
- دانشنامه زبان و آدب فارسی، به سرپرستی: اشماعیل سعادت (۱۳۰۴-۱۳۹۹ ه.ش.)، چ: ۳، چ: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و آدب فارسی، ۱۳۸۸ ه.ش. (صص ۶۵۳-۶۷۳ / درآیند

- «سغدی»، به قلم: شیرین بیانی - و - ضیاء مؤجد - و - حسین معصومی همدانی و [سید] جواد طباطبائی و کامران فانی).
- دایشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی: اسماعیل سعادت (۱۳۰۴-۱۳۹۹ ه.ش.)، ج ۴ (سندبادنامه فردوسی)، چ: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۱ ه.ش.
 - دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی: غلامحسین مصاحب (۱۲۸۹-۱۳۵۸ ه.ش.) و...، ج ۱ و ج ۲ (بخش اول)، چ: ۲، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی (وابسته به: مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۸۰ ه.ش.؛ و: ج ۲ (بخش دوم)، چ: ۱، همان جا: همان نا، ۱۳۷۴ ه.ش.
 - درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، [سید] جواد طباطبائی (۱۳۲۴-۱۴۰۱ ه.ش.)، چ: ۸ (ویراسته جدید)، تهران: انتشارات گویر، ۱۳۸۵ ه.ش.
 - دوره آثار افلاطون، ترجمه: محمدحسن لطفی [تبریزی] (۱۲۹۸-۱۳۷۸ ه.ش.) - و - رضا کایوانی (۱۲۸۳-۱۳۴۷ ه.ش.)، ج ۴، چ: ۲، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
 - دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران، سید جواد طباطبائی (۱۳۲۴-۱۴۰۱ ه.ش.)، چ: ۲، تهران: نشر نگاه معاصر (وابسته به: مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر)، ۱۳۸۱ ه.ش.
 - دیداری با اهل قلم (درباره بیست کتاب نشر فارسی)، دکتر غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶-۱۳۶۹ ه.ش.)، چ: ۲، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ج: ۱ / چ: ۲، ۱۳۵۷ ه.ش.؛ ج: ۲ / چ: ۱، ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ ه.ش.
 - دین و دولت در ایران عهد مغول، شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)، ج: ۱: از تشکیل حکومت منطقه ای مغولان تا تشکیل حکومت ایلخانی، چ: ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰ ه.ش.
 - دین و دولت در ایران عهد مغول، شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)، ج: ۲: حکومت ایلخانی: نبرد میان دو فرهنگ، چ: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱ ه.ش.
 - دین و دولت در ایران عهد مغول، شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)، ج: ۳: سیاست خارجی ایلخانان در جهان اسلام، چ: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵ ه.ش.
 - دیوان انوری، به کوشش: سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ ه.ش.)، چ: ۳، تهران: انتشارات سگه - و - پیروز، ۱۳۶۴ ه.ش.
 - دیوان انوری، به اهتمام: محمدتقی مدرس رضوی (۱۲۷۴-۱۳۶۵ ه.ش.)، چ: ۲، ج: ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷-۱۳۴۰ ه.ش.
 - دیوان حافظ، خواجه شمس الدین محمد حافظ [شیرازی]، به تصحیح و توضیح: پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲-۱۳۶۹ ه.ش.)، چ: ۲، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، بی تا.

- دیوان حکیم قآنی شیرازی، بر اساس نسخه میرزا محمود خوانساری، به تصحیح: امیر صانعی (خوانساری)، چ: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۰ ه.ش.
- دیوان خاقانی، ویراسته: دکتر میرجلال الدین کزازی، ج: ۲، چ: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵ ه.ش.
- دیوان ظهیرالدین فاریابی، تصحیح و تحقیق و توضیح: دکتر امیرحسین یزدگردی (۱۳۰۶-۱۳۶۵ ه.ش.)، به اهتمام: دکتر اصغر دادبه، چ: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۱ ه.ش.
- دیوان عماد خراسانی، عمادالدین حسن برفعی (۱۳۰۰-۱۳۸۲ ه.ش.)، چ: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۵ ه.ش.
- دیوان کامل زهی معیری (سایه عمر-آزاده-ره-آورد-ترانه‌ها)، زهی معیری (۱۲۸۸-۱۳۴۷ ه.ش.)، به اهتمام: کیومرث کنوان، چ: ۵، تهران: انتشارات مجید، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، [جارالله] أبوالقاسم محمود بن عمر الزمخشري (۴۶۷-۵۳۸ ه.ق.)، تحقیق: عبدالأمیر مهتتا، ج: ۵، ط: ۱، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ ه.ق.
- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (مشهور به: تفسیر شیخ أبو الفتوح رازی)، شیخ أبو الفتوح رازی (حسین بن علی بن محمد بن أحمد الخزاعي التیشابوری)، به کوشش و تصحیح: دکتر محمد جعفر یاحقی - و - دکتر محمد مهدی ناصح (۱۳۱۸-۱۴۰۰ ه.ش.)، ج: ۲، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - ع، ۱۳۷۸ ه.ش.
- رونق التخییر فی حکم البیاسة و التذییر، أبوالقاسم محمد بن أبی العلاء محمد بن محمد بن سماک العاویلی الأندلسی، تقدیم و تحقیق: الدكتور سلیمان القرشی، ط: ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ه.ق.
- زبان شعر در نثر صوفیه (درآمدی به سبک‌شناسی نگاه عرفانی)، محمد رضا شفيعی کدکنی، چ: ۴، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۲ ه.ش.
- زرتشتیان، کتابیون مزداپور، چ: ۳، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۹۰ ه.ش.
- زوال آندیشه سیاسی در ایران (گفتار در مبانی نظری انحطاط ایران)، سید جواد طباطبائی (۱۳۲۴-۱۴۰۱ ه.ش.)، چ: ۴ (ویراسته جدید)، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۳ ه.ش.
- سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، محمد بن یوسف الصالحی الشامی (ف: ۹۴۲ ه.ق.)، تحقیق و تعلیق: عادل أحمد عبدالموجود - و - علی محمد معوض، ج: ۱۲، ط: ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ه.ق.
- سرگذشت شیخ بزرگوار سعیدی و آندکی از گزارش روزگار خواجه، محمد حسن أنصاری "شیخ جابری" / حاج میرزا حسن خان جابری أنصاری ملقب به: "صدر الأدباء" / ۱۲۸۷-۱۳۷۶ ه.ق.]، چ: ۱، اصفهان: چاپخانه عرفان، ۱۳۱۶ ه.ش.

- سُرور رشید (یادنامه غلامرضا رشید یاسمی)، به کوشش: ابراهیم رحیمی زنگنه - و - شهیل یاری [گل دزه]، چ: ۱، کرمانشاه: انتشارات دیباچه، ۱۳۹۶ ه.ش. (صص ۴۷۸-۴۸۳ / مقاله «خطا گرفتار نظم سغدی، أفصح المتکلمین»، به قلم: جمشید سروشیار).
- سغدی نامه (مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند)، ۱۳۱۶ ه.ش.، صص ۷۱۴-۷۱۵ و ۸۳۴ و ۸۳۵ (مقاله «ممدوحین شیخ سغدی»، به قلم: محمد قزوینی).
- سنن الحافظ ابی عبد الله محمد بن یزید القزوینی ابن ماجه، حَقَّق نُصُوصُهُ وَ رَقَّمَ كُتُبَهُ وَ أَبُوَابِهِ وَ أَحَادِيثَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ: مُحَمَّدُ فُؤَادِ عَبْدِ الْبَاقِي، ۲ ج، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- سیاست، ارسطو، مترجم: حمید عنایت (۱۳۱۱-۱۳۶۱ ه.ش.)، چ: ۱۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۴۰۲ ه.ش.
- سیاست نامه سغدی، روح الله اسلامی، چ: ۱، تهران: انتشارات تیسرا، ۱۳۹۷ ه.ش.
- سیرالملوک (سیاست نامه)، خواجه نظام الملک طوسی (حسن بن علی / ف: ۴۸۵ ه.ق.)، مقدمه [و] تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی، چ: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - با همکاری: انتشارات سخن -، ۱۳۹۸ ه.ش.
- سیرالملوک (سیاست نامه)، خواجه نظام الملک طوسی، به اهتمام: هیوبرت دازک، چ: ۱۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸ ه.ش.
- سیری در اندیشه سیاسی عرب (از حمله ناپلئون به مضر تا جنگ جهانی دوم)، حمید عنایت (۱۳۱۱-۱۳۶۱ ه.ش.)، چ: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش.
- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، ویرایش سوم [چاپ مشکو]، به تصحیح و اهتمام: محمد نوری عثمانوف - و - رستم موسی علی اف - و - ...، زیر نظر: مهدی قریب (۱۳۲۲-۱۳۹۸ ه.ش.)، ۹ ج، چ: ۱، تهران: انتشارات سروش - با همکاری: دانشگاه خاورشناسی مشکو -، ۱۳۹۱ ه.ش.
- شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تحت نظر: ی. ا. بزنلس، تصحیح متن به اهتمام: آ. بزنلس - و - ل. گوزلیان - و - او. اسمیرنوا -، با ملاحظاتی از: ع. فردوس، ج ۱، مشکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (انستیتوی خاورشناسی / اداره انتشارات ادبیات خاور)، ۱۹۶۰ م.
- شبه شرح حال (دویشت و چند یادداشت کوتاه)، نجیب محفوظ (۱۹۱۱-۲۰۰۶ م.)، ترجمه: محمد حسین میرفخرانی، چ: ۱، تهران: مان کتاب، ۱۴۰۲ ه.ش.
- شد الارار فی خط الأوزار عن زوار المزار، معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، به تصحیح و تحشیه: علامه محمد قزوینی (۱۲۵۲-۱۳۲۸ ه.ش.) - و - عباس اقبال (۱۲۷۵-۱۳۳۴ ه.ش.)، چ: ۲، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.

- شَرْحِ أَخْبَارِ وَأَبْيَاتِ وَأَمْثَالِ عَرَبِيّ كَلِيلِهِ وَدِمْنِهِ، فَضْلُ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ مُحَمَّدِ الْإِسْفَهَارِيِّ - وَ- مُؤَلَّفِي نَاشِنَاخْتِهِ، مُقَدِّمِهِ وَتَصْحِيحِ وَتَعْلِيقاتِ: بِهَرُوزِ إِيْمَانِي، [وَبِرَاسْتِ دُؤْم]، ج: ۱، تَهْران: إِنْتِشَارَاتِ سُخْن، ۱۳۹۰ هـ.ش.
- شَرْحِ بُوْستَان، دَكْتَرِ مُحَمَّدِ خَزَائِلِي (۱۲۹۲-۱۳۵۳ هـ.ش.)، ج: ۲، تَهْران: سَازْمَانِ چَاپِ وَ إِنْتِشَارَاتِ جَاوِيْدَان، ۱۳۵۳ هـ.ش.
- شَرْحِ خُطْبَةِ مُتَّقِيْن (شَرْحِ حَدِيثِ هَمَام)، عَلَامَةُ آخُونْد مُلَا مُحَمَّدِ تَقِيّ مَجْلِسِي (ف: ۱۰۷۰ هـ.ق.)، تَصْحِيحِ وَ تَحْشِيَه: جَوِيَا جَهَانْبُخْش، ج: ۱، تَهْران: إِنْتِشَارَاتِ أَسَاطِيْر، ۱۳۸۵ هـ.ش.
- شَرْحِ سُوْدِي بَرِ بُوْستَانِ سَعْدِي، تَرْجَمَهُ وَ تَحْشِيَه وَ تَهْيِيَهُ مَتَنِ إِنْتِقَادِي آذ: دَكْتَرِ أَكْبَرِ بِهَرُوز، ج: ۱، تَبْرِيْز: كِتَابْخَرُوْشِي حَقِيْقَت، ۱۳۵۲ هـ.ش.
- شَرْحِ شَوْقِ (شَرْحِ وَ تَحْلِيْلِ أَشْعَارِ حَافِظ)، دَكْتَرِ سَعِيْدِ حَمِيْدِيَان، ج: ۵، ج: ۸، تَهْران: نُشْرِ قَطْرَه، ۱۳۹۹ هـ.ش.
- شَرْحِ قَصَائِدِ فَارِسِي وَ مَرَاتِي سَعْدِي، كُورُوْشِ كَمَالِي سَرُوْستَانِي، ج: ۱، تَهْران: نُشْرِ چِشمَه، ۱۴۰۱ هـ.ش.
- شَرْقِ (رُوْزْنَامَه)، س ۱۱، ش ۱۹۵۵، ۲۸ / ۱۱ / ۱۳۹۲ هـ.ش. («سَعْدِي قَابِلِ تَقْلِيْدِ نِيْسْت» / كُفْتِ وَگُو بَا ضِيَاءِ مُوْجِد).
- شُعْبِ الْإِيْمَانِ، أَبُوْبَكْرِ أَحْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَيْهَقِيّ (۳۸۴-۴۵۸ هـ.ق.)، تَحْقِيْق: أَبِي هَاجِرِ مُحَمَّدِ السَّعِيْدِ بْنِ تَبْسِيُوْنِي رَزْغَلُوْل، ج: ۹، ط: ۱، بِيْرُوْت: دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّة، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- طَبَقَاتُ الشَّافِعِيَّةِ الْكُبْرَى، تَاجِ الدِّيْنِ أَبُوْنَضْرِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ عَلِيّ بْنِ عَبْدِ الْكَافِي الشُّبْكِي (۷۲۷-۷۷۱ هـ.ق.)، تَحْقِيْق: عَبْدِ الْفَتْاحِ مُحَمَّدِ الْحَلُو (۱۳۵۶-۱۴۱۴ هـ.ق.) - وَ- مُحَمَّدِ مُحَمَّدِ الطَّنَاحِي (۱۳۵۳-۱۴۱۹ هـ.ق.)، ج: ۱۰، دَارِ إِحْيَاءِ الْكُتُبِ الْعَرَبِيَّة.
- عَهْدِ عَتِيْق، ج: ۳: كِتَابْ هَايِ حِكْمَتِ (بَرِ أَسَاسِ كِتَابِ مُقَدَّسِ أُوْرْشَلِيْم)، تَرْجَمَهُ: بِهَرُوزِ سَيَّار، ج: ۲، تَهْران: نُشْرِ نِي - وَ- هِرْمَس، ۱۴۰۰ هـ.ش.
- عَزْلَهَايِ سَعْدِي، تَصْحِيْحِ وَ تَوْضِيْح: دَكْتَرِ عَلَامُحْسِيْنِ يُوْسُفِي (۱۳۰۶-۱۳۶۹ هـ.ش.)، بَه إِهْتِمَام: دَكْتَرِ پَرُوِيْزِ آتَابَكِي (۱۳۰۷-۱۳۸۳ هـ.ش.)، وَ دَسْتِيَارِي: بَانُو رُفْعَتِ صَفِي نِيَا، ج: ۱، تَهْران: إِنْتِشَارَاتِ سُخْن، ۱۳۸۵ هـ.ش.
- عَزْلَهَايِ سَعْدِي، بَه كُوْشِش: نُوْرَاللهِ اِيْزْدِپَرَسْت (۱۲۸۹-۱۳۷۱ هـ.ش.)، ج: ۲، ج: ۲، تَهْران: دَانِش، ج: ۱، ۱۳۶۲ هـ.ش. / ج: ۲، ۱۳۶۹ هـ.ش.

- غَلَطِ مَشْهُور، عَبْدِ الرَّسُولِ حَیْامُپور (۱۲۷۷-۱۳۵۸ ه.ش.)، گِرْدَاوَرَنَدَه: مُحَمَّدِ عَبْدِلی، با مُقَدَّمَه: دکتر حَسَنِ اَنُورِی، ج: ۲، مهاباد: اِنْتِشَارَاتِ مِیرَاثِ مانا، ۱۳۹۸ ه.ش.
- فَرْمَانْدَهی خِداوَنْدِ جَنگِ سِپَهْبِدِ فِرْدَوْسی، اَحْمَدِ بَهَارْمَسْت (۱۲۸۶-۱۳۴۶ ه.ش.)، ج: ۱، چ: ۱، تَهْران: مَطْبَعَه مَجْلِس، ۱۳۱۳ ه.ش.
- فَرَهَنْگِ اَنْدِرَاج، مُحَمَّدِ پادشاهِ الْمُتَخَلِّصِ ب: شاد، چاپِ سَنگی، ج: ۳، لَکَهَنُو: مَطْبَعِ مُنْشِی نَوَلِکِشور، ۱۸۸۹-۱۸۹۴ م.
- فَرَهَنْگِ اَساطیر و داستانِ وارِه‌ها دَرِ اَدِیَاتِ فارسی، دکتر مُحَمَّدِ جَعْفَرِ یاحَقّی، چ: ۵، تَهْران: فَرَهَنْگِ مُعاصِر، ۱۳۹۴ ه.ش.
- فَرَهَنْگِ شاهنامه، دکتر عَلِی رِواقی، ج: ۲، چ: ۱، تَهْران: مُؤَسَّسَه تَأْلِیْفِ [و] تَرْجَمَه و نَشْرِ اَنارِ هُنری «متن»، ۱۳۹۰ ه.ش.
- فَرَهَنْگِ فارسی، دکتر مُحَمَّدِ مُعین (۱۲۹۶-۱۳۵۰ ه.ش.)، ج: ۶، چ: ۹، تَهْران: مُؤَسَّسَه اِنْتِشَارَاتِ اَمیرِکَبیر، ۱۳۷۵ ه.ش.
- فُرانِ کَریم.
- قِصَصِ الْأَنْبِیاء، فَطْبِ الدِّینِ سَعیدِ بنِ هِبَةَ اللَّهِ الرَّاَوَنْدِی (ف: ۵۷۳ ه.ق.)، تَحْقِیق: المیرزا غلامرضا عَزْفانیان اَلِیزدِی الْخُرَاسانی (۱۳۱۰-۱۳۸۲ ه.ش.)، ط: ۱، قُم: اَلْهَادِی، ۱۴۱۸ ه.ق. / ۱۳۷۶ ه.ش.
- قِصَه اَزبابِ مَعْرِفَت، عَبْدِ الْکَریمِ سُروش، چ: ۱، تَهْران: مُؤَسَّسَه فَرَهَنْگی صِراط، ۱۳۷۳ ه.ش.
- کِتابِ تارِیخِ جِهانگُشای، علاء الدِّینِ عَطامَلِکِ بنِ بَهاء الدِّینِ مُحَمَّدِ بنِ مُحَمَّدِ الْجَوینِی (ف: ۶۸۱ ه.ق.)، به سَعی و اِهْتِمَامِ و تَصْحیحِ مُحَمَّدِ بنِ عَبْدِالْوَهَّابِ قَزوینی (۱۲۹۴-۱۳۶۸ ه.ق. / ۱۳۲۸ ه.ش.)، ج: ۳، اَفْسِتِ اَز رِوی چاپِ لَیْدِن، چ: ۴، تَهْران: اِنْتِشَارَاتِ اَزَعوان، ۱۳۷۰ ه.ش.
- کِتابِ تَذْکِرَةُ الشُّعراء، اَمیرِ دَوْلَتشاهِ بنِ علاء الدَّولَه بَخْتِشاهِ الْغازِی السَّمَرَقَنْدِی (پایانِ تَأْلِیْف: ۸۹۲ ه.ق.)، به سَعی و اِهْتِمَامِ و تَصْحیحِ اِدْوازدِ بَرُونِ اِنْگِلیسی (۱۸۶۲-۱۹۲۶ م.)، چاپِ لَیْدِن: مَطْبَعَه بَرِیل، ۱۳۱۸ ه.ق. / ۱۹۰۰ م.
- کِتابخانَه اِبْنِ طاووس و اَحوال و اَنارِ او، اِتانِ کُلِبَرگ، مُترجمان: سید عَلِی قرائی - و - رَسولِ جَعْفَریان، چ: ۱، قُم: کِتابخانَه عُمومی آیه الله الْعُظمی مَرعَشی نَجفی، ۱۳۷۱ ه.ش.

۱. دَر این باره که نام «بختیشاه» را به زَبَر «ب» باید خواند یا به پیش «ب»، اِختِلافِ نَظَر هَسْت. نَگَر: دانشنامه زَبان و اَدبِ فارسی، به سِرپرستی: اِسماعیلِ سَعادت، ج: ۳، چ: ۱، تَهْران: فَرَهَنْگِستانِ زَبان و اَدبِ فارسی، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص: ۲۳۰.

- کتاب مُقَدَّس: عَهْدِ عَتِيقِ وَ عَهْدِ جَدِيدِ، تَرْجَمَةُ: فَاضِلِ خَانَ هَمْدَانِي - وَ - وَيْلِيَامِ كِلِن - وَ - هِنْرِ مَرْتِن، ج: ۲، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ اَسَاطِير، ۱۳۸۳ ه.ش.
- كِتَابِ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، الشَّيْخُ الصَّدُوق (أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوَيْه الْقُمِّي) / ف: ۳۸۱ ه.ق.، صَحَّحَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ: عَلِيُّ أَكْبَرَ الْعُقَارِيِّ (۱۳۰۳-۱۳۸۳ ه.ش.)، ج: ۴، ط: ۲، فُصِّحَ الْمُقَدَّسَةُ: مَنَشُورَاتِ جَمَاعَةِ الْمُدَرِّسِينَ فِي الْحَوْرَةِ الْعِلْمِيَّةِ، ۱۴۰۴ ه.ق. / ۱۳۶۳ ه.ش.
- كَشْفُ الْخَفَاءِ وَ مُزِيلُ الْأَلْبَاسِ عَمَّا اشْتَهَرَ مِنَ الْأَحَادِيثِ عَلَى الْأَسَنَةِ النَّاسِ، [أَبُو الْفِدَاءِ] إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْهَادِي الْعَجَلُونِيُّ الْجَزَائِرِيُّ [الدِّمَشْقِيُّ الشَّافِعِيُّ] (ف: ۱۱۶۲ ه.ق.)، ج: ۲، ط: ۳، بَيْرُوت: دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، ۱۴۰۸ ه.ق.
- كَشْفُ الْمَحَبَّةِ لِتَمَرَةِ الْمُهَجَّةِ، رَضِيَ الدِّينُ أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوَسِ الْحَسَنِيِّ الْحُسَيْنِيِّ (۵۸۹-۶۶۴ ه.ق.)، النَّجَفُ الْأَشْرَفُ: مَنَشُورَاتِ الْمُطْبَعَةِ الْحَيْدَرِيَّةِ، ۱۳۷۰ ه.ق.
- كَلِّيَّاتِ سَعْدِي، بِهِ اِهْتِمَام: مُحَمَّدُ عَلِي فُرُوعِي (۱۲۵۴-۱۳۲۱ ه.ش.) [بَاهَمَكَارِي: سَيِّدِ حَبِيبِ يَغْمَائِي (۱۲۸۰-۱۳۶۳ ه.ش.)]، [بَارِزْچَاپِ زَبِيرِ نَظَرِ: بَهَاءِ الدِّينِ خُرْمَشَاهِي]، ج: ۱۵، تَهْرَان: مُؤَسَّسَةُ اِنْتِشَارَاتِ اَمِيرْكَبِير، ۱۳۸۹ ه.ش.
- كَلِّيَّاتِ سَلْمَانَ سَاوَجِي، بِهِ تَصْحِيحُ وَ مُقَدِّمَةٌ: دَكْتَرِ عَبَّاسِ عَلِي وَفَايِي، ج: ۱، تَهْرَان: اَنْجَمِي اَنَارِ وَ مَفَاخِرِ فَرْهَنْگِي، ۱۳۷۶ ه.ش.
- كَوِير، عَلِي شَرِيْعَتِي (۱۳۱۲-۱۳۵۶ ه.ش.)، ج: ۱۵، مَشْهَد: سَيِّدِه بَاوَرَان، ۱۴۰۱ ه.ش.
- كَلِشْتَانِ سَعْدِي، تَصْحِيحُ وَ تَوْضِيحُ: دَكْتَرِ عَلَامُحْسِينِ يُوْسُفِي (۱۳۰۶-۱۳۶۹ ه.ش.)، ج: ۱۰، تَهْرَان: شَرِكْتِ سِهَامِي اِنْتِشَارَاتِ خَوَارِزْمِي، ۱۳۹۱ ه.ش.
- كَلِشْتَانِ وَ بُوَشْتَانِ، بَرْگَرْدَانِ اَز: اِدْوَارْدِ رِهَاتْسَك (Edward Rehatsek) - وَ - جِي. اِم. وَ يَكِنَز (G. M. Wickens)، [بِهِ اِهْتِمَام: هُوَشَنْگِ رَهْنَمَا]، ج: ۱، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ هِرْمَس (بَاهَمَكَارِي: مَرَكَزِ بَيْنِ الْمِلَلِي كُفْتِ وَگُوِي تَمَدُّنْهَا)، ۱۳۸۳ ه.ش.
- لُعْتُ نَامَةُ دِهْخُدا، لَوْحِ فَشْرُدَه «مُؤَسَّسَةُ لُعْتُ نَامَةُ دِهْخُدا» / دَانِشْگَاهِ تَهْرَانِ (بَرِ پَايَه وَ اِپْسِيْنِ چَاپِ شَانَزْدَه جِلْدِي).
- مَاجِرَا دَرِ مَاجِرَا (سِيْرِ عَقْلِ وَ نَقْلِ دَرِ پَانَزْدَه قَرْنِ هِجْرِي)، عَلِيْرِضَا ذَكَاوْتِي قَرَاگَزْلُو، ج: ۱، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ حَقِيْقَتِ، ۱۳۸۱ ه.ش.
- مَبْسُوطِ دَرِ تَرْمِيْنُوْلُوژِي حُقُوقِ، دَكْتَرِ مُحَمَّدِ جَعْفَرِ جَعْفَرِي لَنْگَرُوْدِي (۱۳۰۲-۱۴۰۱ ه.ش.)، ج: ۵، چ: ۴، تَهْرَان: كِتَابْخَانَةُ كُنْجِ دَانِش، ۱۳۸۸ ه.ش.

- مثنیٰ کامل کُلیاتِ سغدی شیرازی، به کوشش: مظاهرِ مُصَفّا (۱۳۱۱-۱۳۹۸ ه.ش.)، با همکاری: اکرم سلطانی، ج: ۴، تهران: انتشارات روزنه، ۱۴۰۱ ه.ش.
- مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بلخی، به تصحیح و مقدمه: محمد علی مؤجد، ج: ۲، تهران: انتشارات هرمس - و فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۶ ه.ش.
- مثنوی هفت اورنگ، نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸ ه.ق.)، مقدمه از: أغلاخان أفصح زاد، تحقیق و تصحیح: جابلقا دادعلیشاه - و اصغر جانفدا - و ظاهر آخاری - و حسین احمد تربیت - و أغلاخان أفصح زاد، زیر نظر: دفتر نشر میراث مکتوب، ج: ۲، چ: ۱، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب - و مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ ه.ش.
- مجله ایران شناسی، زمستان ۱۳۷۲ ه.ش.، س ۵، ش ۲۰، (صص ۸۳۵-۸۹۹ / مقاله «دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد - فردوسی -»، به قلم: جلال متینی).
- مخزن الأشرار، حکیم نظامی گنجوی، با حواشی مفصل و تصحیح و شرح لغات و ابیات و مقابله با سی نُسَخَه کهن سال به اهِتمام: وحید دستگردی (۱۲۵۸-۱۳۲۱ ه.ش.)، چ: ۱، طهران: مطبعه آرمغان، ۱۳۱۳ ه.ش.
- مخزن الأشرار، حکیم نظامی گنجوی، مقدمه [و] تصحیح و تعلیقات: دکتر تقی پورنامداریان - و دکتر مصطفی موسوی، چ: ۱، تهران: انتشارات سخن - و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۴۰۱ ه.ش.
- مرزبان اخلاق (ارج نامه مرجع عالی قدر حضرت آیه الله العظمی مظاهری - حفظه الله -)، به کوشش: محمد اسفندیاری، ج: ۲، چ: ۲، اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شعبه اصفهان - با همکاری: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام -، ۱۳۹۷ ه.ش. (صص ۲۶-۵۸ / مقاله «سخنی چند در باب مذهب و معتقد سغدی»، به قلم: جویا جهانبخش).
- مرزبان فرهنگی (جشن نامه دانشور فرهنگیار حجة الاسلام والمسلمین دکتر سید محمود مرعشی نجفی)، به اهِتمام: مؤسسه خانه کتاب و کانون نویسندگان قم، ج: ۲، چ: ۱، قم: نور مطاف، ۱۳۹۳ ه.ش. / ۱۴۳۵ ه.ق. (۱/ ۲۸۱-۳۳۸ / مقاله «تصحیحاتی در کُلیات شیخ سغدی»، به قلم: جویا جهانبخش).
- مرصاد العباد، نجم رازی (نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاهور بن انوشروان رازی، معروف به: دایه / ۶۵۴ ه.ق.)، به اهِتمام: محمد امین ریاحی (۱۳۰۲-۱۳۸۸ ه.ش.)، چ: ۱۰، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ه.ش.
- معجم البلدان، شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی، ج: ۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ه.ق.

- مِعْرَاجُ السَّعَادَةِ، مَلَأَ أَحْمَدُ نَرَاقِي (١١٨٥-١٢٤٥ هـ.ق.)، بِاتِّصَاحِ وَ تَحْقِيقِ وَ تَعْلِيقِ وَ وِيرَاقِشِ، ج: ١، قُم: مُؤَسَّسَةُ اِنْتِشَارَاتِ هِجْرَتِ، ١٣٧١ هـ.ش.
- مُفْرَدَاتُ الرَّاعِبِ الْأَصْفَهَانِيِّ مَعَ مَلَاخِظَاتِ الْعَامِلِيِّ، [قُم: دَارُ الْمَعْرُوفِ لِلطَّبَاعَةِ وَ النَّشْرِ، بِي تَا.
- مُفْرَدَاتُ الْأَفَاطِ الْقُرْآنِ، الرَّاعِبِ الْأَصْفَهَانِيِّ (ف: ح ٤٢٥ هـ.ق.)، تَحْقِيق: صَفْوَانِ عَدْنَانَ دَاوُودِي، ط: ٤، دِمَشْق: دَارُ الْقَلَمِ - وَ - بَيْرُوت: الدَّارُ الشَّامِيَّةُ، ١٤٣٠ هـ.ق.
- مُفَلِّسِ كِيْمِيَا فُرُوشِ (نَقْدُ وَ تَحْلِيلُ شِعْرِ أَنْوَرِي)، اِنْتِخَابِ وَ تَوْضِيحِ: مُحَمَّدِ رِضَا شَفِيعِي كَدَكْنِي، ج: ٧، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ سَخْنِ، ١٤٠١ هـ.ش.
- مَقَالَاتِي دَرْ بَارَةُ زَنْدِغِي وَ شِعْرِ سَعْدِي (مُسْتَمَلِ بَر ٢٦ مَقَالَهُ / كُنْغِرَهُ جَهَانِي سَعْدِي وَ حَافِظِ: شِيرَاز، ١٣٥٠ هـ.ش.)، بَه كُوشِشِ: دَكْتَرِ مَنصُورِ زَسْتِگَارِ [فَسَائِي]، ج: ٣، شِيرَاز: اِنْتِشَارَاتِ دَانِشْگَاهِ پَهْلَوِي [پِيشِين]، ١٣٥٧ هـ.ش.
- مَن سَعْدِي آخِرَ الزَّمَانِ، بَهَاءُ الدِّينِ خُرْمَشَاهِي، بَه كُوشِشِ: عَارِفِ خُرْمَشَاهِي، ج: ١، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ نَاهِيد، ١٣٩٩ هـ.ش.
- مَنَاقِبِ آلِ أَبِي طَالِبِ، أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ شَهْرَاشُوبِ السَّرُورِيِّ الْمَازَنْدَرَانِيِّ (ف: ٥٨٨ هـ.ق.)، تَحْقِيقِ وَ فَهْرَسَةِ: د. يَوْسُفِ الْبِقَاعِي، ٥ ج، ط: ٢، بَيْرُوت: دَارُ الْأَصْوَاءِ، ١٤١٢ هـ.ق.
- مَنَاهِجِ الطَّالِبِينَ وَ مَسَالِكِ الصَّادِقِينَ، سَيِّدِ مُحَمَّدِ بُخَارِي (يَا: مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدِ اللَّهِ اِصْفَهَانِيِّ)، بَه اِهْتِمَامِ: نَجِيبِ مَائِلِ هِرَوِي، ج: ١، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ مَوْلِي، ١٣٦٤ هـ.ش.
- مَوْسُوعَةُ التَّارِيخِ الْإِسْلَامِيِّ، الشَّيْخِ مُحَمَّدِ هَادِي الْيُوسُفِيِّ الْعُرُوِّيِّ، ج: ١، ط: ١، قُم: مَجْمَعُ الْفِكْرِ الْإِسْلَامِيِّ، ١٤١٧ هـ.ق.
- مِينُوِي بَرِ كُشْتَرَةُ أَدْبِيَّاتِ فَارَسِي (مَجْمُوعَةُ مَقَالَاتِ)، بَه كُوشِشِ: مَاهُ مَنِيرِ مِينُوِي، ج: ١، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ تَوْس، ١٣٨١ هـ.ش.
- نَامَهُ هَايِ فَرْوِينِي بَه تَقِي زَادَهُ (١٩١٢-١٩٣٩ م.) / يَادْگَا زَنِمَايِ دُوسْتِي وَ هَمْكَارِي دُو دَانِشْمَنْدِ طِرَازِ أَوَّلِ اِيْرَانِ، بَه كُوشِشِ: اِيْرَجِ أَفْشَارِ (١٣٠٤-١٣٨٩ هـ.ش.)، ج: ٢، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ جَاوِيدَانِ، ١٣٥٦ هـ.ش.
- نَامُهُ بَاسْتَانِ (مَجْمُوعَةُ مَقَالَاتِ)، دَكْتَرِ مُحَمَّدِ جَوَادِ مَشْكَورِ (١٢٩٧-١٣٧٤ هـ.ش.)، بَه اِهْتِمَامِ: سَعِيدِ مِيْرُ مُحَمَّدِ صَادِقِ - وَ - نَادِرِهِ جَلَالِي، ج: ١، تَهْرَان: پِژوهشْگَاهِ عُلُومِ اِنْسَانِي وَ مَطَالَعَاتِ فَرْهَنْگِي، ١٣٧٨ هـ.ش.
- نَامُهُ تَنْسَرُ بَه كُشْتَنَسْپِ، بَه تَحْصِيحِ: مُجْتَبِي مِينُوِي (١٢٨١-١٣٥٥ هـ.ش.)، گِرْدِ أَوْرَنْدُهُ تَعْلِيْقَاتِ: مُجْتَبِي مِينُوِي - وَ - مُحَمَّدِ اِسْمَاعِيلِ رِضْوَانِي (١٣٠٠-١٣٧٥ هـ.ش.)، ج: ٢، تَهْرَان: شَرْكَتِ سِنَهَامِي اِنْتِشَارَاتِ خَوَارَزْمِي، ١٣٥٤ هـ.ش.

- نامهٔ تَنَسَّر به کُشَنَسَب (پیشگفتار تاریخی، زندگینامهٔ تَنَسَّر و تاریخ‌گذاری نامهٔ او، مثن، یادداشت‌ها، واژه‌نامه)، دکتر شَهْرَام جَلیلیان، ج: ۱، آهواز: انتشارات دانشگاه شهید چمران آهواز، ۱۳۹۶ ه.ش.
- نَثْر طوبی (یا: دَائِرَةُ الْمَعَارِفِ لُغَاتِ قُرْآنِ مَجید)، آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شَعْرانی (ف: ۱۳۵۲ ه.ش.) - و - مُحَمَّدِ قَرِیب، ج ۲ (در یک مجلد)، ج: ۴، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۰ ه.ش.
- نَجَفِ دَرِیابَنْدَرِی: خَلَوای اَنگِشْتِ پیچ، سیروسِ عَلِی نژاد، ج: ۱، کالیفرنیا / سانتا مونیکا: بُنیادِ تَسْلیمی / کتاب‌های آسو، ۱۴۰۲ ه.ش.
- نَزْهَةُ الْمَجَالِسِ (چهار هزار رُبَاعِی بَرگَزیده از سیصد شاعر / لَطِیف‌ترین و مَعْرُوف‌ترین رُبَاعِی‌های فارسی از قَرْنِ چَهَارُم تا قَرْنِ هَفْتُم)، جمالِ خَلیل شَرَوانی، تَصْحیح و مُقَدِّمه و حواشی و توضیحات و تحقیقِ زندگی گویندگان و فِهْرِسْتِ ها از: دکتر مُحَمَّد آمین ریاحی (۱۳۸۸-۱۳۰۲ ه.ش.)، ج: ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۵ ه.ش.
- نَصِیحَةُ الْمُلُوكِ، إمام مُحَمَّد بن مُحَمَّد بن مُحَمَّد عَزَّالِی طوسی (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق.)، با تَصْحیحِ مُجَدِّد و حواشی و تَعْلِیقات و مُقَدِّمه تازِه به خامهٔ اُسْتاد جَلالُ الدِّین هُمائی (۱۲۷۸-۱۳۵۹ ه.ش.)، تهران: انتشارات اَنجَمَنِ اَنارِ مَلِی، ۱۳۵۱ ه.ش.
- نِظَامِی و هَفْتِ پِنکَر، دکتر سیروسِ شَمیسا، ج: ۱، تهران: نَشْر لَنَا، ۱۴۰۲ ه.ش.
- نَقْدِ حَال، مُجْتَبِی مینوِی (۱۲۸۱-۱۳۵۵ ه.ش.)، ج: ۱، تهران: شرکتِ سِهامِی اِنْتِشاراتِ خوارزمی، ۱۳۵۱ ه.ش.
- نَقْد و تَصْحیحِ مَثون (مَرَاجِلِ نُسْخَه‌شِناسی و شیوه‌های تَصْحیحِ نُسْخه‌های خَطِی فارسی)، نَجیبِ مایِلِ هَرَوِی، ویرایشِ دُوم، ج: ۳، هرات: بُنیادِ فَرْهَنگِی مایِلِ هَرَوِی، ۱۴۰۲ ه.ش.
- نِگَهِی به تاریخ و اَساطیرِ ایرانِ باستان (تَقْرِیراتِ شادروان اُسْتاد دکتر مَهردادِ بَهار / [۱۳۰۸-۱۳۷۳ ه.ش.]، تَحْرِیر: دکتر سیروسِ شَمیسا، ویراستِ دُوم، ج: ۱، تهران: نَشْرِ میثرا، ۱۳۹۴ ه.ش.
- هَفْتِ پِنکَر، حَکیمِ نِظَامِی گَنْجَوِی، با حواشی و شَرَحِ لُغات و اَبیات و مُقابله با سِی نُسْخَهٔ کُهنُ سال به اِهْتِمَام: وَحیدِ دَسْتِگَرْدِی (۱۲۵۸-۱۳۲۱ ه.ش.)، ج: ۱، طَهْران: مَطْبَعَةُ اَرْمَغان، ۱۳۱۵ ه.ش.
- هَفْتِ شَهْرِ شَعْرِ (گُفْت و شُنودِی با عَبْدِ الْعَلِی دَسْتِغِیبِ دَرِبَارَهٔ شاعِرانه‌گی [کَذا] ایرانیان)، صَمَدِ مِهْمَانِ دُوست، ج ۲ (ج: ۱: نِگَهِی تازِه و نو به کازنامهٔ هَفْتِ شاعِرِ بُرْزِگِ کلاسیکِ ایران؛ ج: ۲: با نِگَهِی به کازنامهٔ هَفْتِ شاعِرِ مُعاصِر)، ج: ۱، تهران: کِتابِ سَرزَمین، ۱۳۹۹ ه.ش.

- واخ‌شناسی شاهنامه (پژوهشی در خوانش واژگان شاهنامه)، جلال خالقی مطلق، چ: ۱، تهران: انتشارات [بنیاد موقوفات] دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن -، ۱۳۹۸ ه.ش.
- وپس و رامپن، فخرالدین اسعد گزگانی، با دو گفتار از: صادق هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰ ه.ش.) و مینوزسکی (۱۸۷۷-۱۹۶۶ م.)، با مقدمه و تصحیح و تحشیه: محمد روشن، چ: ۱، تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۷ ه.ش.
- یادداشتهای استاد مطهری (۶) (حروف ش-گ)، مرتضی مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸ ه.ش.)، چ: ۳، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۵ ه.ش. / ۱۴۲۷ ه.ق.
- یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی از سفر کنفرانس صلح پاریس (دسامبر ۱۹۱۸-اویت ۱۹۲۰)، به خواستاری: ایرج افشار (۱۳۰۴-۱۳۸۹ ه.ش.)، به کوشش: محمد افشین وفایی - و- پژمان فیروزبخش، چ: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۴ ه.ش.
- یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر، أبو منصور عبدالمملک الثعالبی النیسابوری (ف: ۴۲۹ ه.ق.)، شرح و تحقیق: الدكتور مفید محمد قمیحه، ۵ ج، ط: ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳ ه.ق.